



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

مقتلِ آزادی

مَدِيسِيَّةُ اَبِي حَبِيْبَةَ

فِي مَا نَجَّيْنَا عَنْ الْعَقَبَاتِ

آيت الله العظمى سيد محمد هادي موسوي آل حبيب

تأليف

سيد محمد كاظم موسوي آل حبيب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مسيل العبرات في ما ينجي عن العقبات

نويسنده:

سيد محمد مهدي موسوي آل طيب

ناشر چاپي:

دليل ما

ناشر ديجيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۷	مسيل العبرات في ما ينجي عن العقبات
۱۷	مشخصات كتاب
۱۸	اشاره
۲۲	فهرست مطالب
۴۸	نگاهی گذرا به زندگی پر از عظمت مؤلف
۴۹	آثار علمی
۵۰	المقدمه
۵۲	شاگردان
۵۴	مجالس عاشوراء
۵۶	مجلس اول
۵۶	اشاره
۵۶	ارزش ایمان
۵۷	سرانجام مؤمن گنهگار بهشت است
۶۰	حقیقت ایمان
۶۲	درجات ایمان
۶۳	اقسام ایمان
۶۴	علائم ایمان
۶۴	آثار محبت حسینی علیه السلام
۶۸	اولین مصیبت بر سید الشهداء علیه السلام
۷۲	مجلس دوم
۷۲	اشاره
۷۲	دنیا خانه رنج و بلاست
۷۶	مقربان درگاه خداوند متعال و بلاهای دنیا

۷۶	حضرت آدم علیه السلام و بلاهای دنیا : اول : مفارقت بهشت
۷۸	دوم : مصیبت هاییل
۸۲	حضرت نوح علیه السلام و بلاهای دنیا
۸۳	حضرت ابراهیم علیه السلام و بلاهای دنیا
۸۶	حضرت موسی علیه السلام و بلاهای دنیا
۸۸	حضرت عیسی علیه السلام و بلاهای دنیا
۹۰	اعیاد و اهل بیت علیهم السلام
۹۱	مقایسه مصائب سید الشهداء علیه السلام و انبیاء
۹۸	مجلس سوم
۹۸	اشاره
۱۰۳	در غفلت بودن
۱۰۴	بیدار کردن و متنبه نمودن
۱۰۷	همسفر شدن با حضرت امام حسین علیه السلام
۱۰۸	خبر دادن حضرت از شهادتش
۱۰۹	ملاقات محمد حنفیه با برادرش امام حسین علیه السلام
۱۱۰	تفأل حضرت سفر عراق را با قرآن
۱۱۰	محمد حنفیه بار دیگر خدمت برادر
۱۱۱	حرکت حضرت و نزول در ذات عرق و آمدن فرزندق خدمت حضرت
۱۱۲	منزل ثعلبیه و وقایع آن
۱۱۳	طلبیدن حضرت زهیر بن قین را
۱۱۵	منزل زرود
۱۱۵	منزل زباله و خبر شهادت حضرت مسلم
۱۱۶	فرزندق بار دیگر خدمت حضرت سید الشهداء
۱۱۷	خبر شهادت عبدالله بن یقطر
۱۱۷	قصر مقاتل و عبدالله بن حر جعفی
۱۲۰	بطن العقبه و ملاقات عمرو بن بوزان

- ۱۲۲ ----- منزل ذو حشب و خیمه زدن دشمن در برابر حضرت ابا عبدالله علیه السلام
- ۱۲۴ ----- گفتگوی امام علیه السلام و حر
- ۱۲۵ ----- حلّ بیعت حضرت از اصحاب
- ۱۲۶ ----- منزل عذیب الهجانات و مأمور ابن زیاد
- ۱۲۶ ----- ورود به کربلا
- ۱۲۷ ----- ورود حضرت به کربلا
- ۱۲۷ ----- نزول حضرت در کربلا
- ۱۲۸ ----- اولین زائر سیدالشهداء
- ۱۳۲ ----- مجلس چهارم
- ۱۳۲ ----- اشاره
- ۱۳۳ ----- پندآموزی از گذشتگان
- ۱۳۴ ----- شدیدتر حالات میت
- ۱۳۶ ----- ثواب گریه از خوف خداوند
- ۱۳۸ ----- گریه های حضرت یحیی از خوف خدا
- ۱۳۹ ----- گریه حضرت داود از خوف خدا
- ۱۴۰ ----- گریه امام سجاد علیه السلام از خوف خدا
- ۱۴۰ ----- گریه امیرالمؤمنین علیه السلام از خوف خدا
- ۱۴۲ ----- گریه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از خوف خدا
- ۱۴۳ ----- افضلیت گریه برمصائب امام حسین علیه السلام از گریه از خوف خدا
- ۱۴۴ ----- فرمایشات امام رضاعلیه السلام
- ۱۴۶ ----- حالت امام صادق علیه السلام در ماه محرم
- ۱۴۶ ----- امام حسین علیه السلام و نگاه به زوّار و عزادارانش
- ۱۴۶ ----- خیر دادن رسول خدا علیه السلام شهادت حسینش را به دخترش فاطمه علیها السلام
- ۱۴۷ ----- عدم اختصاص گریه مردان بر مردان و زنان بر زنان
- ۱۴۸ ----- سبب تفضیل امت رسول اکرم صلی الله علیه وآله بر سایر امم
- ۱۵۰ ----- کسی که گریه امام حسین علیه السلام

۱۵۴	مجلس پنجم
۱۵۴	اشاره
۱۵۴	هشدار از غرورزدگی ها
۱۵۵	عالم برزخ و احوال آن
۱۵۸	حلّ بیعت و اعلام وفاداری بنی هاشم و اصحاب
۱۶۰	امتیازات هر یک از اصحاب
۱۶۰	حر بن یزید ریاحی، تائب و راجع إلى الله
۱۶۴	حبیب بن مظاهر، بزرگ اصحاب
۱۶۶	مسلم بن عوسجه و وصیت به حفظ امام
۱۶۷	عابس بن شیبیب، شجاعی ممتاز
۱۶۸	ابو ثمامه صیداوی و نماز جماعت با امام علیه السلام
۱۶۹	هلال بن نافع وجدّیت وی در حمایت از امام علیه السلام
۱۷۲	اضطراب حضرت زینب علیها السلام
۱۷۳	اطمینان خاطر دادن به اهل بیت علیهم السلام
۱۷۸	مجلس ششم
۱۷۸	اشاره
۱۷۸	هدف آفرینش انسان
۱۸۲	سبب معرفت
۱۸۲	تعریف عقل
۱۸۷	دمیدن اسرافیل در صور
۱۸۸	بار دوم نفخه صعقه
۱۸۹	نفخه سوّم
۱۹۰	شرح صحرائِ محشر
۱۹۳	نامهای قیامت
۱۹۵	کیفیت حشر
۱۹۶	راه رهایی از احوال قیامت

- ۱۹۶ نیابت حضرت مسلم
- ۱۹۷ گریه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بر حضرت مسلم
- ۱۹۸ تعقیب حضرت مسلم علیه السلام
- ۱۹۸ حضرت مسلم علیه السلام بر در خانه طوعه
- ۲۰۰ شجاعت حضرت علیه السلام
- ۲۰۱ شجاعت مسلم علیه السلام در کلام دشمن
- ۲۰۲ کیفیت دستگیری حضرت مسلم علیه السلام
- ۲۰۳ تقاضای مسلم جهت وصیت کردن
- ۲۰۴ وصایای حضرت مسلم
- ۲۰۶ مسلم بالای بام قصر و مصائب او
- ۲۰۶ شهادت حضرت مسلم
- ۲۰۸ مجلس هفتم
- ۲۰۸ اشاره
- ۲۰۸ امید به خدایه عمل است
- ۲۰۹ تعریف رجاء
- ۲۱۰ علائم تشیع
- ۲۱۲ رجاء و خوف از خدا
- ۲۱۳ رجاء و خوف در ترازو
- ۲۱۵ خدا تنها خوبی برای بنده اش می خواهد
- ۲۱۷ به عبادات خود مطمئن نشوید
- ۲۱۷ نتیجه امید به خدا داشتن
- ۲۱۸ راه های استحقاق رحمت حضرت حق
- ۲۱۸ دل شکستگی به حال مظلوم
- ۲۱۹ خصوصیات حضرت قاسم علیه السلام
- ۲۲۰ اسباب محبت امام مظلوم علیه السلام نسبت به قاسم
- ۲۲۳ صفات صوری و معنوی قاسم

- ۲۲۵ قاسم خدمت امام جهت اجازه میدان رفتن
- ۲۲۵ اجازه ندادن حضرت
- ۲۲۶ تعویذ امام حسن علیه السلام بر بازوی قاسم و فرمان نوشته در آن
- ۲۲۶ وصیت امام حسن به برادرش امام حسین علیهما السلام
- ۲۲۷ عقد بستن فاطمه برای قاسم
- ۲۲۷ مذاکرات حضرت و قاسم راجع به میدان رفتن قاسم
- ۲۲۷ مقایسه این عروسی با عروسی جدۀ اش فاطمه کبری علیها السلام
- ۲۲۸ لباس حرب بر تن قاسم و ورودش به میدان
- ۲۲۹ جهاد قاسم
- ۲۲۹ گفتگوی حمید بن مسلم و عمر بن سعد ازدی ملعون
- ۲۳۰ استغاثه قاسم به عمو و آمدن حضرت
- ۲۳۱ امام بر بالین قاسم
- ۲۳۴ مجلس هشتم
- ۲۳۴ اشاره
- ۲۳۵ لزوم آب دان و سقاییت و ثواب آن
- ۲۳۷ بستن آب بر امام حسین علیه السلام و اهل بیت آن حضرت
- ۲۳۸ تقاضای ابن سعد از حضرت برای گفتگو
- ۲۳۸ نامه خولی اصبحی به ابن زیاد
- ۲۳۹ نامه ابن زیاد ملعون به ابن سعد لعنه الله
- ۲۴۰ گماشتن ابن سعد ملعون عمرو بن حجاج را بر شریعه فرات
- ۲۴۰ حفرزمین توسط حضرت و جوشیدن آب زلال
- ۲۴۰ نامه ابن زیاد به ابن سعد جهت جلوگیری شدن آن ملعون از حفرچاه توسط حضرت و یاران او
- ۲۴۰ معرفی لب تشنگان کربلا
- ۲۴۱ سقاهای لب تشنگان
- ۲۴۱ اول: حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله
- ۲۴۱ دوم : حضرت سید الشهداء علیه السلام

- سوم : شیعیان ۲۴۱
- موسی علیه السلام بر سر چاه مدین و آب دادن گوسفندانِ شعیب ۲۴۳
- موسی نزد شعیب علیهما السلام ۲۴۴
- سقای چهارم : حضرت ابا الفضل علیه السلام ۲۴۵
- فضائل و مقامات حضرت ابا الفضل العباس علیه السلام ۲۴۶
- هجوم ابن سعد با لشکرش عصر روز تاسوعا به جانب معسکر حضرت ۲۴۸
- مهلت گرفتن ابا الفضل شبِ عاشورا را از ابن سعد ۲۵۰
- کرامات حضرت ابا الفضل ۲۵۲
- عظمت مقام ابا الفضل و اسباب شفاعت ۲۵۳
- ابا الفضل خدمت برادر جهت اجازه گرفتن برای جان نثاری ۲۵۴
- روان گشتن ابا الفضل به جانب شریعه فرات ۲۵۵
- تصرف ابا الفضل فرات را و پراز آب نمودن مشک ۲۵۶
- مراجعت ابا الفضل به خیمه های برادر ۲۵۷
- تیر بر مشک و ریخته شدن آب آن و دیگر مصائب ابا الفضل ۲۵۸
- امام مظلوم بالین برادرش ابا الفضل ۲۵۹
- مواسات حضرت ابا الفضل با امام حسین علیه السلام ۲۵۹
- مجلس نهم ۲۶۲
- اشاره ۲۶۲
- مقام صابرين ۲۶۳
- اقسام صبر ۲۶۳
- روایات فضیلت صبر بر بلا ۲۶۴
- مقام خلاده بنت اوس به واسطه صبر ۲۶۶
- بلاء تحفه اهل ولاء ۲۶۷
- دچار معصیت نشدن نشانه بی اعتنائی خداوند ۲۷۰
- نماینده فقرا خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله ۲۷۰
- فضیلت صبر بر موت اولاد ۲۷۱

- ۲۷۳ بررسی سند روایت
- ۲۷۳ شخصی که زن نمی گرفت
- ۲۷۵ عدم تنافی بین روایات
- ۲۷۶ اختلاف درجات ایمان معامله خدا را با مؤمنین مختلف می کند
- ۲۷۸ انگشتر خواستن حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و وجه آن
- ۲۷۹ مقام رضا و تسلیم
- ۲۸۰ دلیل بالاترین درجه رضا و تسلیم
- ۲۸۲ امام حسین علیه السلام و بالاترین مقام رضا و تسلیم
- ۲۸۳ مصیبت حضرت علی اکبر و نامهای آن
- ۲۸۴ اسباب علاقه سید الشهداء علیه السلام به علی اکبر
- ۲۸۵ علی اکبر جامع صفات کمالیه بود
- ۲۸۷ کمال شباهت علی اکبر خَلَقًا وَخُلُقًا به جدش رسول خدا صلی الله علیه وآله
- ۲۸۸ حُسن صوتش معاینه حسن صوت رسول خدا صلی الله علیه وآله
- ۲۸۹ شباهت علی اکبر به جده اش فاطمه زهرا و جدش امیرالمؤمنین و عمش امام حسن علیهم السلام
- ۲۸۹ علی اکبر خدمت پدر جهت اجازه گرفتن برای میدان رفتن
- ۲۹۰ مقام رضای حضرت ابا عبدالله علیه السلام
- ۲۹۰ حرکت علی اکبر به طرف میدان
- ۲۹۱ علی اکبر درمیدان جهاد
- ۲۹۲ شجاعت علی اکبر
- ۲۹۲ مراجعت علی اکبر از میدان و آمدن خدمت پدر
- ۲۹۳ مراجعت علی اکبر به میدان جهاد
- ۲۹۳ هلاکت کفار به دست علی اکبر
- ۲۹۴ پاره پاره شدن علی اکبر و بر زمین افتادن او
- ۲۹۵ سیدالشهدا بالین فرزند
- ۲۹۶ نعش علی اکبر بر در خیمه ها
- ۲۹۸ مجلس دهم

- ۲۹۸ اشعار ابن حماد رحمه الله
- ۳۰۰ اشعار سید رضی رحمه الله
- ۳۰۱ اشعار صاحب معالم رحمه الله
- ۳۰۲ عزاداری موجودات بر امام حسین علیه السلام
- ۳۰۴ فضیلت زیارت امام حسین در شب عاشورا
- ۳۰۵ عنایت سید الشهداء به مرد نصرانی
- ۳۰۸ عنایت امام حسین علیه السلام به شیخ جمال الدین خلیعی
- ۳۱۰ حقیقت زیارت
- ۳۱۰ مظلومیت امام حسین علیه السلام
- ۳۱۱ حضرت سیدالشهداء علیه السلام عازم میدان جهاد گردید
- ۳۱۱ حضرت سوار بر مرکب شد
- ۳۱۲ حضرت به میدان آمد
- ۳۱۳ استغاثه امام حسین علیه السلام
- ۳۱۴ مراجعت حضرت به خیمه ها و وداع با اهل حرم و سکینه خاتون
- ۳۱۴ کهنه جامه طلبیدن حضرت از خواهرش زینب
- ۳۱۵ وداع با فرزند شیر خواره اش
- ۳۱۶ حضرت در مقابل لشکر و احضار عمر سعد
- ۳۱۸ اول مقتول به دست حضرت
- ۳۱۸ پیمان شکنی عمر سعد ملعون
- ۳۲۲ حمله حضرت ابا عبدالله بر میمنه لشکر
- ۳۲۲ حمله بر میسره لشکر
- ۳۲۳ پراکنده شدن لشکر و کناره گرفتن حضرت به جهت استراحت
- ۳۲۳ جمع آوری لشکر ابن سعد
- ۳۲۴ هجوم لشکر ابن سعد به جانب خیمه های ابا عبدالله و ندای حضرت بر آن ملاعین
- ۳۲۵ صف آرائی لشکر به جهت قتل حضرت
- ۳۲۶ حضرت کنار قتلگاه

- توجه حضرت به جانب فرات و تصرف آن ۳۲۶
- دروغ گفتن بعض لشکریان با حضرت ۳۲۷
- حضرت بر در خیمه ها، وداع آخرین با اهل حرم ۳۲۸
- مراجعت حضرت به میدان و غضب حضرت بر اشقیا ۳۲۹
- ظهور شجاعه الحسینیه ۳۳۰
- کثرت کشته های لشکر ابن سعدبه دست حضرت ۳۳۱
- غلبه ضعف بر حضرت و تکیه بر نیزه در یک طرف میدان ۳۳۲
- اصابت سنگ به پیشانی حضرت ۳۳۲
- آمدن تیر سه شعبه بر قلب حضرت ۳۳۲
- نیزه زدن صالح بن وهب بر پهلوی حضرت و سقوط وجود اقدسش از بالای مرکب ۳۳۳
- آمدن زینب بالای تلّ معروف ۳۳۴
- اشقیا اطراف حضرت را گرفتند ۳۳۴
- افتادن حضرت بر زمین و عدم قدرت بر ایستادن ۳۳۴
- ضربت مالک بن یسر با شمشیر بر فرق حضرت ۳۳۵
- آمدن ذرعه بن شریک با شمشیر کشیده ۳۳۵
- چهل نفر از اشرار دور نعش حضرت ۳۳۵
- جدا شدن چند نفر از لشکر به قصد قتل حضرت ۳۳۶
- آمدن شمر ملعون در قتلگاه ۳۳۶
- انقلاب در عالم ۳۳۷
- مجلس یازدهم ۳۴۰
- اشاره ۳۴۰
- پارسایی امیرالمؤمنین علیه السلام ۳۴۱
- عدل در آیات و روایات و فوائد آن ۳۴۲
- غلبه شوق طواف خانه خدا بر یکی از سلاطین ۳۴۲
- پیرزن و ملکشاه سلجوقی ۳۴۴
- فوائد دنیوی عدل ۳۴۶

- ظلم در آیات و روایات و تبعات آن ۳۴۷
- درجات قبح ظلم و بدترین آنها ۳۴۹
- ارتکاب اهل کوفه و شام تمام اقسام ظلم را نسبت به اهل بیت علیهم السلام ۳۵۰
- ظلم اشقیاء به شهداء ۳۵۱
- مجلس دوازدهم ۳۵۴
- اشاره ۳۵۴
- هفت حق مسلم بر مسلم ۳۵۵
- تلاش در قضاء حاجت مؤمن ۳۵۶
- پاداش قضاء حاجت مؤمن ۳۵۸
- مجازات بی اعتنائی به حاجت مؤمن ۳۵۸
- پاداش شاد کردن مؤمن ۳۶۰
- اهانت به مؤمن محاربه با خداوند است ۳۶۲
- احترام به مؤمن در حال حیات و ممات ۳۶۳
- ثواب پرداختن به امور میت مومن ۳۶۳
- مضاعف شدن ثواب به درجه ایمان و حالات مؤمن ۳۶۵
- وفات ابوذر غفاری رحمه الله ۳۶۶
- ندای زنان بنی اسد ۳۶۶
- مردان بنی اسد در کربلا ۳۶۷
- بنی اسد در تحیر و آمدن سوار نقابدار ۳۶۷
- دفن شهدا ۳۶۸
- سوار خودش را معرفی می کند ۳۷۰
- مجلس سیزدهم ۳۷۲
- اشاره ۳۷۲
- تعریف ایمان و اقسام و علائم آن ۳۷۲
- وصف غیرت در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام و اقسام و تعریف آنها ۳۷۴
- غیرت در دین ۳۷۵

- ۳۷۵ غیرت در عرض
- ۳۷۷ مقتضای غیرت در اولاد
- ۳۷۹ غیرت در مال
- ۳۸۰ تبعات بخل
- ۳۸۲ جدیت در کسب اخلاق حمیده
- ۳۸۲ غیرت سیدالشهدا علیه السلام
- ۳۸۶ مجلس چهاردهم
- ۳۸۶ اشاره
- ۳۸۶ اهمیت امر به معروف و نهی از منکر
- ۳۸۹ تأسف بر وجود منکرات در جامعه و ترک نهی از منکر
- ۳۹۰ خبردادن رسول خدا صلی الله علیه وآله از آمدن چنین دوره ای
- ۳۹۱ جایگاه امر به معروف و نهی از منکر نسبت به اعمال حسنه
- ۳۹۳ شرائط وجوب امر بمعروف و نهی از منکر
- ۳۹۴ صفات امر به معروف و ناهی از منکر
- ۳۹۵ مراتب امر به معروف و نهی از منکر
- ۳۹۶ امام حسین علیه السلام و امر بمعروف و نهی از منکر
- ۴۰۱ منابع
- ۴۱۲ درباره مرکز

مسيل العبرات في ما ينجي عن العقبات

مشخصات كتاب

سرشناسه : موسوی آل طیب، سیدمحمد مهدی، 1324-1273.

عنوان و نام پدیدآور : مسيل العبرات في ما ينجي عن العقبات/ سیدمحمد مهدی موسوی آل طیب؛ تحقیق سیدمحمد کاظم موسوی آل طیب.

مشخصات نشر : تهران: دلیل ما ، 1399.

مشخصات ظاهری : 384 ص.

شابک : 400000 ریال : 9-179-442-600-978

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : کتابنامه: ص. [374] - 384؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : حسین بن علی (ع)، امام سوم ، 4 - 61ق.

موضوع : Hosayn ibn 'Ali, Imam III , 625-680

موضوع : واقعه کربلا، 61ق.

موضوع : Karbala, Battle of, Karbala, Iraq, 680

موضوع : عاشورا

موضوع : Tenth of Muharram

شناسه افزوده : موسوی آل طیب، سیدمحمد کاظم، 1331 -

رده بندی کنگره : BP41/5

رده بندی دیویی : 297/9534

شماره کتابشناسی ملی : 5820151

اطلاعات رکورد کتابشناسی : فاپا

ص: 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 3

نگاهی گذرا به زندگی پر از عظمت مؤلف 21

آثار علمی 22

شاگردان 23

المقدمه 25

مجلس اوّل 29

ارزش ایمان 29

سرانجام مؤمن گنهکار بهشت است 30

حقیقت ایمان 33

درجات ایمان 35

اقسام ایمان 36

علائم ایمان 37

آثار محبت حسینی علیه السلام 37

اولین مصیبت بر سید الشهداء علیه السلام 41

مجلس دوّم 45

دنیا خانه رنج و بلاست 45

مقربان درگاه خداوند متعال و بلاهای دنیا 49

ص: 5

حضرت آدم علیه السلام و بلاهای دنیا : اول : مفارقت بهشت 49

دوم : مصیبت هابیل 51

حضرت نوح علیه السلام و بلاهای دنیا 55

حضرت ابراهیم علیه السلام و بلاهای دنیا 56

حضرت موسی علیه السلام و بلاهای دنیا 59

حضرت عیسی علیه السلام و بلاهای دنیا 61

اعیاد و اهل بیت علیهم السلام 63

مقایسه مصائب سید الشهداء علیه السلام و انبیاء 64

مجلس سوّم 71

در غفلت بودن 76

بیدار کردن و متنبه نمودن 77

همسفر شدن با حضرت امام حسین علیه السلام 80

خبر دادن حضرت از شهادتش 81

ملاقات محمد حنفیه با برادرش امام حسین علیه السلام 82

تقال حضرت سفر عراق را با قرآن 83

محمد حنفیه بار دیگر خدمت برادر 83

حرکت حضرت و نزول در ذات عرق و آمدن فرزندق خدمت حضرت 84

منزل ثعلبیه و وقایع آن 85

طلبیدن حضرت زهیر بن قین را 86

منزل زرود 88

منزل زباله و خبر شهادت حضرت مسلم 88

فرزدق بار دیگر خدمت حضرت سید الشهداء 89

خبر شهادت عبدالله بن یقظر 90

قصر مقاتل و عبدالله بن حر جعفی 90

بطن العقبه و ملاقات عمرو بن بوزان 93

منزل ذو حشب و خیمه زدن دشمن در برابر حضرت ابا عبدالله علیه السلام 95

گفتگوی امام علیه السلام و حر 97

حلّ بیعت حضرت از اصحاب 98

منزل عذیب الهجانان و مأمور ابن زیاد 99

ورود به کربلا 99

ورود حضرت به کربلا 100

نزول حضرت در کربلا 100

اولین زائر سیدالشهداء 101

مجلس چهارم 105

پند آموزی از گذشتگان 106

شدیدتر حالات میت 107

ثواب گریه از خوف خداوند 109

گریه های حضرت یحیی از خوف خدا 111

گریه حضرت داود از خوف خدا 112

گریه امام سجاد علیه السلام از خوف خدا 113

گریه امیرالمؤمنین علیه السلام از خوف خدا 113

گریه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از خوف خدا 115

افضلیت گریه بر مصائب امام حسین علیه السلام از گریه از خوف خدا 116

فرمایشات امام رضا علیه السلام 117

حالت امام صادق علیه السلام در ماه محرم 119

امام حسین علیه السلام و نگاه به زوّار و عزادارنش 119

خبر دادن رسول خدا صلی الله علیه وآله شهادت حسینش را به دخترش فاطمه علیها السلام 119

عدم اختصاص گریه مردان بر مردان و زنان بر زنان 120

سبب تفضیل امت رسول اکرم بر سایر امم 121

گریه امام حسین علیه السلام 123

مجلس پنجم 127

هشدار از غرورزدگی ها 127

عالم برزخ و احوال آن 128

حلّ بیعت و اعلام وفاداری بنی هاشم و اصحاب 131

امتیازات هر یک از اصحاب 133

حر بن یزید ریاحی، تائب و راجع إلى الله 133

حیب بن مظاهر، بزرگ اصحاب 137

مسلم بن عوسجه و وصیّت به حفظ امام علیه السلام 139

عابس بن شیب، شجاعی ممتاز 140

ابو ثمامه صیداوی، و نماز جماعت با امام علیه السلام 141

هلال بن نافع، و جدّیت وی در حمایت از امام علیه السلام 142

اضطراب حضرت زینب علیها السلام 145

اطمینان خاطر دادن به اهل بیت علیهم السلام 146

مجلس ششم 151

هدف آفرینش انسان 151

سبب معرفت 155

تعریف عقل 155

دمیدن اسرافیل در صور 160

بار دوم نفخه صعقه 161

نفخه سوم 162

شرح صحرائِ محشر 163

نامهای قیامت 166

کیفیت حشر 168

راه رهایی از احوال قیامت 169

نیابت حضرت مسلم 169

گریه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بر حضرت مسلم 170

تعقیب حضرت مسلم علیه السلام 171

حضرت مسلم علیه السلام بر در خانه طوعه 171

شجاعت حضرت مسلم علیه السلام 173

شجاعت مسلم علیه السلام در کلام دشمن 174

کیفیت دستگیری حضرت مسلم علیه السلام 175

تقاضای مسلم جهت وصیت کردن 176

وصایای حضرت مسلم 177

مسلم بالایی بام قصر و مصائب او 179

مجلس هفتم 181

امید به خدا به عمل است 181

تعریف رجاء 182

علائم تشیع 183

رجاء و خوف از خدا 185

رجاء و خوف در ترازو 186

خدا تنها خوبی برای بنده اش می خواهد 188

به عبادات خود مطمئن نشوید 190

نتیجه امید به خدا داشتن 190

راه های استحقاق رحمت حضرت حق 191

دل شکستگی به حال مظلوم 191

خصوصیات حضرت قاسم 192

اسباب محبت امام مظلوم علیه السلام نسبت به قاسم 193

صفات صوری و معنوی قاسم 196

قاسم خدمت امام جهت اجازه میدان رفتن 198

اجازه ندادن حضرت 198

تعویذ امام حسن علیه السلام بر بازوی قاسم و فرمان نوشته در آن 199

وصیت امام حسن به برادرش امام حسین علیهما السلام 199

عقد بستن فاطمه برای قاسم 200

مذاکرات حضرت و قاسم راجع به میدان رفتن قاسم 200

مقایسه این عروسی با عروسی جده اش فاطمه کبری علیها السلام 200

لباس حرب بر تن قاسم و ورودش به میدان 201

ص: 10

گفتگوی حمید بن مسلم و عمر بن سعد از دی ملعون 202

استغاثه قاسم به عمو و آمدن حضرت 203

امام بر بالین قاسم 204

مجلس هشتم 207

لزوم آب دان و سقایت و ثواب آن 208

بستن آب بر امام حسین علیه السلام و اهل بیت آن حضرت 210

نامه ابن زیاد ملعون به ابن سعد لعنه الله 212

گماشتن ابن سعد ملعون عمرو بن حجاج را بر شریعه فرات 213

حفر زمین توسط حضرت و جوشیدن آب زلال 213

تقاضای ابن سعد از حضرت برای گفتگو 211

نامه خولی اصبحی به ابن زیاد 211

نامه ابن زیاد به ابن سعد جهت جلوگیری شدن آن ملعون از حفر چاه توسط حضرت و یاران او 213

معرفی لب تشنگان کربلا 213

سقاهاى لب تشنگان 214

اول: حضرت خاتم الأنبياء صلى الله عليه وآله 214

دوم: حضرت سيد الشهداء عليه السلام 214

سوم: شيعيان 214

موسى عليه السلام بر سر چاه مدين و آب دادن گوسفندان شيعيب 216

موسى نزد شيعيب عليهما السلام 217

سقای چهارم : حضرت ابا الفضل علیه السلام 218

فضائل و مقامات حضرت ابا الفضل العباس علیه السلام 219

هجوم ابن سعد با لشکرش عصر روز تاسوعا به جانب معسکر حضرت 221

مهلت گرفتن ابا الفضل شبِ عاشورا را از ابن سعد 223

کرامات حضرت ابا الفضل 225

عظمت مقام ابا الفضل و اسباب شفاعت 226

ابا الفضل خدمت برادر جهت اجازه گرفتن برای جان نثاری 227

روان گشتن ابا الفضل به جانب شریعه فرات 228

تصرف ابا الفضل فرات را و پر از آب نمودن مشک 229

مراجعت ابا الفضل به خیمه های برادر 230

تیر بر مشک و ریخته شدن آب آن و دیگر مصائب ابا الفضل 231

امام مظلوم بالین برادرش ابا الفضل 232

مواسات حضرت ابا الفضل با امام حسین علیه السلام 232

مجلس نهم 235

مقام صابرين 236

اقسام صبر 236

روایات فضیلت صبر بر بلا 237

مقام خلاده بنت اوس به واسطه صبر 239

بلاء تحفه اهل ولاء 240

دچار معصیت نشدن نشانه بی اعتنائی خداوند 243

نماینده فقرا خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله 243

فضیلت صبر بر موت اولاد 244

بررسی سند روایت 246

شخصی که زن نمی گرفت 246

عدم تنافی بین روایات 248

اختلاف درجات ایمان معامله خدا را با مؤمنین مختلف می کند 249

انگشتر خواستن حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و وجه آن 251

مقام رضا و تسلیم 252

دلیل بالاترین درجه رضا و تسلیم 253

امام حسین علیه السلام و بالاترین مقام رضا و تسلیم 255

مصیبت حضرت علی اکبر و نامهای آن 256

اسباب علاقه سید الشهداء علیه السلام به علی اکبر 257

علی اکبر جامع صفات کمالیه بود 258

کمال شباهت علی اکبر خَلْقاً و خُلُقاً به جدش رسول خدا صلی الله علیه وآله 260

حُسن صوتش معاینه حسن صوت رسول خدا صلی الله علیه وآله 261

شباهت علی اکبر به جده اش فاطمه زهرا و جدش امیرالمؤمنین و عمش امام حسن علیهم السلام 262

علی اکبر خدمت پدر جهت اجازه گرفتن برای میدان رفتن 262

مقام رضای حضرت ابا عبدالله علیه السلام 263

حرکت علی اکبر به طرف میدان 263

علی اکبر در میدان جهاد 264

شجاعت علی اکبر 265

مراجعت علی اکبر از میدان و آمدن خدمت پدر 265

مراجعت علی اکبر به میدان جهاد 266

هلاکت کفار به دست علی اکبر 266

پاره پاره شدن علی اکبر و بر زمین افتادن او 267

سید الشهداء بالین فرزند 268

نعش علی اکبر بر در خیمه ها 269

مجلس دهم 271

اشعار ابن حماد رحمه الله 271

اشعار سید رضی رحمه الله 273

اشعار صاحب معالم رحمه الله 274

عزاداری موجودات بر امام حسین علیه السلام 275

فضیلت زیارت امام حسین در شب عاشورا 277

عنایت سید الشهداء به مرد نصرانی 278

عنایت امام حسین علیه السلام به شیخ جمال الدین خلیعی 281

حقیقت زیارت 283

مظلومیت امام حسین علیه السلام 283

حضرت سیدالشهداء علیه السلام عازم میدان جهاد گردید 284

حضرت سوار بر مرکب شد 284

به میدان آمدن حضرت علیه السلام 285

استغاثه امام حسین علیه السلام 286

مراجعت حضرت به خیمه ها و وداع با اهل حرم و سکینه خاتون 287

کهنه جامه طلبیدن حضرت از خواهرش زینب 287

وداع با فرزند شیر خواره اش 288

حضرت در مقابل لشکر و احضار عمر سعد 289

اول مقتول به دست حضرت 291

پیمان شکنی عمر سعد ملعون 291

حمله حضرت ابا عبدالله بر میمنه لشکر 295

حمله بر میسره لشکر 295

پراکنده شدن لشکر و کناره گرفتن حضرت به جهت استراحت 296

جمع آوری لشکر ابن سعد 296

هجوم لشکر ابن سعد به خیمه های ابا عبدالله و ندای حضرت بر آن ملاعین 297

صف آرائی لشکر به جهت قتل حضرت 298

حضرت کنار قتلگاه 299

توجه حضرت به جانب فرات و تصرف آن 299

دروغ گفتن بعض لشکریان با حضرت 300

حضرت بر در، خیمه ها و داع آخرین با اهل حرم 301

مراجعت حضرت به میدان و غضب حضرت بر اشقیاء 302

ظهور شجاعه الحسینیه 303

کثرت کشته های لشکر ابن سعد به دست حضرت 304

غلبه ضعف بر حضرت و تکیه بر نیزه در یک طرف میدان 305

اصابت سنگ به پیشانی حضرت 305

آمدن تیر سه شعبه بر قلب حضرت 305

نیزه زدن صالح بن وهب بر پهلوی حضرت و سقوط وجود اقدسش از بالای مرکب 306

- آمدن زینب بالای تلّ معروف 307
- اشقیا اطراف حضرت را گرفتند 307
- افتادن حضرت بر زمین و عدم قدرت برایستادن 307
- ضربت مالک بن یسر باشمشیر بر فرق حضرت 308
- آمدن زرعه بن شریک با شمشیر کشیده 308
- زبان حضرت متصل به ذکر خدا مشغول 308
- چهل نفر از اشرار دور نعش حضرت 308
- جدا شدن چند نفر از لشکر به قصد قتل حضرت 309
- آمدن شمر ملعون در قتلگاه 309
- انقلاب در عالم 310
- مجلس یازدهم 313
- پارسایی امیرالمؤمنین علیه السلام 314
- عدل در آیات و روایات و فوائد آن 315
- غلبه شوق طواف خانه خدا بر یکی از سلاطین 316
- پیر زن و ملکشاه سلجوقی 317
- فوائد دنیوی عدل 319
- ظلم در آیات و روایات و تبعات آن 320
- درجات قبیح ظلم و بدترین آنها 322
- ارتکاب اهل کوفه و شام تمام اقسام ظلم را نسبت به اهل بیت علیهم السلام 323
- ظلم اشقیاء نسبت به شهداء 324

مجلس دوازدهم 327

هفت حق مسلم بر مسلم 328

تلاش در قضاء حاجت مؤمن 329

پاداش قضاء حاجت مؤمن 331

مجازات بی اعتنائی به حاجت مؤمن 331

پاداش شاد کردن مؤمن 333

اهانت به مؤمن محاربه با خداوند است 335

احترام به مؤمن در حال حیات و ممات 336

ثواب پرداختن به امور میت مومن 336

مضاعف شدن ثواب به درجه ایمان و حالات مؤمن 338

وفات ابوذر غفاری رحمه الله 339

ندای زنان بنی اسد 339

مردان بنی اسد در کربلا 340

بنی اسد در تحیر و آمدن سوار نقابدار 340

دفن شهدا 341

سوار خودش را معرفی می کند 343

مجلس سیزدهم 345

تعریف ایمان و اقسام و علائم آن 345

وصف غیرت در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام و اقسام و تعریف آنها 347

غیرت در دین 348

غیرت در عرض 348

مقتضای غیرت در اولاد 350

غیرت در مال 352

تبعات بُخل 353

جدیّت در کسب اخلاق حمیده 355

غیرت سیدالشهداء علیه السلام 355

مجلس چهاردهم 359

اهمیت امر به معروف و نهی از منکر 359

تأسف بر وجود منکرات در جامعه و ترک نهی از منکر 362

خبر دادن رسول خدا صلی الله علیه وآله از آمدن چنین دوره ای 363

جایگاه امر به معروف و نهی از منکر نسبت به اعمال حسنه 364

شرائط وجوب امر بمعروف و نهی از منکر 366

صفات آمر به معروف و ناهی از منکر 367

مراتب امر به معروف و نهی از منکر 368

امام حسین علیه السلام و امر بمعروف و نهی از منکر 369

منابع 374

ص: 18

نگاهی گذرا به زندگی پر از عظمت مؤلف

مؤلف محترم الفقیه المحقق آیت الله العظمی آقا سید محمد مهدی آل طیب فرزند سید محمد تقی و از احفاد علامه کبیر و محدث شهیر سید نعمت الله جزائری رضوان الله تعالی علیهم در سال 1311 قمری مطابق با 1271 شمسی در شهر دار المؤمنین شوشتر متولد گردید .

دروس مقدماتی را خدمت والد ماجدش فرا گرفت و سطوح نهائی را در خدمت عم معظم خود مرحوم آیت الله العلامة التحریر آقا سید محمد حسین (آقا سید بزرگ) آل طیب و مرحوم آیت الله حاج شیخ محمد کاظم حفید آیت الله العظمی حاج شیخ جعفر شوشتری به پایان رساند سپس به دزفول مهاجرت نمود و از محضر مرحوم آیت الله العظمی حاج شیخ محمد رضا معزی دزفولی قدس سره استفاده نمود و به درجه اجتهاد نائل گردید و از معظم له اجازه اجتهاد دریافت نمود .

عظمت مقام علمی ایشان در دهه چهارم عمر شریفشان کالشمس فی رابعه النهار بر همگان آشکار گردید و در سفری که مرحوم آیت الله العظمی

حاج شیخ محمد رضا معزی دزفولی - مرجع تقلید وقت مردم شریف استان خوزستان - به شوستر داشتند نماز ظهر را خود به جماعت اقامه نموده و نماز عصر را به مؤلف معظم اقتداء نمودند و صراحتاً مقلدین خود را به ایشان ارجاع دادند .

رساله عملیه معظم له بنام وسیله الکبری چاپ و زعامت دینی مردم را بر عهده گرفت و این امر بطوری مورد استقبال مردم قرار گرفت که در زمانی کوتاه رساله عملیه ایشان تجدید چاپ شد .

آثار علمی

آثار قلمی گرانبھائی از ایشان به یادگار مانده است از آن جمله :

1 - شرح العروه الوثقی .

2 - وسیله الکبری (رساله عملیه مؤلف محترم) .

3 - کشف حجب الغوایه فی شرح الکفایه .

4 - شرحی بر معالم الأصول .

5 - رساله ای در مناسک حج .

6 - معالی الأخلاق (منابر ارزنده ای برای ماه مبارک رمضان) .

7 . شرحی بر وصیتنامه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام که به زیور طبع آراسته شده است .

8 - رساله ای در ردّ وهابیت .

ص: 22

9 - ترجمه رساله عملیه عربی استادش آیت الله العظمی حاج شیخ محمد رضا معزی به امر استاد .

10 - مُسبَل العبرات فیما ینجی عن العقبات - کتاب حاضر - برای دهه عاشورا .

المقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله وسلام على عباده المخلصين سيّما النبي الأُمى المصطفى من الخلائق أجمعين وعلى آله الغر الكرام الأنجيين وما دامت الأفلاك محيطه بالأرضيين .

وبعد فيقول العبد الجاني ابن محمّد تقى محمّد مهدي الموسوي اني لمّا ذرفت على الأربعين ورأيت أن العمر انقضى و كنت ممّن لم يقض نحبّه و ما قضى و أنّ الشباب مضى في الكبوات و العثرات و انتعاش(1) القوى في الزلات و الخطيئات و السيئات و صرت مخاطباً بتلك الفقرات المسيله للعبرات أيّها اليفن(2) الكبير الذي قد لهزه(3) القتير(4) كيف أنت إذا التحمت اطواق النار بعظام الاعناق و نشبت الجوامع حتّى أكلت لحوم السواعد و اني بعد لم أفد عوضاً و لم اقض مفترضاً فخاطبت نفسي الخائنه الشارده المارده تاره أيّها الحيوان الشارد الى متى تشرد والشيطان المارد الى متى تمرد أما من دائك بلولٌ أم ليس من نومتك يقظةٌ أيّها الحقير الذليل اما تستحيى من الله الكبير الجليل . و أخرى أيّها الماسور في قيد الذنوب . أيّها المحروم في شر

ص: 25

1- انتعاش : سستی .

2- اليفن : پير مرد .

3- لهزه الشيب : پيرى اورا فرا گرفت .

4- القتير : پيرى يا آغاز پيرى .

العيوب ، لا تقم في اسر لذات الجسد انها في جيد حبل من مسد فبعثتها و حركتها بعد التفريط و التقصير في جنب العليم القدير لصرف شطر من العمر العزيز في تحصيل زاد و اكتساب رمح من متجر الآخرة ليوم التناد و لما كان أعظم الوسائل إلى الله رب العالمين الشبث باديال عطوفات سفرائه الاطائب الاطهرين الذين كملت بهم شريعته خاتم النبيين و سيّد المرسلين سيّما الإمام المظلوم و الغريب المهموم ريحانه رسول الثقلين و فلذه كبده أبي عبدالله الحسين عليه السلام إذ كانت له خصوصيه مظلوميه ليست لسائر الأنوار و سعه باب ما كانت لأحد من المقرّبين الأخيار تمسّكت بهذه العروه الوثقى و واسطه الفيض و الايصال إلى ما هو خير و أبقى زبرت في عده أوراق شطراً من فضائله و مصائبه و استودعت في مقدار صفحات نبذا من مراثيه و نوابه كى نتوصل بهذه الوسيله العليا إلى ما ورد عنهم عليهم السلام من أجر البكاء و الالبكاء على الغريب الشهيد الشديد البلوى و صاحب المحنة و المصيبه العظمى فالمرجو و المأمول من فضله و كرمه القبول و ان يغيثنا في العاجل و الايام الآجله و ينجينا من العقوبات و الوقائع الهائله لم يخب الآن من رجاه و من حرّك من دون بابه الحلقه لا يخيب من دعاه و لا يقطع رجاء من رجاه و أنا أناديه من صميم القلب يا سيّده إلى من افزع أن فقدت عنايتك في ضجعتى و إلى من التجاء أن لم تنفس كربتى و فضل من أوّمل أن عدت فضلك يوم فاقتى فانك الذريعه إلى المقصد الاوفى و الشفيح الأعظم يوم الشفاعة الكبرى و سميت المجموعه باسم : « مسيل العبرات فيما ينجى عن العقبات » سائلاً من الناظر أن يعفو عن زله النظر الفاتر و الفكر العاثر و يذكرنى بدعاء الخير إذا استفاد منه شيئاً ففى كلام القديم السبحان هل جزاء الإحسان إلا الإحسان و من الله التوفيق و عليه التكلان .

بزرگانی از محضر درس ایشان استفاده کردند و به مقام عالیہ نائل آمدند ، از جمله ایشان آیات عظام :

1 - آقا سید عبدالسلام آل طیب - اخوی مؤلف محترم 0 .

2 - حاج سید محمد حسن آل طیب رحمه الله .

3 - حاج سید محمد موسوی جزائری رحمه الله .

4 - حاج شیخ محمد تقی شیخ شوشتری رحمه الله .

ایشان در اخلاق حسنه ، زهد و عبادت ، اسوه همگان بوده و بحق ملجأ عام و خاص و ابوالارامل والایتام در عصر خود بودند .

تاثیر کلام عجیب و بیانی نافذ داشتند که در دلها قرار می گرفت ، سوز ایشان در مصائب حضرت سید الشهداء ارواحنا فداه و بیان آنها در دوره خود بی نظیر بود .

کرامات زیادی از ایشان در زمان حیاتشان - که تا کنون زبانزد مردم هست - و بعد از وفاتشان دیده شده است .

این عالم کم نظیر که طود التقی و بحر النهی و علم الهدی بود در سن 51 سالگی دعوت حق را لیبیک گفت و از دنیا رحلت فرمود .

اخیراً مرقد شریف ایشان تجدید بنا شده و مجالس دینی و تبلیغی برای برادران و خواهران به صورت جداگانه و بطور مستمر در آن برگزار می گردد .

تنها فرزند ذکور ایشان حضرت حجه الاسلام والمسلمین حاج سید محمد رضا آل طیب رحمه الله در ظهر روز 22 بهمن سال 1365 شمسی پس از بازگشت از راهپیمائی در حال نماز بواسطه بمباران هواپیماهای رژیم بعثی عراق شهید گردید .

والسلام علیه یوم ولد ویوم مات ویوم یبعث حیا ورحمه الله وبرکاته .

شوشتر

سید محمد کاظم آل طیب

جمعه 7/4/1398

24 شوال المکرم 1440 هجری قمری

ص: 24

مجلس اول

اشاره

الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على أعدائهم أجمعين.

و بعد فقد قال الله تبارك و تعالى فى محكم كتابه الكريم و ميرم خطابه العظيم : « أَجَعَلْتُمْ سَيِّئَاتِي الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ » (1).

ارزش ایمان

بدانکه رأس و رئیس تمامی اعمال خیریه ظاهریه و عبادات بدنیه جوارحیه از نماز و روزه و زکاه و حج بیت الله و جهاد فى سبیل الله و امر بمعروف و نهی از منکر و سایر آنها و همگی اوصاف حسنه قلبیه باطنیه و خصال حمیده مرضیه پسندیده از رقت قلب و ترحم و تخاشع و تواضع و عدالت و امانت و سخاوت و سائر آنها ، نیست مگر صفت نفیسه ایمان که باعث فوز و رسیدن بنی نوع انسانست بدرجات عالییه و مقامات متعالیه در

ص: 29

عالم اولی و نشاء آخری ، و لذا آیات قرآنیہ بسیار و اخبار و آثار و ارده از ائمه اطهار شہادت دہندہ و ناطقند بر توقف قبولی جمیع اعمال مذکورہ بر ثبوت ہمین وصف شریف نفسانی و اینکہ هیچ عملی از اعمال حسنہ و اوصاف مستحسنہ بدون ایمان صاحبشرا از عذاب اخروی نجات ندهد نہایت سبب تخفیفی از عذاب شود آنکہ بالذات از صفات ممدوحہ باشد مثل عدالت و سخاوت نہ اموریکہ قصد تقرب بخدا در آنها شرط است مثل نماز و روزه و غیر اینہا ، و اینکہ مؤمن ولو گنہ کار باشد بالاخرہ برحمت حضرت باری تعالی واصل می شود اما آیات شاہدہ بر فقرہ اولی اکثر من ان تحصی است زیرا کہ در ہر آیہ کہ خدا جزای عملی را بیان فرمودہ شرط ایمان در آن نمودہ و در هیچ آیہ لفظ عملوا وارد نشدہ کہ سابق بر آن کلمہ آمنوا نباشد(1) .

سرانجام مؤمن گنہکار بہشت است

و اما شاہد بر فقرہ دوم نیز آیات بسیار است از آنجملہ می فرماید در سورہ آل عمران : « وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ إِلَّاهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ * أُولَٰئِكَ جَزَاءُ هُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنَعَمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ » (2) .

و در خبر است کہ مولای متقیان و استاد واعظان سید و صیین حضرت امیرالمومنین علیہ السلام مکرر در خطب و مواعظ و وصایای خود باصحاب

ص: 30

1- ص: 25 ، العصر : 3 .

2- آل عمران : 135 - 136 .

می فرمودند: « یا ایها الناس دینکم دینکم فان السيئه فيه خير من الحسنه في غيره فان السيئه فيه تغفر و الحسنه في غيره لا تقبل » (1) یعنی محکم بگیرید دین خود را زیرا که بدکاری در اسلام بهتر است از نیکوکاری در غیر آن از ادیان فاسده ، و بدکاری در اسلام آمرزیده می شود و نیکوکاری در غیر آن قبول درگاه الهی نخواهد شد و بدانکه فطره و خلقت تمامی مردم بر اسلام و توحید است چنانکه خدا می فرماید: « فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ » (2).

از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردند از تفسیر آیه شریفه و مراد از فطره ، فرمودند مراد از آن اسلام است که خدا عهد و میثاق از تمامی مخلوق خود بر آن گرفته در عالم ذر که خطاب بایشان فرموده: « وَقَالَ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ » (3) همگی ایشان از مؤمن و کافر گفتند بلی ، بعد از آن چون در عالم دنیا آمدند هر کس بحسب طینه خود عمل کرده بعضی بایمان خود باقی مانده و بعضی کافر شده (4).

در حدیث وارد است از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام که فرمودند: خداوند عالم ، خلقت کرده قلب و بدن تمام پیغمبران را از طینه علیین که مراد از آن بهشت و آسمان هفتم و بالاترین امکنه و اشرف مراتب و اقرب امکنه است نسبت به خداوند عالم ، و خلق کرده دلهای مؤمنان را از همان

ص: 31

1- تفسیر قمی : 1/100 ؛ بحار : 65/309/ح 1 .

2- الروم : 30 .

3- الأعراف : 172 .

4- کافی : 2/12/ح 2 ؛ بحار : 64/134/ح 6 .

طینه ، و بدنهای ایشانرا از طینتی پست تر از آن ، و خلق کرده است دلها و بدنهای کافران را از طینه سجین که مراد از آن آتش و طبقه پایین از زمین و پست ترین مراتب و دورترین آنها است از خداوند ، و یا مراد درجه پایین عالم ملک است که عالم عنصری باشد که بنی آدم چهار روز در آن تعیش می کنند با نهایت ذلت که ارواح مؤمنین که از عالم علیین اند محبوس اند در بدن عنصری.

پس بنابراین اشتقاق لفظ سجین از سجن است پس مخلوط کرده طینه مؤمن و کافر را ، از اینجهت متولد می شود مؤمن از کافر و کافر از مؤمن ، و از این جهت گناه می کند مؤمن و عمل خیر می کند کافر و قلوب مؤمنین مائل اند بماده خلقت خود و هم چنین اند قلوب کفار(1).

و نظر دارد به چیزی که ذکر شد حدیث شریفی که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام وارد شده باین مضمون که چون روز قیامت شود می گیرد خداوند عالم از کافر جزء طینه مؤمن و جوهر و مزاج او را با اعمال صالحه که از او سر زده و می دهد آنها را بمؤمن ، و می گیرد از مؤمن جزء طینه کافر و مزاج و جوهر او را با جمیع گناهایی که از او صادر شده و رد می کند آنها را به کافر عدلاً منه جلّ جلاله و تقدست اسمائه و می فرماید بکافر : « لا ظلم علیک هذه الأعمال الخبیثه من طینتک و مزاجک و أنت أولى بها و هذه الأعمال الصالحه من طین المؤمن و مزاجه و هو أولى بها الیوم تجزی کلّ نفس بما کسبت »(2).

ص: 32

1- کافی : 2/2/1 ؛ بحار : 5/239/ح 18 .

2- بحار : 64/106/ح 21 ؛ الوافی : 4/49 .

و نظر به همین دارد آیه شریفه : « وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيَعِهِ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا » (1) و قول حق تعالی : « يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ » و آیه وافیهِ : « وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ وَمَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ * وَلِيَحْمِلَنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَلِيُسْأَلَنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ » (2) .

حقیقت ایمان

و بدان که حقیقت ایمان و ایمان حقیقی اعتقاد راسخ قلبی است بقایید حقه از توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد و اقرار به آنها است بجارحه زبان و عمل است با سائر اعضاء و جوارح و ارکان ، و لذا خداوند خطاب به پیغمبر خود می کند و می فرماید : « قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسَلْنَا لِمَنَّا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ » (3) خدا کند که مثل این جماعت نباشیم بعد از سالهای سال که ادعای ایمان کرده باشیم و می فرماید : « إِنَّمَّا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ » (4) و می فرماید : « الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ * أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ » (5) .

ص: 33

1- النور : 39 .

2- العنكبوت : 12 - 13 .

3- الحجرات : 14 .

4- الأنفال : 2 .

5- الأنفال : 3 و 4 .

و در حدیث است که ایمان شریک است با اسلام در ظاهر و اسلام شریک نیست با ایمان در باطن اگر چه مجتمعند در قول و صفت (1).

خدا کند حال ما حال کسانی نباشد که درباره ایشان می فرماید: « وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ * يُحَادِّثُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ * فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ » (2) و نه از جمله کسانی که حق بر ایشان واضح شده باشد و تصدیق کرده باشند آن را به دل و زبان و از روی بصیرت و بینایی لکن امثال نکنند جمیع اوامر و نواهی را بلکه بعضی را طاعت کنند و بعضی را مخالفت بعد از آنکه معترف باشند بقیح فعل خود، از روی غلبه نفس و میل هواء و اتباع هوس که چون کسی چنین باشد ایمانش ناقص و کامل نیست بلکه اسم کافر بر او صادق است چنانچه خدا درباره ایشان می فرماید: « وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ » (3).

و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وارد است: « لا یزنی الزانی حین یزنی و هو مؤمن » (4) و وجه اطلاق اسم کفر بر چنین ایمانی آنست که مثل این ایمان دفع عذاب کلیه از صاحبش نمی کند بلکه مدتی معین در آتش می باشد بعد از آن برحمت خداوندی می رسد پس چون چنین ایمانی بر هر حال فائده نمی کند

ص: 34

1- الکافی: 2/25/ح 1؛ بحار: 65/248/ح 8.

2- البقره: 8 - 10.

3- آل عمران: 97.

4- کافی: 2/32/ح 1؛ بحار: 65/294.

كانه مفقود است « و من أسلم وجهه لله في جميع الأمور من غير غرض و هوياً » اطاعت کند جمیع اوامر و نواهی خداوند را بدون کسالت و سستی و چون گناهی کند بهمان نزدیکی طلب آمرزش و استغفار از خداوند غفار نماید و یا چون قدمش بلغزد فوراً برخیزد و انابه کند پس همین است مؤمن کامل ممتحن و او است صاحب دین خالص : « أولئك أصحاب أمير المؤمنين بل هو من أهل البيت إذا كان عالماً بأمرهم محتملاً لسرهم كما قالوا سلمان متاً أهل البيت » (1)؛ وفقنا الله و ایاکم لتحصیل هذا المقام .

درجات ایمان

و بدانکه از برای ایمانست درجات و منازلی ، پس در خبر است از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله که خداوند عالم از برای ایمان هفت جزء قرار داده نیکوکاری و راست گویی و یقین و رضا بقضا و وفا و علم و حلم ، بعد از آن تقسیم کرده آن اجزاء را بین مردم پس هر کس که دارای هفت باشد او است مؤمن کامل و بعضی را یک سهم و بعضی را دو سهم و بعضی را سه سهم ، پس آن حضرت فرمود نباید حمل بکنید بر صاحب یک سهم دو سهم و بر صاحب دو سهم سه سهم را زیرا که چون چنین کنید مؤمنین را در مشقت و عسرت بیندازید (2) .

نمی دانم تا اینقدر که از عمر عزیز گذشته تحصیل چند جزء از اجزاء ایمان کرده ایم و به چه درجه و مرتبه ای از درجات و مراتب آن رسیده ایم خدا کند یگذره ایمان دارا باشیم چیزی که کمر را می شکند و جگر را آب می کند این است که هیچ جزوی از اجزاء ایمان در شخص نباشد زیرا که تبعه

ص: 35

1- عیون أخبار الرضا علیه السلام : 2/64 ح/282 ؛ بحار : 22/326 ح/28 .

2- کافی : 2/42 ح/1 ؛ بحار : 66/159 ح/1 .

آن خلود در جهنم است بیا اگر یک جزء اندک از آن تحصیل کرده ایم قدرش را بدانیم و حفظش کنیم بقدریکه جزئی مالِ دنیایِ فانی را حفظ می کنیم ، خوب است در صدد حفظ آن یکذره ایمان که از تمامی دنیا و مافیها بهتر است بوده ، این ذره ایمان دشمنها دارد غارتگرها در صدد هستند آن را برابند امروز غره مشو که آنرا داری اگر کاری کرد که آنرا نبرند و همراهی کرد تو را تا پس از رفتن در قبر و بیرون آمدن از قبر کاری کرده و الا هیچ نکرده ، خدا کند این ذره ایمان را که هست مستقر باشد نه مستودع .

اقسام ایمان

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید : « فمن الایمان ما یکون ثابتاً مستقراً فی القلوب و منه ما یکون عواری بین القلوب و الصدور فی أجل معلوم » (1) اگر مستقر است می ماند و اگر مستودع است العیاذ باللّٰه عمرش تا حال احتضار است اگر مؤمن ثابت الایمان است همان وقت احتضار ، حرارت بر مزاج ، غالب ، حال تشنگی او را عارض می شود شیاطین عدیله حاضر جام بلوری از آب مقابل چشمش ، باو می گویند اگر آب می خواهی بگولا- صانع لی ، نور ایمان او را مانع می شود و روبرمی گرداند این مرتبه شیطان ملعون از پایین پای او جام را حرکت می دهد باو می گوید بگو عیسی ابن اللّٰه چون ایمان کامل دارد اعراض می کند و اگر العیاذ باللّٰه ایمان بواسطه گناهان بی توبه متراکم ، در روی هم افتاده ، قلب سیاه و نور ایمان رفته ، همان وقت گول شیطانرا می خورد و منکر صانع می گردد و بحالت کفر از دنیا می رود (2) .

ص: 36

1- نهج البلاغه : خ 189/279؛ بحار : 66/227/ح 19 .

2- لئالی الأخبار : 5/7 .

پس بیا در این چند روزه که از عمر عزیز باقی مانده فرصت غنیمت شمردیم و آبیاری کنیم درخت ایمان را بانواع عباداتی که خدا برای تقرب بنده بخودش مقرر فرموده تا ریشه آن محکم گردد از بیخ برکنده نشود و از آتش معاصی آن را نگاه داری تا ریشه آن از صدمه آن آتشیهای سوزنده و فانی کننده نسوزد و فاسد و ضایع نشود، بیا همه با هم مراجعه بحال خود کنیم و نبض ایمان را بگیریم تا معلوم کنیم صحیح است یا مریض، اگر صحیح است کامل الصحه است یا نه، اگر مریض است رفع مرض آن کنیم اگر صحیح الاحوال است حفظ صحت آن بنمائیم، وای به حال مریضی که از مرض خود ملتفت نشود تا وقتی که بحد هلاکت رسد یا مرض لا علاج شود.

علائم ایمان

خدا کند بعد از توجه بحال خود اقلایک علامت از علائم ایمان ثابت در خود بیابیم که نشانه وجود یک ذره از آن در ما باشد بخصوص در حدیث وارد است: « إِنَّ لِلْحُسَيْنِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ مَحَبَّةً مَكْنُونَةً » (1).

معلوم است که چون آفتاب طلوع می کند شعاعش به بروز و ظهور می رسد و عالم را می گیرد هم چنین چون خورشید محبت حسینی در عالم وجود مؤمن بتابد البته اثر و شعاعش در چندین مورد بروز می کند:

آثار محبت حسینی علیه السلام

اول: در وقتیکه اسم آن حضرت را به زبان جاری کند یعنی هرگاه بگوید حسین قلبش شکسته شود بدون آنکه مصیبت های آن حضرت ذکر شود این مطلب برای پیغمبران و اوصیاء و امثال ایشان بوده اول پیغمبری که درک این مقام عالی کرد آدم ابوالبشر بود که چون مشیت خداوندی قرار گرفت به

ص: 37

قبول توبه وی « فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ » (1) به این معنی که حضرت آدم در ساق عرش کلمه چند نگریست ، جبرئیل او را پیاموخت که بدان کلمات که اسماء پیغمبران بودند پناهنده شود و بدین گونه سخن کند « یا حمید بحق محمد یا عالی بحق علی یا فاطر بحق فاطمه یا محسن بحق الحسن و الحسین و منک الإحسان » ، خدای را بدان کلمات سوگند داد چون به نام حسین رسید آتش حزن از قلبش برانگیخت و آب از چشمش بریخت و گفت : یا اخی جبرئیل مالی إذا ذكرت الخماس ینکسر قلبی و یجری دمی ؛ یعنی چرا در ذکر پنجم قلب من بشکافت و اشک من سیلان یافت جبرئیل گفت : یا آدم ولدک هذا یصاب بمصیبه تصغر عندها المصائب یقتل عطشاناً وحیداً فریداً لیس له ناصر و لا معین و لو تراه یا آدم و هو یقول واعطشاه و اقله ناصره حتی یحول العطش بینه و بین السماء کالدخان فلم یجبه أحد آلاً بالسیوف و شرب الحتوف (2) .

حضرت آدم علیه السلام نه اسم کربلائی ، نه اسم شهادتی ، نه شمشیر زدنی ، نه اسم نیزه خوردنی شنیده بود همین طور حضرت زکریا (3) و غیر او از انبیاء به مجرد بردن اسم حسین قلبشان شکسته می شد همین است حال مؤمن زیرا که خود حضرت فرموده : « أنا قتیل العبره لا یذکرنی مؤمن آلاً و بکی » (4) .

دوم : در وقت شنیدن اسم حسین علیه السلام ، یعنی اگر اسم حسین علیه السلام را شخص

ص: 38

1- البقره : 37 .

2- بحار : 44/245/ح 44 .

3- خصائص الحسینیة : 107 .

4- کامل الزیارات : 109/ح 6 ؛ بحار : 44/279/ح 5 .

بشود و محزون شود این علامت بودن ایمان است در او، و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: « مَنْ ذُكِرَ الْحُسَيْنَ عِنْدَهُ فَخَرَجَ مِنْ عَيْنَيْهِ مِنَ الدَّمْعِ مِقْدَارَ جَنَاحِ ذَبَابٍ كَانَ ثَوَابَهُ عَلَى اللَّهِ وَلَمْ يَرْضَ لَهُ بَدُونَ الْجَنَّةِ » (1).

گویا وجه آن این باشد که اسم مبارک آن حضرت مرآت تمام نمای مظلوم بودن و اصحاب شهید شدن و اولاد و برادر کشته گشتن و بدن قطعه قطعه و پاره پاره گردیدن با لبی تشنه و جگری سوخته و قلبی مصیبت زده و سر بریده بالای نیزه رفتن و بدن مطهر پایمال سم اسب گشتن است.

سوم: از آثار محبه قلبیه نسبت به آن حضرت، محزون و غمگین شدن در وقت ورود بمدفن آن حضرت است یعنی کربلائی پر بلا و بهمین جهت چون اهل ایمان از اولین و آخرین و انبیاء و صلحا و اوصیاء وارد شدند محزون گشتند اول کس از انبیاء که وارد زمین کربلا شد و به محض ورود دلش شکسته گردید آدم صفی الله (2) بود دوم نوح نبی الله (3) سیم ابراهیم خلیل الله (4) چهارم موسی کلیم الله (5) پنجم عیسی روح الله (6) ششم امیرالمؤمنین ولی الله (7) بود که تفصیل حال هر یک از اینها معروف است.

چهارم: نگاه کردن به قبر آنحضرت که اگر شخص از نگاه کردن بقبر آن

ص: 39

1- بحار: 44/291/ح 33.

2- خصائص الحسينیه: 104.

3- خصائص الحسينیه: 104.

4- خصائص الحسينیه: 106.

5- بحار: 44/244/ح 41.

6- خصائص الحسينیه: 106.

7- خصائص الحسينیه: 114.

حضرت محزون شد معلوم می شود که یک ذره ایمان در قلبش هست .

حضرت صادق علیه السلام فرمود که مؤمن در حرم حضرت سیدالشهداء محزون می شود خصوصیتی دارد در تأثیر حزن نگاه کردن به قبر آن حضرت در وقتی که نظر کند تا بقبری که در نزد پاهای آن حضرت است یعنی قبر شبیه به پیغمبر علی اکبر .

پنجم : از علائم ایمان بیاد آمدن سیدالشهداء است بعد از آب خوردن .

حضرت صادق علیه السلام فرمود : « اینی ما شربت ماء بارداً إلا و ذکرت الحسین علیه السلام » (1).

داود رقی گوید بودم خدمت حضرت صادق علیه السلام « إذا استسقى الماء فلما شربه رأيتَه قد استعبر و اغرورقت عيناه بدموعه » یعنی که حضرت صادق علیه السلام را دیدم که آبی طلبید و چون آشامید این قدر اشک از چشمهایش جاری شد که هر دو چشمش غرق آب گردید ثم قال لی یا داود لعن اللّهُ قاتل الحسین علیه السلام فما من عبد شرب الماء فذكر الحسین علیه السلام واهل بيته و لعن قاتله إلا كتب اللّهُ له مائه ألف حسنه و حط عنه مائه ألف سيئه و رفع له مائه ألف درجه و كأنما أعتق مائة ألف نسمة و حشره اللّهُ يوم القيامة تلج الفؤاد » (2).

ششم : از علائم ایمان انقلاب حالات است در دهه عاشورا ، پس هرگاه حالات شخصی در این ایام منقلب شود علامت آنست که إن شاء اللّهُ تعالی ذره ایمان در او هست زیرا که در این ایام امر بر آن حضرت سخت گشته زیرا

ص: 40

1- امالی «صدوق»: 142/م 29/ح 7.

2- کافی : 6/391/ح 6 ؛ بحار : 44/303/ح 16 .

که گویا در عشره عاشورا مصیبت وارده بر آن حضرت به اندازه مصائب تمام عمرش بوده شاعر عرب می گوید :

إذا جاء عاشورا تضاعف حسرتی * لآل رسول الله و انهلّ عبرتی (1)

هو الیوم فیه اغبرت الأرض کلّها * وجوماً علیهم و السماء اقشعرت (2)

و البته بهمین نحو که روز به روز مصائب آن حضرت سخت می شود مؤمن که از فاضل طینت او مخلوق است باید روز به روز بر حزنش افزوده بشود.

اولین مصیبت بر سید الشهداء علیه السلام

اول مصیبتی که بر آن حضرت وارد شد در واقعه عظمای عاشورا و داهیه کبرای قیامت نما ، مفارقت قبر جد بزرگوارش بود این مصیبت از مصائب عظیمه آن حضرت است لذا آن حضرت با قبر جدش رفتاری کرد که هیچ کس با عزیزترین دوستانش چنین رفتار نکرده ، آمد بر سر قبر آن حضرت و رکعتی چند نماز بگذاشت و چون از نماز فارغ شد : « قال اللهم هذا قبر نبيک محمد صلی الله علیه وآله و انا ابن بنت نبيک و قد حضرني من الامر ما قد علمت ، اللهم انی أحبّ المعروف و أنکر المنکر و انا أسئلك يا ذاالجلال و الإکرام بحق القبر و من فیه الا اخترت لی ما هو رضی لک و لرسولک » عرض کرد پروردگار من ! اینک قبر پیغمبر تو محمد است و من پسر پیغمبر توأم اکنون به کاری در

ص: 41

1- وقتی دهه عاشورا بیاید غصه من برای آل رسول مضاعف می شود و اشک چشمم سرازیر می گردد.

2- مناقب آل ابی طالب علیه السلام : 4/126 ؛ بحار : 45/255/حاشیه . آن روز (عاشورا) روزی است که همه اقطار زمین غبارآلود و تاریک شد و شدت آن مصائب همه روی زمین را پیچید و آسمان ها به لرزه در آمدند .

افتاده ام که تو می دانی خدایا تو می دانی که من معروف را دوست می دارم و منکر را دشمن می دارم از تو خواهنده ام ای ذوالجلال و الاکرام بحق این قبر و آن کس که در آن است آنکه پیش بیاوری از برای من آنچه رضای تو و رضای رسول تو در آنست پس از آن سر بر قبر پیغمبر نهاد و اینقدر بگریست تا بخواب برفت و در خواب چنان دید که رسول خدا می آید و فرشته از چپ و راست آن حضرت صفت کشیده و گروهی نیز از پیش روی و جماعتی نیز از عقب آن حضرت نیز گام می زنند پس به آن حضرت برسید و حسین را بر گرفت و بسینه خود چسبانید و میان هر دو چشمش را بوسید . و قال : یا حبیبی یا حسین کأنی أراک عن قریب مر ملا بدمائک مذبحاً بأرض کرب و بلا بایدی عصابه من أمتی و أنت مع ذلک عطشان لا تسقی و ظمان لا تروی و هم مع ذلک یرجون شفاعتی لا أنالهم اللّهُ شفاعتی یوم القیامه حبیبی یا حسین انّ أباک و أمک و أخاک قد جاءوا عندی و هم مشتاقون إلیک و انّ لک فی الجنّه لدرجات لا تنالها إلا بالشهاده .

یعنی رسول خدا صلی الله علیه وآله بفرمود : ای محبوب من ای حسین گویا می بینم ترا که در این نزدیکی در زمین کربلا بخون خویش می غلطی ترا جماعتی از امت من می کشند در حالتی که بشدت تشنه باشی و ترا آب نمی دهند و با این همه آرزو دارند شفاعت مرا ، خداوند ایشان را در قیامت از شفاعت من بی بهره کند ، ای محبوب من ای حسین همانا پدر و مادر و برادر تو بنزد من آمدند و مشتاق روی تو می باشند و از برای تو در بهشت درجات رفیع است و به آن درجات نتوان رسید الا بسعدت شهادت .

حسین علیه السلام در خواب عرض کرد : « یا جدّاه لا حاجه لی فی الرجوع إلی الدنیا

فخذنی الیک و ادخلنی معک فی قبرک فقال له رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ لابد لک من الرجوع إلى الدنيا حتى ترزق الشهاده ، عرض کرد یا جداه مرا هیچ حاجت به رجوع دنیا نیست بگیر مرا و داخل کن با خود در قبر خود ، رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ فرمود : ای فرزند لابد باید بدنیا رجوع نمایی تا سعادت شهادت دریابی (1).

ناچار آن بزرگوار بی یار خروج از مدینه طیبه را اختیار نموده و تحمل نمود مفارقت قبر جد بزرگوارش را ، خدا می داند که به چه حالت آن حضرت و اهل بیتش از مدینه بیرون شدند.

علیا مخدره سکینه خاتون می گوید : مصیبت ما در روز بیرون آمدن از مدینه از تمام مصائب سنگین تر بود (2).

عرض کنیم ای بی بی مظلومه ، روزی که با پدر و اعمام و اصحاب از مدینه بیرون آمدی سخت تر بود یا روزی که از کربلا بر شتر برهنه سوار ، برادر بیمارت غل جامعه بگردن ، عمه ها و خواهران و کسان ، تمام گریان و نالان ، روی بکوفه می رفتند یا روزی که شما را وارد کوفه خراب نمودند یا روزی که از کوفه روی بشام بردند در صحراها گردانند.

یا روزی که شامیان بودند بازوهایتان همه بیک ریسمان و اهل شام با خوشحالی دسته دسته تماشا کنان ، برادر علیلت نوحه خوان :

أقاد ذلیلاً فی دمشق کائنی * من الزنج عبد غاب عنه نصیر (3)

ولا حول ولا قوه إلا باللّه العلیّ العظیم .

ص: 43

1- تسلیه المجالس : 2/151 ؛ بحار : 44/324 .

2- مجالس حاج شیخ جعفر شوشتری : 13/م 1 .

3- مدینه المعاجز : 4/110 ؛ المنتخب : 2/470 .

الحمد لله و الصلاة و السلام على رسول الله و على آله آل الله و لعنه الله على أعدائهم أعداء الله من اليوم إلى يوم لقاء الله .

« و أحذركم الدنيا فانّها منزل قلعه و ليست بدار نجعه قد تزيت بغرورها و غرت بزینتها » إلى آخر الخطبه الغراء(1).

دنيا خانه رنج و بلاست

و بعد فمن كلام لأمیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیه السلام فی ذم الدنيا و سوء سلوکها مع أهلها و الترغیب فی الادبار عنها : « دار بالبلاء محفوفه و بالغدر معروفه لا تدوم أحوالها و لا یسلم نزالها . أحوال مختلفه و تارات متصرفه العیش فیها مذموم و الأمان منها معدوم و ائّما أهلها فیها اغراض مستهدفه ترمیهم بسهامها و تقنیهم بحمامها » .

می فرماید : دنیا سرانیست که به بلا و ابتلاء و رنج و عنا فرا گرفته شده است یعنی بغیر از تعب و مشقت و درد دل چیزی در آن نخواهد بود و به حيله

ص: 45

1- نهج البلاغه (دشتی) خطبه 226 : ص 462 ؛ (فیض الاسلام) : ج 217 .

گری و غداری با اهل خود معروف و مشهور آفاق است هیچ حالی از احوال آن دوامی ندارد نه صحت تن در آن می ماند نه سلامت مزاج در آن قراری دارد نه غنا و بی نیازی در آن ثباتی دارد نه حیا و زندگانی در آن استمراری دارد هیچ کس از اهل آن جان سلامت نبرده بلکه هر یک از وراد خود را به انواع و اقسام رزایا و بلایا و شدائد و محن مبتلا گردانیده هر نوشی در آن منغص و ملوث بچندین نیش و هر دقیقه راحتی در آن مشوب و مخلوط باحوالی ریش ، نیست زندگانی و تعیش در آن مگر عبارت از حالات مختلفه ، و نه عشرت در آن مگر کیفیاتی مشتته ، زندگانی در آن امریست قبیح و مذموم ، و امن و امان از چنگال آن امریست نشدنی و معدوم ، و نیستند اهل آن مگر نشانه های تیرهایِ بلائیِ آن غداره ، می زند ایشانرا به تیرهایِ حوادثِ حادثه ، و فانی و نابود می گرداند ایشانرا بصدمات و بلیات وارده .

« واعلموا عبادالله انکم و ما انتم فیه من هذه الدنيا على سبيل من مضى قبلکم ، ممن کان أطول منکم اعماراً و أعمَرَ دياراً و ابعَد آثاراً ، أصبحت اصواتهم هامده و ریاحهم راکده و أجسادهم بالیه و ديارهم خالیه و آثارهم عافیه . فاستبدلوا بالقصور المشیدة و النمارق الممهّده ، الصخور و الاحجار المسنّده و القبور اللاطئه الملحده التي قد بنی علی الخراب فناءها و شید بالتراب بناءها فمحلّها مقرب و ساکنها مغرب بین اهل محله موحشین و اهل فراغ متشاغلین » (1).

مکنون خاطر آن بزرگوار و سر خیل ابرار از این فقرات پر عبرات آن

ص: 46

است که ای بندگان خدا دانسته و آگاه باشید اینکه رفتار این دنیایی که در آن هستید با شما بر طریقه رفتار اوست با کسانی که پیش از شما در آن بوده اند و هر گونه رفتار و کردار با گذشتگان و پیشینیان داشته همان نحو با شما سلوک خواهد نمود و چنانچه در حق ایشان هیچ رحمی و ترحمی نه نمود و رعایتی از حال ایشان نکرده و الحال از غدر این غداره ابدان ظریف و نازنین ایشان مساوی و هم جنس با خاک زمین گردیده همین رفتار را با شما خواهد نمود. پس از این فقره، آن بزرگوار از روی مرحمت تفصیل این اجمال و توضیح این مقال را حسب اقتضاء حال بیان نموده تا شاید حاضرین خدمت آن حضرت و غائبین از محبین آن معدن لطف و مرحمت، قطع علاقه و محبت از دنیای دون رتبت کنند و همت خود را مصروف در امر آخرت خود نمایند تا مشمول آیه کریمه «**أُولَئِكَ جَزَاءُ هُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ**» (1) گردیده باشند که می فرماید: ای مردم چه قدر از گذشتگان شما که حال ایشان الحال معلوم است بود، اعمار ایشان از اعمار شما طولانی تر و عمارات و منازل ایشان در دنیا معمورتر و اوضاع و دستگاه زندگانی ایشان از دستگاه شما عالی تر، صبح کردند بعد از چند روزه قلیل زندگانی به حالیکه آوازه ایشان خاموش اند نه از وجود ایشان اثری و نه از بود و باش ایشان خبری، بادهای نخوت ایشان ساکن و ایستاده اند نه از جاه و عزت ایشان نشانه و نه از جلالت و آبروی ایشان آیه ای، بدنهای ایشان پوسیده و

ص: 47

خاک گردیده و خانه های ایشان خالی و خراب شده اند نه از حال ایشان روایتی، و نه از هستی ایشان حکایتی، پس تبدیل و عوض کردند قصرهای بلند و افراشته و فرشها متکاهای گسترده را به سنگهای سخت و به دیوار افراشته و قبرهای بزمین چسبیده لحد داشته، چنان قبوری که بنا شده است درگاه آنها برای خراب شدن و بسته شده است بیوت آنها برای خاک گشتن، چنان قبوری که محل آنها باین دنیا نزدیک و ساکن در آنها به مصیبت غربت مبتلا، چنان قبوری که واقعد بین اهل محله ای همه وحشت زده و جمعی از امور دنیا فارغ و به کار آخرت مشغول گشته: « لا یستأنسون بالوطن و لا یتواصلون توصل الجیران علی ما بینهم من قرب الجوار و دنو الدار و کیف یکون بینهم تراور و قد طحنهم بکلکله البلی و اکلتهم الجنادل و الثری و کأن قد صرتم الی ما صاروا الیه و ارتهنکم ذلک المضعج و ضمکم ذلک المستودع فکیف بکم لو تناهت بکم الامور و بعثرت القبور: « هُنَالِکَ تَبْلُو کُلَّ نَفْسٍ مَّا اَسْلَفَتْ وَرُدُّوْا اِلَی اللّٰهِ مَوْلَاَهُمْ الْحَقُّ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَّا کَانُوْا یَفْتَرُوْنَ » (1) « (2) .

حال آن جماعه گذشته اینست که هیچ آنی و زمانی انس باوطن خود نمی گیرند و وطن ایشان وطن مالوف نمی گردد و هیچ وقتی بیکدیگر مانند چسبیدن به همسایگان نمی چسبند و چگونه همسایگی با یکدیگر کنند و دید و بازدید با هم داشته باشند و حال آنکه خورد کرده است اعضای ایشان را کهنه شدن و پوسیده گشتن و خورده است بدنهای ایشان را

ص: 48

1- یونس: 30 .

2- نهج البلاغه (دستی): خ 226 (فیض الاسلام): خ 217 .

سنگهای سخت و خاک زمین بر بدن ایشان بیختن و گویا ای بندگان خدا همین حالیه حال شما حال ایشان گردیده و امانتگاه قبر شمارا با ایشان در یک مکان جمع نموده پس ای مردم چگونه است حال شما در وقتی که بنهایت رسد کارها و برانگیزد و بیرون اندازد شما را قبرها ، در آن وقت جزا می دهد خدا هر نفسی را حسب چیزی که پیش فرستاده . « إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيِّحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ * فَالْيَوْمَ لَا تُظَلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ » (1).

اسرافیل یک صیحه بیشتر در صور نمی زند که تمامی خلق اولین و آخرین در محضر کبریایی حاضر شوند در آن روز هیچ ظلمی بر کسی وارد نمی شود بلکه هر کس بجزای عمل خود می رسد .

اگر بد کنی چشم نیکی مدار * که هرگز نیارد گز انگور بار(2)

مقربان درگاه خداوند متعال و بلاهای دنیا

پس بیا از روی ترحم بجان عزیز خود علاقه و محبت را از دنیای دنیه یک اندازه قطع نما و فکری برای سفر پر خطر بکن که با وجود این همه بدرفتاریها از این حیاله غداره مگاره امید چه خیر و خوبی در آن هست پس از اینکه شنیدی بد سلوکی این دار فانی را با عموم اهالی خود . بدانکه در این شیوه قدیم مجد است نسبت به دوستان و مقربان درگاه خدا که همواره در آن مبتلا و گرفتار انواع بلا بوده اند شاهد بر این مدعی آنکه :

حضرت آدم علیه السلام و بلاهای دنیا : اول : مفارقت بهشت

اول کس از دوستان خدا که مبتلا به انواع بلا گردید آدم ابو البشر بود که

ص: 49

1- یس : 53 - 54 .

2- معراج السعاده (انتشارت هدی) : 365 .

چون ندای اهبطوا(1) بر آمد و حکم شد که بزمین فرود روید آدم دست حوا گرفته گفت بیا تا از این مرتبه رفیعه تنزل کنیم و میل به هبوط بنمائیم که نوبت معزولی رسید و محنت غریبی و بی کسی پیش آمد در این اثناء جبرئیل آمد و گفت ای آدم حکم این است که دست از حوا برداری و مفارقت او بر مواصلت اختیار کنی و هر یک بجایی دیگر روید پس آدم دست حوا برداشت و هر یک روی به طرفی نهادند و به گریه و زاری مشغول شدند ملائکه متعجب ایستاده و می نگریستند و بر غربت و کربت آدم و حوا می گریستند و ایشان یکدیگر را گم کردند و هیچ کدام از همدیگر خبر نداشتند آدم بسر کوه سراندیب افتاد(2) و حوا بر ساحل دریای هند در موضعی که آن را جده می گویند فرود آمد آدم دو بیست سال بر سر کوه سراندیب می گریست ابن عباس روایت کرده که هرگاه آدم ترک مندوب خود را یاد کرد بیهوش شدی بعد از آن ندا رسید بجبرئیل که مونس آدم شو غریبست چون جبرئیل خواست که برود آدم گفت زمانی دیگر باش تا غم دل با تو بگویم و بعد از زمانی دیگر که عزم رفتن کردی و از چشم آدم غایب شدی چندان بگریستی و بنالیدی که مرغان هوا را بر او رحم آمدی و چندان آب از هر دو چشم او روان شدی که دو چشمه آب روان گشتی و حوا نیز بساحل جده می گریست و ناله و زاری می کرد روزی آدم از جبرئیل پرسید که ای برادر حوا کجاست؟ گفت بکنار دریا در فراق تو گریان و نالان است و از حال تو هیچ

ص: 50

1- بقره: 38 .

2- علل الشرایع: 2/595؛ بحار: 57/205 .

خبری ندارد آدم از استماع این سخن بیهوش شد جبرئیل سر او را بدامن گذاشت ناگاه در آن بیهوشی دید که حوا بر کنار دریا نشسته و می‌گرید و می‌گوید: حبیبی آدم أجانع أنت أم شبعان، ای دوست من آدم و ای مونس و همدم، گرسنه ای یا سیری؟ ألبس أنت أم عریان پوشیده ای یا برهنه ای أنائم أنت أم يقظان، خوابی با بیداری؟ آدم خواست جوابش دهد ناگاه بهوش آمد و ناله کرد جبرئیل گفت ای آدم ترا چه شد آدم صورت واقعه را بیان نمود و چنان بخروشید که جبرئیل بناله در آمد و مناجاه کرد که الهی بر این دو غریب فرو مانده ترحم کن(1).

دوم: مصیبت هابیل

و أمّا بلاى دوم که بر این مقرب خدا وارد شد مصیبت وداع فرزند بزرگوار و نور چشمش هابیل بود که خداوند عالم در کتاب مجید حکایت می‌کند این واقعه هائله را که می‌فرماید: « وَأْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبَلُ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ »(2).

پس قبول شد قربانی هابیل بدین نوع که آتش سفیدی بی دود از آسمان فرود آمد و گوسفند را بخورد بجهت خلوص نیت او در قربانی کردن، و در خبر است که حق تعالی این بره را که هابیل قربانی کرد در بهشت پرورش داد تا برای فدای اسماعیل فرو فرستاد، و مقبول نشد از قایل زیرا که آتش قربانی او را نخورد و بسوزانیدن آن ملتفت نشد از جهت غضب الهی بر عدم

ص: 51

1- تفسیر کبیر منهج الصادقین: 1/163؛ (کتابفروشی و چاپخانه محمد حسن علمی 1333ش).

2- المائدة: 27 .

اخلاص او، پس آتش خشم قبیله مشتعل شد و دود حسد دیده بصیرت او را تیره کرد به هابیل گفت که البته ترا می کشم تا از دغدغه تو فارغ البال شوم هابیل گفت که البته خدا از پرهیزکاران قبول می کند پس از آن هابیل به قبیله گفت: « لَئِنْ بَسَّطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنَّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ » (1) گفت اگر باز کنی دست خود را تا مرا بکشی من نیستم دراز کننده دست خود را تا تو را بکشم بدرستی که من می ترسم از خدایی که پروردگار عالیمانست .

« إِنَّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ » (2) هابیل گفت بدرستی که من می خواهم آنکه بازگردی تو بگناه من یعنی بگناه کشتن من اگر متحمل بشوی آن را و بجزای گناه خودت که از پیش کرده ای پس باشی از اهل جهنم و این است جزای ستمکاران که قتل ناحق کنند « فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الخَاسِرِينَ » (3) پس آسان کرد نفس قبیله کشتن برادر را و کمر برای قتل او بست و در کمین گاه نشست و چون حضرت آدم عزم بیت المعمور نمود که در مکه معظمه است قبیله فرصت یافت و به سر او آمد هابیل را دید در خوابست سنگی برداشت و بر سر هابیل بکوفت چنانچه مغز سرش پریشان شد پس کشت او را و گشت از زیان کاران در دنیا و آخرت و چون او را کشت ندانست که با

ص: 52

1- المائدة : 28 .

2- المائدة : 29 .

3- المائدة : 30 .

وی چه باید کرد زیرا که او اول مرده بود از بنی آدم پس او را در چیزی پیچیده و چهل روز بر پشت گرفته باطراف می گشت و ابن عباس آورده که تا یکسال او را می کشید تا بتنگ آمد پس برانگیخت خدا زاغی را که می کاوید زمین را به منقار و هر دو پای خود، تا حفره ای بکند و بنماید به قاییل که چگونه بپوشد جثه برادر خود را. و مرویست که چون قاییل نمی دانست که با جثه برادر خود چه کند حق تعالی دو غراب را ملهم ساخت تا با یکدیگر مقاتله کردند یکی دیگر را بکشت و بعد از آن به منقار و چنگال خود حفره کند و زاغ مرده را بیاورد و در آن حفره نهاد و خاک بر آن پاشید تا زاغ مرده پوشیده گشت قاییل چون آن حال را مشاهده کرد « قَالَ يَا وَيْلَتَا أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْأَةً أَحْسَى فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ »⁽¹⁾ یعنی گشت قاییل از روی جزع و تحیر ای وای بر من آیا عاجزم از آنکه باشم مانند این غراب در این عمل، پس پوشم تن برادر خود را بهمان طریق که آن زاغ مرده را دفن کرد پس قاییل پشیمان گشت از قتل برادر خود بجهت مشقت بسیاری که باورسیده بود که آن تحیر وی بود در امر او برداشتن او مدت یکسال بگردن خود و احتیاج او به تعلیم زاغ و سیاهی رنگ او و تبری پدر و مادر از او چنانچه در اخبار است که آدم علیه السلام چون خواست احرام حج کند بر هابیل خائف بود از آنکه قاییل او را بکشد خواست تا ویرا بکسی سپارد پس او را به اهل آسمان و زمین عرض نمود قبول نمی کردند و می گفتند امانت امری عظیم است و کاری پر خطر، ما را قوه ارتکاب آن نیست پس

ص: 53

قائیل را بخواند و هابیل را به او سپرد این است که خدا می فرماید : « إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا » (1) و چون آدم علیه السلام از زیارت حرم مراجعت نمود فرزندان همه به استقبال وی آمدند مگر هابیل که آدم او را بسیار دوست می داشت زیرا که جوانی بود به سن بیست سالگی رسیده رویش چون ماه و گیسویش سیاه ، حق تعالی او را صورتی خوش و سیرتی دلکش ارزانی داشته و هیچ یک از اولاد آدم بجمال و کمال وی نبود و هنوز شیث متولد نشده بود و در خبر است که اجمل اولاد آدم شیث بود که لمعه نور محمدی صلی الله علیه و آله از بشره او لامع بود و در جبین او ساطع بود القصه چون آدم هابیل را نه دید به جستجوی او مشغول شد و احوال او را از قایل پرسید او گفت من نمی دانم کجاست آدم فرمود بلکه او را کشته ای و از جهت این تن تو سیاه گشته وی از این امتناع نمود پس روی از وی بگردانید و احوال هابیل را از هر چه باو می رسید می پرسید و هیچ کس نشان او را نمی داد و می گفتند چند روز است که پیدا نیست و نمی دانیم کجا رفته است و بچه کار مشغول است آدم هفت شبانه روز در کوه و صحرا می گشت و در تحقیق حال هابیل جدی تمام می نمود شب هشتم در خواب دید که در جایی ایستاده می گوید یا ابتاه الغیاث ای پدر فریادم برس . آدم از هول بخروش آمد بیهوش گشت چون بخود آمد جبرئیل را دید بر بالین وی نشسته گفت ای برادر از حال هابیل خبری داری ؟ که حالا او را در خواب دیدم چون

ص: 54

مظلومان استغاثه می کرد و کسی بفریاد او نمی رسید جبرئیل گفت ای آدم حضرت عزّت می فرماید عظم اجرک بزرگ باد اجر تو در مصیبه هاییل ، بدانکه قاییل هاییل را بکشت و فریاد می کرد و الغیاث می گفت و کسی بفریاد او نمی رسید اکنون همان فریاد است که از زمین ظاهر می گردد و فردای قیامت نیز فریادکنان بعرضه محشر در آید ، آدم فریاد کرد و گریه آغاز نمود و گفت برادر جبرئیل خاک ویرا بمن بنما ، جبرئیل او را بسر قبر هاییل برد آدم علیه السلام خاک از روی او دور کرد هاییل را دید سر کوفته و تمام اعضایش بخون آغشته و آلوده ، آدم علیه السلام روی مبارک در روی او می مالید و می گفت : و احسرتاه واغربتاه واکربتاه آدم پس چندان بگریست که ملائکه هفت آسمان بگریه در آمدند و عرض کردند بار خدایا آدم علیه السلام دو سه روزی از گریستن آسوده بود اکنون باز گریان شد ما را طاقت گریستن وی نیست خطاب رسید که ای آدم صبر کن در این مصیبت که مزد صابران بسیار و اجر ایشان بیشمار است و ما حکم کردیم که نصف عذاب دوزخ تنها از برای قاییل باشد(1).

حضرت نوح علیه السلام و بلاهای دنیا

دوم کس از دوستان و مقربان خدا که در این دار دنیا مبتلا به انواع بلا گردیده نوح نجی الله است که خدای تعالی حکایت می کند از حال او در کتاب مجید که می فرماید : « قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَاتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالَهُ وَوَلَدَهُ إِلَّا خَسَارًا * وَمَكَرُوا مَكْرًا كُبَّارًا » (2) یعنی گفت نوح ، بعد از

ص: 55

1- تفسیر کبیر منهج الصادقین : 224-3/221 .

2- نوح : 21 - 22 .

آنکه دید که با بیان نعم عظیمه خداوندی قوم وی متنبه نشدند و رؤسای ایشان اتباع خود را بیشتر اغواء و اضلال کردند تا بدتر و جفاکارتر گشتند پس در عصیان و عناد افزودند ، ای پروردگار من بدرستی که این قوم عاصی شدند و نافرمانی کردند و پیروی کردند مکر کنندگان را مکر بزرگ . حضرت نوح هزار و الّا پنجاه سال در میان قوم خود مکث نمود « فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا » (1) و طباع دشمنی ایشان را کما هو حقه دریافت و دانست که هیچ کس از ایشان مسلمان نخواهد شد و هر که از ایشان بوجود آید او را بر ضلاله و غوايه خواهند داشت و اطفال خود را از آن حضرت تحذیر و تنفیر می کردند و طباع ایشان را در کفر راسخ می ساختند و خداوند متعال نیز خبر داد به آن حضرت که از قوم تو کسی ایمان نخواهد آورد و از ایشان فرزندی که بوجود آید مؤمن نخواهد شد پس ایشان را هدف تیر نفرین خود کرده از حق تعالی سؤال استیصال ایشان نمود . « وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا * إِنَّكَ إِن تَذَرُهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا » (2) .

حضرت ابراهیم علیه السلام و بلاهای دنیا

و از جمله دوستان خدا و رسل اولوا العزم که گرفتار شدائد بلایا و رزایا گشته ابراهیم خلیل الله است که خدای تعالی در کتاب مجید حکایت از حال وی می کند و می فرماید : « قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ »

ص: 56

1- العنكبوت : 14 .

2- نوح : 26 - 27 .

فَاعْلَيْنَ» (1) یعنی گفتند نمرودیان و بت پرستان بیکدیگر بسوزانید ابراهیم را و نصرت کنید خدایان خود را .

بعضی گویند قائل این کلمه نمرود بود و اول حکم کرد تا گودالی از دامنه کوهی بنا کردند بلندی دیوار آن شصت گز و نزدیک یک ماه هیزم جمع کرده و آنرا پر ساخته و در روایت است که هر که بیماری داشتی یا حاجتی او را بودی بجهت صحنه آن بیمار و قضای حاجت هیزم آوردی و در آنجا انداختی و اکثر زنان ریسمان می رشتند و می فروختند و هیزم می خریدند و در آن حظیره (گودال) می انداختند چندان هیزم جمع شده که از بالای آن حظیره مانند کوهی برآمده و روغن فراوان بر آن هیزمها ریختند و آتش در آن دادند بطوری شعله کشید که مرغان در هوا بریان می شدند و هیچ کس نمی توانست که نزدیک آن رود و چون خواستند که ابراهیم را در آن اندازند نمی دانستند بچه وجه او را بیندازند ابلیس بصورت پیری برآمده ایشان را تعلیم ساختن منجنیق کرد پس منجنیق بساختند و ابراهیم را غل بگردن و بند بر دست و پای نهاده بر بالای منجنیق نشانده به آتش افکندند و در اخبار است که چون آتش نمرودی بالا گرفت و ابراهیم را در منجنیق نهاده خواستند که در آن آتش اندازند دست بدعا برداشت و گفت : « اللهم أنت الواحد في السماء و أنا الواحد في الأرض و ليس في الأرض يعبدك غيري حسبي الله و نعم الوكيل » در این حال فریاد از ملائکه برخاست و زمین و آسمان و وحوش و طیور بگریه درآمدند و حمله عرش و سکنه کرسی آغاز گریستن

ص: 57

1- الأنبياء : 68 .

کردند ملائکه گفتند بارخدا یا تو عالمی که از مشرق تا مغرب عالم همین یک آدم است که ترا بوحدانیت می شناسد اکنون می خواهند ویرا بسوزانند ما را اذن ده تا او را امداد نمایم خطاب رسید که بنزد وی روید اگر از شما مدد طلبید ممد و معاون وی باشید .

اول ملک الریاح پیامد و بر خلیل سلام کرد ابراهیم علیه السلام جواب داد و فرمود تو چه کسی هستی که بر بی کسان و بیچارگان سلام می کنی گفت من فرشته موکل بر بادهای هستم آمده ام که تو را مدد کنم اگر فرمائی لشکر باد را امر کنم تا تمام جمرات آتش را بردارند و در خانه نمرودیان افکنند و ابدان و امتعه ایشان را بسوزانند آن حضرت فرمود نمی خواهم که در این حال پناه بغیر از ایزد متعال برم ملک السحاب پیامد و گفت ای خلیل همه ابرها محکوم فرمان منند اگر امر کنی حکم کنم تا قطرات باران بر این جمرات افشانند و باندک زمانی آتش افروخته را فرو نشانند آن حضرت فرمود که مهم خود را بحق واگذاشته ام .

ملک الجبال پیامد و گفت ای پدر ملت و صاحب خلّت ! حکم فرمای تا کوههای بابل را بر سر نمرودیان فرود آورم و همه را در زیر کوههای بلند پست کنم آن حضرت فرمود نمی خواهم که غیر حق را در مهم من مدخلی باشد .

ملک الارض پیش آمد که ای خلیل جلیل ! طبقات زمین مأمور امر منند اجازه ده تا زمین بابل را امر کنم همه نمرودیان را فرو برد فرمود خلوا بینی و بین حبیبی بگذار مرا با حبیب خود که هر چه خواهد با من کند در آخر

جبرئیل آمد وقتی که ابراهیم از منجنیق جدا شده بود و به حظیره آتش نزدیک شده نعره زد که ای خلیل هل لک من حاجه هیچ حاجتی داری فرمود أمّا الیک فلا- یعنی حاجت دارم اما نه به تو، جبرئیل گفت: بر آن کس که حاجت داری بخواه فرمود علمه بحالی حسبی من سؤالی، دانستن او حال مرا کافی است از سؤال یعنی چون او می داند من چه گویم، در خبر است که چون جبرئیل با وی گفت چرا بآنکس که حاجت داری نمی گویی گفت چون دوست سوختن دوست خواهد زیستن روا نیست همان لحظه خطاب در رسید که چون دوست مرا دوست خواهد سوختن وی سزا نیست از این جهت زمهریر مهر الهی بآتش نمرودی رسید اشتعال آن را منطقی ساخت آن موضع را سرد و خنک گردانید که می فرماید: « قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ » (1) دارد که آتش غل و بند را بسوخت و اصلاً متعرض وجود خلیل با تجلیل نشد جبرئیل فوراً نازل شد و بر حوالی آن گل و نرگس بدمید و چشمه آب شیرینی پدید آمد و جبرئیل پیرهن و بالشی از بهشت بیاورد پیرهن باو پوشانید و بالش در زیر وی افکند و او را بر آن نشانید و هفت روز با ابراهیم در حظیره آتش بسر برد و با او مکالمه می نمود و انیس وی بود (2).

حضرت موسی علیه السلام و بلاهای دنیا

و از جمله دوستان خدا و رسل اولوا العزم که در دار دنیا مبتلا ببلا گردیده موسای کلیم الله بود که بعد از آنکه سبطی نام که از شیعیان موسی بود پناه به

ص: 59

1- الأنبياء: 69.

2- تفسیر کبیر منهج الصادقین: 6/76-79.

آن حضرت آورد از ظلم قبطی که خباز فرعون بود حضرت موسی او را بکشت او را بکشت که خدا می فرماید: « فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعَاثَ الَّذِي مِنَ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ » (1).

پس از آن مقربان درگاه فرعون مشاوره و تدبیر می کردند برای کشتن حضرت موسی بعوض قبطی مقتول ، در این بین مؤمن آل فرعون بشتاب آمده و حضرت موسی را خبر کرده که می فرماید: « وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيُقْتَلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ * فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ * وَلَمَّا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ » (2) یعنی پس بیرون رفت موسی در هماندم بی زاد و راحله و رفیق از شهر مصر در حالتی که ترسان بود بر نفس خود که انتظار می برد که کسی از پی او درآید و او را بگیرد گفت ای پروردگار من نجات ده مرا از گروه ستمکاران یعنی از فرعون و کسان او .

و چون قدم به راه نهاد متوجه شد و روی آورد بسوی مدین و این مدینه مسمی بود باسم بانی او مدین بن ابراهیم خلیل و شعیب در آنجا بود و در تحت تصرف فرعون نبود و از مصر تا آنجا هشت روزه راهست حضرت موسی چون راه را نمی دانست از روی توکل و حسن ظن بخدا گفت امید

ص: 60

1- القصص : 15 .

2- القصص : 20 - 22 .

است که خدای من راه نماید مرا براه راست و مرویست که در اثنای راه بر سَرِ سه راه رسید و وسط آنها را اختیار نمود و جویندگان او بآنجا رسیده در راه دیگر روانه شدند و او را نیافتند .

القصه حضرت موسی هفت روز و هشت شب راه می رفت و جز گیاه صحرا خوردنی نداشت سعید بن جبیر روایت کرده که آن حضرت پای برهنه بود و بمدین نرسید تا آنکه خف قدم او بیفتاد و مجروح شد و چون توکل بخدا کرده بود حق تعالی فرشته ای را فرستاد بر اسبی نشسته نیزه در دست گرفته گفت یا موسی بکجا می روی جواب داد بمدین گفت راه دانی گفت نه گفت مرو که من راه برد توام حضرت موسی با وی رفت تا بماء مدین رسید(1) .

حضرت عیسی علیه السلام و بلاهای دنیا

و از جمله دوستان خدا که مبتلا بانواع بلا گردیده عیسای روح الله بوده .

که چون یهودا که رأس و رئیس جماعت یهودیان بود دید که دعای او بر دشنام دهندگانش مستجاب می شود به ترسیدند از اینکه درباره ایشان دعای بد کند پس یهودیان را جمع کرده برای اینکه او را بکشند پس نزد حضرت عیسی علیه السلام مجتمع شدند و آغاز مناظره کردند حضرت عیسی علیه السلام فرمود یا معشر الیهود شما بیقین می دانید که حق تعالی شما را دشمن می دارد ایشان از این سخن در غضب شده قصد او کردند وی از ایشان گریخته در خانه پنهان شد که در سقف آن روزنه بود حق تعالی جبرئیل را فرستاد تا عیسی را از آن روزنه باسمان برد و ذلک قوله تعالی : « وَأَيُّدُنَاهُ بِرُوحٍ

ص: 61

1- تفسیر کبیر منهج الصادقین : 7/63 .

الْقُدْسِ» (1) یهودا مردی را که طغیانوش نام داشت گفت در این خانه رو عیسی را بکش . داخل خانه شد کسی نیافت و زوایای خانه را می جست کسی ندید چون بیرون آمدن او دیر شد یهودا گمان برد که عیسی با او در کارزار است بقصد اهانت او در خانه آمد حق تعالی شبهه عیسی را بر او افکند طغیانوش را پنداشتند که عیسی است وی را بگرفتند هر چه فریاد می کرد که من عیسی نیستم قبول نکردند و او را بکشند و بر درختی آویختند و بعد از قتل او جمعی گفتند که در این خانه عیسی بود و صاحب ما، اگر مقتول عیسی است پس صاحب ما کجاست و اگر صاحب ما است پس عیسی کجاست؟ (2)

این است که می فرماید درباره یهود : « وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ » (3).

بخصوص بخصوص از بین تمامی دوستان خدا این دنیای دون ، عداوت خاصی و بغض مخصوصی با خانواده محمد و آل محمد صلی الله علیه وآله داشته و دارد زیرا که این بزرگواران خاص و خلاص مقربان درگاه کبریائند امام سجاد علیه السلام می فرماید:

نحن بنو المصطفى ذو غصص * يجرعها في الأنام لي كاظمنا (4)

ص: 62

1- البقره : 87 .

2- تفسیر کبیر منهج الصادقین : 3/150 .

3- النساء : 157 .

4- ما اولاد پیغمبر همیشه دارای غصه هستیم و در میان مردم آنکه از ما فرو برنده اندوه و غصه است یکباره آن را فرو برد .

عظیمه فی الأنام محنتنا * أولنا مبتلی و آخرنا(1)

یفرح هذا الوری بعیدهم * و نحن أعیادنا ماتمنا(2)

الناس فی الأمن و السرور و ما * یأمنُ طول الزمان خائفنا(3)

اعیاد و اهل بیت علیهم السلام

و بخصوص بخصوص از بین این سلسله جلیله دشمنی خاصی و بدسلوکی مخصوصی نمود با ریحانه رسول خدا کشته راه خدا شهید کربلا حضرت سیدالشهداء که پس از واقعه عاشورا تمامی عیدها ماتم و جمله عالم یک عزاخانه برای این خانواده شده زیرا که هر عیدی حکایت کند از مصیبت شدیدی، از آن جمله چون روز عید نوروز شود که قرص خورشید از برج حوت به برج حمل منتقل گردد حکایت کند از واقعه عاشورا که خورشید جمال حسینی از برج خیمه گاه منتقل به گودی قتلگاه گردیده و چون روز عید فطر شود حکایت کند از حال آن ولی ذوالجلال که پس از آنکه بر روزه سه روز صبر و طاقت نمودی افطار او با آب شمشیر شمر شیر بودی و چون روز عید اضحی شود حکایت کند از کیفیت شهادت آن بزرگوار بی غمگسار که حضرت رضا علیه السلام می فرماید: « ذبح الحسین کما یذبح

ص: 63

-
- 1- محنت و اندوه ما در میان مردم بزرگ و سخت است و اول و آخر ما (آل محمد علیهم السلام) بدین محنت گرفتار است .
 - 2- این مردم در روز عیدشان شادی می کنند لکن (به سبب ظلم ظالمین) روزهای عید ما برای ما روزهای ماتم است .
 - 3- مردم در امنیت و سرور غوطه ورنند در حالیکه آنکه از خاندان ما ترسان است در طول زمان در امان نمی باشد . بحار : 46/92 ؛ مناقب ابن شهر آشوب : 4/156 .

الکبش «(1) یعنی حسین را مانند گوسفند سر بریدند .

مصیبه الحسین اعظم المصیبات * قتلوه عطشاناً بشط فرات

خدا خبر داد به حضرت آدم ، یا آدم ولدک هذا یصاب بمصیبه تصغر عندها المصائب(2) چه حق گفته شاعر که می گوید :

آنچه بر پیغمبران یکسر گذشت * جمله بر فرزند پیغمبر گذشت

مقایسه مصائب سید الشهداء علیه السلام و انبیاء

اگر آدم صفی الله مبتلا شد بفراق بهشت و گریه کرد تا دو چشمه آب از چشمانش سرازیر شد حسین ثار الله مبتلا شد بفراق حرم محترم جد بزرگوارش که بهشت بلکه تمامی ماسوی الله به طفیل وجودش موجود شده این مصیبه از اعظم مصائب آن حضرت است زیرا که علاقه آن مظلوم بقبر جد بزرگوارش نه بحدی است که قابل تقریر باشد جفاکاران این امت قطع علاقه اش از وطن اصلی و جوار جد بزرگوارش نمودند فواسفاه و واحزنانه علیه علیا مخدره سکینه خاتون می گوید مصیبه ما در روز بیرون آمدن از مدینه طیه از تمام مصائب سنگین تر بود(3) .

اگر آدم صفی الله مبتلا شد بفراق نور دیده اش هاییل که جوانی بود بیست ساله ، رویش چون ماه ، گیسویش سیاه ، حسین ثار الله مبتلا شد بفراق جوان هیجده ساله شبیه پیغمبر صلی الله علیه وآله حضرت علی اکبر که در تمامی عالم نظیر و عدیل نداشت .

ص: 64

1- امالی صدوق : 130/م 27/ح 5 ؛ بحار : 44/286/ح 23 .

2- بحار : 44/245/ح 44 .

3- مجالس حاج شیخ جعفر شوشتری : م 1/13 (انتشارات مؤمنین - قم - چاپ 6) .

اگر آدم صفی اللہ پس از دفن هاییل بالای قبرش آمده جسدش بیرون آورده صورت بصورتش گذاشت حسین ثار اللہ در حال احتضار جوان هیجده ساله بالای سرش حاضر بود فوضع خدّه علی خدّه صورت بصورتش گذاشت اما آدم سر هاییل را تنها کوفته دید ولیکن حسین مظلوم سر علی اکبر را کوفته ، بدنش را قطعه قطعه و ریزه ریزه مشاهده نمود .

اگر نوح نجی اللہ از دست قوم خود یکهزار و الا پنجاه سال اذیت کشید و بالاخره یکنفر از ایشان براه حق نیامد حسین ثار اللہ در عشره عاشورا باضعاف مضاعف از شرار امت اذیت کشیده و هر قدر اهل کوفه بدبخت را موعظه می نمود در دل از سنگ سخت تر ایشان اثر نمی کرد چنان در روز عاشورا آن بزرگوار اتمام حجت بر ایشان نموده که هیچ عذری برای ایشان نگذاشته ، از آن جمله آمد مقابل لشکر بایشان فرمود ای جماعت ، قسم می دهم شما را بخدا آیا می شناسید مرا یا نه همه گفتند بلی توئی پسر پیغمبر خدا ، فرمود قسم می دهم شما را بخدا آیا می دانید مادرم فاطمه دختر محمد است ؟ گفتند : بلی ، گفت قسم می دهم شما را بخدا آیا می دانید که پدر من علی بن ابی طالب است ؟ گفتند : بلی ، فرمود قسم می دهم شما را می دانید که جدّه من خدیجه بنت خویلد اول زنان این امت است ؟ گفتند : بلی ، فرمود آیا می دانید حمزه سیدالشهداء عم پدر من است ؟ گفتند : بلی ، فرمود آیا

1- هیچ چشمی مانند این جوان ندیده .

2- السرائر : 1/655 ؛ بحار : 98/316 .

می دانید که جعفر طیار عم من است؟ گفتند: بلی، فرمود آیا می دانید که این شمشیر شمشیر پیغمبر است که بر کمر بسته ام؟ گفتند: بلی، فرمود قسم می دهم شما را بخدا آیا می دانید که این عمامه عمامه پیغمبر است که بر سر نهاده ام؟ گفتند: بلی، فرمود ای جماعت پس برای چه خون من مظلوم را مباح می دانید و کمر قتل مرا بسته اید؟ گفتند: ای حسین آنچه گفتی همه را می دانیم لیکن دست از تو بر نمی داریم تا بمیری با لب تشنه(1).

اگر ابراهیم خلیل الله مبتلا-بآتش نمرودیان گشته حسین ثار الله مبتلا بآتش فراق یاران و یاوران و سوختن دل از داغ جوانان و برادران در واقعه عظمای عاشورا و داهیه کبرای قیامت نما گردیده، در هنگام ابتلای ابراهیم و گزاردن او در منجنیق بلا ملائکه موکل به بادها و ابرها و کوهها و زمین ها بنصرتش آمدند و آن خلیل جلیل نصرت ایشان را قبول نکرده و تن بقضای الهی در داده، در روز عاشورا جماعت جنیان بنصرت آقای مظلوم آمدند آن حضرت از روی ترحم، و بی انصافی مقاتله جنیان با بنی نوع انسان، نصرت ایشان را قبول نکرده و تن بکشته شدن و سر بالای نیزه رفتن(2) و بدن پامال شدن در داده(3).

اگر بعد از پرت شدن ابراهیم خلیل از منجنیق بلا و نزدیک شدن او به آتش، جبرئیل امین به نصرتش آمده و ابراهیم اجابتش نه نمود و منعش از

ص: 66

1- امالی صدوق: 158/م 30؛ بحار: 44/318.

2- مناقب آل ابی طالب: 4/168؛ بحار: 45/174.

3- ارشاد: 2/113؛ بحار: 45/59.

حائل شدن میانه خود و دوستش شده روز عاشورا هم جبرئیل امین بنصرت آقای مظلوم آمده در کربلا هم وقتی رسید دید حسین را در میان خون خود، پر در پر زده سایه بر بدن آن حضرت انداخت فرمود: جبرئیل

بردار شهپرت بگذارم بآفتاب * حائل مشو میان من و یار جبرئیل

رو شهر شام حائل روی سکینه شو * کورا زنند سیلی بسیار جبرئیل

اگر در ابتلای موسای کلیم الله فرعون و فرعونیان شهر مصر را بر آن حضرت تنگ گرفته تا لایب بی زاد و راحله با پای برهنه از شهر مصر بیرون شده اشقیای این امت تمامی ربع مسکون عالم را بر حسین مظلوم تنگ گرفته که فرمود: « لو کنت فی حجر هامه لا یدعونی بنو امیه حتی یتخرجوا هذه العلقه من جوفی » (1) فرمود: اگر در سوراخ جانوری از جانوران زمین بروم بنی امیه از من دست بردار نخواهند شد تا خون دلم را بریزند .

موسای کلیم چون به شهر مدین نزد شعیب رسید از ظلم فرعون و فرعونیان ایمن گردید اما این بزرگوار چون از مدینه بیرون آمد پناه بخانه خدا آورده خانه که برای تمامی مخلوقات عالم از آدم الی خاتم مأمین می بود « وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا » (2) برای وی مأمین نشد.

من در اینجا چند مسئله می گویم ملتفت باشید این بزرگوار بی یار چقدر مظلوم بوده علماء اعلام در احکام حرم محترم از آن جمله محقق در کتاب شرایع می فرماید که هر گاه صائد صید خود را در خارج حرم بست آن صید خود را رها کرده و داخل حرم شد دیگر حق ندارد او را بیرون بیاورد و هرگاه خود صائد در خارج حرم باشد و صید

ص: 67

1- ارشاد: 2/76؛ بحار: 44/375.

2- آل عمران: 97.

حرم را در حرم شکار کند باید فداء بدهد و همچنین عکس آن که صائد در حرم باشد و صیدی از خارج حرم صید کند ضامن است و هرگاه بعضی صید در حرم باشد و بعضی آن در خارج حرم و صائد او را بزند چه بر عضو داخلش در حرم یا خارجش از حرم زده باشد او را ضامن است و هرگاه شکار کند صیدی را که بر شاخ درختی باشد که آن شاخه در خارج حرم بوده باشد ولیکن تنه درخت در حرم باشد ضامن است و هر که شکارش را با خود در حرم ببرد چون داخل حرم شود واجب است او را رها کند (1) بین چه قدر حرم احترام دارد بین چقدر این بزرگوار مظلوم است که یزید ملعون سی تن از شیاطین بنی امیه به بهانه زیارت خانه کعبه به مکه فرستاده و بایشان سفارش نمود که هرگاه میسر شود شما را حسین را گرفته ولو چسبیده به پرده خانه کعبه باشد و یا سر از بدنش جدا کرده (2).

جانهای عالم و عالمیان فدای این آقای مظلوم . اگر جماعت یهودیان درباره عیسی روح الله گمان برده که او را کشته و بر دار زده اند « وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ » (3) و أما أهل الكوفة قتلوا الحسين و صلبوه و سحقوه و نهبوا أمواله و سلبوا نسائه و هتكوا حریمه ، أهل کوفه آقا را کشتند

ص: 68

1- مناسک حج مؤلف (مخطوط) .

2- بحار : 45/99 .

3- النساء : 157 .

نه یک مرتبه بلکه چندین مرتبه که خدا خبر داد بحضرت آدم بآنه لم یجبه أحد الا بالسیوف و شرب الحتوف(1) بلی یک نوع از کشتش مانند کشتن گوسفند قربانی بود که سر مطهر از بدن اطهرش جدا کردند: ذبح الحسین کما یدبح الکبش(2) بردارش زدند سر مطهرش را گاهی بالای نیزه، گاهی بر درخت خرما، گاهی بر در دوازه شام آویزان نمودند پامال کردند بدن اطهرش را بنوعی که عضو سالم از او باقی نگذاشتند.

« و مجرد الخیل بعد القتل عمداً سحقونی »(3) غارت کردند اموال آن بزرگوار را، خیام مخدرات عصمت و طهاره آتش زدند ایشان همه باطرف صحرا پراکنده گشتند عقب نموده ایشان را کعب نیزه و تازیانه می زدند خش و آلات از ایشان می گرفتند چادر و معجر بردند حق داشتند زینب و ام کلثوم اگر در این حال خطاب به امیرالمؤمنین می نمودند:

یا مرتضیٰ علیٰ بکجایی بیا بیا * امروز نیست وقت جدائی بیا بیا

ما از مدینه تا بجوار تو آمده ایم * آخر تو از نجف قدمی پیشتر بیا

بردند معجز از سر زینب زمانه خراب شدی * چون قلم اینجا رسیدی سر شکست

لا حول ولا قوه إلا بالله العلیّ العظیم .

ص: 69

1- بحار: 42/245/ح 44 .

2- امالی صدوق: 130/م 27/ح 5؛ بحار: 44/286/ح 23 .

3- الدمعه الساکبه: 4/374؛ معالی السبطین: 476 .

الحمد لله كما ينبغي لكرم وجهه وعزّ جلاله و الصلاة والسلام على محمد وآله.

و بعد فمّن كلام لأميرالمؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام في وصف خلق الإنسان و موعظته و تذكيره : « أم هذا الذي أنشأه في ظلمات الأرحام و شُغف الاستار نطفه دهاقاً و علقه محاقاً و جنيناً و راضعاً و وليداً و يافعاً » (1) (2).

یعنی بلکه آیا انسان آنچنان کس است که خلقت کرده است او را خدا در تاریکی های رحمهای مادران و غلافهای پرده های بچه دانهای ایشان ، در اول خلق آن نطفه ای است ریخته شده در رحم ، پس از آن می گردد پاره از خون سیاه ، پس از آن بچه در آن روح دمیده چون بدنیا آید اول بچه ای است

ص: 71

1- نهج البلاغه (دستی) : خ 83/138 ، فیض الاسلام : خ 82/195 ؛ بحار : 74/427 .

2- و هي الخطبة العجيبة و تسمى الغراء نهج البلاغه الصالح : خلقت دارا و جعلت فيها ماديه حشوبا و مطعمما و ازدا جاء خدما إلى قوله عليه السلام و انقطعوا عن زورته .

شیر خورنده پس از آن کودک و بعد به حد بلوغ رسیده و در وصف خلقت می فرماید: « وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ » (1) یعنی آفریدیم انسان را از خلاصه گرفته شده از گل یا مراد از انسان در آیه شریفه آدم ابوالبشر است که خلقت وی از صفوه و خلاصه گل بوده یا مراد جنس انسان است زیرا که همه آدمیان اصلاً از اجزاء ارضیه اند و پس از عروض اطوار مختلفه بر آنها بالاخره مستحیل به نطفه گردیده و در صلب پدران قرار می گیرند زیرا که نطفه ها همه از نباتات حاصل می شوند یا بیواسطه مثل گندم و جو یا بواسطه چون لحوم مثلاً که از نباتات متکون می شوند و تمامی نباتات جوهریست از خاک زمین که مستحیل به نبات می شود کما قال تعالی: « مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى » (2) می فرماید: پس از آن گردانیدیم و قرار دادیم خلق او را از آب منی که قرار می گیرد در رحم مادر و تا چهل روز بحالت منویه باقی و سفید رنگ است پس از آن مستحیل نمودیم آن نطفه سفید را، پاره از خون بسته تا چهل روز دیگر بحالت دمویه باقی است پس از آن تبدیل نمودیم آن خون بسته را به مقداری از گوشت که یکدفعه آنر بجاوند یعنی بقدر یک لقمه می باشد تا چهل روز دیگر، پس از آن گردانیدیم آن یک لقمه گوشت را

ص: 72

1- المؤمنون : 12 - 14 .

2- طه : 55 .

قطعه استخوانی محکم بعد از سه اربعین ، پس از آن پوشانیدیم بر آن استخوان گوشتی که از مضغه باقی مانده بود یا گوشتی مجدد و تازه بعد از رستن عروق و اعصاب بر آن ، بعد از آن آفریدیم او را آفریدنی دیگر در بطن مادر یعنی صورت انسانی را بر آن فائض گردانیدیم یا روح را بر او فائض ساختیم یا قوی را در او ایجاد نمودیم و می شود که مراد هر سه باشد .

و صاحب کشف گفته که مراد به خلق آخر خلقی است که مابین خلق اول است مابینه تامه چه بعد از آنکه جماد بود آنرا حیوان گردانیدیم و ابکم بود او را ناطق ساختیم و اصم بود او را سمیع گردانیدیم و اکمه بود بصیرت ساختیم(1).

این است که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید : « ثم منحه قلباً حافظاً و لساناً لافظاً و بصرأ لا حظاً ليفهم معتبرا و يقصر مزدجراً حتى إذا قام اعتداله و استوی مثاله نفر مستكبرأ و خبط سادراً ماتحأ فی غرب هواه كادحاً سعياً لدنياه فی لذات طربه و بدوات أربه ثم لا يحتسب رزیه و لا- یخشع تقیه فمات فی فتنته غریرأ و عاش فی هفوته یسیرأ لم یفد عوضاً و لم یقض مفترضاً »(2) یعنی پس از بلوغ عطا و بخشش کرد خداوند منان به انسان دلی حفظ کننده و زبانی گوینده و چشمی بیننده برای اینکه بفهمد و عبرت بگیرد و باز ایستد از معصیت و زجر کند نفس خود را در ترک مخالفت خدا تا زمانی که معتدل و برابر گشت اعضاء و جوارح وی و مستوی شد صورت و شخصیت وی بعکس

ص: 73

1- تفسیر الکشاف : 3/178 .

2- نهج البلاغه (دستی) : خ 83/138 ، فیض الاسلام : خ 82/195 ؛ بحار : 74/427 .

مقصود از دادن آن نعمتها سر باز کشید از اطاعت منعم خود تکبر ورزیده و گمراه گردیده آب کاشنده از دلو بزرگ چاه هوا و خواهش نفس خود و تلاش و سعی کننده از برای دنیای خود در حالی که فرو رفته در سرور و طرب لذتهای خود و ظاهر ساختن حاجات و آرزوهای خود، گمان نکنند در این حال مصیبتی را و نترسد محذوری را پس بمیرد در گمراهی خود مغرور شده و زندگانی کند در لغزشهای خود زمانی اندک و کسب نکرده عوضی را از عمر عزیز خود و جا نیاورده واجبی را از واجبات خدا. تفصیل داده امیرالمؤمنین اجمال این مقال را به کلماتی دلسوز و فقراتی غم افروز که می فرماید: « دهمته فجعات المنیه فی غبر جماحه و سنن مراحه فضل سادراً و بات ساهراً فی غمرات الآلام و طوارق الأوجاع و الأسقام بین أخ شقیق و والد شفیق و داعیه بالویل جزعاً و لا دمه للصدر قلقتا و المرد فی سکره مُلهته و غمره کارته و آته موجعه و جذبیه مکربه و سوقه متعبه» (1) یعنی بگیرد این مغرور بی خبر را ناگاه دردهای مرگ آور در بقیه سرکشی وی و طریقه نشاط و شادی وی روز را به شب کرد حیران گشته و شب را به روز رسانیده بیدار شده در حالتی که واقع شده در شدائد ناخوشی ها و شب آمیزه دردها و مرضها میانه برادر همزاد و پدر مهربان و زنان فریاد زننده به واویلا از روی جزع و بر سینه زننده از روی اضطراب و حیرانی و حال آنکه آن مرد در بیهوشی است غافل کننده و شدتی است شکننده و ناله ای است در آورنده و کشانندی است غم آورنده و راندنی است رنجاننده، ببین پس از مفارقت روح از بدن آن بیچاره بدبخت

ص: 74

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید : « ثُمَّ أُدْرَجَ فِي أَكْفَانِهِ مُبْلِسًا وَجُذِبَ مُنْقَادًا سَلِيسًا ثُمَّ أُلْقِيَ عَلَى الْأَعْوَادِ رَجِيعًا وَصَبَّ وَنُصِو سَقَمٍ تَحْمِيلُهُ حَفْدَهُ الْوُلْدَانِ وَحَشْدَهُ الْإِخْوَانَ إِلَى دَارِ غُرْبَتِهِ وَنُقَطَعَ زُورَتِهِ وَمُفْرَدٍ وَحَشْتِهِ حَتَّى إِذَا انْصَرَفَ الْمَشِيعُ وَرَجَعَ الْمُتَفَجِّعُ أُفْعِدَ فِي حُفْرَتِهِ نَجِيًّا لِبَهْتِهِ السُّؤَالِ وَعَثْرِهِ الْإِمْتِحَانِ وَاعْظَمُ مَا هُنَالِكَ بَلِيَّةُ نُزُولِ الْحَمِيمِ وَتَصْلِيَةِ الْجَحِيمِ وَفُورَاتِ السَّعِيرِ وَسُورَاتِ الزَّفِيرِ لَا فِتْرَةَ مَرِيحَهُ وَلَا دَعَا مَرِيحَهُ وَلَا قُوَّةَ حَاجِزَةٍ وَلَا مَوْتَةَ نَاجِزَةٍ وَلَا سِنَّةَ مُسَلِّيَةٍ بَيْنَ أَطْوَارِ الْمَوْتَاتِ وَعَذَابِ السَّاعَاتِ إِنَّا بِاللَّهِ عَائِدُونَ » (1) یعنی پس از دردهای گذشته پیچیده شود میت در قطعات کفن خود از همه اوضاع دنیا مأیوس و کشائیده شود از دنیا به کمال اطاعت و همواری ، پس انداخته شود بر پاره های چوبهای جنازه ، بازگشته از مرض و بیماری و نزار و لاغر شده از درد و رنجوری و بدوش خود بردارند او را خدمتکاران که پسران وی باشند و یاری کنندگان که برادران وی باشند و می برند او را بسوی خانه غربت قبر او و محل انقطاع زیارت کردن او تا زمانی که برگردد تشییع کننده و بازآید مصیبت کشیده ، نشانده شود آن بیچاره بیکس در گودال قبر در حالتی که آهسته سخن گوید از دهشت و وحشت سؤال نکیرین و لغزش در امتحان و آزمایش در قبر تنگ و تاریک و بزرگتر چیزی که در خبر است در آن وقت از بلیه و دردهای مهیا شده آب گرم جهنم و بریان کردن آتش جحیم و جوشیدن زبانهای آتش است از برای عذاب عاصیان و گنه کاران نیست در

ص: 75

قبر سستی در عذاب که راحت دهنده باشد و نه واگذاشتنی که عذاب را برطرف کننده باشد و نه قوه از برای میت که منع کننده باشد و نه مردنی که زور رسنده باشد و نه اول خوابی که آرام دهنده باشد در حالتی که میت بیچاره گرفتار است بین حالات مردنها و عذاب ساعتها، پناه می بریم بخدا از این شدتها و سختی ها و فی الخبر انه علیه السلام لما خطب بهذه الخطبه اقصرت لها الجلود و بکت العیون و رجفت القلوب (1) یعنی چون امیرالمؤمنین این کلمات بفرمودند بدنهای حاضران بلرزید و چشمها بگریه درآمدند و دلها از جا کنده شد خدا کند دل من و توهم از جا کنده شده باشد تا کی به آرامی و اطمینان عمر خود بگذرانیم و خیال این دردها که در پیش داریم نمی نمایم .

در غفلت بودن

ای بسا معصیت آلوده ز نافرمانی * شرم بادت ز خدا تا بکی این نادانی

همه شب خفته و غافل شده از رحمة حق * روزها در طلب عشرت و هر عصیانی

چند گوئی که به پیری رسم و توبه کنم * چه کنی گر بجوانی بلحد درمانی

ای عالمی که تحصیل علم کرده درس می خوانی مطالعه می کنی مباحثه داری آیا به علم خود عمل کرده یا نه؟ عالم بی عمل سگ است العیاذ باللّٰه از علم بی عمل که صاحب خود را مهلک است بس است درس خواندنرا وسیله

ص: 76

1- نهج البلاغه (دستی) : خ 83/140 ، فیض الاسلام : خ 82/199 .

دنیاداری خود قرار دهی .

نان و حلوا چیست این تدریس تو * کین بود سرمایه تلبیس تو

بهر اظهار فضیلت معرکه * ساختن انداختن اندر مهلکه

تا که عامی چند سازی رام خود * با صد افسون آوری در دام خود

چند بگشایی درون انبان لاف * چند بگشایی گزاف اندر گزاف

نه فروعت محکم اند نه اصول * شرم بادت از خدا و از رسول

اندرین ره چیست دانی غول تو * این ریائی درس نامعقول تو

درس اگر قربت نباشد زو غرض * لیس درساً انه بس المرض

بیدار کردن و متنبه نمودن

ای واعظ منبر نشین تا به کی زبان حرکت می دهی و متکلم وحده می شوی اول باید خود به موعظه عمل نمایی نه از کسانی باشی که « يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ » (1) « أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ » (2) زیانکارتر از همه مردم کسی است که چون روز محشر شود به بیند که مردمان از شنیدن کلمات وی نجات یافته و به راحت افتاده و خروش خائب و خاسر و مأیوس راه جهنم باید پیش گیرد ای آقای متجدد روزنامه خوان یا شب نامه خوان ، هیچ وقت نامه عمل خود خوانده یا نه ؟ بس است تضييع عمر خود کنی و این گوهر گرانبها را مفت از دست بدهی یک دم از این عمر عزیز نامه عملت بخوان ببینی چه عملی در آن ثبت است اگر بخوانی و ببینی هر آینه غیر از روزنامه خواندن

ص: 77

1- آل عمران : 167 .

2- البقره : 44 .

در آن چیزی نیست عمل روزانه روزنامه خواندن ، عمل شبانه ، روزنامه است عمل صبح ، روزنامه عمل عصر ، روزنامه است هیچ غصه خود نمی خوری ؟ هیچ فکری بحال خود نمی کنی ؟ چرا این قدر در حق خود بی رحم و بی انصافی ؟ !

« أو لعلك رأيتني آلف مجالس البطالين فينني و بينهم خليتني » (1) به بین چقدر بطله و تضییع عمر بد است که امام سجاد علیه السلام شکوه از حال خود می کند و عرض می کند خدایا شاید تو مرا نشسته مجالس بطلین دیده که میانه من و ایشان دوستی انداخته ای . می نگری آقای تاجر ! تا کی مشغول خرید و فروش امتعه دنیا هستی و محاسبه پول سیاه و سفید می کنی یکدم مشغول تجارت برای دار آخرت هم باش .

« وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ » (2) یکدم محاسبه اعمال و طاعات و معاصی هم بکن ببین نبادا یک وقت میزان کنند اعمال را معاصی زیادتی کنند بر طاعات . حاجی بزاز ! عمرت را گذرانیدی در پیمودن کرباس ، یک دم اعمال خود هم به پیمای نبادا تقصی در ان باشد نبادا کفه میزان طاعات سبک باشد « وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ * فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَتْ * نَارٌ حَامِيَةٌ » (3) « تُسْقَى مِنْ عَيْنِ آيَةٍ * لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا

ص: 78

1- مصباح المتهجد : 2/588 ؛ بحار : 95/87 .

2- الجمعة : 11 .

3- القارعه : 8 - 11 .

مِنْ صَدْرِيحٍ * لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ «(1) تا کی تحصیل غذای بدن می کنی یک دم هم در صدد تحصیل غذای روح باش تا کی صرف عمر عزیز در تحصیل غذاهای الوان دنیایی می کنی یک دقیقه غذای آخرتی برای خود مهیا کن نبادا در آخرت غذای تو از درخت ضریح باشد که درختی است در جهنم ، میوه آن از آتش سوزنده تر ، از صبر تلخ تر ، از مردار گندتر است .

تو در این اوطان غریبی ای پسر * خو بغربت کرده خاکت بسر

اینقدر در شهر تن ماندی اسیر * کان وطن یکباره رفتت از ضمیر

روبتاب از جسم و جانرا شاد کن * موطن اصلی خود را یاد بکن

تا بچند ای شاهباز پر فتوح * باز مانی دور از اقلیم روح؟

تا بکی در چاه طبعی سرنگون * یوسفی یوسف بیا از چه برون

تا عزیز مصر ربانی شوی * وارهی از جسم و روحانی شوی

ای بقالها و ای عطارها ای همه دکان دارها عمر عزیز در بازار گذشت از صبح تا شب ، کی وقت رو کردن بخدا می شود خیال کرده که عمر فنائی ندارد؟ می بینی که آثار مرگ ظاهر شده محاسن سیاه سفید گشته دندانهای با صفا و محکم افتاده چشمها کم نور شده گوشها سنگین گشته قوا همه تحلیل رفته اشتها بغذا تزلزل کرده .

قد تو خم گشته و مویت سفید * یعنی از ره قاصد مرگت رسید

ای سبزی فروشها تا کی صدا می زنی یکی یک پول دو سه پول نتیجه عمرت جزء هوا شد ، حاصلی برنگرفتی ، ثمره از این عمر عزیز بدست

ص: 79

نیاوردی ترا بخدا قسم دیگر بس است یک دم رو بخدا کن که اگر تو یک قدم پیش روی خدا صد قدم پیش می آید .

ای که پنجاه رفت و در خوابی * مگر این پنج روز دریایی

فرصت غنیمت دان ، مهلت کم شده ، رفتن نزدیک شده ، کار هنوز درست نگشته ، چرا این قدر مسامحه و سهل انگاری می کنی اگر بدرفتاری با خدا کمتر نمایی کار درست می شود خداوند منان اسباب شفاعت و وسایل نجات برای بندگان مهیا کرده .

همسفر شدن با حضرت امام حسین علیه السلام

اعظم و اکبر و اعلاى اینها کشتی نجات امت آقای مظلوم بزرگوار و مسافر سفر کربلا است علاج کار آن است که در این سفر هولناک دور ، دور و دراز آخرت هم توشه و هم خوراک آخرت شویم با این مسافر بزرگوار که سفری پر خطر کرده تا همه ما را از درک و خطر سفر هولناک آخرت آسایش دهد این مسافر بزرگوار است که در سفر خیریت اثرش سفره عامی گسترانده که اگر تمامی انس و جن و وحوش و طیور از آن بردارند کمی و نقصانی در آن پیدا نخواهد شد این مسافر اسماء متعدده دارد اسماء عام دارد اسم خاصی دارد اسماء عامش یکی غریب الغریب ، یکی مظلوم کربلا- ، یکی ریحانه رسول الله ، یکی سیدالشهداء است و اما اسم خاصش که تأثیر خاصی در قلوب مؤمنین دارد هو الحسین المظلوم این مسافر بزرگوار سفر کرد از مدینه بمکه از مکة به کربلا از کربلا بکوفه از کوفه بشام ، سر و تن مطهرش تا کربلا مسافرت کرد سر بریده از تن از کربلا تا کوفه و از کوفه تا بشام ، وجود مقدسش صحیح و سالم مسافرت کرد تا کربلا

در حالتی که سوار بر است بود و اما سر مطهرش مسافرت کرد از کربلا گاهی بالای نیزه، گاهی در توبره اسبان دشمنان، گاهی بر درخت خرما آویزان. هم توشه شدن و هم سفر گشتن با این مسافر بزرگوار در عالم حقیقت و معنی به این نحو حاصل می شود که یکدم قلب را توجه بجانبش داده از اول مسافرتش تا زمان اقامتش ملاحظه حالش نموده و از صمیم قلب در احوال پرملالش با او شریک گشته و همه با هم همدرد دل پر دردش شویم.

« شیعتنا خلقوا من فاضل طینتنا و عجنوا بماء محبتنا(1) یفرحون لفرحنا و یحزنون لحزننا »(2) و فرمود: نفس المهموم لظلمنا تسبیح(3) جانهای عالم و عالمیان بفدای این مسافر بزرگوار که روز سه شنبه هشتم شهر ذی الحجه الحرام از مکه قصد عراق نمود سه روز پیش از آن خیمه بیرون زده.

خبر دادن حضرت از شهادتش

ابو محمد و اقدی و زراره بن صالح گویند که چون عزم آن حضرت بدانستیم بخدمت حضرتش شتافتیم و عرض نمودیم یا بن رسول الله دلهای مردم کوفه با شما و شمشیرهای ایشان بر شماست یعنی آن جماعت نااهل و فائی و ثباتی در دعوت و تعهدات خود ندارند بزودی دست از نصرت تو خواهند کشید.

« فأوماً بیده نحو السماء ففتحت أبواب السماء و نزلت الملائکه عددا لا یحصیهم إلا الله تعالی فقال لو لا تقارب الأشياء و حبوط الاجر لقاتلتهم بهولاء ولكن اعلم یقینا

ص: 81

1- بحار: 53/303.

2- کامل الزیارات: 101/ح 6؛ بحار: 44/290/ح 31.

3- آمالی مفید: 338/م 40/ح 3، بحار الأنوار: 2/147/ح 16.

آن هناك مصرعی و مصرع أصحابی و لا ینجو منهم الا ولدی علی «(1) آن حضرت با دست مبارک بسوی آسمان اشاره نمود درهای آسمان باز شد و اینقدر از ملائکه نازل گشت که عدد آنها را غیر از خدا کسی نمی دانست آن وقت فرمود اگر وقت از دست نمی رفت و اجر باطل نمی شد با این فرشتگان با دشمنان خود مقاتله می نمودم ولیکن می دانم که مصرع و مدفن من و مدفن اصحاب من در آن زمین است و از آن داهیه دهیاء و واقعه غم افزا جز فرزندم علی زین العابدین کسی رها نخواهد شد.

بالجمله آن حضرت در روز ترویبه وارد بیت الحرام شد طواف داد و سعی نمود احرام را بهم زد و حج را به عمره بدل نمود چون خوف آن داشت که او را در مکه محاصره کنند.

آنگاه در میان اهل و اصحاب خود بیای خواست(2).

ملاقات محمد حنفیه با برادرش امام حسین علیه السلام

و خطبه ای انشاء نمود که مشتمل بر مواعظ و نصائح و خبر شهادتش بود

ص: 82

1- مراه العقول : 3/200 ؛ بحار : 44/364 .

2- قال العلامة المجلسی قدس سره فی بحار الأنوار : لو لا تقارب الأشياء أى قرب الأجل أو اناطه الأشياء بالأسباب بحسب المصالح یعنی انه أبی الله أن یجری الأمور الا بأسبابها أى أسبابها الظاهریه و القتال معهم بجماعه الملائکه ینافی ذلك ثم قال قدس سره أو أنه یصیر سببا لتقارب الفرج و غلبه أهل الحق و لما یأت أوانه یعنی أنه إذا قاتلنا معهم بمعاونه الملائکه یقرب الفرج و یغلب أهل الحق مع أنه لیس هذا وقته بل انما هو فیما بعد و فی وقت ظهور الإمام الثانی عشر علیه السلام و الدوله الحقه و فرج آل محمد علیهم السلام ثم قال قدس سره و فی بعض النسخ لو لا تفاوت الأشياء أى فی الفضل و الثواب انتهى ما أفاده مع بیانات فی خلاله منا (بحار : 45/74) . ولكن الوجوه التي ذكرها کلها محل نظر أما الأوّل فلعدم مرسومیه التعبیر عن قرب الأجل بقرب الأشياء و الثانی فلیس دلالة العبارة علیه بواحد من الدلالات و الثالث فلما فی الأوّل ولأن الظاهر من الأشياء عموم الوقائع الدنیویه لا الأشياء الخاصه

چون کلمات آن حضرت گوشزد محمد حنفیه برادرش شد بدون تأمل بنزد آن حضرت بیامد و عرض کرد ای برادر تو غدر و مکر مردم کوفه را می دانی و می دانی که با پدر و برادرت چه رفتار کرده اند سخت ترسانم که آن خدعه و مکاری که با پیشینیان داشتند در حق شما نیز بپای برند اگر تو همچنان در حرم محترم اقامت نمایی از همه کس عزیزتر و محفوظتر باشی .

فقال : یا أخی قد خفت أن یغتالنی یزید بن معاویة بالحرم فأكون الذی یستباح به حرمه هذا البیت : فرمود برادر خوف آن دارم که یزید بن معاویة حیلتی کند و ناگاه مرا بقتل برساند و بدین جهت حرمت این خانه محترم شکسته شود محمد عرض کرد اگر از اقامت در مکه معظمه بیم داری بجانب یمن سفر کن یا در اطراف بیابانها اقامت نما که حصنی حصین و معقلی متین است و هیچ کس را بتو دسترسی نخواهد بود آقای مظلوم فرمود برادر یک امشب نظری گمارم و پشت و روی اینکار بنگرم تا به بینم چه باید کرد محمد به منزل خود مراجعت نمود(1).

تفأل حضرت سفر عراق را با قرآن

در خبر است که امام علیه السلام سفر عراق را از قرآن مجید فال گشود این آیه برآمد « کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ »(2) فرمود : صدق الله و صدق رسوله(3).

محمد حنفیه بار دیگر خدمت برادر

لا جرم چون صبح شد بار بر بست و بر نشست چون این خبر به محمد رسید دوان دوان بیامد و زمام اسب(4) را بگرفت و عرض نمود تو مرا وعده

ص: 83

1- بحار : 44/364 .

2- آل عمران : 185 .

3- نفایس الأخبار : 93 ؛ معالی السبطين : 1/246 .

4- در بحار : ناچه نقل شده است . 44/364 .

دادی که در مسئلت من رأی زنی و مرا خبر کنی ، کدام رأی این رنگ بست که ترا بجانب عراق تعجیل داد ؟ فقال أتانى رسول الله صلى الله عليه وآله بعد ما فارقتك فقال يا حسين اخرج إلى العراق فان الله شاء يراك قتيلا ، فرمود برادر پس از آن که تو مراجعت کردی رسول خدا را در خواب دیدم فرمود ای حسین بیرون شو بجانب عراق زیرا که خدا می خواهد تو را کشته ببیند محمد گفت : « إنا لله و إنا إليه راجعون » (1) ای برادر اکنون که حال بدین منوال است این زنان و کودکان را چرا با خود می بری فرمود رسول خدا صلى الله عليه وآله خبر داد فقال ان الله قد شاء أن يريهنّ سبأيا فرمود همانا خدا می خواهد این زنان و کودکان را اسیر ببیند دیگر از برای محمد جای سخن گفتن نماند (2)

حرکت حضرت و نزول در ذات عرق و آمدن فرزدد خدمت حضرت

بالجمله آن حضرت راه کوفه پیش گرفت و طی طریق نموده بمنزل ذات عرق رسید قضا چنان افتاد که همام بن غالب که معروف به فرزدد شاعر است مادر خویش را برداشته بقصد زیارت مکه می شتافت در ذات عرق خیمه های افراشته دید گفت از کیستند ؟ گفتند : از حسین بن علی ، پس بر در خیمه آن حضرت آمد در حالی که آن بزرگوار مشغول تلاوت قرآن بود فرزدد سلام کرد جواب گرفت فقال له أعطاك الله سؤلک و املك فيما تحب بأبی أنت و أمی یابن رسول الله ما أعجلک من الحجّ ؟ عرض کرد آقا خدا مراد دلّت دهد و آرزویت برآورد پدر و مادرم فدایت باد یابن رسول الله چرا در این وقت حج ناکرده از مکه بیرون آمدی ؟ قال علیه السلام لو لم أعجل لاخذت

ص: 84

1- البقره : 156 .

2- بحار : 44/364 .

یعنی اگر تعجیل نمی کردم مرا می گرفتند زیرا که یزید عنید عمرو بن سعید را با جماعتی گماشته بود که اگر توانند آن حضرت را بشهادت رسانند ثم قال له أخبرني عن الناس خلفك قال الخبير سئلت : قلوب الناس معك و سيوفهم عليك و القضاء ينزل من السماء و الله يفعل ما يشاء(1).

آن حضرت فرمود: اکنون خبر ده مرا از مردم کوفه، فرزاد عرض کرد که این مطلب را از دانایی پرسش نمودی، همانا مردم کوفه از اول دوستدارند و آرزوی دیدار تو را دارند لیکن روزگیر و دار شمشیر برویت کشند و ترا بکشند و قضا از آسمان نازل می شود و خدا کند آنچه بخواهد.

منزل ثعلبیه و وقایع آن

چون آن حضرت از منزل ذات عرق بار بست و بر نشست قطع منازل و طی ماحل نمود در وقت ظهر بمنزلی رسیدند که آن را ثعلبیه می نامند پس برای خواب قیلوله قدری بیار میدند چون از خواب برخاستند قال علیه السلام قد رأيت هاتفاً يقول أتم تسرعون و المنایا تسرع بكم إلى الجنة، در این منزل بشارتی به آن حضرت دادند می خواهی بشنوی بدان هاتقی در خواب به آن حضرت عرض نمود شما می شتابید برفتن و مرگها شتاب می کنند بشما بسوی بهشت، چون آن حضرت این خبر داده، علی اکبر عرض نمود پدر مگر ما بر حق نیستیم فرمود قسم بخدا ما بر حقیق عرض کرد در این حال ما را از مرگ هیچ ملالی نیست فقال: جزاک الله یا بنی خیر ما جزی ولداً عن والد، فرمود ای فرزند خداوند جزای خیر دهد ترا بهتر جزائی که داده می شود پسر از پدر. آن شب را امام مظلوم با اهل بیت در ثعلبیه پبای آورد

ص: 85

و صبح آن شب از اهل کوفه ابا هزه رسید و بخدمت آن حضرت آمد سلام کرد عرض کرد یا بن رسول الله صلی الله علیه وآله چه چیز ترا بیرون آورد از حرم خدا و حرم جدت پیغمبر صلی الله علیه وآله فقال الحسین و یحک یا ابا هزه ان بنی امیه أخذوا مالی فصبرت و شتموا عرضی فصبرت و طلبوا دمی فهربت و ایم الله لتقتلنی الفئه الباغیه (1) جانهای عالم و عالمیان بفدای مظلومیت یا ابا عبد الله فرمود ای ابا هزه همانا بنی امیه حق مرا غصب کردند صبر کردم هتک حرمت من نمودند صبر کردم و چون خون مرا طلب نمودند فرار کردم . قسم بخدا که این جماعت گمراه مرا می کشند .

طلبیدن حضرت زهیر بن قین را

و در خبر است گاهی که حسین علیه السلام از مکه طریق عراق پیش گرفت جماعتی از طائفه فزاره و قبيله بجیلی که قصد عراق داشتند باتفاق آن حضرت از مکه بیرون شدند و زهیر بن قین بجلی رئیس آن جماعت بود لیکن ایشان از خوف بنی امیه مکروه می داشتند که باتفاق امام مظلوم حرکت نمایند لذا چون بمنزل می رسیدند از آنجا که خیمه های امام برپا می شدند بیک طرف می رفتند و جداگانه منزل می نمودند درین منزل هنگامی که ناهار می شکستند و دست در خورش و خوردنی می داشتند از جانب آن بزرگوار رسولی بیامد گفت ای زهیر ! امام علیه السلام ترا می طلبد آن جماعت از مخالفت بنی امیه سخت ترسان بودند و از طرف دیگر مخالفت امام را نیز آسان نمی شمردند لاجرم آسیمه لقمه ها از دست بینداختند و بیهشانه بنشستند

ص: 86

در این وقت دیلم دختر عمر و که زوجه زهیر بود گفت سبحان الله پسر رسول خدا کسی بسوی تو می فرستد و ترا طلب می کند تو اجابتش نمی کنی برخیز و بشتاب و بشنو با تو چه می گوید و باز مراجعه نما ، زهیر برخاست و برفت زمانی نگذشت که شادمان و خندان مراجعت کرد کانه از صورتش خورشید تابیده چون بر سید امر نمود تا خیمه او را برکنند و اسباب او را بر هم نهادند و به لشکرگاه امام علیه السلام حمل دادند و زوجه خود دیلم را طلاق گفت و فرمود با اهل خویش مراجعت نمای دوست ندارم که زحمت اسیری بینی و من عزم کرده ام که در ملازمت امام علیه السلام کوچ دهم و جان خود را فدای او کنم پس مال خود را بزوجه و بنی اعمام خود عطا کرد فرمود دیلم را باهش برسانید آن زن صالحه بایستاد و بگریست و شوهر را وداع کرد و قالت اسئلك أن تذكرنی فی القیامه عند جدّ الحسین گفت خواهانم از تو که در روز قیامت در نزد جدّ حسین مرا فراموش ننمایی(2) .

و بروایت أئثم کوفی دیلم بزهریر گفت تو همی خواهی در رکاب پسر مرتضی جانباری کنی من چرا نخواهم در خدمت دختر مصطفی سرافرازی کنم(3) .

ص: 87

1- أی بقوا متحیرین لا یتحرکوا و بمعنی وصفهم بالسکون و الوقار و أنّهم لم یکن فیهم طیش و لا خفه لأن الطیر لا تکاد تقع الأعلی شیء ساکن المجلسی قدس سره فی البحار (بحار: 45/75) نقلاً عن الجزری (النهایه فی غریب الحدیث والأثر: 3/150) محمد مهدی الموسوی .

2- لهوف (ترجمه فهری): 71؛ بحار: 44/371 .

3- ریاحین الشرعیه در ترجمه بانوان دانشمند شیعه: 3/307 (نویسنده، محلاتی، ذبیح الله، ناشر: دار الکتب الاسلامیه - محل نشر: تهران - ایران) .

پس از آن آنحضرت قطع منازل و طی مراحل نمود تا رسید به منزلی که آن را زرود می گفتند در آن موضع مردی را دیدند که از کوفه می آید چون نزدیک امام علیه السلام رسید از راه بیک طرف کشید و آن حضرت قدری بایستاد کانه خواست از وی سؤالی کند چون از راه بگشت امام علیه السلام نیز بگذشت عبدالله بن سلیمان و منذر بن اسماعیل که به تعجیل حرکت نموده چون از حج فارغ شدند در محلی که آن را زرود می گفتند ملحق به لشکر آن حضرت شدند ایشان بنزد آن سوار شتافتند و باو سلام کردند و جواب گرفتند گفتند کیستی و از کجا می آیی گفت مردی از بنی اسدم و نام من بکر است گفتند ما نیز از بین اسدیم حال بگوی مردم کوفه را چگونه دیدی گفت از کوفه بیرون نشدم تا گاهی که مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را کشته دیدم و دیدم که پای ایشان را بسته و در بازار کشان کشان می گردانیدند(1).

پس عبدالله و منذر از وی روی برتافتند و بخدمت امام علیه السلام شتافتند.

منزل زباله و خبر شهادت حضرت مسلم

هنگامی که آن حضرت در منزل زباله فرود آمد(2) عرض کردند که در نزد ما خبریست اگر فرمائی آشکار گوئیم و اگر نه پوشیده بعرض رسانیم فرمود من از این جماعت سیرّی مستور نمی دارم آن وقت بعرض اقدس وی رسانیدند که از آن سواری که اراده سؤال فرمودی و سؤال نکرده گذشتی ما او را دیدیم و از اهل کوفه پرسیدیم گفت که من از کوفه بیرون نیامدم تا این

ص: 88

1- ارشاد: 2/73؛ بحار: 44/372.

2- لهوف (ترجمه فهری): 73.

واقعه را بچشم خودم دیدم فقال الحسين عليه السلام: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** (1).

چون آن حضرت خبر شهادت مسلم بشنید سراپرده خویش داخل شد دختر مسلم را پیش خود طلبید و نوازش زیادی و مراعات خارج عادت با وی فرمود دختر حضرت مسلم را از آن حال گمانی رسیده عرض کرد یابن رسول الله با من ملاطفت بی پدران و عطوفت یتیمان رعایت می کنی مگر پدرم را شهید کرده اند امام علیه السلام بی طاقت شد و بگریست فرمود ای دختر اندوهگین مباش اگر پدرت نباشد من پدر تو باشم و خواهرم مادر تو باشد و دخترانم خواهران تو باشند و پسرانم برادران تو باشند آن دختر فریاد برآورد و به های های بگریست پسران حضرت مسلم عمامه ها از سر برداشتند و بهای های بگریستند و اهل بیت در این مصیبت با ایشان موافقت نمودند و بسوگواری پرداختند و امام علیه السلام از شهادت آن بزرگوار بسیار رنجیده خاطر گشت (2).

فرزدق بار دیگر خدمت حضرت سید الشهداء

و همچنان در منزل زباله فرزدق شاعر بخدمت آن حضرت آمد و البته باید که چنین باشد که فرزدق بعد از زیارت مکه و مراجعت بکوفه دفعه دیگر ادراک خدمت امام علیه السلام نموده عرض کرد یابن رسول الله چگونه مردم کوفه را معتمد و موتمن می شماری و حال اینکه پسر عمت حضرت مسلم را شهید کردند و شیعیان تو را طعمه شمشیر نمودند آن حضرت بگریست ثم قال رحم الله مسلماً فلقد صار إلى روح الله وريحانه و تحيته و رضوانه أما الله

ص: 89

1- ارشاد: 2/74؛ بحار: 44/373.

2- منتهی الآمال: 390.

قد قضی ما علیه و بقی ما علینا ، این وقت این اشعار را در تسلیت اهل بیت انشاء فرمود :

فان تكن الدنيا تعد نفیسه * فدار ثواب الله اعی و اجمل(1)

و ان تكن الأبدان للموت انشأت * فقتل امرء بالسيف فی الله أفضل(2)

و ان تكن الأرزاق قسماً مقدرأ * فقله حرص المرء فی الرزق اجمل(3)

و ان تكن الأموال للترك جمعها * فما بال متروك به المرء یبخل(4)

خبر شهادت عبدالله بن یقظر

هنوز آقای مظلوم بکربلا نرسیده که انواع بلا بر وی روی می داد شمشیر بالای شمشیر ، تیر بالای تیر ، در همین منزل زباله پس از رسیدن خبر وحشت اثر شهادت حضرت مسلم خبر دادند به حضرتش که ابن زیاد ملعون عبدالله بن یقظر را که حامل نامه آن حضرت بود بقتل رسانید(5) فوالسفا و واویلاه ووا مصیبتاه .

قصر مقاتل و عبدالله بن حر جعفی

آن بزرگوار از آن منزل وحشت آمیز و دهشت انگیز کوچ نمود قطع منازل و طی مراحل کرده بمنزلی رسیدند که آن را قصر مقاتل می گفتند در آن منزل

ص: 90

1- اگر دنیا به عنوان چیز ارزشمند شمرده شود ولی پاداش خدا (آخرت) ارزشمندتر و با ارزشتر است .

2- و اگر بدن ها برای مرگ پدید آمده اند پس چشته شدن انسان در راه خدا برتر می باشد .

3- و اگر روزی مردم به اندازه معین تقسیم شده است پس هر چه شخص در جمع مال کمتر حریص باشد بهتر است .

4- و اگر انباشته کردن اموال برای بجا گذاشتن آنها (در دنیا و رفتن به آخرت) است پس چرا انسان در مورد انفاق آنها بخل می ورزد ؟ لهوف (ترجمه فهری) : 74 ؛ بحار : 44/374 .

5- ارشاد : 2/75 ؛ بحار : 44/374 .

دیدند سراپرده افراخته و نیزه بلند بر زمین بنشانده و شمشیری مادی از عمود خیمه آویخته و اسبی تازی درباره بند بر آویخته آن حضرت فرمود این سراپرده کیست عرض نمودند از عبدالله بن حر جعفی است که از فارسان کوفیان و دلیران و دلاوران ایشان است و او را در شجاعت و سماحت قرنی و قرینی نیست (1).

آن حضرت حجاج بن مسروق جعفی را که از قبیله او بود و مؤذن آن حضرت بود فرمان داد که نزد او برو و او را بنزد ما دعوت کن حجاج برفت و عبدالله را از دعوت آن حضرت آگهی داد عبدالله گفت ابو عبدالله مرا از برای چه کار می طلبد حجاج گفت از برای آنکه او را نصرت کنی عبدالله گفت من از پیش دانستم که حسین را با کوفیان مقاتله خواهد رفت من از کوفه بیرون نشدم تا اگر او کشته شود در میان قاتلان او نباشم حجاج مراجعت کرد و در خدمت حضرت صورت حال را عرض نمود جانهای عالم و عالمیان بفدای مظلومیت و لطف و مرحمت آن بزرگوار که خودش بنفس نفیس برخاست و سراپرده عبدالله روان گشت عبدالله چون این بدید پذیره نموده و آن حضرت را در جایی نیکو فرود آورد و در برابر او ایستاد پس آن حضرت فرمود که تو ای عبدالله خوب می دانی که هر خیر و شری را پاداشی و کیفریست و هر گفتار و کردار را در قیامت بازپرسی است امروز ترا به نصرت خویش دعوت کنم اگر اجابت فرمایی فردای قیامت جدم مصطفی را از خود شاد خاطر خواهی یافت عرض کرد این معنی مقرر است و هر کس

ص: 91

1- مقتل ابن مخنف: 58.

اطاعت تو کند و بر متابعت تو قدم زند جنت جاوید بهره یابند لیکن مردم کوفه از نصرت تو دست بازداشته و رایت مخالفت افراشته اند و لشکرهای یزید از حوصله حساب افزونست لابد بر اصحاب تو ظفر خواهند یافت و غلبه بهره ایشان خواهد گشت از من که یک تم چه برآید(1) خواستارم که مرا معاف داری و این اسب مادیان که ماحقه نام دارد و هیچ سواری گرد آن را چاک نزده و این شمشیر که از دندان شیر کارگتر است از من بخدمتی پذیری امام علیه السلام فرمود من بطلب اسب و شمشیر تو نیامدم بلکه خواستم به موافقت من موفق شوی و ما را به بذل مال حاجت نیست(2).

همانا از رسول خدا شنیدم که فرمود آنکس که فریاد اهل بیت من بشنود و ایشان را نصرت نکند خداوند او را برو در آتش افکند این بفرمود و برخواست و فرمود « وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَصَدًا »(3) و بیرون شد تا جانب کوفه کوچ دهد(4).

در خبر است که عبدالله بن حر از پس این واقعه پشیمان شد و دریغ خورد که چرا ملازمت خدمت آن حضرت را اختیار نکرده همواره اظهار می خورد چند که زنده بود از تاسف دست بر دست می سود و این اشعار تذکره می نمود:

ص: 92

1- روضه الشهداء : 253 .

2- مقتل ابی مخنف : 58 ؛ روضه الشهداء : 254 .

3- کشف : 51 .

4- امالی صدوق : 155/م 30 ؛ بحار : 44/315 .

فيا لك حسره ما دمت حيا * تردد بين صدرى و التراقى (1)

حسين حين يطلب نصره مثلى * على اهل العداوه و الشقاق (2)

مع ابن المصطفى روحى فداه * فويلى يوم توديع الفراق (3)

فلوانى اواسيه بنفسى * لنبئت الفوز فى يوم التلاق (4)

لقد فاز الذى نصرهوا حسينا * وخاب الآخرون ذو النفاق (5)

بطن العقبه و ملاقات عمرو بن بوزان

بالجمله آن حضرت فرمود تا در آن منزل اصحاب او اوانى و ظروف خویش را پر از آب کردند و از آنجا طى مسافت کرده در بطن عقبه فرود آمدند و در آنجا از مشایخ بنی عكرمه عمرو بن بوزان را دیدار کردند عرض کرد یا بن رسول الله سوگند می دهم ترا بخدا ترک این سفر بکن و طریق مراجعت پیش گیر قسم بخدا نمیروی مگر بر سنان نیزه ها و صدور

ص: 93

-
- 1- ای نفس ، چه بسیار حسرت و ندامت است بر تو تا هنگامیکه زنده هستم و این حسرت در میان سینه و استخوان گردن من پیوسته تردد می کند (این اندوه سینه مرا تنگ نموده و گلوگیر من می باشد) .
 - 2- هنگامیکه امام حسین علیه السلام از مانند من طلب نصرت و یاری نمود که در نصرت او با اهل عداوت و شقاوت جنگ کنم .
 - 3- با فرزند مصطفی صلی الله علیه و آله جان من فدای او باد ، پس وای بر من از روز وداع و جدائی روح بدن من (روزی که بمیرم) .
 - 4- پس اگر جان خود را فدای او مینمودم هر آینه در روز ملاقات پروردگار خود به رستگاری می رسیدم . مقتل ابی مخنف : 59 .
 - 5- همانا کسانی که امام حسین علیه السلام را یاری نمودند نیکبخت و سعادت مند شده و دیگران زیانکار و نگون بخت گردیدند . ناسخ (امام حسین علیه السلام) : 2/150 .

شمشیرها، این جماعت که بسوی تو رسولان گسیل کردند و ترا طلب نمودند اگر با تو نبرد مخالفت نباختند و ساز مخاصمت نه نواختند .

فقال عليه السلام : يا عبدالله ليس بخفي على الرأي ولكن الله تعالى لا يغلب على أمره ، فرمود ای عبدالله چنین نیست که من حقیقت امر را ندانم و عاقبت این کار را نبینم لیکن خدای تعالی بر آنچه قضا کرده مغلوب نشود و کلم او دگرگون نگردد .

ثم قال عليه السلام : والله لا يدعوني حتى يستخرجوا هذه العلقه من جوفى (1).

بالجمله آن حضرت از بطن العقبه خیمه بیرون نمود با اصحاب و اهل بیت طی طریق کرده تا به منزل شراف رسیدند و چون صبح شد فرمان دادند که خدم و حشم هر چند توانند حمل آب نمایند پس بار بست و بر نشست و راه کوفه در پیش گرفت چون روز به نیمه رسید ناگاه یک تن از اصحاب گفت الله اکبر آن حضرت نیز فرمود الله اکبر آن گاه پرسش کرد چه شگفتی نگریستی که تکبیر گفتمی عرض کرد نخلستانی می نگرم که هرگز در این اراضی ندیده ام و چند تنی دیگر نیز بدینگونه سخن کردند آن حضرت اصحاب را فرمود نیکو بنگرید جماعتی گفتند ما همه گوش اسب و نیش نیزه می نگریم آن حضرت فرمود قسم بخدا جز این نیست پس آن حضرت عنان به جانب دست چپ فرو گذاشت و اصحاب در رکاب او بسرعت برفتند و از آن سوی مقدمه الجیش سپاه دشمن فرا می رسید چنان می نمود که سنانهای نیزه ایشان گزانشده تر از زنبوران سرخ و نُشادر و آن رایات ایشان پرندگانی

ص: 94

سیاهتر از غراب سیاه است و آن حضرت از شاهراه بیک سوی همی رفت و سرعت نمود و از آن جماعت سبقت گرفت .

منزل ذو حشب و خیمه زدن دشمن در برابر حضرت ابا عبدالله علیه السلام

چون به منزل ذو حشب رسید بفرمود خیمه ها بر افراختند و کار جنگ نو ساختند و از عقب ایشان حر بن یزید ریاحی که قائد بنی تمیم بود با هزار سوار در رسید و سواران او چشمان غرق آهن و فولاد و شاکی السلاح بودند که جز دیده ایشان دیدار نبود بالجمله حُرّ بیامد در برابر آن حضرت لشکرگاه ساخت و اصحاب آن حضرت نیز حامل سیف و سنان بودند چون روز به نیمه رسید از حرارت آفتاب زمین چون کوره حداد گشت و در لشکر حر آب نایاب بود اسبان و مردمان عطشان گشتند امام علیه السلام خادمان خویش را فرمود تا سپاه حر را سیراب نمودند و قدحها و ظرفهای ایشان را پر از آب کردند آنگاه نوبت به سقاییت فرس و جمل رسید اسبها را نیز کره بعد کره آب داد تا نیک سیراب گشتند علی بن طحان محاربی ملعون گوید من با لشکر حر بودم و از عقب همگان رسیدم چون حسین علیه السلام مرا دیدار کرد و تشنگی من و اسب من را می دانست فرمود تا شتر راویه را بخوابانند و مرا آب دادند آنگاه مرا فرمان کرد که عطف راویه میکن تا نیکتر آب سیلان گیرد من بر امثال این امر دانا نبودم آن حضرت خود برخواست و بدست مبارک این خدمت کرد تا من سیراب شدم و اسب خود را سیراب کردم(1).

مرحمت بین که در آن وادی پر خوف و محن * آب می داد حسین بن علی بر دشمن

ص: 95

آنکه شمشیر کشیدی برخش آتش داد* و آنکه گرید ز غمش کی رود او را از یاد

این وقت هنگام نماز ظهر رسید امام علیه السلام حجاج بن مسروق را فرمود تا اذان گفت و چون نوبت باقامت رسید آن حضرت ازار و ردای خویش را در بر کرد و نعلین بپوشید و از بهر نماز بیرون خرامید و اول خدایرا ثنا فرمود و سپاس گذاشت .

ثم قال ايها الناس اني لم اتركم حتى اتيتي كتبكم وقدمت علي رسلكم ان اقدم علينا فليس لنا امام لعل الله يجمعنا و اياكم على الهدى و الحق فان كنتم على ذلك فقد جئتكم فاعطوني ما اطمئن اليه من عهدكم و موثيقكم و ان لم تفعلوا و كنتم لمقدمي كارهين انصرفت عنكم الى المكان الذي جئت منه اليكم « حرّ و لشكر او از این کلمات متحیر بماندند و در جواب هیچ گونه سخن نگفتند(1) .

آنگاه آن حضرت فرزند خود علی را فرمود برخیز و اقامه بگوی .

و با حر فرمود اگر خواهی تو با لشکر خویش جداگانه نماز میکن عرض نمود بتواقتدا می کنم پس آن حضرت هر دو لشکر را امامت نمود و نماز ظهر را بجای آورد و بسرپرده خویش مراجعت نمود و اصحاب در خدمت حضرتش انجمن شدند و حر نیز به خیمه خویش برفت و پانصد تن از سپاه او در گرد او انجمن شدند و پانصد تن در صف خویش بیایندند و هر یک از لشکریان عنان اسب خویش را گرفته در ظل اسب نشیمن ساختند این بود تا

ص: 96

هنگام نماز دیگر رسید آن حضرت منادی را فرمود تا نماز عصر را ندا کند و اقامت گوید و همچنان نماز را بامامت هر دو لشکر بجای آورد و چون سلام داد روی بجانب مردم آورد و خطبه انشاء کرد و همان مطلب سابق را

گفتگوی امام علیه السلام و حر

عنوان فرمودند حر عرض کرد قسم بخدای مرا از این کتب و رسل آگهی نیست .

فقال الحسين عليه السلام أخرج الخرجين الذين فيهما كتبهم إلى يا عقبه بن سمرعان ، حر عرض کرد من از آن مردم نیستم که این مکاتیب کرده اند مرا این زیاد فرمان داده که ترا پذیره شوم و در هر مکان دیدار کردم مفارقت نجویم تا گاهی که بشهر کوفه در آئی و حاضر مجلس عبیدالله بن زیاد شوی فقال الحسين عليه السلام الموت ادنی اليك من ذلك ثم قال لاصحابه قوموا واركبوا ، اصحاب برخاستند اسبها زین بستند و بر نشستند و بیودند تا زنان و کودکان در محلها جای کردند و طریق مراجعت را پیش گرفتند چون قدری راه برفتند لشکر حر بتاختند و بر سر راه ایشان صف بستند و طریق مراجعت را حاجز و حائل می شدند .

فقال الحسين عليه السلام للحر ثكلتك أمك ما تريد فقال له الحر أما لو غيرك من العرب تقولها لي ما تركت ذكر أمه بالشكل كائنا من كان ولكن والله ما لي إلى ذكر أمك من سبيل إلا باحسن ما نقدر عليه .

آن حضرت فرمود اکنون چه می خواهی گفت همی خواهم ترا نزد ابن زیاد کوچ دهم فقال إذن والله لا اتبعك فقال إذن والله لا أدعك تا بالاخره عرضه داشت خدمت آن حضرت بجانبی کوچ میده که نه راه کوفه و نه طریق

مدینه باشد تا از راه انصاف انصراف نجسته تا عاقبت کار چگونه شود(1).

و در کتاب نورالعین سند به سکینه خاتون دختر مهر اختر حضرت سیدالشهداء منتهی می شود که می فرماید در خیمه خویش بودم آواز گریه شنیدم نخواستم از زنان کسی آگاه شود برخاستم نزد پدر آمدم او را گریان دیدم و دیدم که با اصحاب همی فرمود :

حلّ بیعت حضرت از اصحاب

یا قوم اعلّموا أخرجتکم معی بعلمکم انی أقدم علی قوم بايعونا بألسنتهم و قلوبهم و قد انعكس العلم و استحوذ علیهم الشيطان و انساهم ذکر الله و الآن لم یکن مقصد الا قتلی و قتل من یجاهد بین یدی و سبی حری بعد سألهم و اخشی انکم ما تعلمون أو تعلقون و تستحيون و الخدع عندنا أهل البيت محرم فمن کره منکم ذلک فلینصرف فاللیل ستیر و السبیل غیر خطیر و الوقت لیس بهجیر و من أسانا بنفسه کان معنا فی الجنان نجیاً من غضب الرحمن و قد قال جدی رسول الله صلی الله علیه و آله : ولدی حسین یقتل بطف کربلا غریباً و حیداً عطشاناً فمن نصره فقد نصرنی و نصر ولده القائم(2).

علیا مخدره سکینه خاتون می فرماید این وقت مراجعت کردم و آب چشمم به چهرگان روان بود عمه ام ام کلثوم مرا به اینحال دیدار کرد گفت ای دختر ترا چه افتاده صورت حال را باز گفتم فریاد بر آورد واجداه واعلیاه و احسناه و اقله ناصراه صدای ناله و عویل او را امام علیه السلام بشنید بیامد در حالتی که اشک بر چهره مبارکش روان بود فرمود : این گریه چیست ؟

ص: 98

1- ارشاد : 2/79 ؛ بحار : 44/37 .

2- ناسخ التواریخ (امام حسین علیه السلام) : 2/158 .

ام کلثوم عرض کرد: اخی ردنا إلی حرم جدنا قال یا أخته لیس لی إلی ذلک سبیل أما رأیت ممانعه الحر بالأمس؟ قالت أجل ذکرهم محل جدک و اَبیک و اُمک و اُخیک قال ذکرتهم و وعظتهم فلم یسمعوا کلامی و لم یرعوا ملامی فمالهم غیر قتلی سبیلًا (1).

منزل عذیب الهجانات و مأمور ابن زیاد

بالاخره قطع منازل و طی مراحل نمودند تا بعد از رسیدن الهجانات رسیدند این هنگام مردی را نگریستند شاکی السلاح بر شتری راهوار سوار بر آمده چون بر آن حضرت گذشت سلام نکرد و حربن یزید را سلام داد و نامه ابن زیاد ملعون را که بدین منوال نگاشته بود بنرد او گذاشت.

أما بعد فجعجع بالحسین حین یبلغک کتابی هذا و یقدم علیک رسولی و لا تنزله الا بالعراء فی غیر خضر و علی غیر ماء و قد أمرت رسولی ان یلزمک و لا یفارقک حتی یأتینی بانفاذ امری و السلام.

یعنی ای حر چون این نامه من بتو رسید راه نفس زدن را بر حسین تنگ بگیر و باید فرود نیآوری او را مگر در صحرائی بی آب و علف و رسول خود را امر نمودم که از تو جدا نشود تا گاهی که بیاید و خبر انفاذ و اجراء حکم مرا بدهد.

بالجمله امام علیه السلام حکم نمود اصحاب را تا از آن منزل کوچ کنند و ایشان بهر جانب که خواستند روان شوند سپاه حر در برابر می آمدند و مانع می شدند و می گفتند الا آنکه در زمین بی آب و علفی باید فرود بیایند.

ورود به کربلا

فقال الحسین علیه السلام دعنا و یحک نزل هذه القرية أو هذه یعنی نینوی

ص: 99

1- ناسخ (امام حسین علیه السلام) : 2/160 .

بالجمله آن حضرت روان شد و اصحاب او راه پیش داشتند و سپاه حر از هر جانب مانع و دافع بودند بدینگونه بیش و کم طی مسافت می نمودند زهیر بن قین عرض کرد یابن رسول الله نیکو است که در زمین کربلا فرود آئیم در کنار فرات لشکرگاه کنیم از زحمت بی آبی آسوده باشیم و در موقع خود قتال نمائیم و از خدای استعانت جوئیم حسین علیه السلام چون این کلمات بشنید آب در چشم بگردانید ثم قال : اللهم انی أعود بک من الكرب و البلاء (2).

ورود حضرت به کربلا

بالجمله از راه و بیراهه قطع مسافت کرده بزمین کربلا رسیدند ناگاه اسب آن حضرت از رفتار بایستاد چند که مهمیز (3) می زد از جای خود جنبش نمی کرد آن حضرت بفرمود تا اسب دیگر حاضر کردند چون بر نشست همچنان از جای جنبش نمی نمود و بروایت لوط بن یحیی یعنی ابی مخنف هفت اسب و اگر نه هشت اسب بدل آوردند و هیچ یک گام از گام بر نمی داشت آن حضرت فرمود این زمین را نام چیست ؟ گفتند غاضریه فرمود جز این نامی دارد عرض کردند نینوا فرمود دیگر چه گویند گفتند شاطی الفراتش می گویند فرمود آیا جز این اسامی آنرا نامی هست عرض کردند کربلا این وقت آهی سرد برآورد و قال :

نزول حضرت در کربلا

أرض کرب و بلا ثم قال قفوا و لا ترحلوا منها فیهنا واللہ مناخ رکابنا

ص: 100

1- ارشاد : 2/82 ؛ بحار : 44/380 .

2- بحار : 44/381 .

3- مهمیز : میخی را که راکب پشت پاشنه کفش خود کوبد و برای جست و خیز در آوردن اسب به دو پهلوی وی زند (پاورقی ناسخ التواریخ : 2/168) .

وهيهنا واللّه مسفك دماءنا و هيهنا و اللّه مهتك حرمانا و هيهنا واللّه مقتل رجالنا و هيهنا واللّه مذبح اطفالنا و هيهنا و اللّه تزار قبورنا و بهذه التربه وعدنى جدّى رسول اللّه صلى الله عليه وآله و لا خلف لقوله (1).

فرمود : بایستید و بارها بر زمین بیندازید و از اینجا کوچ نماید قسم بخدا که این زمین زمینی است که شتران ما می خوابند و این زمین است که خونهای ما را در آن می ریزند و این زمین زمینی است که حرم ما را هتک می نمایند یعنی خواهرانم زینب و ام کلثوم را با کعب نیزه و تازیانه می زنند و لباس ایشان را به یغما می برند و این زمین زمینی است که مردان ما را در آن می کشند یعنی دستهای برادرم ابوالفضل را از بدن جدا و بدنش را تیرباران می کنند و بدن علی اکبر هیجده ساله را قطعه قطعه و پاره پاره می نمایند و این زمین زمینی است که اطفال ما را در آن ذبح می کنند و این زمین زمینی است که ما همه در آن مدفون خواهیم شد و شیعیان ما تا روز قیامت قبور ما را زیارت می کنند و این خاک خاکی است که جدم رسول خدا صلی الله علیه وآله وعده آن را به من داده و البته وعده او صدق و حق خواهد بود عاقبت زیارت کرده اند و می کنند و می کنند تا روز قیامت شیعیان قبور آن حضرت و اهل بیت و اصحابش را .

اولین زائر سیدالشهداء

اما از آدمیان اول کسی که زیارت کرد بدن قطعه قطعه اش را اهل بیت داغ دیده خودش بودند به تمام آداب زیارت ، زیارت نمودند مستحب است زائر حسین اول سلام به جدش پیغمبر صلی الله علیه وآله کند این دل سوختگان وقتی که وارد

ص: 101

1- مقتل ابی مخنف : 61 ؛ موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام : 425 .

قتلگاه شدند اول خواهر دلسوخته اش زینب خاتون روی کرد به سمت مدینه و عرض نمود السلام علیک یا جدّاه یا رسول اللّٰه یا من صلّی علیک ملیک السماء هذا حسینک مرملٌ بالدماء ، مقطّع الأعضاء ، مجزوز الرأس من القفا ، مسلوب العمامه و الرداء(1) .

زینب عالمه غیر معلمه است این چهار فقره بخدمت جدش عرضه نمود چون هر یک از آنها اشاره بواقعه ایست گذشته اما فقره اول اشاره ایست بآن وقتی که حسین خدمت جدش بود و مشتاق لقاء مادر گشت باران بر زمین می بارید پیغمبر صلی الله علیه وآله نتوانست تحمل کند قطرات باران بر بدن حسین بریزد دعا کرد باران ساکن شد حسین نزد مادر برفت زینب عرض می کند ای جد بزرگوار تو که نتوانستی به بینی قطرات باران بدن حسین بیارد حال بیا و ببین چگونه بدنش تیرباران و غرقه دریای خون گشته .

فقره دوم اشاره است به آنروز که حسین علیه السلام آمد بخدمت جدش پیغمبر در مسجد در حالتی که آن حضرت بالای منبر اصحاب را موعظه می نمودند که حسین علیه السلام دوان دوان بیامد و همه جا پا بدوش مردم و اهل مسجد می نهاد که خود را به جد بزرگوارش برساند ناگاه پای مبارکش در دامن جامه پیچیده بر زمین افتاد چون بر زمین بیفتاد پیغمبر صلی الله علیه وآله خود را از منبر بزیر انداخت و آمد حسین را برداشت و بسینه گرفت اصحاب عرض نمودند چرا شما از منبر بزیر آمدید ما خود حسین را برمی داشتیم بخدمت شما می آوردیم فرمود چون حسین بر زمین افتاد حالتی دیگرگون شد و نتوانستم

ص: 102

خودداری کنم زینب عرض می کند ای جد بزرگوار تو که نتوانستی یک دقیقه حسین را بر زمین افتاده به بینی حال بیا و ببین چگونه با بدن قطعه قطعه روی خاک افتاده (1).

فقره سوم : اشاره است بروز عیدی که دو جامه نور را برای حسین درست کرده بودند گریبان جامه حسین تنگ بود خطی از رنگ جامه بر دور گردش بعمل آمده پیغمبر صلی الله علیه وآله وقتی که او را دید حالش متغیر شد و فوراً امر نمود گریبان جامه را وسیعتر کردند زینب عرض می نماید ای جد بزرگوار تو که نتوانستی خطی از رنگ جامه بر گردن حسین به بینی حال بیا و نگاه کن به بین چگونه سرش را از قفا بریده اند .

فقره چهارم : اشاره است به روزی که پیغمبر اهل بیت خود را جمع نموده بایشان فرمود بیایید همه با هم سرها برهنه کنیم دعا کنیم در حق گناهکاران امت ، پیامبر صلی الله علیه وآله سر را برهنه کرد امیرالمؤمنین سر را برهنه کرد فاطمه زهرا سر را برهنه کرد حسن مجتبی سر را برهنه کرد چون حسین خواست سر را برهنه کند جبرئیل نازل شد عرض نمود خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله حقت سلام می رساند و می فرماید بگو حسین سر را برهنه نکند در روز قیامت هر چه خواهی از گناهکاران امت به تو ببخشم اگر حسین سر را برهنه کرد ملائکه آسمانها بخروش می آیند .

زینب عرض می کند ای جد بزرگوار این حسینی که ملائکه نتوانستند یک دقیقه سرش را برهنه ببینند حال بیا و ببین چگونه با سر بی عمامه روی

ص: 103

خاک افتاده است . مستحب است زائر حسین دل شکسته باشد زینب وقتی که وارد قتلگاه شد دلش یک دریای غصه می بود . مستحب است زائر حسین لب تشنه و شکمش گرسنه باشد زینب وقت زیارت حسین سه روز بود لب تشنه و شکم گرسنه می بود مستحب است زائر حسین پای برهنه باشد زینب وقتی که آمد در قتلگاه پا برهنه بلکه سر برهنه هم می بود مستحب است زائر حسین قبر حسین را به بوسد وقتی که این اهل بیت آمدند در قتلگاه ، حسین قبری نداشت زینب خواهرش بوسید گلوی بریده اش را و گریه کرد به نوعی که هر دوست و دشمن از گریه اش بگریه درآمد حق داشت اگر می گفت برادر حسین :

خاک عالم ب سرم کزدم شمشیر و سنان

جای یک بوسه من در همه اعضای تو نیست

« لا حول ولا قوه الا بالله العلی العظیم » .

ص: 104

الحمد لله كما ينبغي لكرم وجهه و عز جلاله و الصلاه و السلام على محمد صلى الله عليه وآله و آله .

و بعد فمن كلام لاميرالمؤمنين على بن أبى طالب عليه السلام : « عِبَادَ اللَّهِ أَيْنَ الَّذِينَ عُمِّرُوا فَنَعِمُوا وَعَلَّمُوا فَفَهَّمُوا وَأَنْظَرُوا فَالْهَوَا وَسَلَّمُوا فَتَسَوَّأُوا أَهْلُوا طَوِيلًا وَمُنْحُوا جَمِيلًا وَحُدُّوا أَلِيمًا وَوَعَدُوا جَسِيمًا أَحْذَرُوا الذُّنُوبَ الْمُورِثَةَ وَالْعُيُوبَ الْمُسْخِطَةَ أَوْلَى الْأَبْصَارِ وَالْأَسْمَاعِ وَالْعَافِيَةِ وَالْمَتَاعِ هَلْ مِنْ مَنَاصِبٍ أَوْ خَلَاصٍ؟ أَوْ مَعَاذٍ أَوْ مَلَاذٍ؟ أَوْ فِرَارٍ أَوْ مَحَارِ أَمْ لَا؟ فَأَتَى تُؤْفِكُونَ أَمْ أَيْنَ تُصْرَفُونَ أَمْ بِمَاذَا تَغْتَرُونَ وَإِنَّمَا حَظُّ أَحَدِكُمْ مِنَ الْأَرْضِ ذَاتِ الطُّولِ وَالْعَرْضِ قَيْدٌ قَدِّهِ مُتَعَفِّرًا عَلَى خَدِّهِ الْآنَ عِبَادَ اللَّهِ وَالْخِنَاقُ مُهْمَلٌ وَالرُّوحُ مُرْسَلٌ فِي فَيْئِهِ الْإِزْشَادِ وَرَاحِهِ الْأَجْسَادِ وَبَاحِهِ الْإِحْتِشَادِ وَمَهْلِ الْبَقِيَّةِ وَأَنْفِ الْمَشِيَّةِ وَإِنْظَارِ التَّوْبَةِ وَانْفِسَاحِ الْحَوْبَةِ قَبْلَ الصَّنْكِ وَالْمَصْنِيقِ وَ

بندآموزی از گذشتگان

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: « ای بندگان خدا کجایند کسانی که عمر داده شدند و در ناز و نعمت عمر خود گذراندند و تعلیم داده شدند مطالب را پس دانستند خوب و بد آنها را ، و مهلت داده شدند پس غافل گشتند ، و سلامتی داده شدند پس فراموش کردند مبدا و معاد خود را ، مهلت داده شدند زمانی طولانی و داده شدند خوبی را و ترسانیده شدند عذاب دردناک را و وعده داده شدند ثواب بزرگ را . بترسید ای مردم از گناهان هلاک کننده و عیبهای غضب آورنده ، ای صاحبان چشمها و گوشها و سلامتی و متاع دنیا ، آیا هست گریزگاهی یا خلاصی یا پناهی یا تکیه گاهی یا فرار کردن یا مرجع و بازگشتن یا نه ؟ پس به چه حال باز گردیده می شوید ؟ بکدام مکان برگردانده می شوید و به چه چیز فریفته می شوید ، منحصر است نصیب هر یک از شماها از زمین در درازی و پهنی بقدر قامتش که قبر وی باشد در حالتی که خاک ریخته شده باشد بر رخسار او ، دریابید آن زمان را ای بندگان خدا که مرگ گلوگیرنده هنوز نرسیده و روح ها رها شده سر داده است . هستید ای مردم در وقت طلب کردن و راحت بدنها یعنی صحت تن و مرضی نداشتن و تأخیر بقیه عمر و اول خواستن و اختیار و مهلت توبه کردن و راحت داشتن زمان حاجت پیش از رفتن فرصت و قرار در مکان تنگ و تاریک که قبر است و ترس و اضمحلال قوی و رسیدن مرگ غائب از نظر انتظار کشیده شما و گرفتن عذاب خداوند مقتدر .

ص: 106

برای چه اینقدر علاقه باو ضاع دنیای فانی ، با اینکه به علم یقین می دانی که این علاقه منقطع خواهد شد گرفتار انقطاع از این علائق خواهی گشت ، می دانی که پس از مفارقت روح از بدن چه مصیبت های سنگینی بر شخص وارد می شود ؟

شدیدتر حالات میت

از پیغمبر صلی الله علیه وآله روایت است اینکه شدیدتر حالات میت وقتی است که غسل داخل خانه وی شود که او را غسل دهد پس بیرون میاورد از دست انگشترهای جوانی او را از انگشتان وی و بیرون بیاورد پیراهن عروسی را از بدن وی و بردارد عمامه های مشایخرا از سر ایشان پس در این وقت می گوید باآوازی که همه خلایق می شنوند غیر من آوازش را : ای غسل دهنده ترا بخدا قسم می دهم بمداراتی لباس از تن من بیرون کن زیرا که من الآن آسوده شده ام از چنگال ملک الموت ، وقتی که آب بر روی او می ریزد همچنین فریاد می کند وقتی که او را از بالای تخته مغتسل برداشتند و قدمینش را بکفن بستند می گوید قسم بخدا سر کفن را نه بند تا ببینم صورت اهل و اولاد و عروسم را زیرا که من اینها را دوست داشته ام ، و نگاه کنم بصورت خویشان و دوستان و برادران و همسایگان که این آخر دیدن من است . وقتی که او را از خانه بیرون آورند می گوید قسم می دهم شما را بخدا ای کسانی که جنازه من بر دوش گرفته اید تعجیل نکنید به بردن من ، تا اینکه وداع کنم خانه را که ساختم و زینت دادم و نقش نمودم بانواع نقوش ، و اهل و اولاد خود را زیرا که این بیرون رفتنی است که بازگشتی ندارد ، پس وقتی که جنازه را برمی دارند ندا می کند ای کسانی که برداشته اید جنازه مرا

تعجیل منماید به بردن من تا بشنوم آواز اولاد خود را ، این اولادی که ناله می کشند عقب جنازه من ، و عروس من که گریه می کند بر من و پدر من که از این مصیبت کمرش خم گشته و مادر من که موی خود را پریشان نموده و بر سینه خود می زند کمرش خم گشته چشمهایش از مردن سفید گشته ، وقتی که نماز کردند بر میت و بلندش نمودند بعضی دوستانش بخانه ها بر می گردند می گوید برادران می دانستم که احیاء اموات را فراموش می کنند ولیکن نه به این زودی ، هنوز بدن من در میانه شماست پس وقتی که در لحدش گذاشتند و خاک بر او ریختند ندانی کند و او ارثه ، ای میراث خواران ! من مال بسیار برای شما گذاشتم فراموش نکنید مرا ، تصدق کنید از من بر فقرای خود و لوطعه نان سوخته باشد ، و یاد دادم من به شما قرآن را پس فراموش ننماید مرا از دعا که در این وقت من بشما محتاج شده ام مثل فقرایی که بر در خانه شما می آیند و محتاج بدعای شما گردیده ام مثل محتاجین دیگر که اظهار احتیاج می کنند(1) .

پس بیا تا حالمان حال فقراء نشده و دوست عمر عزیز باقی است و مانند گدایان در خانه میراث خواران نشده ایم چاره برای خود کنیم ، تا روح تعلق به بدن دارد درد علاج پذیر است ، اما هرگاه معاینه موت و عالم برزخ شد اول فقر و گدایی است اقلاباً بیا در همین مجلس تا چاره از دست نرفته ، قدری از دردهای سنگین علاج کنیم ، حقوق مردم که بر ذمه است علاجی غیر از اداء آنها ندارد ، اما حقوقی که از خدا ضائع کرده ایم امر آنها آسانتر است

ص: 108

معالجات آنها آب است و آتش، آب هر نجس را پاک می کند آتش غش هر مغشوشی را دفع می کند به این معنی که اگر الآن در همین دقیقه که اینجا نشسته ایم تقصیرات و بدیهای خود را بخاطر بیاوریم و ملاحظه بدحالی خود کنیم و مراجعه به احوال بد خود نماییم و تصور عقوبات مهیا شده از خداوند برای عاصین بنمائیم، البته دل ما بحال خود می سوزد، حرارتی در دل بواسطه این تصورات حادث می شود، بخاری از آن متصاعد می گردد بدماغ می رسد، آنجا که رسید مستحیل بآب می شود، از دماغ سرازیر می شود، در چشم حرکت می کند، اگر یک قطره از آن آب از چشم بیرون آمد روح تطهیر می شود از نجاست معاصی، با همان یک قطره آب پاک و پاکیزه می گردد و العیاذ باللّه اگر امروز این آب از چشم سرازیر نشد در اوقات دیگر دریا دریا آب از چشم سرازیر خواهد شد و اصلاً و ابداً فایده ای بحال شخص ندارد و یک جزء از هزار جزء خبث و نجس وجود شخصی را تطهیر نمی کند خدا دوست دارد چشمی را که از خوفش گریه نماید

ثواب گریه از خوف خداوند

حضرت موسی در هنگام مناجات از حق تعالی سؤال کرد که الهی چیست جزای کسی که چشمان او از ترس تو گریان شود و وحی رسید که ای موسی روی او را از گرمی آتش نگاه می دارم و از خوف و فزع روز قیامت او را ایمن می گردانم (1).

و بسند معتبر منقول است از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که هر که چشمان او پر اشک شود از خوف خدا، خدا بازای هر قطره که از دیده او می ریزد

ص: 109

قصری در بهشت باو کرامت می کند که مزین باشد بمروارید و جواهر و در آن قصر از نعمت های الهی بوده باشد آنچه چشم ندیده و گوش نشنیده و در خاطر کسی خطور نکرده باشد(1).

و حضرت صادق علیه السلام فرمود که بسیار هست میان آدمی و بهشت زیاده از مابین تحت الثری تا عرش دوری هست از بسیاری گناهان پس گریه می کند از خوف الهی و از روی پشیمانی از گناهان تا اینکه نزدیکتر شود به بهشت از پلک چشم به چشم(2).

و ان الراحل الیک قریب المسافه(3) کسی که بار سفر به بندد و اراده کوی دوست کند به یک چشم بر هم زدن به مراد دل می رسد بیا من و تو همه با هم بار سفر به بندیم و در همین ساعت راه کوی دوست پیش گیریم چون ما یک قدم برداریم دوست حقیقی صد قدم پیش می آید.

در حدیث دیگر فرمود که هیچ خیری نیست مگر آنکه آترا کیلی و وزنی است مگر قطرات اشک که قطره از آن دریا های آتش را فرو می نشاند و اگر بنده در میانه امتی گریه کند خدا همه آن امت را رحم می کند(4).

و چون گریه از خوف خدا از افضل عبادات و اعظم وسائل رفع درجات است همواره اولیاء و دوستان خدا مشغول بگریه و زاری از خوف حضرت باری تعالی بوده اند با وجود این زحمات و مجاهداتی که در راه رضای خدا

ص: 110

1- امالی صدوق: 432/م 66؛ بحار: 90/328/ح 3.

2- عیون أخبار الرضا علیه السلام: 2/3/ح 4؛ بحار: 90/329/ح 4.

3- مصباح المتعبد و سلاح المتعبد: 2/583؛ بحار: 93/83.

4- کافی: 2/481/ح 1؛ ثواب الاعمال: 167؛ بحار: 90/331/ح 14.

گریه های حضرت یحیی از خوف خدا

از جمله کسانی که مشهور و معروف است به گریه از خوف خدا یحیی بن زکریاست که رسول اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید گریه حضرت یحیی به مرتبه ای بود که چون به بیت المقدس نظر کرد دید که عباد و احبار و رهبانان پیراهن از مو پوشیده و کلاه از پشم بر سر گذاشته اند و زنجیرها در گردن کرده و بر ستونهای مسجد بسته اند چون ایشان را به این حالت دید بنزد مادر خود عرض نمود ای مادر برای من پیراهنی از مو و کلاهی از پشم بباف تا بروم به بیت المقدس و خدا را عبادت کنم مادر گفت صبر کن تا پدرت پیغمبر خدا بیاید و با او مصلحت کنم چون حضرت زکریا آمد سخن یحیی را نقل نمود حضرت زکریا فرمود ای فرزند تو را چه خیر یافت گشته که این اراده نموده و هنوز تو طفل کوچکی ، حضرت یحیی عرض نمود ای پدر مگر ندیده که از من کوچکتر مرگ را چشیده ، فرمود : بلی پس حضرت زکریا بمادر حضرت یحیی فرمود آنچه می گوید چنان کن پس کلاه پشم و پیراهن مو ، از برای او بافته و پوشید به بیت المقدس روانه شد و با عباد آنجا مشغول عبادت گشته تا اینکه پیراهن مو ، بدن شریفش را خورده پس روزی بدن خود را نظر کرد دید که بدن نحیف و لاغر شده گریست پس خطاب الهی باو رسید که ای یحیی آیا گریه می کنی از جهت آنکه بدنت ضعیف و لاغر شده بعزت و جلال خودم قسم اگر یک نظر به جهنم کنی پیراهن آهنی خواهی پوشید پس حضرت یحیی گریست تا اینکه از بسیاری گریه رویش مجروح شد بحدی که دندانهایش نمایان گشت چون این خبر بمادرش دادند مادر باتفاق پدر

بنزد وی آمدند عباد بنی اسرائیل بگرد او جمع گشته و او را خبر دار کردند که روی تو چنین مجروح شده گفت من باخبر نشده ام حضرت زکریا فرمود ای فرزند چرا چنین می کنی من از خدا فرزندی طلبیدم که موجب سرور من شود گفت ای پدر تو مرا به این امر کردی گفتمی که در میان دوزخ و بهشت عقبه ای است که نمی گذرند مردم از آن عقبه مگر جماعتی که بسیار گریه کنند از خوف خدا فرمود ای فرزندم بلی من چنین گفتم جهد و سعی کن در بندگی خدا، پس مادر حضرت یحیی بوی فرمود ای فرزند رخصت می دهی که دوباره نمد از برای تو بسازم که بر دو طرف صورت خود نگهداری که دندانهای تو را بپوشد و آب چشمت را جذب نماید عرض نمود مادر اختیار داری پس دوباره نمد برای او ساخته و بر صورتش گذاشت دندانهایش (و اسنانهایش را) فشار داد از اشک چشم چنان تر شد که آب از میان انگشتانش جاری شد چون حضرت زکریا این حال را مشاهده نمود گریان شد و روی باسماں کرده و عرض نمود خداوندا این فرزند من است و این آب دیده او است و تو ارحم الراحمینی(1).

گریه حضرت داود از خوف خدا

و حضرت داود یک ترک اولی مرتکب شد سر به سجده نهاد اینقدر از خوف خدا گریه کرد که اطراف سرش از اشک چشمش گل شد و علف روئید سر از سجده برداشت عرض نمود خداوندا آیا از من راضی شدی خطاب رسید ای داود این گریه که کردی بنظرت می آید اما از ترک اولی فراموش نمودی(2).

ص: 112

1- امالی صدوق: 27/م 8/ح 3؛ بحار: 14/165/ح 4.

2- ترجمه مجمع البیان: 21/92.

گریه امام سجاد علیه السلام از خوف خدا

بلکه بزرگواری که از حضرت یحیی بن زکریا و داود پیغمبر در جه اش نزد خدا رفیع تر بود گریه ها از خوف خدا نموده در بعضی فقرات مناجات عرض می کند علی بن الحسین علیه السلام : لیت شعری اللشقاء ولدتني أُمی أم للعناء ربتي فليتها لم تلدني و لم تربني و ليتني علمت أمن أهل السعادة جعلتني و بقربك و جوارك خصصتني فتقر بذلك عيني تطمئن له نفسي (1).

خدایا کاشکی می دانستم که آیا مرا برای شقاوت و بدبختی و گرفتاری به آتش غضبت خلق کرده که اگر چنین است کاشکی مادر مرا نزائیدی و مرا تربیت نمودی و یا اینکه مرا برای سعادت و نیک بختی و رسیدن به نعیم بزرگ اخروی قرار داده و در قرب و جوار خودت تخصیص داده و سرافراز نمودی که هرگاه چنین باشد از شوق آن گریه خواهم نمود و چشم من از اشک شوق خنک خواهد گشت و دلم آرام می شد .

گریه امیرالمؤمنین علیه السلام از خوف خدا

بلکه بزرگواری از این بزرگوار برتر و بالاتر از خوف خدا گریه ها کرده جد بزرگوارش امیرالمؤمنین شبها در خانه آرام نمی گرفت مثل مارگزیده بخود می پیچید از خانه بیرون می رفت رو بصحراها می گذاشت مشغول به تصرع و گریه و زاری می گردید چنانچه ابو الدرداء می گوید که شبی در نخلستان بنی النجار خدمت آن حضرت رسیدم که از دوستان کناره کرده بود و در پشت درختان خرما پنهان گردیده بود و به آواز حزین و نغمه دل نشین عرض می نمود که الهی چه بسیار گناهان که از دوش من برداشتی و در برابر آنها نعمت بمن دادی و چه بسیار بدی ها که از من صادر شد و کرم کردی

ص: 113

و رسوا نمودی الهی عمر من در معصیت تو بسیار گذشت و گناهان در نامه اعمال عظیم شد پس من غیر از آمرزش تو امیدی ندارم و بغیر خشنودی تو آرزویی ندارم پس از پی ان صدا رفتم دانستم که امیرالمؤمنین است پس در پشت درختان پنهان شدم و آن حضرت بسیار رکعات نماز گزارند چون فارغ شدند مشغول دعا و گریه و مناجات شدند و از جمله آنچه فرمودند این بود که الهی چون در بخشش و عفو تو فکر می کنم گناه من بر من آسان می شود و چون عذاب عظیم تو را بیاد می آورم بلیه خطاها بر من عظیم می شود آه اگر بخوانم در نامه عمل خود گناه چندی را که فراموش کرده ام و تو آنها را احصاء فرموده ای پس بگوئی بملائکه که بگیرند او را ، پس وای بر چنین گرفته شده و اسیری که خویشان او را نجات نمی توانند بخشید و قبیله او بفریادش نمی توانند رسید و جمع اهل محشر بر او ترحم می کنند پس فرمود آه از آتش که جگرها را بریان می کند آه از آتش که جمیع احشا را فرو می ریزد آه از درد پاهای افروخته از آتش جهنم پس بسیار گریستند تا اینکه دیگر صدا و حرکتی از آن حضرت نشنیدم با خود گفتم که البته خواب بر آن حضرت غالب شد از بسیاری بیداری ، نزدیک او رفتم که برای نماز صبح آن حضرت را بیدار کنم چندان که حرکت دادم حرکت نمود بمثابه چوب خشک جسد مبارکش بزمین افتاده بود گفتم انا لله و انا الیه راجعون و دویدم بجانب خانه آن حضرت و خبر را بحضرت فاطمه دادم فرمود که قصه چون بود عرض کردم فرمود که ای ابو الدرداء این غشی است که غالب اوقات او را از خوف الهی روی می دهد پس آب آوردند و بر روی

آن حضرت پاشیدند و به هوش آمدند و نظر بسوی من فرمودند من می گریستم فرمود که از چه گریه می کنی ای ابو الدرداء گفتم از آنچه می بینم که تو با خود می کنی فرمود اگر به بینی مرا بسوی حساب می خوانند در هنگامی که گناهکاران یقین بعذاب خود داشته باشند و ملائکه غلاظ و زبانیه تندخو مرا احاطه کرده باشند و نزد خداوند جامه مرا بدرند و جمیع دوستان مرا در آن حال واگذارند و اهل دنیا همه بر من رحم کنند هر آینه در آن روز بر من بیشتر رحم خواهی کرد پس ابو الدرداء گفت و اللّٰه چنین حالتی از هیچ یک از صحابه پیغمبر صلی الله علیه وآله ندیده بودم (1).

گریه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از خوف خدا

بلکه بزرگواری از امیرالمؤمنین علیه السلام بالاتر از خوف خدا گریه ها کرده چنانچه ام سلمه می گوید که گاه می دیدم پیغمبر صلی الله علیه وآله این قدر از خوف خدا گریه می کرد که آب چشمش از ناودان سرازیر می شد .

و در خبر است که چون روز قیامت شود پیرمرد گناهکاری را حاضر می کنند در محضر کبریائی ، تمام اعضاء و جوارحش شهادت به معاصی خود می دهند ، پس حکم می شود از جانب خداوند قهار که بشهادت خودش او را به جهنم ببرید ، او را در جهنم می برند بعد از مدتی که معذب است مژه چشمش حرکت می کند ، عرض می کند خداوندا من شهادتی درباره این شخص گنه کار دارم ، خطاب می رسد بگو آنچه شهادت داری عرض می کند خداوندا این مرد گنه کار در دار دنیا گاهی شده که از خوف تو گریه کرده و من از اشک چشم او تر شده ام چون چنین گوید خطاب آید که او

ص: 115

را از جهنم بیرون بیاورید و داخل بهشت نمایید .

افضلیت گریه بر مصائب امام حسین علیه السلام از گریه از خوف خدا

لیکن هر چه ثواب و اجر هست برای گریه از خوف خدا و گریه کننده از=هول روز جزا در صورتی است که اشک از چشم بیرون بیاید و چشم به اشک تر شود ولیکن قسمی دیگر از گریه هست که اجر و ثوابش خصوصیتی به این صورت ندارد بلکه هرگاه اشک در باطن چشم حرکت کند پیش از آنکه ظاهر چشم به آن تر شود صاحبش را از احوال آخرت نجات می دهد و تمام گناهانش آمرزیده می شود و مانند روزی می شود که از مادر متولد شده باشد و آن قسم از گریه هو البكاء علی الحسین المظلوم الغریب چنان چه صادق علیه السلام می فرماید که هرگاه یکی از شیعیان مصیبتی از مصائب جد مظلوم حسین بخاطر بیاورد و دلش بحال آن مظلوم بسوزد و اشک در چشمش حرکت بکند پیش از آنکه اشک از چشمش سرازیر شود خدا تمام گناهانش بیامرزد(1).

علامه دربندی در کتاب اسرار الشهادة می فرماید که گریه بر مصائب آل رسول راجع به گریه خشیه است بلکه قسم اعلاى آن است زیرا که گریه خوف بر دو قسم است یا بملاحظه معاصی عصیان کاران است بعد از ملاحظه شدائد احتضار و نزع روح و احوال برزخ و محشر و عقوبات دیگر ، و این قسم از گریه اگر چه گفته می شود از برای آن گریه خوف و قسمی از آن محسوب می شود لیکن فی الحقیقه راجع به ترحم و شفقت بر نفس خود گریه کننده است و قسم دیگر آن است که گریه گریه کننده در مقام محبت خدا

ص: 116

1- کامل الزیارات : 104 ، ح 10 ؛ بحار الأنوار : 44/285 ح 22 .

و ملاحظه عظمت صفات و کبریا و جبروت خداوند عالمیان بوده باشد و در مقام تفکر در قصور و تقصیر در عبادت خداوند و امتثال اوامر و نواهی و در مقام چشیدن شیرینی مناجات و محبت حضرت باری تعالی که منبعث از محبت و دوستی دوستان خدا و حجج خداوند عالمیان که ملا-حظه نمی شود در آن اصلاً رجاء ثواب و نه خوف بر عقاب ، و شکی نیست که این قسم افضل از قسم سابق و حقیقت گریه از خوف خدا است چنان که شکی نیست که گریه بر مصائب آل رسول صلی الله علیه و آله از این قسم است یعنی قسم مخصوصی است از این قسم . زیرا که معلوم است که محبت اهل بیت راجع به محبت خداوند عالمیان است .

بلکه بنابر قول بعضی از علمای اعلام گریه بر مصائب امام مظلوم افضل از گریه از خوف خدا است چنانچه جد اعلی مرحوم السید نعمت الله الجزائری اعلی الله مقامه و درجته در کتاب مقامات النجاه می فرماید : « انّ البكاء علی الحسین افضل من بکاء الخشیه » .

فرمایشات امام رضا علیه السلام

حضرت رضا علیه السلام فرمودند که شهر محرم در ایام جاهلیت از اشهر حرم بود که کفار قتال را در آن حرام می دانستند ولیکن اشقیای این امت در این شهر خون ما را مباح شمردند و حرمت ما را هتک نمودند اولاد و زنان ما را اسیر کردند خیمه های ما را آتش زدند اسباب ما را به یغما بردند هیچ رعایت حرمت پیغمبر صلی الله علیه و آله در حق ما نکردند فرمود روز حسین یعنی روز شهادت حسین چشمان ما را محزون کردند و اشکهای ما را جاری نمودند عزیز ما را ذلیل کرده این غصه و اندوه ارث بما رسیده تا روز قیامت و انتضای عالم

گرفتار آن خواهیم بود .

فعلی مثل الحسین فلیک الباکون ، پس بر مثل همچه مظلومی باید گریه کرد زیرا که گریه کردن بر آن مظلوم گناهان سنگین را برطرف می کند .

ثم قال الرضا علیه السلام ، پس از آن ، آن حضرت فرمود چون شهر محرم داخل می شد پدرم همواره قرین غصه و اندوه می بود و هیچ وقت خنده نمی نمود و روز بروز بر غصه اش می افزود تا روز دهم آن شهر می شد در آن روز گریه ها می کرد و مکرر می فرمود این روز روزی است که حسین مظلوم در آن کشته گردیده و ریان بن شیب گوید روز اول محرم بخدمت حضرت رضا علیه السلام رسیدم فرمود ای پسر شیب این ماه ماهی است که اهل جاهلیت قتال و ظلم را در آن روا نمی دانستند محض احترام این ماه ولیکن اشقیای این امت قدرش را شکسته حرمت پیغمبر را ضائع کردند زیرا که در این ماه ذریه اش را کشتند زناش را اسیر کردند اموالش را به یغما بردند خدا هرگز نیامرزد ایشان را .

ای پسر شیب اگر می خواهی گریه کنی بر چیزی ، گریه کن بر حسین فانه ذیح کما یذبح الكبش زیرا که مانند گوسفند قربانی ذبحش کردند و کشتند با او از اهل بیتش هیچده نفر که در تمامی عالم نظیر نداشتند از این جهت در این مصیبت آسمان و زمین گریه کردند و چهار هزار ملائکه از آسمان بزمین فرود آمدند که یاری کنند امام مظلوم را وقتی رسیدند که دیدند کار از کار گذشته حسین را سر بریده اند نزد قبر آن حضرت غبار آلوده پریشان مو

ص: 118

ماندند تا قائم ما ظهور کند و او را یاری کنند در خونخواهی امام مظلوم(1).

حالت امام صادق علیه السلام در ماه محرم

و روایت شده است که چون هلال محرم طلوع می کرد حضرت صادق سخت محزون می شد و بسیار گریه می کرد بر مصیبت جدش حسین و مردم از اطراف می آمدند و او را تعزیت می گفتند و با او گریه و نوحه می نمودند وقتی که از گریه فارغ می شد آن حضرت می فرمود ای مردم بدانید که حسین علیه السلام در نزد خدا زنده و مرزوق است از هر چه بخواهد و همواره نگاه می کند به لشکرگاه و خوابگاه خود و نگاه می کند به شهدایی که در رکابش

امام حسین علیه السلام و نگاه به زوار و عزادارانش

شهید شده اند و نگاه می کند بزوار و گریه کنندگان و عزاداران خود و آن بزرگوار عارف تر است بایشان و بنامهای ایشان و بنام پدران ایشان و درجات و منازل ایشان در بهشت و آن حضرت می بیند کسی را که بر او گریه می کند پس استغفار می کند از برای او، سؤال می کند از جد و پدر و برادر و مادر خود، اینکه استغفار کنند از برای گریه کنندگان و عزاداران، و می فرماید اگر زائر و گریه کننده می دانست که چه قدر هست از برای او از اجر نزد خدا هر آینه خوشحالی او بیشتر از جزع او می بود و می فرماید زائر من و گریه کننده بر من بر می گردد باهل خود مسرور و خوشحال و برنمی خیزد از مجلس خود مگر در حالتی که هیچ گناهی بر او نیست و می گردد مانند روزی که از مادر متولد شده باشد(2).

خبر دادن رسول خدا علیه السلام شهادت حسینش را به دخترش فاطمه علیها السلام

و در کتاب بحار علامه مجلسی اعلی الله مقامه می فرماید: دیدم در بعض

ص: 119

1- امالی صدوق: 130/م 27/ح 5؛ بحار: 44/285/ح 23.

2- منتخب طریحی: 1/39 (انتشارات مکتبه حیدریه، ط اولی، 1384ش).

کتاب ثقات از معاصرین اینکه چون پیغمبر صلی الله علیه وآله خبر داد بدخترش فاطمه زهرا شهادت حضرت امام حسین را و آنچه را که وارد می شود بر آن وجود مقدس از محن و بلا، گریه کرد فاطمه زهرا علیها السلام گریه شدیدی و عرض کرد ای پدر بزرگوار پس که بر حسین گریه می کند و اقامه عزای او می نماید؟ پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود نور دیده، زنان امت من بر زنان اهل بیتم گریه می کنند مردان ایشان بر مردان اهل بیتم می نالند پس بر پای می کنند عزای حسین را ایشان طائفه پس از طائفه ای در همه سالها و چون روز قیامت شود تو زنان ایشان را شفاعت می کنی و من مردان ایشان را شفاعت می کنم و هر کس که بر مصیبت حسین علیه السلام گریه کند دستش را بگیرم و او را داخل بهشت می نمایم ای فاطمه هر چشمی در روز قیامت گریانست مگر چشمی که بر مصیبت حسین علیه السلام گریان شده باشد که در آن روز خندان و شادمان است (1).

عدم اختصاص گریه مردان بر مردان و زنان بر زنان

نکته ای است در اینجا بیان می کنم ملتفت باش با اینکه گریه مردان امت اختصاص به مصیبت مردان ندارد بلکه بر مصائب زنان نیز گریه می کنند و همچنین گریه زنان امت اختصاص به مصائب زنان ندارد بلکه بر مصائب مردان نیز گریه می کنند بچه جهت پیغمبر صلی الله علیه وآله تخصیص دادند گریه مردان را بر مردان و گریه زنان را بر زنان و شفاعت مردان را به مردان و شفاعت زنان را بزنان، از این جهت که هر صنفی از مردان و زنان تصور نمی کنند بالکنه و کما هو حق مگر مصیبت صنف خود را مثلاً در مردان غیرت و حمیتی است که در طبع زنان نیست لذا تصور نمی کنند سختی مصیبت سیدالشهداء

ص: 120

را که غیره الله بود در وقتی که از روی ناچاری و لابدی آن بزرگوار گرفت روی دستهای خود طفل شش ماهه علی اصغر را و قطره آبی از لشکر برای او طلب کرد و فرمود: یا قوم اسقوا هذا الرضیع أما ترونه کیف یتلظی عطشان من غیر ذنب آتاه الیکم(1)، و همچنین مصیبت برادر مردن در زنان اثری دارد که هرگز آن اثر در طبع مردان حاصل نمی شود پس کما هو حقّه مصیبت دل زینب را در قتلگاه از کشته شدن برادر تصور نمی کند مگر زنان که دارد بکتّ زینب حتی ابکتّ کلّ عدو و صدیق(2) دوست و دشمن بحالش گریه کردند در قتلگاه. پس گریه حقیقی و حقیقت گریه که بمقام استحقاق شفاعت می رساند در این مصیبت حاصل نمی شود مگر از مردان بر مصیبت مردان و از زنان بر مصیبت زنان و باین وجه تخصیص شفاعت مردان بمردان و زنان بزنان نیز معلوم شد صح ما فی المتن. پایان نکته.

سبب تفضیل امت رسول اکرم صلی الله علیه وآله بر سایر امم

و در مقتل شیخ طریحی است آنکه موسای کلیم در مقام مناجات بدرگاه حضرت قاضی الحاجات عرضه نمود خدایا برای چه تفصیل دادی امت محمد صلی الله علیه وآله را بر باقی امم، خداوند فرمود بواسطه ده خصلت که در ایشان است و در باقی امم نیست موسی عرض کرد کدام اند خطاب رسید نماز است و زکوه است و روزه است و حج است و جهاد است و جمعه است و جماعت است و قرآن است و علم است و عاشوراء است موسی عرض کرد خدایا عاشورا چیست؟ فرمود گریه کردن و تباکی بر سبط محمد است و مرثیه

ص: 121

1- مقتل ابی مخنف: 106.

2- اعیان الشیعه: 7/138 (دار التعارف بیروت).

خوانی و عزاداری از برای فرزند مصطفی است . ای موسی هیچ بنده از بندگان من در آن زمان نیست که گریه کند یا تباکی نماید یا عزاداری کند بر حسین مظلوم مگر اینکه بهشت از برای اوست و هر کس که از مال خود انفاق کند در محبت پسر دختر پیغمبرش طعامی یا درهمی یا دیناری به اضعاف مضاعف در دنیا باو تلافی خواهد شد و گناهانش آمرزیده خواهد گشت و از اهل بهشت است ای موسی قسم بعزت و جلال خودم نیست مردی یا زنی که در روز عاشورا یک قطره اشک از چشمش سرازیر شود مگر اینکه می نویسم از برای او اجر یک صد شهید در نامه عملش (1) .

و نیز در منتخب است اینکه زنی بدکار در مدینه طیبه معروف به زشتی بود همسایه ای داشت مواظب بر ماتم امام مظلوم ، یکی از روزها جمعی بنزد آن شخص عزاداری امام علیه السلام می نمودند فرمان داد تا برای ایشان غذایی درست کنند آن زن فاحشه داخل در خانه همسایه شد که آتش برد در وقتی که طبخ از پختن غذا غافل شده و آتش خاموش گردیده بود آن زن نشست بزحمت تمام بقدر یک ساعت بر آتش دمید تا دستهای او چرکین و چشمهای او اشک ریز شدند پس برگشت و بخانه خود رفت چون ظهر شد آن زن بحسب عادت خود پیش از ظهر خواب دید که قیامت بر پای شده ناگاه زبانه های آتش و ملائکه موکل بان بر وی هجوم آوردند و می گفتند ای زناکار ! غضب خدا بر تو نازل است و مأموریم اینکه بیندازیم تو را در قعر جهنم ، آن زن در عالم خواب فریاد می کشید و فریادرس

ص: 122

نمی دید می گوید قسم بخدا رساندند مرا کناره جهنم ناگاه دیدم مردی پیش آمد و فریاد بایشان می زد خلّوها بگذارید او را گفتند یابن رسول الله برای چه؟ فرود چون داخل شد بر قومی که عزای من برپا می کردند و آتش غذای ایشان را فروخته گردانیده، گفتند حَبّاً و کرامه ای فرزند ساقی کوثر و ای شافع روز محشر، آن زن می گوید در عالم خواب گفتم تو کیستی که بر من منت گذاری فرمود منم حسین بن علی بن ابی طالب از خواب بیدار شدم بیهوشانه بسوی آن مجلس رفتم هنوز مردم متفرق نشده بودند خواب خود را حکایت برای ایشان کردم تعجب کردند صدای گریه و ناله ایشان بلند شد و از آن وقت از عمل قبیح خود بدست ایشان توبه کردم (1).

پس مناسب است در این اوقات که بهار گریه است و عزاداری و سوگواری بر امام مظلوم است همه با هم گریه کنیم بر مصائب آن حضرت ، اگر چه گریه بر هر مصیبتی از مصائب آن حضرت اجرهای عظیم دارد لیکن از جهت بعض خصوصیات بعضی اقسام گریه افضل از بعض اقسام است مثل گریه کردن بر مصیبتی که خود آن حضرت بر آن گریه کرده باشد که از این جهت معلوم می شود که آن مصیبت از اعظم مصائب است زیرا که گریه کردن از صفات زنان است و برای مردان ننگ و عار است بخصوص

کسی که گریه امام حسین علیه السلام

بزرگ و بزرگ زاده و از خانواده و سلسله جلیله محترمی باشد مع ذلک آقای مظلوم از فرط مظلومیت در وقعه عاشورا چند مرتبه گریه نمود اول

ص: 123

1- ترجمه اسرار الشهادة : 1/226 ، عنوان الکلام ، عشره دّوم / م 4/301 (آخوند ملا محمد باقر فشارکی) .

مرتبه وقتی بود که وارد زمین کربلا شد چون بارها بر زمین انداختند و خیمه ها را برافراشتند آقای بی کس جمع نمود تمامی اهل بیت و اولاد خود را در خیمه خود فنظر الیهم نظر آیس فبکی ساعه(1) یعنی نگاه مأیوسانه بایشان کرد قدری گریست نمی دانم گریه آن حضرت برای چه بود شاید برای این بود که بخاطر مبارک آورده آنکه بعد از زمانی قلیل همین جماعت محترمه که تماماً صحیح و سالم و معزز و محترم نزد او حاضرند مردان ایشان کشته و بخون آغشته و زنها اسیر و دستگیر خواهند شد یا آنکه بخاطر مبارک آورده همین نحوی که الآن این زنان محترمه در نهایت عزت و جلالت به هیئت اجتماع در خدمتش حاضر و مجتمع اند طولی ندارد که بنهایت ذلت و خواری و حالت اسیری و دستگیری در مجلس پسر زیاد ملعون مجتمع خواهند شد یا اینکه بخاطر مبارکش آمد اینکه همین زنانی که الآن بنزد او حاضرند در نهایت عزت و احترام طولی ندارد که در نهایت ذلت و خواری همه بیک ریسمان بسته و در مجلس یزید ملعون حاضر خواهند شد و آن ملعون اهانتها بایشان خواهد رسانید .

علیا مخدره سکینه خاتون می فرماید ندیدم کسی بی رحم تر و بی مروت تر از یزید ملعون(2) که چون ما را در مجلس آن ملعون حاضر کردند همه گریه کننده ، مصیبت زده ، داغ دیده بعوض اینکه بر ما ترحم کند در پیش چشم همه ماها با چوبی که در دست داشت بنا کردن زدن بر لب

ص: 124

1- تسلیه المجالس : 2/252 ؛ بحار : 44/383 . (منزل عذیب الهجانات بوده است) .

2- بحار : 45/155 .

و دندان پدر بزرگوارم(1) دو طفل از اطفال آن حضرت پای تخت ایستاده چوب که بالا می رفت دستها بالا می بردند چوب که پایین می آمد دستها بصورت خود می زدند و مکرر می گفتند بابای غریب حسین بابای مظلوم حسین(2) در این وقت حق داشت علیا مخدره زینب خاتون اگر می گفت :

یزید مزین تو چوب جفا بر لب برادر من

سر بریده چه کرده است خاک بر سر من

لا حول ولا قوه الا بالله العلی العظیم .

ص: 125

1- اللهوف علی قتلی الطفوف : 183 ؛ بحار : 45/134 ؛ مقتل ابی مخنف : 164 .

2- ()

الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله و لعنه الله على أعدائهم أعداء الله من اليوم إلى يوم لقاء الله .

و بعد فمن كلام لأميرالمؤمنين على بن أبي طالب عليه السلام : « يا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ وَ مَا جَرَّكَ عَلَى ذَنْبِكَ وَ مَا أَنْسَكَ بِهَلَكَةِ نَفْسِكَ أَمْ مَا مِنْ دَائِكَ بُلُولٌ أَمْ لَيْسَ مِنْ نَوْمَتِكَ يَقْظَةٌ أَمْ تَرْحَمُ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَرْحَمُ مِنْ غَيْرِكَ فَلَرَبِّمَا تَرَى الضَّاحِيَ مِنْ حَرِّ الشَّمْسِ فَتُظِلُّهُ أَوْ تَرَى الْمُبْتَلَى بِالْمِمْصُ جَسَدَهُ فَتَبْكِي رَحْمَةً لَهُ فَمَا صَبَّرَكَ عَلَى دَائِكَ وَ جَلَدَكَ عَلَى مُصَابِكَ وَ عَزَّكَ عَنِ الْبُكَاءِ عَلَى نَفْسِكَ وَ هِيَ أَعَزُّ الْأَنْفُسِ عَلَيْكَ وَ كَيْفَ لَا يُوقِظُكَ خَوْفُ نِيَّاتِ نِقْمِهِ وَ قَدْ تَوَرَّطْتَ بِمَعَاصِيهِ مَدَارِجَ سَطَوَاتِهِ فَتَدَاوَى مِنْ دَاءِ الْفِتْرَةِ فِي قَلْبِكَ بِعَزِيمَةٍ وَ مِنْ كَرَى الْغَفْلَةِ فِي نَاطِرِكَ بِبِقْظِهِ » (1).

هشدار از غروزدگی ها

می فرماید این بزرگوار : ای انسان چه چیز تو را جری و قوی دل گردانیده

ص: 127

بر گناه کردن و مخالفت خداوند و نافرمانی پروردگار خودت و برای چه تن بهلاکت نفس خود داده آیا نیست از برای درد تو صحت یافتنی یا اینکه نیست از برای خواب تو بیدار شدنی؟ پس کی خود را از مرض غفلت و بیهوشی معالجه می کنی و کی از خواب غفلت بیدار می شوی و علاجی برای کارت می کنی آیا ترحم می کنی بر جان خودت بقدری که بر دیگران ترحم می کنی؟ پس چه بسیار است که می بینی کسی را در آفتاب گرم نشسته پس ترحم باو می کنی و او را بسایه می بری یا می بینی شخصی را گرفتار و مبتلا بمرض که اذیت رسانیده باشد آن مرض بدن و جسدش را پس از روی ترحم و دلسوزی بحالش گریه می کنی پس چه باعث شده ترا که بر درد سنگین خود صبر و طاقت می کنی و قوی گردانیده ترا بر مصیبتهای وارده بر خودت و صابر گردانیده و شکیبایی داده تو را از گریه کردن بر روح و جان خودت و حال آنکه روح و جان خودت از همه جانها نزدت عزیزتر است، چگونه بیدار نمی گرداند تو را ترس شب در آمدن خشم خدایی و حالی آنکه افتاده به سبب معصیت ها در ورطه پلهای قهر و غضب های او، پس مداوا و معالجه کن خود را از درد سستی و ضعف و ذلت به عزم و جد و سعی عقل خودت و از خواب غفلتی که چشمان تو را گرفته به بیداری دل .

یا مَنْ بَدِنِیَا اِشْتَغَلَ * قَدْ عَزَّكَ طَوْلُ الْاَمَلِ

الموت یأتی بغتة * و القبر صندوق العمل (1)

عالم برزخ و احوال آن

از عقبات خیلی سنگین، عالم برزخ و قبر است که نمی دانم چندین سال

ص: 128

1- دیوان أميرالمومنین عليه السلام : 312 .

است حضرت صادق علیه السلام قسم می خورد واللّه أتخوف علیکم فی البرزخ، عرض کردند کدام است برزخ فرمود: القبر منذ حین موته إلى یوم القیامه(1) چقدر شدید و سخت است دخول در قبر که مستحب است وقتی که میت را نزدیک قبر برند سه مرتبه او را بر زمین بگذارند و باز بردارند لیاخذ أهبتة(2) یعنی تا اینکه خود را آماده و ساخته قبر کند جای نرفته می خواهد برود که تاریک و باریک فرید و وحید.

حضرت فرمود: لا یأتی علی المیت أشدّ من أول لیلته(3) شب اول قبر بدترین شب ها است هر کس مسافرت کرده ملاحظه نموده که وقتی که وارد بلد غربت شد که نه جایی را می داند نه کسی را می شناسد نه از خویشانش کسی می بیند نه از دوستانش کسی سراغ دارد چه حالت می شود و چه قدر دل پر از غم و هم و اندوه می گردد با اینکه عذاب و عقابی در کار نیست فشاری در میان نیست سؤال نکیرین نیست هوا صاف، راه رفتن به اینطرف و آن طرف باز.

القبر اما روضه من ریاض الجنه و أما حفرة من حفر النیران(4) العیاذ باللّه اگر گودالی شد از گودالهای جهنم تا روز قیامت چه باید کرد اگر یک ذره ایمان نماند قبر سیاه می شود، نور ایمان روشنش می کند وقتی که میت را در قبر سرازیر می کنند مثل این است که چیزی از آسمان بیاندازند.

ص: 129

1- کافی: 3/242/ح 3؛ بحار: 6/267/ح 116.

2- من لا یحضره الفقیه: 1/170 ح 498؛ بحار: 79/28.

3- فلاح السائل: 86؛ بحار: 88/219/ح 4.

4- تفسیر قمی: 2/94؛ بحار: 6/214.

خاتون قیامت برای ظلمت و وحشت قبر گریه می کرد و اشک چشم خود را در شیشه گذاشته بود به حضرت امیر وصیت کرد که آنرا در قبرش بگذارد و سفارش کرد یا علی همین که مرا به قبر سپردی زود مرو و بالای قبرم بنشین قدری قرآن بخوان که من از وحشت قبر می ترسم .

حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وقت وفات فرمود : هول المطلاع(1) از هول قبر واهمه دارم .

حضرت امام حسن وقت وفات گریه می کرد عرض کردند تو حجه خدایی فرزند پیغمبری چرا اینقدر گریه می کنی فرمود از هول و وحشت و تاریکی قبر گریه می کنم .

هر روز سه مرتبه یا پنج مرتبه قبر من و تو را صدا می زند أنا بیت الوحشه أنا بیت الظلمه أنا بیت الیدیان(2) اگر دردم یکی بودی چه بودی .

حدیث است وقتی که میت را در قبر گذاشتند و رفتند صدای پای تشییع کنندگان را می فهمد و وحشتش زیاد می شود پس بس است مغرور دنیا بشوی صندوق عمل را خالی بگذاری .

امام سجاد علیه السلام می فرماید : « فمن یكون أسوء حالا منی ان أنا نقلت علی مثل حالی إلى قبر لم أمهده لرقدتی و لم أفرشه بالعمل الصالح لصجعتی »(3) .

یعنی کیست که حالش از من بدتر باشد اگر به همین حالی که دارم مرا

ص: 130

1- مناقب ابن شهر آشوب : 1/234 ؛ بحار : 22/471 ح 20 .

2- کافی : 3/242 ح 2 ؛ مشکاه الأنوار : 305 ؛ بحار : 6/267 ح 115 .

3- مصباح المتهجد 2/591 ؛ بحار : 95/89 .

ببرند بسوی قبری که درست نکرده ام آنرا برای خوابیدنم و فرش از عمل صالح در آن نگسترانیده ام .

خوش بحال کسانی که گوی سعادت از میدان مسابقت ربودند و امر خود را انجام دادند صاحبان بصیرت و ارباب حقیقت حال عقبای خود را مهم دانسته تحمل مشاق در این دوروز دنیا نمودند و خود را به روح و ریحان در آخرت رسانیدند در واقعه کربلا اصحاب امام مظلوم جانفشانی کردند تیر بلا بجان خود خریدار گشته کشته شدن را با لب تشنه بر خود آسان و گوارا نمودند به بین این بزرگواران چه علو همت و چه نظر عالی داشتند که در مقام اظهار نصرت و یاری مولای خود بیاناتی نمودند که عقول از تصور آن حیران مانده . بیا من و تو هم در مجلس که نشسته ایم خود را در عمل ایشان شریک نمائیم و از روی صدق و صفا عرضه بداریم یا لیتنا کتا معکم فنفوز فوزاً عظیماً ای آقای مظلوم! کاش ما هم می بودیم در کربلا جان خود را نثار قدمت می نمودیم .

حلّ بیعت و اعلام وفاداری بنی هاشم و اصحاب

شیخ مفید می نویسد در شب عاشورا جمع نمود حضرت سیدالشهداء اهل بیت و اصحاب خود را ، حضرت سجاد می فرماید من نزدیک رفتم تا بشنوم پدرم چه می گوید شنیدم که پس از حمد خدا بایشان فرمود بدرستی که هیچ اصحابی و اهل بیته را باوفاتر از اهل بیت و اصحاب خود نمی دانم خدا شما را جزای خیر دهد بیعت خود را از شما برداشتم و همگی شما را مأذون ساختم که بهر جا بخواهید بروید در این وقت اولاد و برادران و برادر زادگان آن حضرت و اولاد عبداللّه بن جعفر بنخدمت حضرتش عرضه نمودند

که ما هرگز چنین کاری نخواهیم کرد تا بعد از شما زنده بمانیم و دست از دامن شما برداریم . اول کسی که این مذاکره کرد برادر با جان برابرش حضرت ابا الفضل بود پس از آن همگی اهل بیثب باین نحو سخن گفتند و جواب آن حضرت بدادند . پس از آن باولاد عقیل بالخصوص فرمودند کفایت است شما را شهادت مسلم ، تمامی برخیزید و بروید اذن رفتن بشما دادم گفتند سبحان الله مردم چه خواهند گفت و ما چه خواهیم گفت هرگاه ترک کنیم بزرگ و آقا و سید و عم زادگان خود را و یاری نکنیم ایشان را و شمشیر نزنیم با ایشان ، قسم بخدا هرگز چنین کاری نخواهیم کرد البته جانها و اموال خود را فدا خواهیم نمود و بهمراه شما با دشمن مقاتلت خواهیم نمود تا ما هم شریک شویم در آنچه بر شما وارد می شود ، مباد زندگانی بعد از شما را .

برخاست اول از بین اصحاب باوفا مسلم بن عوسجه ، عرض نمود ای آقا تو را بگذاریم و برویم چه عذری برای خدا بیاوریم ، نه قسم بخدا ، خواهیم در پیشروی شما نیزه و شمشیر زد ، تا قائمه شمشیر در دست است با آن کار می کنیم و هرگاه سلاح جنگ نداشتیم هر آینه با سنگ مقاتلت با لشکر دشمن می نمودیم قسم بخدا از تو دست بردار نخواهیم شد تا خدا بداند که ما حفظ غیبه رسول الله در باره تو کرده ایم قسم بخدا اگر یقین بدانم که کشته می شوم بعد از آن زنده می شوم بعد از آن مرا می سوزانند و بدانم که هفتاد مرتبه با من چنین خواهند کرد از تو مفارقت نخواهم نمود تا بمیرم و چگونه اینکار کنم و حال آنکه یک کشتن بیش نیست پس از آن بکرامتی

خواهم رسید که زوال و انقضائی ندارد .

پس از آن برخاست زهیر بن قین و عرض نمود ای آقا البتہ دوست دارم که در رکاب تو کشته شوم پس از آن زنده شوم پس از آن کشته شوم تا هزار مرتبه اگر بکشتن من جان مبارک شما و جوانان بنی هاشم سالم می ماند و همین طور یک یک اصحاب برخواستند و قریب بکلمات یکدیگر جواب آن حضرت می دادند و اظهار مراتب اخلاص و ارادت خود نمودند(1) .

امتیازات هر یک از اصحاب

و از برای هر یک از اصحاب آن حضرت امتیازات و خصوصیتی است که در دیگری نیست فلذا نمی شود بقول مطلق گفت که کدام یک از اصحاب آن حضرت از دیگران افضل است بلی معین و معلوم است که شهدای بنی هاشم از دیگر آن شهداء افضل اند ولی سائر اصحاب هر یک امتیازاتی دارند .

حر بن یزید ریاحی، تائب و راجع إلى الله

مثلاً حر بن یزید ریاحی که یکی از اصحاب آن حضرت است با آنکه اول کس بود که سر راه بر آن حضرت گرفت و قلوب اهل بیتش را ترسانید امتیاز دارد از سائر اصحاب از جهت آنکه شخصی توبه کار و راجع الی الله است که خدا در حق ایشان می فرماید : « إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ » (2) پس از این جهت محبوب خدا گردیده .

و در حدیث قدسی است که این المذنبین أحب الی من تسبیح

ص: 133

1- ارشاد : 2/91 ؛ بحار : 44/392 .

2- البقره : 222 .

المسبحین(1) و در حدیث است که خدا به توبه کردن معصیت کار مسرورتر می شود از مسافری که در شب تاریک زاد و راحله خود را گم کند و پس از آن آنها را به بیند(2) .

و حر رئیس طائفه خود بود و مردی بزرگ و صاحب ریاست و قائد طائفه بنی تمیم بود(3) و پس از بنای مبارزت و مقاتلت در روز عاشورا اول شهید در راه سیدالشهداء بود چون اول روز عاشورا یک فقره موافق بعض اخبار بدون مبارزت صبحی لشکر مخالف بطور مهاجمه حرکت بطرف خيام نمودند و تیربارانی شد وقتی که آن ملاعین دیدند که خندق فاصله است سوارها را اصحاب دفاع کردند ولیکن پیادگان بی حیایی نموده آتش در خيام انداختند حضرت راضی نشد خيام آتش بگیرند و میان عیال بریزند فریاد حضرت بلند شد : زنها از خیمه ها بیرون شوید صدای عیال بلند شد واغربتاه و اجدها اصحاب به هیجان آمده آواز بی کسی حضرت بلند گشت یا امه التنزیل و حمله القرآن حمایت کنید حرم پیغمبر را ، تصور کنید چه قیامتی بوده ، آن صیحه و ضجه عیال پیغمبر صلی الله علیه وآله حر را بغیرت آورد که خود حضرت یا حضرت علی اکبر در نوحه اش خواند : فجاد بنفسه عند الصیاح(4) مراد همین صیحه یا آواز حمله القرآن حضرت بود .

پس از این واقعه حر بطرف خیمه گاه حضرت آمد و می گفت اللهم الیک

ص: 134

1- الأنوار الساطعه فی شرح زیاره الجامعه : 220 .

2- کافی : 2/435 ح/8 ؛ بحار : 6/40 ح/73 .

3- المجالس السنیه فی مصائب العتره النبویه صلی الله علیه وآله : 1/73/128 .

4- امالی صدوق : 160/م/30 ؛ بحار : 44/319 و بحار الأنوار : 45/14 .

انبت فتب علی وقد ارعیت قلوب أولیائک و أولاد نییک(1) اما چون خجالت می داشت از اسب پیاده شد عبا بر سر کشید نزدیک حضرت که آمد خود را به قدمهای مبارکش انداخت حضرت فرمود: ارفع رأسک یا شیخ من أنت با کمال خجالت عرض کرد أنا الذی حبستک عن الطریق من آن بنده شرمنده گناهکارم که تو را از راه برگرداندم نمی دانستم که کار باینجا می کشد.

فهل لی من توبه فرمود ان تبت تاب اللہ علیک وقتی که مژده قبولی توبه را شنید عرض کرد چون اول کس بوده ام که بشما جسارت کرده ام می خواهم اول کس باشم که خونس در راه شما بریزد(2).

امام علیه السلام فرمود: برو و بگو لا حول ولا قوه الا باللّٰه العلی العظیم(3).

وقتی که به میدان آمد اول شروع نمود به موعظه، و خطاب کرد باهل کوفه مادرهای شما به عزای شما بنشینید دعوتم هذا السید الصالح یعنی بسوی خود خواندید این امام مظلوم را که نصرت و یاریش کنید حالا که بر شما وارد شده دورش را گرفته اید و أخذتم بکلکلته(4) چه عبارت دلسوزی است چقدر کار سخت بوده که اینطور فرموده یعنی او را اسیروار گرفته اید و راه نفس زدن را برای این بزرگوار بسته اید چه می شود شما را، بگذارید همین طور که آمده خود و عیالش برگردند آب فرات را که یهود و نصاری و کلاب و خنازیر می خورند بر او بسته اید و قسمی تشنگی بر ایشان

ص: 135

1- لهوف (ترجمه فهری): 103؛ بحار: 44/319.

2- لهوف (ترجمه فهری): 103؛ بحار الأنوار: 44/319.

3- مقتل ابی مخنف: 81؛

4- ناسخ: 2/256.

زور آورده که بعد هلاکت رسیده اند عوض آنکه جوابش بگوید تیر بارانش کردند حر بر آنها حمله کرد و رجز می خواند :

انی أنا الحر و نجل الحر * انجع من ذی لبد هزیر(1)

و لست بالجبان عند الكر * لکتنی الوقاف عند الفر(2)

هر کس از شجاعان معروف به مبارزتتش آمد بجهنم فرستاد بمیسره و میمنه حمله کرد و هر دو را بر هم زد تا اینکه اسب او را پی کردند پیاده مشغول جنگ شد(3) دورش را گرفتند بازوهایش از کثرت خون و جراحت سست شد تا آخر الامر که از کار افتاد دو نفر در کشتش شریک شدند(4) .

بروایتی حضرت بسر وقتش آمد وقتی رسید که خون از او سرازیر می شد حضرت بوی فرمودند بیخ لک یا حر أنت حر کما سمیت فی الدنيا و الآخرة، پس از آن بنا کرد بالای نعش او نوحه کردن فرمود :

لنعم الحر حر بنی ریاح * صبور عند مختلف الرماح(5)

و نعم الحر إذ نادى حسینا * فجاد بنفسه عند الصیاح(6)

ص: 136

-
- 1- همانا من حرّ و فرزند مرد جوانمرد هستم و از شیر بزرگ قوی تر و دلیرتر هستم .
 - 2- و هنگام هجوم آوردن دشمن ترسو نیستم و در وقت گریختن (شجاعان) من ایستاده گی نموده و اهل فرار نیستم .
 - 3- مناقب : 4/100 ؛ تسلیه المجالس : 2/281 ؛ بحار : 45/14 .
 - 4- ارشاد : 2/104 ؛ بحار : 45/14 .
 - 5- چه نیکو است حرّ ، حرّ بنی ریاح که در برابر نیزه ها و ضربات پیاپی ، برد بار و صبور است .
 - 6- و چه نیکو مردی است حرّ هنگامیکه استغاثه امام حسین علیه السلام را اجابت نموده و به جان خود در هنگام صیحه « صیحه زنها ، اهل حرم یا صیحه یا امه التنزیل » بخشش و سخاوت نمود . ریاض الأبرار فی مناقب الأئمه الاطهار : 1/203 .

و بروایت دیگر چون از کار افتاد اصحاب سیدالشهداء برداشتند او را به نزد حضرت بردند هنوز رمقی داشت آن بزرگوار بنا کرد دست مبارکش را به صورتش کشید و فرمود أنت حر کما سمتک أمک و أنت حر فی الدنیا و الآخرة (1).

حبيب بن مظاهر، بزرگ اصحاب

و دیگر کسی از اصحاب سیدالشهداء که دارای امتیازات بوده حبيب بن مظاهر اسدی است زیرا که آن بزرگوار شخصی بود پیر مرد، محاسن مبارکش در اسلام و خدمتگزاری اهل بیت خیر الانام سفید گردیده در یک شب ختم قرآن می نمود و مردی فاضل و عالم بود و رئیس بر همه اصحاب امام مظلوم بود و علمدار آن حضرت بود و در نصرت نور چشم پیغمبر صلی الله علیه و آله چنان سعی و کوشش می نمود که در خیر است بخدمت حضرت سیدالشهداء آمد و عرض کرد یابن رسول الله قبيله بنی اسد در اینجا نزدیکند اگر اجازه بدهید بنزد ایشان روم و طلب نصرت از ایشان کنم حضرت فرمود عیبی ندارد پس حبيب در سیاهی شب خود تنها از میان اصحاب بیرون شد و به تعجیل قطع مسافت کرده تا خود را به قبيله بنی اسد رسانید گفتند ای حبيب بگو چه حاجت داری گفت آمده ام شما را بخیر دلالت کنم اینک پسر دختر پیغمبر با جماعتی از مؤمنین در کربلا آمده اند و عمر سعد ملعون لشکری فراوان در آنجا جمع نموده قوم و عشیره من شمائید لازم است بر من که شما را نصیحت کنم تا در نصرت پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله همدست و همدستان شویم قسم بخدای هیچ کس در خدمت او شهید نشود جز آنکه در علین رفیق

ص: 137

1- تسلیه المجالس : 2/281 ؛ بحار : 45/14 ؛ عوالم العلوم والمعارف ج 17 - الحسين 4/168 .

جدش مصطفی باشد . کم کم نود تن مرد جنگی در هم آمدند و دست در دست دادند و در ساعت راه کربلا را پیش گرفتند و از آن طرف مردی که خمیرمایه نفاق و شقاق بود بسرعت خود را به لشکرگاه عمر سعد ملعون رسانید و واقعه را برای ایشان نقل نمود ابن سعد ملعون فوراً مردی از سران سپاه با چهار صد تن مرد جنگی روانه کرد و در عرض راه با جماعت بنی اسد برخورد کردند و در کنار فرات مشغول جنگ شدند چون جماعت بنی اسد قلیل بودند تاب مقاومت نداشتند مغلوب شدند و حبیب بتمام زحمت خود را به آقای مظلوم رسانید و صورت حال را بخدمتش عرضه نمود فقال علیه السلام لا حول ولا قوة الا بالله (1).

در روز عاشورا امام مظلوم این بزرگوار را به میسره لشکر برگماشت (2) و چون نوبت شهادت بوی رسید آن حضرت را وداع کرد و عرض کرد ای مولای من ، پدر و مادرم فدای تو باد ، قسم بخدای آرزومندم که از جانب تو بروم و جد و پدرت را سلام رسانم .

پس از آن بمیدان آمد و این رجز قرائت کرد .

أنا حبیب و أبی مظاهر * و فارس الهیجاء لیث قسور (3)

تا آخر آن بزرگوار با تنی سالخورده و قدی خمیده مانند شیر شمیمه (4) از چپ و راست همی تافت مرد و مرکب بخاک می انداخت و از یمین و شمال

ص: 138

1- تسلیه المجالس : 2/260 ؛ بحار : 44/386 .

2- ارشاد : 2/95 ؛ بحار : 45/4 .

3- منم حبیب و پدرم مظاهر است ، دلاور میدان کارزار و شیر ژیان هستم .

4- شمیمه : آشفته ، رمیده ، بیهوش (فرهنگ عمید : 813) .

رزم می راند تا بروایتی شصت و دو تن از آن کافران بدرک نیران فرستاد تا آخر الامر او را از پا در آوردند(1).

چون حبیب شهید شد مرگ او بر امام مظلوم بسیار دشوار بود فلذا در مرثیه وی فرمود: **لله درک یا حبیب لقد كنت فاضلاً تختم القرآن في ليلة واحدة(2)**.

مسلم بن عوسجه و وصیت به حفظ امام

و دیگر کس از اصحاب امام مظلوم که دارای امتیازات است مسلم بن عوسجه است که پیری بود روشن ضمیر و چنان در حمایت امام مظلوم سعی و مجد بود که حتی در حال احتضار چاره جویی این مطلب می نمود فلذا چون لشکر دشمن او را از پای در آوردند دارد که حسین علیه السلام مانند عقاب که از بالا بزیر آید بر سر او حاضر شد و حبیب بن مظاهر نیز به ملازمت خدمت آن حضرت شتافت فقال الحسين سلام الله عليه یرحمک الله یا مسلم فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبديلاً آنگاه حبیب بن مظاهر به بالین او آمد و گفت ای مسلم سخت بر من این مصیبت تو گرانست اکنون شاد باش که در بهشت جای داری مسلم باوازی ضعیف گفت خداوند تو را بخیر و سعادت بشارت دهد حبیب گفت ای مسلم اگر دانستم که پس از تو مرا زمانی زیست خواهد بود می گفتم مرا وصیتی نما تا آنرا انجام دهم لیکن می دانم که همین ساعت ملحق بتو خواهم شد. مسلم گفت اوصیک بهذا و اشار بیده إلی الحسين علیه السلام مسلم گفت ترا وصیت می کنم به این

ص: 139

1- مناقب: 4/103؛ تسلیه المجالس: 2/296.

2- مقتل ابی مخنف: 83.

مرد بزرگوار یعنی حسین علیه السلام تا جان داری در رکاب او جانبازی کن حبیب گفت مسلم خاطرت جمع باشد البته چنین خواهم کرد(1).

عابس بن شیبب، شجاعی ممتاز

و دیگر عابس بن شیبب شاکر است که در شجاعت و علو همت و دلیری و جوانمردی ممتاز بود در روز عاشورا بخدمت امام مظلوم آمد و عرض نمود یا ابا عبدالله أما واللّه ما أمسی علی وجه الأرض قریب ولا بعید أعز علیّ و لا أحب الیّ منک و لو قدرتُ علیّ أن أرفع عنک الضیم أو القتل بشیء أعز علیّ من نفسی و دمی لفعلت السلام علیک یا ابا عبدالله أشهد انی علی هدایک و هدی أبیک یعنی ای آقا هیچ آفریده دور و نزدیکی در روی زمین در نزد من از تو محبوب تر و عزیزتر نیست و اگر قدرت داشتیم که این ظلم و قتل را از تو دفع کنم به چیزی که در نزد من از جان و خون عزیزتر بودی هر آینه می کردم پس چون از دهنای دمان به میدان تاخت و چون به میانه میدان رسید ندا در داد: ألا رجل ألا رجل، ربیع بن تمیم گوید که من عابس را به شجاعت و دلیری می شناختم روی به لشکر کردم فقلت أیها الناس هذا أسد الأسود هذا بن شیبب گفتم مردم این شیر شیرانست پسر شیبب است هر کس از شما با او رزم دهد البته از چنگ او سلامت نرهد لشکریان چون این بشنیدند بیک طرف کشیدند ناچار باز فریاد برآورد ألا رجل ألا رجل، عمر سعد ملعون در غضب شد حکم کرد که عابس را سنگ باران کنید لشکریان از هر طرف بسنگ اندازی هجوم آوردند چون این بی حیایی را از آن قوم بی حیا دید در خشم شد و زره را از تن بکند و خود آهن از سر برگرفت و بینداخت آنگاه

ص: 140

چون شیر شمیمده (1) حمله های گران بنمود ربیع بن تمیم گوید قسم بخدا دیدم که عابس به هر طرف که رو می کرد جمعی کثیر بخاک هلاک می افکند تا از کثرت جراحات احجار و زخم سیف و سنان در افتاد لشکر او را کشتند و سر از تنش جدا نمودند . و هر یک از لشکریان مدعی بود که من عابس را کشته ام . پسر سعد ملعون گفت عابس را یک نفر نکشته (2) .

ابو ثمامه صیداوی و نماز جماعت با امام علیه السلام

و دیگر کس از اصحاب باوفا ابا ثمامه صیداوی بود که سخت در حمایت امام مظلوم سعی می نمود چون در روز ششم شهر محرم الحرام عمر سعد ملعون با سپاه خود وارد زمین کربلا شد عروه بن قیس را طلب نمود و گفت برو بنزد حسین علیه السلام بگو برای چه در این زمان آمده چون عروه از اشخاصی بود که نامه به آن حضرت نوشته بود قبول ننمود و گفت مرا از این خدمت معفو دار از میانه همه لشکر کثیر بن عبدالله شعبی ملعون برخواست گفت امیر من می روم و این پیغام می برم و اگر خواهی گردن حسین را می زنم ابن سعد گفت : نه ، من کشتن حسین را نمی خواهم همین قدر پیغام ببر که برای چه در این سرزمین آمده آن ملعون روان شد چون به نزدیک خیام آن حضرت رسید و ابا ثمامه صیداوی او را بدید عرض کرد اصلحک الله یا ابا عبدالله اینک کثیر بن عبدالله که مردی شریر است بنزد تو می آید این بگفت و بنزد آن ملعون شتافت و باو گفت اگر بنزد حسین خواهی روی شمشیر خود را بگذار و برو ، گفت و الله هرگز شمشیر خود را فرو نمی گذارم ابا ثمامه گفت اگر

ص: 141

1- شمیمده : آشفته ، رمیده ، بیهوش (فرهنگ عمید : 813) .

2- تسلیه المجالس : 2/298 ؛ بحار : 45/29 .

خواهی قبضه شمشیر تو را مقبوض کنم تا رسالت خویش را برسانی گفت به این هم راضی نیستم ابا ثمامه گفت من هم راضی نمی شوم با دست و شمشیر بنزد مولایم بروی(1).

بأبی أنتم و أمی یا أصحاب الحمیه و لیوث الکریمه .

کفایت است در فضل این بزرگوار که در روز عاشورا قال یا ابا عبدالله نفسی لنفسک الفداء هؤلاء اقتربوا منك لا والله لا تقتل حتی أقتل دونک و أحب أن القی الله ربی و قد صلّیت هذه الصلاه، عرض کرد یا ابا عبدالله جانم بقرابنت اگر چه این جماعت رایت جنگ افراخته اند و با تو جنگ خواهند کرد ولیکن قسم بخدای تا من بخون خود نغلطم تو کشته نخواهی شد دوست دارم که یک نماز دیگر با تو بگذارم آنگاه خدا را ملاقات کنم امام مظلوم سر بسوی آسمان بلند کرد فقال الحسین علیه السلام ذکرت الصلاه یا ابا ثمامه جعلک الله من المصلّین نعم هذا أول وقتها(2).

و بالجمله پس از برای هر یک از اصحاب آن بزرگوار فضائل و خصوصیات است که در دیگر ایشان نیست و تفصیل کما هو حقّه موجب تطویل است .

هلال بن نافع و جدّیت وی در حمایت از امام علیه السلام

ختم می کنیم در این مجلس کلام را به بیان حال هلال که یکی از اجلاء انصار آن امام مظلوم است کما عن المفید رحمه الله انه قال لما نزل الحسین فی کربلاء کان أخص أصحابه و أكثرهم ملازمه له هلال بن نافع سیما فی مغان

ص: 142

1- ارشاد: 2/84؛ بحار: 44/384.

2- تسلیه المجالس: 2/291؛ بحار: 45/21.

الاغتيال لأنه كان حازماً بصيراً بالسياسة ، یعنی چون آقای مظلوم وارد زمین کربلا شد مقرب تر نزد آن سرور و مراقب تر احوال وی از تمامی اصحاب هلال بن نافع بود بخصوص در وقت مظنه رسیدن آسیبی بآن وجود مقدس ، زیرا که هلال شخصی بود با احتیاط و سیس ، فخرج الحسین علیه السلام ذات ليله إلى خارج الخيم حتى أبعد فتقلد هلال سيفه وأسرع في مشيه حتى لحقه فراه يختبر الثنايا والعقبات والأكمام المشرفة على المنزل ثم التفت إلى خلفه فراني ، فقال من الرجل ، هلال ؟ قلت جعلت فداك نعم أزعجني خروجك ليلاً إلى جهة معسكر هذا الطاغى ، شبى از شبها امام مظلوم از خيمه ها بيرون شد و رفت تا جایی که از آنها دور گردید هلال ملتفت شد شمشیر به کمر بسته و بشتاب تمام خود را به آن حضرت رسانیده دید که آن حضرت ملاحظه می کند پستی ها و بلندی های و دره ها و اطراف صحرا را ، چون آن بزرگوار به عقب خود ملتفت شد و هلال را دید فرمود ای مرد کیستی ؟ هلال است ؟ هلال گوید عرض کردم بلی جانم بقریانت ، مضطرب کرده است مرا بیرون آمدن تو در این وقت شب به سمت لشکر دشمن . فقال یا هلال خرجت انتقد هذه التلاع مخافة أن تكون كناء لهجوم الخيل على مخيمنا يوم تحملون و يحملون ثم رجع و هو قابض على يساري و يقول هي هي و الله وعد لا خلف فيه ، فرمود ای هلال در این وقت شب از خيمه ها بيرون شدم تا بلندی ها و پستی های زمین را ملاحظه کنم نبادا دشمن در طرفی پنهان شود تا در روز جنگ یک مرتبه بطرف خيام هجوم آورد پس از آن امام مظلوم بطرف خيام طاهرات برگردید در حالی که دست هلال به

دستش بود فرمود هلال قسم بخدا این همان وعده ای است که خلفی ندارد .

ثم قال يا هلال الا تسلك ما بين هذين الجبلين من وقتك هذا و انج بنفسك فوق علي قدميه و قال إذن ثكلت هلالاً أمه ، سیدی ان سیفی بألف و فرسی مثله ، فوالله الذی منّ علیّ بک لا أفارکک حتّی یکلا عن قری و جری ، فرمود : هلال آیا در این وقت شب که کسی از حال مطلع نمی شود قبول نمی کنی که از ما بین این دو کوه فرار نمائی و جانی بسلامت بری ؟ هلال خود را بر قدمهای مبارک آقا انداخت عرض نمود اگر هلال چنین کند مادرش بعزایش بنشیند ، آقای من شمشیری گرفته ام بهزار ، اسبی خریده ام بهزار ، قسم بخدائی که مرا به خدمت کردن بتو موفق داشته تا شمشیر کار می کند تا اسب حرکت می کند از تو جدا نمی شوم .

ثم فارقنی و دخل خیمه أخته فوقفت إلی جنبها رجاء أن یسرع فی خروجه منها فاستقبلته زینب و وضعت له متکناً و جلس یحدثها سرّاً فما لبثت أن اختنقت بعبرتها و قالت : و أخاه أشاهد مصرعک و أبتلی برعایه هذه المذاعیر من النساء و القوم کما تعلم ما هم علیه من الحقد القدیم ، ذلک خطب جسیم یعزّ علیّ مصرع هؤلاء الفتیة الصّفوه و أقمار بنی هاشم .

هلال گوید آقا از من جدا شد داخل در خیمه خواهرش زینب گردید من ایستادم بیک طرف نزدیکی خیمه بخیال آنکه بزودی مراجعت می کند چون وارد خیمه شد خواهر استقبالش کرد متکائی برای او آورد هر دو با هم نشستند و آهسته آهسته با یکدیگر سخن می گفتند طولی نکشید که آواز گریه زینب بلند شد عرض کرد ای برادر ! جانم بقربانت چگونه قبر تو را ببینم

و بچه قسم نگاه داری و پرستاری این اطفال نمایم تو خود می دانی که این قوم چقدر کینه جو هستند و دشوار است بر من دیدن کشته های بنی هاشم .

ثم قالت : أخی هل استعلمت من أصحابک نیاتهم فإنی أخشی أن یسلموک عند الوثبه و اصطکاک الا سنه فبکی علیه السلام و قال أما و اللّٰه لقد نهرتهم و بلوتهم و لیس فیهم الا الأشوس الأفعس یستأنسون بالمنیه دونی اسیتناس

اضطراب حضرت زینب علیها السلام

الطفل بلبن أمّه ، عرض کرد برادر این بقیه اصحاب که مانده اند امتحان کرده یا نه می ترسم در وقت جنگ تو را تنها گزارند و بروند حضرت بگریست و فرمود قسم بخدا امتحان و اختیار کرده ام ایشان را و نیست در میان ایشان مگر دلیر شجاع که مشتاقند به مرگ مثل اشتیاق طفل به شیر مادر .

فلما سمع هلال ذلک بکی رقه و رجع و جعل طریقہ علی منزل حبیب بن مظاهر فرآه جالسا و بیده سیف مصلت فسلم علیہ و جلس علی باب الخیمه ثم قال له : ما أخرجک یا هلال ؟ فحکیت له ما کان ، فقال : أی و اللّٰه لو لا انتظار أمره لعاجلتهم و ما عالجتهم هذه اللیله بسیفی ، هلال از شنیدن این مقال بگریه در آمد و بطرف خیمه حبیب بن مظاهر روان شد چون بدر خمیه رسید دید حبیب شمشیر برهنه در دست دارد سلام کرد حبیب گفت ای هلال چرا از خیمه بیرون آمده ای هلال کیفیت را بعرض حبیب رسانید حبیب گفت قسم بخدا اگر منتظر اجازه آقا نبودم الآن با این شمشیر سبقت می گرفتم و بدفع دشمن می پرداختم .

ثم قال هلال یا حبیب فارقت الحسین علیه السلام عند أخته و هی فی حال وجل و رعب و أظن ان النساء افقن و شارکنها فی الحسره و الزفره فهل لک أن

تجمع أصحابک و تواجهن بکلام یسگن قلوبهن و یذهب رعبهن فلقد شاهدت منها ما لا قرار لی مع بقائه فقال له طوع أرادتک ، هلال گفت ای حبیب من حال خواهرش زینب را بسیار پریشان دیدم گمان می کنم باقی زنان و اطفال نیز با خبر و با وی جزع و بی تابی کنند آیا می توانی اصحاب را جمع کنی و ایشان را بکلامی مطمئن و آسوده خاطر نمایی حبیب گفت سمعاً و طاعه فبرز حبیب ناحیه و هلال الی جانبه و انتدب أصحابه فتطالعوا من منازلهم فلما اجتمعوا قال لینی هاشم : ارجعوا الی منازلکم لا سهرت عیونکم ثم خطب أصحابه و قال یا أصحاب الحمیه و لیوث الکریمه هذا هلال یخبرنی الساعه بکیت و کیت و قد خلف أخت سیدکم و بقایا عیاله یتشاکین و یتباکین أخبرونی عما أنتم علیه فجرّدوا صوارمهم و رموا عمائمهم و قالوا : یا حبیب أما و اللّٰه الذی منّ علینا بهذا الموقف لئن زحف القوم لنحصدن رؤسهم و لنلحقنهم بأشیاءهم أذلاء صاغرین و لنحفظنّ وصیه رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله

اطمینان خاطر دادن به اهل بیت علیهم السلام

فی أبنائه و بناته ، حبیب از یک طرف هلال از یک طرف ، اصحاب را صدا زدند اصحاب مانند ستاره درخشان از خیام بیرون شدند بنی هاشم را حبیب گفت خدا چشم شما را نگریاند بروید به خیمه های خود ، و با اصحاب خطاب کرد ای اصحاب حمیت و شیران یوم کریهت ، این هلال است که از اضطراب احوال اهل بیت رسالت خبر می دهد و می گوید که خواهران مولای شما از ماندن ما مطمئن نیستند بگوئید بینم در نصرت او چه خیال دارید ایشان تمامی شمشیرها از غلاف بیرون کشیدند و عمامه ها بر زمین زدند و گفتند ای حبیب قسم بخدایی که منت گذاشته است بر ما بدّک این

سعادت هر آینه اگر بنای جنگ شد سرهای دشمنان را از بدن جدا خواهیم کرد و ایشان را بآباء و مشایخ اشقیای ایشان ملحق خواهیم نمود با کمال ذلت و حقارت و البته ملاحظه خواهیم نمود وصیه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله را درباره فرزندان و دختران وی .

فقال هلمّوا معی فقام یخبط الأرض و هم یعدون خلفه حتی وقف بین أطناب الخیم و نادى : یا أهلنا و یا سادتنا و یا معاشر حرائر رسول الله ، هذه صوارم فتیانکم ألوان لا یغمدوها إلا فی رقاب من ینتغى السوء فیکم ، و هذه أسنّه غلمانکم أقسموا أن لا یرکضوها إلا فی صدور من یفرق نادیکم حبیب گفت با من بیایید حبیب از پیش ، اصحاب از عقب ، میان طناب های خیم حرم محترم ایستاده حبیب صدا زد ای خاتون های دنیا و آخرت و ای خانمان اهل بیت رسالت ، این شمشیر اعوان شماسست که عهد کرده اند در غلاف نگذارند مگر در رقاب دشمنان شما و این تیرهای غلامان شماسست که سوگند خورده اند قرار نگیرند مگر در سینه اعدای شما .

فقال الحسین علیه السلام : أخرجن علیهم یا آل الله فخرجن و هنّ ینتدین و یقلن حاموا أیها الطیبون عن الفاطمیات ما عذرکم إذا لقینا جدنا رسول الله صلی الله علیه وآله و شکونا إلیه ما نزل بنا و قال ألیس حبیب و أصحاب حبیب كانوا حاضرین یسمعون و ینظرون ؟ فوالله الذی لا اله الا هو لقد ضجّوا ضجّه ماجت منها الأرض و اجتمعت لها خیولهم و کان لها جوله و اختلاف و صهییل حتی کأنّ کلاً ینادی صاحبه(1) .

ص: 147

چون آن شاه کم سپاه صدای اصحاب را شنید باهل حرم فرمود ای آل الله همه از خیمه ها بیرون بیاید اهل بیت از خیمه ها بیرون دویدند اصحاب را بیاری تحریص کردند و فرمودند ای مردمان پاک سرشت! حمایت کنید فاطمیات و نساء هاشمیات را، اگر مسامحه کنید عذر شما بنزد جد ما رسول خدا چه خواهد بود راوی گوید قسم بخدای لا شریک له صدای ضجه و ناله از اصحاب بلند شد که زمین کربلا به تزلزل آمد و مراکب ایشان بضجه و شهیق آمدند که گویا صاحبان خود را ندا می کردند، عرض کنیم ای اصحاب با حمیت و ای جان نثاران اهل بیت عصمت و طهارت، کجا بودید وقتی که آقا از بی کسی نظر به سمت چپ و راست می کرد یاوری نمی دید در این هنگام از دل پر درد و بی یاوری عنان مرکب بجانب قتلگاه منعطف گردانید.

آمد کنار مصرع شهداء ایستاد و صدا زد ابدان قطعه قطعه یاران خود را و ندا در داد: یا مسلم بن عقیل و یا هانی بن عروه و یا حبیب بن مظاهر و یا زهیر بن قین یا بریر یا خضیر یا ابطال الصفا و یا فرسان الهیجاء مالی أنادیکم فلا تجیبونی و ادعوکم فلا تسمعونی أنتم نیام أرجوکم تتبھون أم حالت مودتکم عن إمامکم فلا تنصرونه فهذه نساء الرسول صلی الله علیه وآله قد علاهن النحول فقوموا عن نومتکم أيها الکرام وادفعوا عن حرم الرسول الطغاه اللئام(1)، شهدا را یک به یک صدا زد و فرمود ای شجاعان روز دعوا و ای سواران وقت هیجاء چه شده است مرا که می خوانم شما را جوابم نمی دهید و بیاری

ص: 148

می طلبم اجابت نمی نمائید اگر خواب رفته اید امیدوارم بیدار شوید اینک زنانِ رسولِ خدا صلی الله علیه وآله بی یاور مانده و اسیر رنج و
عنا گردیده اند برخیزید و این قوم اشرار را از این حرم محترم دفع نمایید حق داشت اگر از دل سوخته می فرمود :

کجا رفتند آن رعنا جوانان

کجا رفتند آن شیرین زبانان

سرور سینه ام اکبر کجا رفت

چه شد قاسم علی اصغر چرا رفت

گویا، ندا از عالم بالا عیان شد

باین مضمون حسین را نوحه خوان شد

آقا، همه بار سفر بستند و رفتند

از این دام بلا جستند و رفتند

همه رفتند در منزل رسیدند

دل از دنیا و مافیها بریدند

لا حول ولا قوه إلا بالله العلی العظیم .

ص: 149

الحمد لله و الصلاة والسلام على رسول الله و على آله آل الله و لعنه الله على أعدائهم أعداء الله من اليوم إلى يوم لقاء الله .

هدف آفرینش انسان

و بعد قال الله سبحانه و تعالی عمّا یصفون : « وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ » (1) پروردگار عالم جلّت عظمته در این آیه کریمه بیان می فرماید غرض و مقصود اصلی و اصل مقصد از خلقت و ایجاد بنی نوع انسان را که می فرماید خلقت نشده و بوجود نیامده چنین موجودی که « هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا » (2) مگر برای تحصیل معرفت بخدا تا از حضيض ذلت و مهانت باوج عزت و سماء رفعت برسد و پس از خلاصی وی از ظلمت نیستی و عدم و منور گشتن به فور هستی و بعد بقرب

ص: 151

1- الذرایات : 56 .

2- الانسان : 1 .

و جوار حضرت واجب الوجود فائز و نائل گردد .

و من الواضح اللائح أن المقتضى لذلك بحر فيضه و كونه فياضاً مطلقاً نهایت گر گدا کاهل بود تقصیر صاحب خانه چیست ، و کلمه « يعبدون » بالخصوص در آیه کریمه تفسیر به « يعرفون » شده و البته باید غرض حکیم علی الاطلاق از عمل مهم غرض مهم نیز باشد و معلوم است که خدای تعالی فضیلت داده بنی نوع انسان را بر بسیاری از مخلوقات خود چنانچه اشاره نموده باین در کتاب مجید « وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً » (1) و این همه اوضاع و اسبابی که در عالم دنیا تهیه شده از برای زندگانی اهل آنست از آسمانها و زمینها و آفتاب و ماه و ستاره ها و دریاها و اشجار و انهار و گردش لیل و نهار و درختان و معدن ها و سایر اینها برای تعیش بنی نوع انسان است.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند

تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری

همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار

شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

و معلوم است که نباید غرض از کرامت و شرافت این جوهر نفیس تعیش و عشرت او باشد در چهار روزه دنیا مانند خوردن و خوابیدن و پوشیدن و امثال آنها که فی الحقیقه نه لذات بلکه دفع الام و اسقام و کدوراتند تا بعد از گشتن این چهار روزه فانی صرف و معدوم الاثر باشد و رجوع و بازگشتی

ص: 152

1- الاسراء : 70 .

بخالق خود نداشته باشد البته نه چنین است « أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ » (1).

پس معلوم شد اینکه موافق است با حکم شرع در این باب حکم عقل سلیم که رسول باطن و آینه صافی واقع نما است و بیانه ثانیا للتوضیح هکذا که البته باید غرض از عمل مهم صادر من الحکیم علی الاطلاق فائده و نتیجه مهمه باشد و متصور نیست در این عمل مهم فائده مهمه مگر معرفه الله که آنست اصل فائده و فائده اصلیه و نتیجه کذلک مهم و هذه المقالہ الوافیہ انما تعینها اذن واعیه و المتأخر من الدرجه الأولى التي هي المعرفة بالله تعالى و انتقاش جلاله علی صفحه الخاطر بالنظر إلى اناء قدرته الکامله القاهره و التقدير فی أشعه انواره المضيئه الباهره العباده و التذلل له بالارکان و الاعضاء التي هي من رشحات فيوضاته الکرام و نعم نعيمه الجسام العظام .

بعد از مرتبه خدانشناسی درجه خداپرستی و طاعت حضرت عزت است که فرموده در حدیث قدسی « انی وضعت العز فی طاعتی » (2) و طی این مقام است که بهر مقامی منیع و درجه رفیع می رساند و از خصائص و امتیازات بنی نوع انسانیت رسیدن بهر مقامی که بخواهی حتی الملكوتیه الصرْفه و النورانیة المحضه التي هي الخلقه من العالم العلوی و أمر فوق أمره و حقیقه فوق حقیقته بیان ذلک اینکه هر موجودی از موجودات عالم ترقی کند فقط فرد خوبی از جنس خود

ص: 153

1- المؤمنون : 115 .

2- جامع الأخبار (للشعیری) : 184 ؛ بحار : 75/453 ح 21 .

می شود لیکن خروج آن از حقیقت و جنس خود و رسیدن بحقیقت و جنس اعلی از آن ممکن نیست مثلاً چون درخت خرما ترقی کند نخل خوبی می شود ولیکن لیاقت انسان از برای ترقی کردن و رسیدن به درجات عالیّه بنحویست که می شود خود را ترقی دهد تا به درجه رسد که حقیقت آن حقیقت ملک و داخل در زمره موجودات عالم ملکوت گردد بلکه می شود ترقی آن بحدی رسد که ملک مقرب خدا خادمش می شود و اشعه انوار جلال و جمال حضرت متعال در وجود او منعکس شود

در حدیث آمد که یزدان مجید

خلق عالم را سه گونه آفرید

یک گروه را جمله عقل و علم وجود

او فرشته است و نداند جز سجود

یک گروه دیگر از دانش تهی

همچه حیوان از علف در فریبهی

او نبیند غیر اصطبل و علف

از شقاوت غافل است و از شرف

و ان سیم هست آدمی زاد و بشر

از ملائک نیمه و نیمش ز خر

نیم خر خود مایل سفلی بود

نیم دیگر مایل علوی شود

ص: 154

تا کدامین غالب آید در نبرد

زین دو گانه تا کدامین برد نرد

عقل اگر غالب شود پس شد فزون

از ملائک این بشر در آزمون

شهوة ار غالب شود پس کمتر است

از بهائم این بشر زان کابتر است(1)

پس هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست(2).

امیرالمومنین می فرماید: منهم رکوع لا ینتصبون و منهم سجود لا یسأمون بعضی از ملائکه از روز خلقت تا روز قیامت رکوع اند برپا نمی شوند بعضی در سجود خسته نمی شوند(3).

سبب معرفت

بعد از آنکه واضح شد که انسان بهر مقامی رسد از معرفت بخدا و عبادت و بندگی از برای وی خواهد بود و بدون این وسیله هیچ کس به هیچ مقامی نخواهد رسید چنانچه من و تو تا بحال نرسیده ایم بدانکه چیزی که محقق معرفت است ارتباط نفس انسانی است بعالم مجردات و عقل مجرد از ماده که اول مخلوق خدا است حسب ادله که در این باب وارد شده از آن جمله حدیثی است که مذکور خواهد شد.

تعریف عقل

بیان ذلک اینکه عقل جوهریست مجرد صرف که او را احتیاج بجسمی

ص: 155

1- مثنوی مولوی .

2- غزلیات حافظ = ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست .

3- نهج البلاغه (دشتی) : خطبه اول ؛ بحار : 54/177/ح 136 .

نباشد نه در ذات و نه در ماهیت و نه در فعل و نه تأثیر نمودن در غیر و باین معنی اول صادر است که از فیاض ذی الجلال متجلی شد و قدم بعرضه وجود گذاشت و هیچ موجودی از موجودات عالم وجود امکانی بمرتبه او نمی رسد و قرب او بخدای تبارک و تعالی از همه موجودات بیشتر است و از حضرت صادق روایت شده که فرمود: « انّ اللّٰه خلق العقل وهو أول خلق من الروحانيين عن يمين العرش من نوره فقال له اقبل فاقبل ثم قال له ادبر فأدبر » (1).

یعنی خدا خلق کرد عقل را و حال آنکه او اول مخلوق از روحانیین بود که از یمین عرش از نور خدا خلق گردید پس خطاب کرد خدا باو: روکن پس روی کرد و خطاب کرد باو: پشت کن پس پشت کرد و اصل و حقیقت عقل از نور الهی است.

و خلق کردند جهل را از دریای شور ظلمانی پس گفتند پشت کن پشت نمود گفتند رو کن قبول نکرد (2).

و روح انسانی مربوط بعالم عقل است و نسبت عقل بروح انسانی مانند نسبت روح است به بدن چنانچه بدن را اتصال بروح حاصل می شود و با او متحد می شود مانند اتحاد صورت و هیولی همچنین می تواند شد که این روح انسانی را با عقل ربطی و اتحادی حاصل شود و بهر قدر که روح انسانی بیشتر مربوط با عقل شود آثار کمالات عقل در او نیز بیشتر ظاهر می شود و باین معنی اشاره دارد حدیثی که وارد است باینکه عقل را سر

ص: 156

1- کافی: 1/21/ح 14؛ بحار: 54/309.

2- کافی: 1/21/ح 14.

می باشد بعدد رؤس بنی نوع انسان و هر سری ربطی دارد بسر آدمی یعنی بنفس آن شخص و روح آن شخص و پرده میان آن سر و این سر می باشد تا اینکه برسد بسن پانزده سالگی پس آن پرده از میان برداشته می شود و ادراک و شعور آن شخص زیاد می شود و نیک و بد و خیرات و حسنات و قبايح و سیئات بنظر او روشن می شود .

و واضح است که نفوس در صفا و کدورات تفاوت بسیار دارند و ارتباط نفوس بعالم عقول از این جهت متفاوت می شود در شدت و ضعف و قلت و کثرت ، و بسا هست که در بدو خلقت آثار نورانیت و ضیاء در او ظاهر شود مانند آنچه حکایت متواتره شده است از خلقت انوار الهیه در ارحام امهات و ظهور کرامات و خوارق عادات از ابتداء ولادت و هر چه این ارتباط ضعیف شود و مناسبت کم شود صفات شیطانیه و حیوانیه و علائق بدین ضعیف شود و می رسد بجایی که شخص جبار متمرد می شود چنانچه معاویه بود که فرمود چیزی که داشت عقل نبود بلکه مکر و شیطنت بود(1) از این جهت فرمودند العقل ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان(2) عقل چیز است که آدمی بواسطه آن بندگی خدا می کند و بهشت را بجهت خود ذخیره می نماید و عقل باین معنی که تحصیل عبادت معبود و اکتساب نعیم دار الخلود شود نیست مگر اینکه از جهت آنکه نفس خود را متخلق می سازد باخلاق الهیه و عقاید حقه و افعال مرضیه و صفات حمیده و حسنه

ص: 157

-
- 1- کافی : 11/11 ح 3 ؛ بحار : 1/116 ح 8 و 33/170 ح 447 .
 - 2- کافی : 11/11 ح 3 ؛ بحار : 1/116 ح 8 و 33/170 ح 447 .

و تمامی اینها از متاع عالم عقل است پس اگر اطلاق بر انسان شود که گویند فلان کس عاقل است و صاحب عقل است مجاز است و از جهت ارتباط نفس است بعالم ارواح قدسیه و جواهر مجرده و عقول مقدسه .

امیرالمؤمنین می فرماید : « العقل رقی إلى علیین(1) و العاقل من صدقت أقواله أفعاله(2) العاقل من أمانت شهوته(3) العاقل من یزهد فیما یرغب الیه الجاهل(4) العاقل یرطلب الکمال(5) فقد العقل شقاء(6) فکر العاقل هدایه(7) فکر الجاهل غوایه(8) حدّ العقل الانفصال من الفانی و الاتصال بالباقی(9) » .

عقل نردبانی است که صاحبش را می برد بعالم علیین که عالم بهشت و ملائکه مقربین است صاحب عقل کسی است که قول و فعلش موافق باشد عاقل کسی است که خواهش نفس را بمیراند و نفس اماره را مقهور گرداند عاقل کسی است که خود را دور کند از هر چه جاهل در طلبش می باشد عاقل کسی است که پیوسته در تحصیل علوم و معارف و اخلاق حمیده برآید عاقل پیوسته کار می کند در پیدا کردن راه نجات و جاهل پیوسته فکر

ص: 158

-
- 1- تصنیف غرر الحکم : 50/ش 302 (350/1) .
 - 2- عیون الحکم و المواعظ : 28 .
 - 3- تصنیف غرر الحکم : 240/ش 4865 (313/1) .
 - 4- تصنیف غرر الحکم : 275/ش 6052 (393/1) .
 - 5- تصنیف غرر الحکم : 54/ش 459 (153/1) .
 - 6- تصنیف غرر الحکم : 55/ش 500 (413/1) .
 - 7- تصنیف غرر الحکم : 51/ش 361 (412/4) .
 - 8- تصنیف غرر الحکم : 75/ش 1168 (413/4) .
 - 9- تصنیف غرر الحکم : 51/ش 369 (405/3) .

می نماید راه دوری از حق را، آخر مرتبه عقل انقطاع است از خلق و دار فناء و پیوستگی و اتصال بحق و مجاورت خانه هستی و نعیم ابدی و دار خلد و دار البقاء و هر چه نفس بیشتر متابعت کند عقل را قدرت او بر افعال شاقه بیشتر می شود و خوارق عادات و ظهور کرامات از اولیاء و بندگان خدا از جهت ربط نفس ایشانست بعالم عقل .

و چون در خبر است چنانچه شنیدی که العقل ما یعبد به الرحمن و یکتسب به الجنان(1) عاقلان حقیقی و راهنمایان واقعی از جهت کمال ارتباط نفس قدسیه ایشان بعالم عقل و معرفت ایشان به ذات مقدس حضرت باری تعالی هر دقیقه در صدد رضاجویی خدا و اصلاح امر آخرت و عاقبت خود بودند و پشت به دنیای دتیه کردند و آخرت خود را مهم دانسته و همواره یاد از احوال و افزاع آخرت می نمودند و می نالیدند می خواهم احوالی را که در پیش است یک یک بطور اجمال بیان کنم .

امام چهارم از آنها می نالد و می گوید : « أبکی لخروج نفسی أبکی لظمله قبری أبکی لضیق لحدی أبکی لسؤال منکر و نکیر آیای أبکی لخروجی من قبری عرباناً ذلیلاً حاملاً ثقلی علی ظهری انظر مره عن یمینی و آخری عن شمالی »(2) .

از دهشت و وحشت نظر بسمت راست و چپ می کنند اهل محشر .

در حدیث است که چون خدای تعالی از خلق آسمان و زمین برداخت صوری بیافرید و باسرافیل داد وی آنرا در دهن گرفت و چشم را در زیر

ص: 159

1- شرح کافی (مازندرانی) : 1/86 .

2- مصباح المتهدجد : 2/591 ؛ بحار : 95/89 .

عرش گماشته تا کی فرمان الهی در رسد که در صور دمد راوی پرسید که یا رسول الله صور چه باشد فرمود شاخ‌بست بزرگ دور فیه مقابل آسمان و زمین .

دمیدن اسرافیل در صور

اسرافیل سه بار در دمد دفعه اول را نفخه فزع می گویند(1) که از اثر آن تزلزل در تمامی ارکان عالم امکان واقع می شود . آیه شریفه وصف آن می کند : « يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ * يَوْمَ تَرُؤُنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَارَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ »(2) نیز در وصف آن فرموده : « وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَنفَعُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ »(3) در این وقت هر چه در آسمانها و زمین باشد بترسند و کوهها بجنبش درآیند و چون گرد بر هوا روند و زمین از جای خود بجنبند بر وجهی که اصلاً قرار نگیرد مانند کشتی بر روی آب یا قندیل آویخته که باد سخت بر آن خورد روزی که ببینند آن زلزله را ، غافل و بی خبر گرداند از غایت دهشت آن هر زن شیر دهنده را از آن فرزند که شیر دهد آنرا یعنی با وجود شدت شفقت و مرحمت مادران از هول آن روز ، فرزندان شیرخواره را فرو گذارند و زنان آبستن بچه بیندازند و کودکان از ترس آن پیر شوند و شیاطین از فزع آن برمند و باقطار زمین فرو روند و فرشتگان تازیانه بر روی ایشان

ص: 160

1- تفسر خلاصه منهج الصادقین : 4/143 (النمل : 87) .

2- الحجج 6 : 1 - 2 .

3- النمل : 87 .

زنند تا باز به جای خود آیند و همه مردمان مدهوش و بی خبر شوند و در این حالت باشند که زمین شکافته شده شق شق گردد و چون در آسمان نگرند مانند زیت گداخته ببینند پس شکافته گردد و ستارگان فرو ریزند و آفتاب و ماه گرفته شوند .

بار دوم نفخه صعقه

پس باسرافیل فرماید تا بار دیگر در صور دمد و این نفخه را نفخه صعقه گویند که خدا در وصف آن می فرماید : « وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ » (1) یعنی چون اسرافیل مرتبه دوم در صور دمد صاحب نفوس تمامی از جن و انس و ملائکه آسمانها و زمینها هلاک می شوند نمی ماند صاحب حیاتی مگر ذات مقدس اقدس پروردگار و چهار ملک مقرب خداوند یعنی جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل ، حکم می شود بعزرائیل تا قبض کند ارواح سه ملک دیگر را پس از آن امر می شود بعزرائیل مُتَّ کما ماتوا بمیر چنان که ایشان مردند عزرائیل بمیرد (2) .

در آن وقت ظاهر شود مضمون صدق مشحون آیه شریفه « كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَيَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ » (3) نماند در عالم وجود و هستی بجز ذات نیکو صفات حضرت اقدس باری تعالی جلت عظمت و عظمت سطوته .

اشاره می کند به این حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه توحیدیه که

ص: 161

1- الزمر : 68 .

2- تفسیر کبیر منهج الصادقین : 7/40 .

3- الرحمن : 26 - 27 .

می فرماید: « إِنَّ اللَّهَ سَبْحَانَهُ يَعُودُ بَعْدَ فَنَاءِ الدُّنْيَا وَحَدَهُ لَا شَيْءَ مَعَهُ كَمَا كَانَ قَبْلَ ابْتِدَائِهَا كَذَلِكَ يَكُونُ بَعْدَ فَنَائِهَا بِلاَ وَقْتٍ وَلاَ مَكَانٍ وَلاَ حِينٍ وَلاَ زَمَانٍ عَدِمَتْ عِدَّةَ ذَلِكَ الْأَجَالُ وَالْأَوْقَاتُ وَزَالَتِ السُّنُونَ وَالسَّاعَاتُ فَلَا شَيْءَ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ الَّذِي إِلَيْهِ مَصِيرُ جَمِيعِ الْأُمُورِ » (1).

و در آن وقت این ندا در دهد « لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ » (2) پس از آن خدای تعالی زمین را هموار سازد بحیثیتی که اگر بیضه در مشرق نهاده باشد در مغرب توان دید آن گاه حق تعالی بقدرت کامله خود چهل روز بارانی بباراند (3) بمثل نطفه مردمان تا از بالای زمین دوازده گز برآید و همچنان که نباتات روئیده شود خلق آن از آن آفریده می شود و حاملان عرش را زنده کند و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل بیافریند و به اسرافیل گوید که صور دمد .

نطفه سوم

و هماندم اسرافیل در صور دمد و حق تعالی فرمان دهد تا روحها بیدنها در آیند پس روحهای مؤمنان چون نور درخشان در ابدان خود در آیند و همه زنده گردند و همچنین ارواح ظلمانی کفار در ابدان خود در آیند پس زمین شکافته شود و همه از زمین برخیزند سر و پا برهنه و ختنه ناکرده (4) متحیرانه و دهشت زده باطراف خود نگاه کنند که می فرماید « وَإِذَا نُفِخَ

ص: 162

1- بحار: 54/30 ح 6؛ نهج البلاغه (دستی): 366/خ 186 .

2- غافر: 16 .

3- تفسیرقمی: 2/253؛ بحار: 7/39 ح 8 .

4- تفسیر خلاصه منهج الصادقین: 4/143 .

فی الصُّورِ «(1) فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ» (2) و این نفخه را نفخه احیاء گویند اشاره دارد به این فقره حضرت امیرالمؤمنین در همان خطبه که می فرماید: « ثُمَّ يُعِيدُهَا بَعْدَ الْفَنَاءِ مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ مِنْهُ إِلَيْهَا وَلَا اسْتِعَانَةَ بِشَيْءٍ مِنْهَا عَلَيْهَا وَلَا لِانْتِصَافٍ مِنْ حَالٍ وَحَشَّهِ إِلَى حَالِ اسْتِئْثِنَاسٍ وَلَا مِنْ حَالِ جَهْلِ وَعَمَى إِلَى حَالِ عِلْمِ التَّمَاسِ وَلَا مِنْ فَقْرٍ وَ حَاجَةٍ إِلَى غِنَى وَ كَثْرَةٍ وَلَا مِنْ ذُلٍّ وَ ضَعْفٍ إِلَى عِزٍّ وَ قُدْرَةٍ» (3).

و در این وقت مردم گویند « يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ» (4) یعنی وای بر ما که ما را برانگیزاند از خوابگاه ما؟ این آن واقعه ایست که خدا وعده داد ما را و راست گفتند پیامبران خدا.

شرح صحرائی محشر

در این وقت عرق تا بحد گوشها رسیده (5) جا تنگ (6) مردم مثل میخ آهن بهم چسبیده، قرص آفتاب گرفته، لکن حرارت آن بالای سر طور یست که مغز سر و دماغ را بجوش می آورد (7).

وقتی که پیغمبر صلی الله علیه وآله کیفیت خروج را از قبر حکایت کرد که عریان محشور می شوند سوده عیالش عرض کرد واسواتاه ينظر بعضنا الى بعض پس مردها بزنها نگاه می کنند فرمود چه می گویی ای سوده قسمی مردم

ص: 163

1- یس : 51 .

2- الزمر : 68 .

3- نهج البلاغه (دستی) : 366/خ 186 ؛ بحار : 54/31 ح 6 .

4- یس : 52 .

5- مجمع البیان : 10/668 .

6- کافی (دار الحدیث) : 15/345 ح 14925/110 .

7- مجمع البیان : 10/668 .

گرفتار خود هستند و طوری آنها را بمحشر می آورند که حال نگاه کردن ندارند(1).

وصحرای قیامت تاریک کقطع اللیل المظلم منهم المسحوق علی وجهه بعضی گناهکاران را روی زمین می کشند بعضی با قدم راه می روند بعضی دیگر مثل مور زیر دست و پای مردم لکدکوب می گردند بعضی دیگر را کنار جهنم آویزان می کنند بعضی اژدها در گردن آن طوق کرده متصل نیش می زنند(2).

زمین محشر مثل تفره خام داغ و چنان مسطح و صیقلی که اگر تخم مرغی در مشرق بگذارند اهل مغرب آنرا می بینند این است که می فرماید: « إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ * وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحَقَّتْ * وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ * وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ * وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحَقَّتْ * يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَادِحًا فَمَأْلَقِيهِ * فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ * فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا * وَيَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا * وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ * فَسَوْفَ يَدْعُو ثُبُورًا »(3) یعنی چون آسمان منشق و شعبه شعبه شود و اذن بگیرد از خدا و سزاوار است اینکه اذن بگیرد و در زمانی که زمین کشیده شود و بیرون بیندازد آنچه را که در آنست از خزائن و دفائن و خالی بشود از آنها و اذن بگیرد از خدا و سزاوار است اینکه اذن بگیرد ای انسان در آن وقت

ص: 164

1- مجمع البیان : 10/668 .

2- عدد الداعی : 175 .

3- الانشاق : 1 - 11 .

بزحمت خود را بخدا خواهی رسانید خطاب بمطلق انسان است اعم از صالح و طالح معلوم می شود که زحمات وارده بر اهل محشر اختصاص به بدان و عاصیان ندارد پس از رسیدن ایشان به پروردگار و حاضر شدن در محضر کبریائی در روز شمار هر کس که نامه عمل به دست راست داشته باشد محاسبه می شود با او محاسبه اندکی و مراجعت می کند بزودی باهل خود از حور العین یا زنان آدمی خوشحال و مسرور و اما کسی که نامه عملش پشت کمرش باشد کنایه از آنکه دستهایش را از پشت ببندند و نامه را بدست وی دهند پس فریاد می کند واثورا ای کاش هلاک می شدم و این روز را نمی دیدم و همین که گناهکاری مبتلا شد پس نزد تمام خلق اولین و آخرین رسوا می شود و این است که امیرالمؤمنین در مناجات شعبان عرض می کند: « الهی قد سترت علیّ ذنوباً فی الدنیا و أنا أحوج الی سترها علی منک فی الأخری الهی قد احسنت الی إذ لم تطهرها لاحد من عبادک الصالحین فلا تفضحنی یوم القیامه علی رؤس الأشهاد» (1).

خدایا تو در دنیا گناهانی بر من ستر نمودی و من به ستر آنها در آخرت محتاجتر هستم خدایا احسان بمن نمودی که آنها را در نزد احدی اظهار فرمودی پس مرا رسوا مکن در روز قیامت در حضور خلائق اولین و آخرین .

کار بر اهل محشر سخت می شود فریاد می کنند یا رب حاسبنا و لو الی

ص: 165

النار(1) أَيُّهَا الْيَفْنَ الْكَبِيرُ الَّذِي قَدْ لَهَزَهُ الْقَتِيرُ كَيْفَ أَنْتَ إِذَا التَّحَمَّتْ أَطْوَأُقُ النَّارِ بِعِظَامِ الْأَعْمَاقِ وَنَشِبَتِ الْجَوَامِعُ حَتَّى أَكَلَتْ لِحُومَ السَّوَاعِدِ(2) ای پیر مردی که موی سفید و سیاه محاسنت در هم مخلوط شده چگونه است حال تو در وقتی که بچسبد طوقهای آشتین به استخوانهای گردنت و غلهای جامعه بنشینند میانه دستهای تو بنحوی که بخورند گوشتهای بازوهای تو را . و اشاره به مضمون آیه شریفه در حق گناهکاران است وقتی که خطاب با عتاب از مصدر قهار برسد : « خُذُوهُ فَغُلُّوهُ * ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ * ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ »(3) بگیرید او را و زنجیر گران بر او بگذارید ،

نامهای قیامت

در آن روز جانسوز تمامی خلائق واله و حیران هر کس بفکر خود « یَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ * إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ »(4) روز پادشاهی خداست چنان که در دعای جوشن است « یا من فی القیامه سلطانه »(5) روزی است که اطفال بیگناه از هول و جزع آن روز پیر می شوند « یَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا »(6) روزیست که برای آن هفتاد اسم در قرآن ذکر شده یوم

ص: 166

-
- 1- تفسیر قمی : 2/216 ؛ بحار : 7/103/ح 14 .
 - 2- نهج البلاغه (دشتی) : 354/ح 183 ؛ بحار : 8/307/ح 68 .
 - 3- الحاقه : 30 - 33 .
 - 4- الشعراء : 88 - 89 .
 - 5- مصباح کفعمی : 252 (دعای جوشن کبیر) ؛ بحار : 91/389 .
 - 6- المزمّل : 17 .

القیامه (1) یوم الحسره (2) یوم الفصل (3) یوم الدین (4) یوم الطامه الکبری (5) یوم الحاقه (6) یوم الواقعه (7) یوم الفزع (8) یوم الحساب (9) یوم الشهود (10) یعنی روزی است که شهادت می دهند ایام و لیالی و ساعات و زمین و تمام اعضاء و جوارح و ملائکه و شهر محرم و لیالی جمعه و ليله عاشورا بر اعمال و رفتار و کردار ، یوم الحصاد (11) است دنیا مزرعه الآخره یوم التجاره است دنیا متجر الآخره یوم الفرار است « یَوْمَ یَفْرُ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ * وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ * وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ » (12) « یَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ » (13) است یعنی روزیست که هر چه در پنهانی داشته اشکار می شود یوم الفضحیه است چنانچه در مناجات شعبان است « فلا تقضحنی یوم القیامه علی رؤس الأشهاد » (14) یوم

ص: 167

-
- 1- الاسراء : 13 .
 - 2- مریم : 39 .
 - 3- الصفات : 21 .
 - 4- الفاتحه : 4 .
 - 5- النازعات : 34 .
 - 6- الحاقه : 1 .
 - 7- الواقعه : 1 .
 - 8- الانبياء : 103 .
 - 9- ابراهيم : 41 .
 - 10- (النور : 24) .
 - 11- (مجموعه ورام : 183) .
 - 12- (عبس : 34) .
 - 13- (الطارق : 9) .
 - 14- (اقبال الأعمال : 2/686 ؛ بحار : 91/97) .

کیفیت حشر

همین تفسیر کیفیت حشر را بگویم در تفسیر « یَوْمَ يَنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا » در تفسیر منهج است آنکه روزی معاذ بن جبل در منزل ابو ایوب انصاری از این آیه سؤال نمود فرمود : یا معاذ سئلت من أمر عظیم من الأمور پس اشک در چشم حضرت گردش کرد فرمود ده صنف از امت من در روز قیامت محشور کنند و از سائر مؤمنین ممتاز باشند بعضی بصورت میمون و ایشان سخن چنانند بعضی بصورت گراز و آنها حرام خوارانند و بعضی را بجهنم برو می کشند آنها ربا خوارانند و بعضی کور محشور شوند و آنها در حکم جور کنندگانند و بعضی کر و گنگ و آنها خودپسندانند و بعضی زبان خود را در دهان می جاوند و ایشان بی عمل از عالمانند و بعضی پا بریده و آنها بهمسایگان اذیت کنندگانند و بعضی آویخته بجهنم و ایشان سعایت کنندگانند و بعضی بوی گند می دهند که بدتر از بوی مردار است و ایشان هوا و هوس را متابعت کنندگانند و بعضی لباس قطران جهنم را می پوشند و آنها متکبرانند(3) .

آسان ترین مردم در عذاب کسی است که نعلین از آتش در پایش کنند که مغز سر او بجوش بیاید(4) .

ص: 168

1- التغابن : 9 .

2- الحشر : 2 .

3- تفسیر کبیر منهج الصالحین : 10/139 (النبأ : 18) .

4- نهج الفصاحه : 176/ش 121 (ترجمه ابوالقاسم پاینده) .

چند گویی که پیری رسم و توبه کنم؟

چه کنی گر بجوانی بلحد درمانی؟

راه‌هایی از احوال قیامت

یک علاج خلاص شدن از احوال آنروز توسل است به بزرگواری که پیغمبر صلی الله علیه وآله گریه بر او را از علائم ایمان قرار داده است و قبل از شهادتش بر او گریه کرد تا اشک بر صورت و سینه او جاری شد حمله عرش و ملائکه مقربین بر او صلوات می فرستند و از جمیع بنی هاشم ممتاز بود و حضرت سیدالشهداء او را برادر و معتمد و موثق بلکه نائب خاص خود قرار داد و در شجاعت و قوت قلب از تمام شهداء امتیاز داشت و سوز مصیبت و حرقت و خصوصیت مصائب او قلب قاسی و سنگین دل را می سوزاند و از امتیازات آنست که هیچ یک از شهدای اهل بیت و اصحاب این مقام را نداشتند .

نیابت حضرت مسلم

اجمالاً بعد از رسیدن دوازده هزار نامه از اهل کوفه بحضرت سیدالشهداء ، از تمام بنی هاشم ان بزرگوار حضرت مسلم را سرافراز فرمود و در جواب ایشان نوشت که بسم الله الرحمن الرحيم من الحسين بن علي إلى الملاء من المؤمنين و المسلمين اما بعد فان هانياً و سعيداً قدما علي بكتبكم و كانا آخر من قدم علي من رسلكم و قد فهمت كل الذي اقتصصتم و ذكرتم و مقاتلكم انه ليس علينا امام فاقبل لعل الله ان يجمعنا بك علي الحق و الهدى و أنا باعث إليكم أخی و ابن عمی و ثقتی من أهل بیتی مسلم بن عقيل فإن كتب إلي انه قد اجتمع رأي ملائكم و ذوی الحجی و الفضل منكم علي مثل ما قدمت به رسلکم و قرأت فی كتبکم فانی أقدم علیکم و شیکاً ان شاء الله تعالی فلعمری ما الامام الا الحاکم بالکتاب القائم بالقسط الدائن بدین الحق

ص: 169

الحابس نفسه على ذلك لله و السلام(1).

سعید و هانی که آخر رسولان شما بودند رسیدند اینکه نوشته اید امام و پیشوایی نداریم زود بیا شاید خدا ما را هدایت کرد لهذا برادر و پسر عم و معتمد خود را از اهل بیت که مسلم بن عقیل است بسوی شما فرستادم هرگاه بمن نوشت که اتفاق رأی عقلا و فضلائی شما موافق خطوط شماست بسرعت بطرف شما می آیم ان شاء الله .

گریه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بر حضرت مسلم

و اما امتیازش در گریه نمودن پیغمبر صلی الله علیه وآله ، ابن عباس می گوید خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله بودیم قال علی یا رسول الله انک لتحبّ عقیلاً آیا برادرم عقیل را دوست می دارید قال صلی الله علیه وآله و الله انی لاحبه حیین او را بدو ملاحظه دوست می دارم حباً له و حباً لحبّ ابی طالب یکی از بابت خودش و یکی از باب انتسابش بابی طالب و انّ ولده مقتول فی محبه ولدک و اینکه پسر او در راه محبت فرزند تو شهید می شود فتمع علیه عیون المؤمنین اشک می ریزد در مصیبت او چشمهای مؤمنان و تصلّی علیه الملائکه المقربون پس حضرت شروع کرد بگریه نمودن حتی جرت دموعه علی صدره(2) .

حضرت آنقدر گریه کرد که اشک چشمش بر سینه مبارکش جاری شد سنگینی مصیبت این سید بزرگوار نه بحدی است که باعانت بنان بیان شود باید تصور نمود این مطلب را که چون کسی هیجده هزار نفر با او بیعت

ص: 170

1- ارشاد: 2/39؛ بحار: 44/334 .

2- امالی صدوق: 128/م 27/ح 3؛ بحار: 44/287/ح 27 .

کنند(1) و کمر اطاعت وی ببندند و همچو عزت و شوکتی برای او حاصل شود و پس از چند روز قلیل کارش بجایی رسد که پناه به پیره زنی آورد و او را حامی خود قرار دهد بچه حالت می شود و چه قدر مهموم و مغموم و گرفتار می گردد دوست و دشمن بر همچو کسی ترحم می کند .

پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمودند عزیز خوار شده را ترحم کنید(2) .

تعقیب حضرت مسلم علیه السلام

چون آن بزرگوار را لشکر ابن زیاد پس از بیرون آمدن از خانه محمد بن کثیر در کوفه خراب تعاقب کردند و آن حضرت صدای هیاهوی سواران بشنید از اسب پیاده شد و اسب را بزد و براند و خود راه بگردانید و در کوچه دیگر روان شد سواران برسیدند و پی اسب گرفتند و برفتند چون به محله حلاجان رسیدند اسبی بی سوار دیدند ناچار اسب را با خود داشتند و آن حضرت چون سواران را اُغْلُوطَه(3) داد نمی دانست بکجا می رود بکوچه بیراهی رسید آسیمه سر و حیرت زده بچپ و راست دوید پس به مسجدی خراب رسید بدان مسجد رفت و در گوشه بیارمید تا آفتاب غروب کرد.

حضرت مسلم علیه السلام بر در خانه طوعه

پس از مسجد بیرون آمد باز باین طرف و آن طرف می دوید(4) . تا رسید بدرخانه زنی طوعه نام که بر در خانه نشسته و انتظار فرزندش بلال نام را می کشد چون برسید بر طوعه سلام کرد اف لک یا دهر جوابش داد حضرت مسلم فرمود یا امه الله تشنه ام مرا آبی بده طوعه داخل خانه شد آبی برای او

ص: 171

1- ارشاد : 2/41 ؛ بحار : 44/336 .

2- کافی : 8/150 ح 131 ؛ بحار : 71/405 ح 2 .

3- اُغْلُوطَه : سخنی که با آن کسی را به غلط و اشتباه بیندازند (فرهنگ عمید : 219) .

4- ناسخ التواریخ : 2/84 .

آورد آشامید و قدری بنشست ، طوعه داخل خانه شد پس از آن بیرون آمد گفت یا عبدالله آب خوردی ؟ فرمود بلی سیراب شدم گفت پس بخانه خودت برو حضرت مسلم جوابش نداد باز تکرار نمود باز حضرت مسلم جواب نداد مرتبه سوم آن زن گفت : سبحان الله یا عبدالله قم عافاک الله إلى أهلک فانه لا یصلح لک الجلوس علی بابی طوعه گفت ای بنده خدا برخیز و بسوی اهل و عیال خویش بشتاب صحیح نیست نشستن تو بر در خانه من ، یعنی راضی نیستم بر در خانه من بنشینی این وقت حضرت مسلم برخاست و قال یا امه الله مالی فی هذا المصر اهل و لا عشیره فهل لک فی أجر و معروف و لعلی مکافتک بعد هذا الیوم ، فرمود ای کنیز مرا در این شهر خانه و اهل بیت و عشیره نیست آیا می توانی ثواب کنی در راه خدا مرا جای دهی تا شاید بعد از این تلافی بتو کنم طوعه گفت بگو تو کیستی و از کجائی و بدینجا چرائی ؟ حضرت فرمود : منم مسلم بن عقیل ، این کوفیان مرا فریفتند و دروغ گفتند و مرا بدین شهر آوردند و این وقت دست از نصرت من کشیدند طوعه گفت مگر تو مسلم بن عقیلی ؟ فرمود بلی چون آن زن از دوستان خانواده رسالت و نبوت بود عرض کرد داخل در خانه من بشو حضرت مسلم را برده در اطاق مخصوص خود او را منزل داد و فرش نیکو گسترده و غذا بنزد او حاضر کرد حضرت مسلم غذا از گلویش پایین نرفت در این وقت فرزند ملعونش بلال در رسید و چونکه دید مادرش بسیار تردد و رفت و آمد در آن اطاق می کند چیزی در دلش افتاد جهت را سؤال کرد طوعه گفت فرزند چکار داری آن ملعون اصرار را از حد گذرانیده و گفت ترا

بخدا قسم می دهم بگو چکار داری در این اطاق اینقدر رفت و آمد می کنی طوعه گفت فرزند ترا خبر می کنم بشرط آنکه این سر را فاش نکنی پس از اخذ عهد و میثاق بر تستر آن تفصیل حال را برای او بیان نمود چون وقت خواب شد حضرت مسلم بخوابیدند و بلال با مادر خود بیار میدند(1).

چون صبح شد و بلال ملعون از خواب مرگ برخاست باستعجال به دار الاماره رفت و فریاد زد النصیحه النصیحه پدرش اسید حضر می گفت چه نصیحت داری گفت مادرم دشمنی را پناه داده گفت کدام دشمن گفت مسلم بن عقیل اینک در خانه ما منزل دارد پس اسید به عبدالرحمن بن محمد بن اشعث خبر داد و آن ملعون بدین مژده ابن زیاد لعین را آگهی داد فوراً ابن زیاد ملعون بروایتی محمد بن اشعث را با پانصد تن روان نمود تا خانه طوعه را محاصره کردند چون بانگ قعقه سلاح و همهمه مردان غازی و حمحمه اسبان تازی گوشزد حضرت مسلم گشت گفت این جماعت جز من کسی

شجاعت حضرت علیه السلام

نخواهند ای طوعه سلاح جنگ مرا حاضر کن پس از جای برجست و کمر خود را بست و زره پوشید و شمشیر برکشید و مانند شیر شریزه و اژدهای گرز(2) قصد قتال نمود و چون صاعقه آتشبار از دار بیرون آمد و به آن جماعت بی نام و ننگ حمله افکند لشکر ابن زیاد سخت مقاومت نمودند و با آن بزرگوار جنگ نمودند و حضرت مسلم بر چپ و راست ایشان حمله می نمود و مرکب بخاک هلاک می انداخت تا یک صد و هشتاد تن از آن

ص: 173

1- ارشاد: 2/54؛ بحار 44/350.

2- گرز: مار بزرگ، کفچه مار، نوعی از مار که سر بزرگ دارد (فرهنگ فارسی عمید: 1009).

جماعت را طعمه شمشیر ساخته بقیه لشکر چون این زور بازو بدیدند پشت بجنگ فرار نمودند محمد اشعث کس بنزد ابن زیاد ملعون فرستاد که مرا بجماعتی از ابطال مدد کن آن ملعون پانصد تن دیگر از شجاعان لشکر فرستاد هم در این دفعه جنگی شدید اتفاق شد و عددی کثیر از سپاه ابن زیاد کشته تیغ و تیر شدند دیگر مردم از پیش روی حضرت بگریختند و در کوچه ها متفرق شدند محمد اشعث بار دیگر ابن زیاد را آگهی داد سواره و پیاده مدد فرست که از شمشیر مسلم کس بسلامت نتواند جست پیغام داد آن ملعون به محمد اشعث ثکلتک أمک وعدموک قومک رجل واحد یقتل منکم هذه القتل العظیمه فکیف لو أرسلناک إلی من هو أشد بأساً و اصعب مراساً، یعنی مادرت بعزایت بنشیند و از تو تام و نشانی نماند مسلم یکتن بیش نیست جماعتی از شما را کشته اگر تو را بمبارزت کسی فرستم که از

شجاعت مسلم علیه السلام در کلام دشمن

مسلم شجاع تر باشد چه خواهی کرد محمد در جوابش بگفت: أیها الامیر اتظن انک بعثتني الی بقال من بقالی الکوفه أو إلی جرمقانی من جرامقه الحیره(1) أو لم تعلم أیها الامیر انک بعثتني إلی أسد ضرغام و سیف حسام فی کف بطل همام من آل خیر الأنام(2) گفت تو گمان می کنی که مرا بجنگ بقالی از بقالان کوفه یا زارعی از زارعین حیره فرستاده ای مگر نمی دانی که مرا به جنگ شیری درنده و شمشیری برنده فرستاده و آن شمشیر در دست شجاعی دلیر و شاهی دلاور از عترت پیغمبر صلی الله علیه وآله است .

ص: 174

1- مقتل ابی مخنف: 41 - 43؛ ناسخ التواریخ: 2/91 .

2- مناقب: 4/93؛ ناسخ التواریخ: 2/91 .

بار دیگر ابن زیاد ملعون پانصد تن مرد رزم آزمای فرستاد و همچنان حضرت مسلم چون شیر خشمناک بر ایشان حمله کرد لشکر از جلوی فرار کرده بالای یکدیگر می افتادند .

محمد اشعث ملعون خواست حیلتی کند گفت مسلم بیهوده شمشیر مزین امیر تو را امان داده حضرت مسلم فرمود ای دشمنان خدا و رسول ، شما را در نزد من امانی نیست(1) بسیار امر بر کوفیان سخت شده کاری که کردند بر بامها بالا رفته او را از پشت بامها سنگباران نمودند بسته های نی آتش زده بر سر او می افکندند فرمودند : مالکم ترمونی بالأحجار كما ترمی الکفار و أنا من اهل بیت الانبیاء الأبرار ألا ترعون حق رسول الله فی ذریته(2) .

کیفیت دستگیری حضرت مسلم علیه السلام

در این وقت مردی از کوفیان تدبیری نمود گودالی را با خس و خار سرپوشیده بر آن حضرت حمله کردند چون او بایشان حمله نمود فرار کردند عقب کرد ایشان را ناگاه در میان آن گودال افتاد لشکر فرصت یافته هر کس هر آلت حربی که داشت بر بدن اطهر آن سید مظلوم به کار برده محمد اشعث ملعون شمشیری بر چهره همایونش زد که از بینی او گذشت ملعون دیگر نیزه بر پشتش زد چنان که برو در افتاد پس او را برگرفتند و اسیروار می بردند اف لک یا دهر چون آن بزرگوار را بکشیدند تا بدر دار الاماره رسانیدند(3) .

ص: 175

1- مناقب : 4/93 .

2- مناقب : 4/93 .

3- ناسخ التواریخ : 2/93 .

حیی پر از آب زلال در آنجا حاضر بود و آن بزرگوار سخت عطشان، فرمود ای مردم آبی بمن دهید فقال له مسلم بن عمرو أتراها ما أبردها لا والله لا تذوق منها قطره ابداً حتى تذوق الحميم في نار جهنم عمرو بن حريث که در آنجا حاضر بود غلام خود را حکم داد تا کوزه پر از آب و قدحی بنزد حضرت مسلم آورد و قدری آب در قدح بریخت و بدست حضرت مسلم داد چون خواست بنوشد قدح از خون دهان مبارکش پر شد بدست غلام داد بریخت بار دیگر آنرا پر کرد هم پر از خون شد مرتبه سوم دندانهای مبارکش در قدح افتاد فقال عليه السلام الحمد لله لو كان لي من الرزق المقسوم لشربته پس از زمانی ابن زیاد ملعون فرستاد که مسلم را داخل نمایند پس آن بزرگوار را اسیروار با لب تشنه وارد مجلس می‌شوم ابن زیاد ملعون نمودند چون وارد شد بر ابن زیاد بامارت سلام نداد آن ملعون گفت چه سلام کنی و چه نکنی کشته خواهی شد .

تقاضای مسلم جهت وصیت کردن

حضرت فرمود بگذار تا وصیت خود را با یکتن از خویشاوندان خود بگویم آن ملعون گفت روا باشد پس حضرت مسلم باهل مجلس نظری کرد در میانه چشمش بعمر بن سعد ابی وقاص افتاد فقال يا عمر ان بيني وبينك قرابه و لي اليك حاجه و قد يجب عليك لي انجاح حاجتي و هي سرّ آن ملعون محض خوش آمد ابن زیاد لعین در گوش دادن به وصیت آن حضرت مسامحه نمود ابن زیاد ملعون گفت در گوش دادن وصیت مسلم این گرانی چیست؟ گوش ده تا چه می گوید آن وقت عمر ملعون برخاست و حضرت مسلم را بکناری آورد و بجایی که ابن زیاد لعین نیز ایشان را می دید(1).

ص: 176

حضرت مسلم بنا کرد سخن گفتن فقال أول وصیتی شهاده أن لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد أن محمداً عبده و رسوله و أن علیاً ولی الله و الثانیه تبعون درعی هذا و توفون عنی ألف درهم أقرضتها فی بلدکم هذا و الثالثه أن تکتبوا إلی سیدی الحسین أن یرجع عنکم فقد بلغنی أنه خرج بنسائه و اولاده فیصیبه ما أصابنی عمر ملعون در جواب گفت آنچه از کلمه شهادت یاد کردی همگی بدین کلمه همدستانیم و اینکه گفتمی زهرم را بفروشید و هزار درهم قرض مرا ادا کنید پس از وفات تو اختیار با ماست اگر بخواهیم دین تو را ادا کنیم و اگر بخواهیم نمی کنیم و وصیتی که در حق حسین گفتمی دانسته باش که البته حسین بسوی ما سفر می کند و البته بدست ما به کمال سختی کشته می شود آنگاه روی بابن زیاد ملعون کرد و تفصیل سخنان را برای آن ملعون بیان نمود.

فقال ابن زیاد انه لا یخونک الامین ولكن قد یؤتمن الخائن قبحک الله من مستودع سرّاً(1)

ابن زیاد بدین کلمات تمثیل جست یعنی مرد امین خیانت نمی کند لکن گاهی خائن بغلط در شمار امین محسوب می شود خداوند زشت کند تو را که ودیعت را ضائع کردی و کشف اسرار نمودی .

پس از آن ابن زیاد ملعون روی بحضرت مسلم کرد و گفت ای پسر عقیل چرا بر امام خود خروج نمودی و شق عصای مسلمین فرمودی و فتنه خوابیده را بیدار کردی فقال مسلم کذبت یابن زیاد انما شق عصا المسلمین معویه و ابنه یزید و اما الفتنة فانما الحقها أنت و أبوک زیاد بن عبید عبد بنی

ص: 177

علاج من ثقیف و انا ار جوان یرزقنی اللہ الشہادہ علی یدی شر بریتہ (1) فرمودند پسر زیاد دروغ گفتی معاویہ مسلمانان را پراکنده ساخت و پسرش یزید نیز همان آہنگ نواخت اما انگیزش فتنہ و فساد را تو باعث شدی و پدرت زیاد بن عبید کہ عبدی از بنی علاج از قبیلہ بنی ثقیف بود تاسیس نمود و من اینک آرزومندم کہ بدست بدترین مردم شربت شہادت بنوشم .

بالجملہ مکالماتی دیگر فیما بین حضرت مسلم و ابن زیاد ملعون اتفاق شد و از بسکہ در آن سخنان آن ملعون ہرزہ گویان شدہ زبان قوہ بیان آنان را ندارد ولیکن حضرت مسلم در جواب آنها چنان آن ملعون را ساکت می نمود کہ در میان اہل مجلس خجلت زدہ و شرمندہ می گشت خواست کاری کند کہ حضرت مسلم قوہ حرف زدن نداشتہ باشد روایت دارد کہ فستم الملعون امیر المؤمنین و الحسن و الحسین علیہم السلام بنا کرد ناسزا گفتن بحضرت امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین ، در این وقت حضرت مسلم فرمودند أنت و أبوک أحق بالثمیمہ فاقض ما أنت قاض یا عدو اللہ (2) فرمود ای ملعون تو و پدرت سزاوارید بہ دشنام ، بکن آنچه قصد داری ای دشمن خدا یعنی چرا حکم بقتل من نمی کنی کہ دیگر من زندگانی دنیا را نمی خواہم .

آن ملعون گفت بکر بن حمران احمری را حاضر کنید (3) کہ پسر عقیل فرق او را شکافتہ (4) چون حاضر شد گفت تو می کشی پسر عقیل را گفت

ص: 178

1- لہوف (ترجمہ فہری) : 56 ؛ بحار : 44/357 .

2- لہوف (ترجمہ فہری) : 57 ؛ ناسخ : 2/102 .

3- بحار : 44/358 .

4- بحار : 44/357 .

چرا نکشم گفت بگیر او را و بر بالای بام قصر ببر و گردنش را بزَن آن ملعون گرفت حضرت مسلم را و به بالای بام قصر برده در بین راه آن بزرگوار مشغول تسبیح و تهلیل بود و استغفار می نمود(1).

مسلم بالای بام قصر و مصائب او

چون به پشت بام رسید دو مصیبت سنگین بر او وارد شد که از هزار کشته شدن بدتر بود یکی آنکه نگاه کرد دید همان اشخاصی که دیروز با او بیعت کرده بودند امروز آمده اند پشت بامها را گرفته تماشای کشتن او می کنند .

دیگر آنکه بقاتل خود فرمود مهلت بده دو رکعت نماز کنم آن ملعون گفت مهلت نداری حضرت مسلم در این وقت بگریست و از دل پر درد بفرمود

جزی اللّٰه عنا قومنا شر ما جزی * شرار الموالی بل أعق واطلما(2)

هم منعوا حقنا و تظاهروا علينا * وراموا أن نذل و نرغما(3)

و هم رو کرد بطرف مکه معظمه و عرض نمود السلام علیک یا ابا عبدالله هل تری ما جری باین عمّک آیا از پسر عمت خیر داری که سر و کارش بکجا کشیده یا نه؟(4)

شهادت حضرت مسلم

این وقت بکر بن حمران ملعون بدو ضربت سر آن سر خیل اهل ایمان را از بدن جدا کرد(5) سر و بدنش را از بالای بام قصر بزیر افکندند چون کسی

ص: 179

-
- 1- لهوف (ترجمه فهری) : 58 ؛ بحار : 44/358 .
 - 2- خداوند قوم ما را از جانب ما سختترین کیفر را که به بدترین بلکه عاقبتترین و ظالمترین ایشان خواهد داد ، بدهد .
 - 3- ایشان حق ما را غصب کردند و بر ما خروج کرده و هجوم آوردند و قصد کردند که ما در میان ایشان خوار و محروم باشیم . مقتل ابی مخنف : 46 .
 - 4- روضه الشهداء : 230 .
 - 5- بحار : 44/358 .

از دنیا برود و بخواهند حمل و نقل جنازه اش بقبرستان کنند یا تابوت می آورند یا عماری می آورند یا بر چهار چوبه اش می گذارند اما در نقل این جنازه طیب و طاهر تابوت نیاوردند و عماری هم نیاوردند حتی چهار چوبه هم نیاوردند بکله ریسمانی آوردند پای حضرت مسلم را بستند در میان کوچه و بازارش بگردانید چه خوب گفته شاعر که می گوید :

فان كنت لا تدرين ما الموت فانظري

إلى هانی فی السوق و ابن عقيل(1)

یعنی ای نفس اگر خبری از مردن نداری بیا به بازار کوفه نگاه کن به مسلم بن عقیل و هانی بن عروه که با آن جلالت قدر و زور بازو پس از وفات چگونه ایشان را کشان کشان می گردانند اف لک یا دهر اف بر تو ای زمانه غدار و فلک کج رفتار که سر و کار دوستان خدا را باینجا می کشانی .

ابن زیاد ملعون حکم کرد بدن حضرت مسلم را وارونه بر در دروازه کوفه آویزان نمودند حق دارد شاعر که از دل سوخته می گوید :

ولو ان البحار صارت دموعی * ما کفتنی لمسلم بن عقيل(2)

یعنی اگر بقدر دریاهاى عالم در مصیبت مسلم بن عقیل اشک از چشمم بیارم هنوز کفایت نمی کند و غصه اش از دلم بیرون نمی رود .

لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم . و سيعلم الذين ظلموا اى منقلب ینقلبون .

ص: 180

1- مقتل ابی مخنف : 47 .

2- بحار : 45/291 .

الحمد كله لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله و لعنه الله على أعدائهم أعداء الله من الآن إلى يوم لقاء الله .

أما بعد فمن كلام لأمير المؤمنين على بن أبي طالب عليه السلام : « [يَدْعَى \(1\)](#) يَزْعَمُهُ أَنَّهُ يَرْجُو اللَّهَ كَذَبَ وَالْعَظِيمِ مَا لَهُ لَا يَتَّبِعِينَ رَجَاؤُهُ فِي عَمَلِهِ وَكُلُّ رَاجٍ عُرِفَ رَجَاؤُهُ فِي عَمَلِهِ إِلَّا رَجَاءَ اللَّهِ فَإِنَّهُ مَدْخُولٌ وَكُلُّ خَوْفٍ مُحَقَّقٌ إِلَّا خَوْفَ اللَّهِ فَإِنَّهُ مَعْلُولٌ يَرْجُو اللَّهَ فِي الْكَبِيرِ وَيَرْجُو الْعِبَادَ فِي الصَّغِيرِ فَيُعْطَى الْعَبْدَ مَا لَا يُعْطَى الرَّبَّ فَمَا بَالُ اللَّهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ يُقَصِّرُ بِهِ عَمَّا يُصَنِّعُ لِعِبَادِهِ أَنْتَخَفُ أَنْ تَكُونَ فِي رَجَائِكَ لَهُ كَاذِبًا أَوْ يَكُونَ لَا يَرَاهُ لِلرَّجَاءِ مَوْضِعًا » [\(2\)](#) .

امید به خدا به عمل است

بر ارباب فهم و دانش و اصحاب نظر و بینش مخفی و مستور نیست که از

ص: 181

1- خطبه 159 فیض الاسلام، قسمت 8 .

2- نهج البلاغه (دشتی) : خ 160/298 ؛ بحار : 67/358 .

جمله اوصاف حمیده و خصال نیکو و پسندیده و منجیات از درکات و هلاکات صفت رجاء و امیدواری است به لطف و رحمت حضرت عزت

تعریف رجاء

جل عزّه و وسعت رحمته و الطافه و بدانکه رجاء عبارتست از طمع داشتن و منتظر بودن محبوب از جهت تحصیل بسیاری از اسباب آن مثل انتظار گندم از کسی که تخم بی عیب را بزمین قابلی که آب بان نشیند بیندازد و آنرا در وقت خود آب دهد پس رجاء رحمت حضرت عزت عبارتست از تحصیل اسباب رضامندی وی و ترک چیزی که موجب سخط حضرتش گردد چنانچه اشاره باین می کند آیه کریمه « إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَةَ اللَّهِ »⁽¹⁾ و نیز فقرات مذکوره از کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره می کند به همین که می فرماید : ادعا می کند بنده به گمان خود که امیدوار است بخدای تعالی ، قسم بخدای عظیم که دروغ گفته است در این ادعاء زیرا که ظاهر نمی کند آنرا در عمل خود و هر امیدوار بعطای کسی البته کاری می کند که موافق امر و رضای معطی باشد و با وجود مخالفت فرموده معطی ادعاء رجاء احسان و امید بعطا نیست جز دروغ و خلاف اعتقاد ، زیرا که با عصیان و خلاف چگونه معتقد عطا و احسان باشد و از این حالی که دارد معلومست که بالمره مأیوسست از خدای خود ، بترسید ای مردم از دروغ گفتن در ادعای رجاء و خوف از خدا ، زیرا که هر امیدوار به چیزی طلبکار آن است و هر ترسنده از چیزی از آن گریزانست و هر امیدوار به کسی رجاء وی از عملش معلوم می شود مگر

ص: 182

رجای بخدا که مدخول و معیوبست نظر بکردار بندگان ، و هر خوف و ترس از کسی از عمل محقق و ثابت می شود مگر خوف از خدا که با شبهه و بازیچه است ، امید دارد بادعای خود بنده ، خدا را در امری بزرگ که ثواب ابدی اخروی باشد و امیدوار است به مخلوق ضعیف خدا در عطای کوچک و اندک که احسان دنیایی باشد بجا می آورد از برای آن مخلوق از تذلل و خضوع و خشوع و فرمانبرداری و جان نثاری مقداری که بقدر آن از برای خدا بجا نمی آورد پس چه چیز است شان خدا که منع می شود از فرمانبرداری و خضوع و خشوعی که کرده می شود برای بندگان وی .

آیا ای بنده بیچاره و نادان می ترسی که در امید بخدا ناامید شوی به سبب منع یا بخل وی تعالی عن ذلک علواً کبیراً یا اینکه خدا را از جهت ضعف و ناتوانی سزاوار امیدواری باو نمی دانی با آنکه حضرت اقدسش جواد ذاتی و غنی و قوی مطلق است بخل و عجز به هیچ وجه بر او روا نیست.

علائم تشیع

و در ارشاد دیلمی است که گفت مردی بحضرت صادق علیه السلام آنکه جمعی از شیعیان شما معصیت ها می کنند و می گویند امیدواریم برحمت خداوند ، حضرت فرمودند ایشان دروغ می گویند از شیعیان ما نیستند هر که امید چیزی را داشته باشد برای آن کار می کند قسم بخدا کسی شیعه ما نیست مگر آنکه از خدا ترسان است و نیز آن حضرت فرمودند که جمعی رسیدند بامیرالمؤمنین علیه السلام و عرض کردند ما شیعیان شما ایم فرمودند پس به چه جهت سیمای شیعه را از شما نمی بینم گفتند چه چیز است سیمای شیعه یا امیرالمؤمنین ، پس آن حضرت فرمودند : « عُمُشُ الْعُیُونِ مِنَ الْبُكَاءِ ، خُمْصُ

الْبُطُونِ مِنَ الصِّيَامِ ، ذُبُلُ الشَّفَاهِ مِنَ الدَّعَاءِ ، صُفْرُ الْأَلْوَانِ مِنَ السَّهْرِ ، حُدْبُ الظُّهُورِ مِنَ الْقِيَامِ ، عَلَى وُجُوهِهِمْ غَبْرَةُ الْخَاشِعِينَ» (1).

یعنی شیعیان ما کسانی باشند که چشمان ایشان از جهت گریه از خوف خدای کم نور گردیده باشد و شکمهای ایشان از نخوردن غذا لاغر گردیده و به پشت چسبیده و لبهای ایشان از دعا بدرگاه خدا افسرده و خشکیده و صورتهای ایشان از زحمت شب بیداری در طاعت خدای زرد رنگ گشته کمرها از زحمت قیام برای نماز شکسته ، بر صورتهای ایشان آثار اتعاض و ترک دنیا و عمل برای روز جزاء پیدا و هویداست .

ای برادران بیایید همه با هم ملاحظه حال خود کنیم به بینیم از این صفات که علامت تشیع و ایمانند کدام یک در ما موجود است اگر از انصاف نگذریم هر آینه هیچ یک از این صفات را نتوانیم در خود ثابت کنیم فواواسفاه و واویلاه که بلکه چون در خود بنگریم ضد این صفات را مشاهده می نماییم و یا اگر عین این صفات در خود ببینیم نخواهد بود مگر ناشی از خلاف طاعت حضرت حق ، چشمها از زحمت گرما و سرما برای تحصیل مالی که در روز جزاء نفعی نخواهد داشت کم نور گردیده .

« يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ * إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ » (2) شکمها از نخوردن و غرقه گشتن در تحصیل زخارف دنیویه خالی مانده و به پشت چسبیده ، لبها از منازعه و مخاصمه با یکدیگر در امور معاش افسرده

ص: 184

1- ارشاد القلوب : 1/107 ؛ جامع الأخبار (للشعیری) : 35 ؛ بحار : 65/151 ح 4 .

2- الشعراء : 88 - 89 .

و خشکیده، صورتها از زحمت سفر و شب کاری و تلاش مال دنیای دنی و تحصیل متاع دار فانی زرد رنگ گشته، کمرها از زحمت دنیا شکسته و آثار غرق شدن در لذت دنیا و غفلت از دار عقبی بر صورت پیدا و هویداست.

اگر توجه کنی بحال دوستان خدای می بینی که همواره از نفوس خود ناراضی و شکوه گرند و با آن زحمات و لطمات در راه خدای بعد از اظهار خجلت و شرمندگی و تقصیر و درماندگی اظهاری نفرموده اند از آن جمله امیرالمؤمنین که پیغمبر علیه السلام در حقش فرمودند ضربه علی یوم الخندق أفضل من عباده الثقلین (1) چگونه در سیاهی شبها بدرگاه خدای در فقرات دعا اظهار تقصیر و تقریط می نماید از آن جمله در بعض فقرات دعای کمیل عرض می کند: و قد أتیتک یا الهی بعد تقصیری و اسرافی علی نفسی معتذراً نادماً منکسر مستقیلاً مستغفراً منیباً مقرأً مدعناً معترفاً لا اجد مفراً مما کان منی ولا مفزعاً أتوجه الیه فی امری غیر قبولک عذری و ادخالک ایای فی سعه من رحمتک (2).

رجاء و خوف از خدا

اعتماد امیرالمؤمنین برحمت و اسعه خداوند است بعد از اینکه شبهای نخوابیده و مثل مار گزیده از خوف خدای بخود پیچیده و شب را تا صبح بعبادت و بندگی خدای گذرانیده.

شخصی خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد که من معصیت می کنم

ص: 185

1- شرح احقاق الحق: 6/5.

2- مصباح المتعبد: 2/846.

و مع ذلک امید عفو دارم حضرت بوی فرمودند بترس از خدای و اطاعت نمای و با این امید قبول داشته باش زیرا که بالاترین درجات حسن ظن بخدای و بزرگ ترین درجات رجاء از برای کسی است که بیشتر خدا را اطاعت کند .

بناء علی هذا ممدوحیت رجاء بخدای تا درجه ای است که بسرحد غرور نرسد و خوف خدای از دل نرود زیرا چنان که وصف رجاء از اوصاف منجیه است و وصف خوف از خدای نیز از اوصاف ممدوحه است و مستحسنة است و از لوازم ایمان است « إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ » (1) و نیز حسن خوف از خدای تعالی تا درجه ای است که بسر حد یاس نرسد زیرا که یأس از رحمت خدای از معاصی کبیره است و از اوصاف موبقه است « وَمَنْ يَقْنَطْ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ » (2) و فرمود : « يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ » (3) و « إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ » (4) .

رجاء و خوف در ترازو

و سزاوار است آنکه رجاء و خوف از خدا مانند دو بال طائر باشند در قلب مؤمن که چون مساوی باشند طیران می کند و هرگاه یکی از اینها باشد نه دیگری مثل این است که یکی از دو بال طائر شکسته باشد و نقص در قلب و عمل حاصل می شود و چنانچه عرض می کند معصوم در فقره دعاء بدرگاه

ص: 186

1- فاطر : 28 .

2- الحجر : 56 .

3- الزمر : 53 .

4- یوسف : 87 .

خدای متعال : الهی ذنوبی تخوفنی منک وجودک بیشرنی عنک فاخرجنی بالخوف من الخطایا و أوصلنی بحدک إلی العطایا(1) و حضرت صادق علیه السلام فرمودند : و لقد کان أميرالمؤمنین أحسن الناس بالله ظناً و ابسطهم له رجاء و کان أعظم الناس منه خوفاً و أشدهم له هيبه و منه رهبه و کذا سائر الأنبياء لم یکن فی زمان کل واحد منهم أحداً أحسن منه رجاء و لا أشد منه خوفاً(2) .

و امیرالمؤمنین فرمودند از برای اصحاب خود آنکه حسن ظن عبد بخدا بمقدار خوف اوست از خدا(3) ، و بیان نکرده است در کتاب مجید مثل او برادرانی که معصیت کرده بسبب خوردن یک حبه مگر برای عبرت و موعظه بندگان و نیز آن حضرت بیکی از اولاد فرمودند که ای فرزند چنان از خدای بترس که همچین دانی که اگر طاعات همه اهل زمین را کرده باشی از توقبول نخواهد شد و چنان بخدای امیدوار باش که چنان دانی که اگر گناهان همه اهل زمین را کرده باشی تو را خواهد آمرزید(4) .

حارث بن مغیره گوید بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که در وصیت لقمان چه بود فرمود چیزهای عجیبه در آن بود و عجیب تر از همه آنکه به پسر خود وصیت کرد که چنان از خدای بترس که اگر اطاعت تقلین را با خود ببری چنان دانی که ترا رحم خواهد نمود بعد از آن حضرت

ص: 187

1- مصباح المتهدجد : 2/568 ؛ بحار : 91/112 .

2- ارشاد القلوب : 1/108 .

3- تصنیف غرر الحکم : 200 ، ش 3967 .

4- جامع السعادات ، ترجمه دکتر سید جلال الدین مجتبوی) : 1/311 .

فرمودند که پدرم می گفت آنکه هیچ بنده مؤمنی نیست مگر آنکه در دل او دو نور است یکی نور خوف و یکی نور رجاء که هر کدام را وزن کنی از دیگری زیادتر نیست (1).

خدا تنها خوبی برای بنده اش می خواهد

و علی کل حال پس بدانکه وصف رجاء و حسن ظن بخدای از علائم ایمانست و به باید دانست که خدا غیر از خوبی چیزی برای بنده نمی خواهد و گاه می شود که صدقه ظاهری بوی می رسد و فی الحقیقه منفعتی است که عائد او شده چنانکه روایت شده در این باب حکایتی و آن اینست که در زمان حضرت داود علیه السلام زنی از خانه اش بیرون شد و با او سه قرص نان و سه رطل جو در راه فقیری از او سؤال کرد سه قرص نان را باو داد و در دل خود گفت جو را آرد می کنم و از آن می خورم و در حالتی که جوها در ظرفی گذاشته و بر سرش نهاده بودند باد تندی وزیدن گرفت و جوها را ببرد پس آن زن متوحش شد و دلش تنگی کرد آمد بخدمت حضرت داود علیه السلام و شکایت کرد از این واقعه ، حضرت داود علیه السلام بوی فرمودند برو بنزد فرزندم سلیمان و حکایت را برای او نقل کن آن زن برفت و تفصیل حال را بعرض حضرت سلیمان رسانید آن حضرت یک هزار درهم باو داد برگشت بنزد داود آمد و خبر را باو داد حضرت داود علیه السلام بوی فرمود برگرد و درهمها را به سلیمان پس بده و بگو نمی خواهم از تو مگر اینکه خبر دهی مرا برای چه باد جو مرا برده چون برگشت بنزد سلیمان و این را به سلیمان بگفت حضرت باو فرمود یک هزار درهم بتو دادم زن گفت نمی خواهم یک هزار درهم دیگر به

ص: 188

1- کافی: 2/67/ح 1؛ بحار: 67/352/ح 1.

او داد برگشت نزد حضرت داود علیه السلام و او را باخبر کرد حضرت داود علیه السلام باز باو فرمود برگرد و درمها را پس بده و بگو من چیزی نمی خواهم بلکه از خدای سؤال نما که ملک موکل به باد حاضر شود تا بگوید این کار که شده باذن خدا بوده یا نه حضرت سلیمان از خداوند منان این امر درخواست نمود بامر خداوند ملک حاضر شد آن حضرت از او این سوال کرد جواب گفت آنکه باذن خدای این امر واقع شده زیرا که شخص تاجری که با وی بوده مراکب بسیاری و توشه اش تمام شده نذر کرد آنکه هرگاه از طعام کسی خورد ثلث اموال مراکش برای او باشد و ما جوها را باو دادیم و او از آن خورده و وفاء بنذر بر او واجب گردیده آن وقت حضرت سلیمان آن شخص تاجر را حاضر کرد و از او این سؤال نمود آن شخص اقرار بواقعه فرمود پس صاحب جو را حاضر کرده آن تاجر از برای آن زن گفت که ثلث اموال مراکب حق تو گردیده و آن عبارتست از سیصد و شصت هزار دینار و مال را بقبض آن زن داد پس حضرت داود علیه السلام بفرزند خود سلیمان فرمود کسی که معامله با منفعت می خواهد باید معامله کند با خداوند کریم(1).

و در ارشاد دیلمی است آنکه یکی از مؤمنین رفیق خود را در خواب دید بعد از وفات در حالی نیکو، از وی سؤال کرد که بچه وسیله باین درجه رسیده جواب گفت بواسطه حسن ظن بخدا و گفت هیچ کس بخیر دنیا و آخرت نمی رسد الا بحسن ظن بخدا(2).

ص: 189

1- ارشاد القلوب دیلمی : 1/110 .

2- ارشاد القلوب : 109 .

به عباداتِ خود مطمئن نشوید

و از حضرت رسول صلی الله علیه وآله مروی است که خدای تعالی فرمود مطمئن نشوید ای عبادت کنندگان بعبادتی که بامید ثواب من می کنید بدرستی که اگر غایت سعی خود را بکنید و در مدت العمر نفوس خود را بزحمت بیاندازید در بندگی من باز مقصر خواهید بود و حق عبادتِ مرا بجای نیاورده خواهید بود در مقابل آنچه از من توقع دارید از کرامات و نعیم بهشت من و از درجات عالیه در جوار ، ولیکن باید برحمت و فضل و کرم من امیدوار باشید و مطمئن و خواطر جمع بحسن ظن بمن باشید و هرگاه چنین باشد رحمت من شما را در می یابد و خشنودی و آمرزش خود را بشما می رسانم و خلعت عفو خود را بشما می پوشانم بدرستی که من هم خداوند رحمان و رحیم نام خود را نامیده ام(1).

نتیجه امید به خدا داشتن

و حضرت امیرالمؤمنین فرمودند که مردی را داخل جهنم کنند پس در آنجا معذب باشد روزی فریاد کند یا حنان و یا منان خداوند عالم بجبرئیل می فرماید برو و بنده مرا بنزد من بیاور پس جبرئیل او را آورد و در موقف عرض پروردگار بدارد پس خطاب الهی رسید که جای خود را چگونه یافتی عرض کند که بد مکانی بود خطاب رسد که او را بجائی که داشت برگردانید بنده راه جهنم پیش گیرد و روانه شود و بعقب خود نگاه کند خدای تعالی فرماید که چرا بعقب نگاه می کنی عرض می کند که چنین بتو امید داشتم که چون مرا از جهنم بیرون آوری دیگر بانجا برنگردانی خطاب رسد

ص: 190

که برگردانید او را به بهشت برید(1) .

راه های استحقاق رحمت حضرت حق

پس باید بنده مؤمن همواره امید خوبی از خدای خود داشته باشد به تحصیل اسباب آن اشاره کرد بفقرات مذکوره حضرت سیدالشهداء ارواحنا له الفداء در روز عاشورا بعد از شهادت اصحاب و انصار و اولاد و برادران که آمد مقابل لشکر دشمن برای اتمام حجت استغاثه کرد و به اعلی صوت نداء در داد و فرمود : هل من ذاب یذب عن حرم رسول الله هل من موحد یخاف الله فینا هل من مغيث یرجو الله فی اغثنا(2) یعنی :

آیا کسی بود که کند یاری حسین * آید در این زمین بمددگاری حسین

آیا کسی بود که ترحم بما کند * یاری ما به واقعه کربلا کند

به سلیقه خودت تمام کن در این جا که نشسته ئی و در همین ساعت که مهلت داری خوب میسر است که بیک وسیله از وسائل خیریه برحمت ایزدی خود را امیدوار بنمائی فرصت را غنیمت شمار که اسف بر سلف سودی ندارد و اثری ننماید .

ای که پنجا رفت و در خوابی * مگر این پنج روزه دریابی

دل شکستگی به حال مظلوم

از اسباب و وسائل استحقاق رحمت حضرت حق ترحم کردنست به کسی که مستحق آن باشد و دل شکستگی است بحال کسی که مظلوم واقع شده و دلهای محترم بحال او شکسته باشد خداوند می فرماید : « أنا عند قلوب

ص: 191

1- المحججه البیضا : 7/254 ؛ جامع السعادات : 1/226 .

2- لهوف (ترجمه فهری) : 16 و بحار : 45/46 .

المنكسره» (1) نور الهی در دل‌های شکسته می‌تابد وقتی که دل که از اعضای رئیسه و سلطان بدن است منور بنور الهی شد اعضا و جوارح همه نورانی می‌شوند .

« العبد تابع المولی و الناس علی دین ملوکهم » رجاء واثق و امید صادق می‌شود هرگاه دل شکسته شود بحال کسی که از چندین جهت دل شکسته باشد و هیچ کس باو رحم نکرده باشد و از ظلم زمانه غدار و روزگار کج رفتار امیدش ناامید گردیده باشد .

خصوصیات حضرت قاسم علیه السلام

این دل شکسته را که می‌خواهم بگویم چند امتیاز دارد و از آنها است آنکه پیغمبر علیه السلام بحالش دلش شکسته امیرالمؤمنین بحال وی دلش شکسته فاطمه زهرا برای او دلش شکسته حسن مجتبی بحال او دلش شکسته حسین سید الشهداء بحال او دلش شکسته و از آنها است آنکه این دل شکسته غریب هست یتیم هست لب تشنه هست عروسیش بعزا هم مبدل شده است و از آنها است اینکه این دل شکسته دلش شکسته سرش شکسته سینه اش شکسته کمرش شکسته دستهایش شکسته پاهایش شکسته همه اعضا و جوارحش شکسته استخوانهای بدنش در هم شکسته و خورد گردیده اند .

این دل شکسته چند نام عام دارد نور دیده حسن مجتبی است میوه دل فاطمه زهرا است نواماد حضرت سیدالشهداء است و اما اسم خاصش السید المؤمن و قرین الغصه و المحن قاسم بن الحسن .

ص: 192

محبت حسین مظلوم نسبت به این جوان از مرتبه بیان افزون است می خواهیم مقایسه کنم محبت آن حضرت را نسبت به وی به محبت ابی طالب عم پیغمبر صلی الله علیه وآله نسبت بان حضرت و بیان کنم وجه شدت این دو محبت را نسبت به این دو محبوب تا درجه محبت این محب نسبت باین محبوب ظاهر گردد بدانکه محبت حضرت ابی طالب نسبت بفرزند برادرش پیغمبر صلی الله علیه وآله امتیازاتی داشته که در محبت اولادش این امتیازات را نبوده زیرا که پیغمبر در دامان ابی طالب تربیت شده بسفارش جدش عبدالمطلب و از جمله اسباب محبت تربیت است حتی آنکه بعضی از حکما محبت ناشی از نسب را منکر شده و گویند محبت ابوت و بنوت فقط ناشی از عمل تربیت و انس و الفت است و هرگاه کسی تربیت کند از کوچکی ولد اجنبی را و با او انس گیرد همان درجه محبت و علاقه ابوت و بنوت فیما بین ایشان متحقق می شود و اگر تا این اندازه تسلیم نشود لیکن از اسباب عظیمه محبت که هست .

دیگری آنکه پیغمبر صلی الله علیه وآله یادگار برادرش عبدالله بود و گاه می شد که چون ابوطالب پیغمبر را می دید گریه می کرد و می گفت از دیدن محمد بیادم می آید برادرم عبدالله و چون عبدالله و ابوطالب برادر پدری و مادری بودند بسیار محبت یکدیگر را داشتند (1).

دیگری آنکه پیغمبر فرزند برادر ابی طالب بود و خویش او با ابوطالب به این درجه از اسباب محبت بود دیگر آنکه پیغمبر یتیم و بی پدر بود و در

ص: 193

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید : 14/64 .

فصل شیرخوارگی پدرش عبدالله از دنیا رحلت نمود و حیاه جاودانی را بر این جهان فانی اختیار نمود و بعضی گویند پیغمبر صلی الله علیه و آله حمل بود که پدرش از دنیا برفت و این روایت اثبت است و یتیم محبوب قلوب رئوفه است و هر قلب رئوفی به طفل یتیم محبت دارد و ترحم می کند .

و از جمله اسباب محبت فیما بین مردم ثبوت صفات کمالیه است در محبوب و پیغمبر از سن کوچکی مجمع جمیع صفات کمالیه بود و سخاوت و شجاعت و حسن ظن و علو همت و مروت و فتوت و رأفت و رحمت و جوانمردی و دیانت و امانت و عدالت و سائر اوصاف کمالیه و لذا قاعده حضرت ابی طالب این بود که منزل نمی کرد مگر نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و یک دقیقه از او جدا نمی شد و نمی خوابید مگر پهلوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و هر جا می رفت پیغمبر را با خود می برد .

و چون قریش خواستند صدمه بر وجود اقدس نبوی برسانند و ابوطالب مطلع شد شب وقت خواب فرشی در موضع معتاد خوابیدنش می گسترانید و بعض اولادش را در این رختخواب می خوابانید و پیغمبر را بجای دیگر می برد و گاه می شد امیرالمؤمنین را بجای پیغمبر می خوابانید که اگر کفار صدمه بزنند وجود اقدس نبوی محفوظ باشد تا یک شب که امیرالمؤمنین بآبی طالب گفت : پدر ، کفار مرا می کشند بعوض پیغمبر ، ابوطالب در جوابش فرمود :

اصبرن یا بنی فالصبر اجحی * کلّ حی مصیره لشعوب

قدم الصبر فالبلاء شدید * لفداء الحبيب و ابن الحبيب

النبي الاعز ذى الحسب الثاقب * و الباع و الكريم النجيب

ان تصيبك المنون فالنبي تبرى * فمصيب منها و غير مصيب

كل حى و ان تحلى بعمر * آخذ من مذاقها بنصيب

فاجابه على عليه السلام :

أتأمرنى بالصبر فى نصر احمد * و الله ما قلت الذى قلت جازعا

ولكننى احببت أن تر نصرتى * و تعلم انى لم ازل لك طائعا

ساسعى لوجه الله فى نصر احمد * نبى الهدى المحمود طفلاً و يافعاً(1)

و بعضى از علما گویند که امیرالمؤمنین یاد گرفت خوابیدن در جای پیغمبر را از عمل پدرش ابی طالب لذا در ليله المبيت که کفار قریش خواستند پیغمبر را بقتل رسانند و پیغمبر فراراً از مکه بیرون شد روانه غار گشت تا بعد از سه روز که متوجه مدینه منوره شد امیرالمؤمنین جان خود را نثارش کرد و در رخت خوابش خوابید.

بهمین جهاتی که شنیدی شدت محبت ابی طالب را نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و آله ، محبت داشت کاملاً حضرت سید الشهدا با یادگار برادر خود قاسم بن الحسن زیرا که در دو سالگی قاسم حضرت مجتبی دار فانی را وداع گفت سیدالشهداء تربیت کرد قاسم را در دامن خود تا به حد رشد رسید و گاه

ص: 195

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید : 14/64 ؛ بحار : 35/93 .

می شد که بفرزند او را صدا می زد.

صفات صوری و معنوی قاسم

قاسم یادگار برادر حسین بود البته هر وقت سیدالشهداء مشتاق برادر می شد نظر بجمال دل آرای قاسم می کرد قاسم یتیم بود شنیدی که یتیم محبوب قلوب رئوفه و رقیقه است قاسم مجمع صفات کمالیه بود صفات حسنه صوری و معنوی در وی مجتمع بودند الولد سر آیه قاسم مظهر مکارم اخلاق حسنی بود صورتش مثل ماه می درخشید به نحوی که در روز عاشورا بر لشکر دشمن گوارا نبود بر وی ضربتی زند و یا صدمه بر وجود مبارکش وارد آوردند .

و اما از صفات معنویه این جوان آنچه گویم چیزی نگفته ام و کفی فی فضله و شرفه و علو همته و فتوته آنکه چون عم بزرگوارش حضرت سیدالشهدا ارواحنا له الفداء در شب عاشورا حاضر ساخت اصحاب خود را و فرمود بایشان ای اهل بیت من و شیعیان من ، در این شب سوار بر شتران خود شوید و جان خود را بسلامت برید این جماعت غیر از کشتن من قصدی ندارند من بیعت خود را از شما برداشتم چون ایشان این کلمات را بشنیدند همگان بیک زبان ندا در دادند که ای سید و مولای ما قسم بخدای که هرگز دست از دامن تو باز نداریم تا مردمان گویند ترک کردند امام خود را و بزرگ خود را و او را فرییدا و حیداً بجای گذاشتند چه عذر در نزد خدای بیاوریم که امام خود را دست باز داشتیم لا و الله جز این نیست که در رکاب تو کشته شویم فرمود ای قوم فردا کشته می شوم و شما همگان کشته می شوید و یک تن از شما باقی نماند گفتند سپاس خدا را که گرامی داشت ما

ص: 196

را به نصرت تو و تشریف کرد ما را بسعادت شهادت در حضرت تو ای پسر رسول خدای آیا شاد نباشیم از ملازمت خدمت شما فقال جزاکم الله خيراً پس در آن وقت حضرت قاسم عرض کرد ای عم بزرگوار و انا فیمن یقتل آیا فردا من کشته می شوم یا نه؟ حضرت فرمودند ای پسرک من کشته شدن در کام تو چگونه است؟ قال یا عم اَحلی من العسل عمو کشته شدن در کام من از عسل شیرین تر است فقال أی واللّه فداک عمّک یعنی ای نور دیده، جان عمت بقرابت قسم بخدای تو هم کشته می شود و فرزندم عبدالله که علی اصغر است نیز فردا کشته می شود عرض کرد ای عمو آیا لشکر دشمن در خیام می آیند و عبدالله شیرخوار را می کشند؟ حضرت فرمود جان عمت بقرابت چون فردا شود تشنگی عبدالله بحدی رسد که نزدیک شود روح از بدنش مفارقت کند در میان خیمها آیم جستجوی آب یا شیری برای او کنم پیدا نشود پس او را روی دستهای خود گیرم ملعونی تیر به گلویش زند دستهایم از خون پر شود بجانب آسمان بپاشم و عرض کنم بدرگاه خدای اللهم صبراً و احتساباً⁽¹⁾ هر صاحب شعوری در این سؤال و جواب نظر کند بفهمد علو مقام این شهید را پس حسین مظلوم حق داشت که در روز عاشورا در وقت استیذان این جوان از برای رفتن میدان حالتی بر او رخ داد که در میدان رفتن هیچ یک از بنی هاشم حتی حضرت علی بن الحسین مظلوم، باینحالت نشد زیرا که دید الانست که این نوداماد که هم مانند فرزند اوست هم فرزند برادر پدری و مادری اوست هم یادگار برادر اوست مجمع

ص: 197

1- الهدایه الکبری : 204 ؛ مدینه المعاجز : 2/21 - 215 .

جميع صفات حسنه و خصال مستحسنه و دارای تمام کمالات صوری و معنویست از دستش می رود .

قاسم خدمت امام جهت اجازه میدان رفتن

روایت دارد خرج قاسم بن الحسن و هو غلام صغیر لم يبلغ الحلم فنظر الیه الحسین فاعتنقه حسین نگاهی باو نمود از رفتار آن حضرت با قاسم معلوم می شود که نگاه مایوسانه باو کرده پس از آن دستها بگردنش انداخت فبکیا حتی غشی علیهما(1) هر دو این مظلوم گریستند تا غش کردند و بر زمین افتادند .

نمی دانم این گریه از چه بابت بوده گریه باین شدت چرا و حال آنکه شهدای دیگر آمدند و اذن گرفتند و حسین علیه السلام با هیچ کدام چنین سلوک و رفتاری نکرد اما گریه حسین باین شدت یا از جهت یتیمی قاسم بوده یا از جهت این بود که امام علیه السلام دید طولی ندارد که عروسی قاسم بعزاء مبدل می شود یا از جهت این بود که دید الآن است یادگار برادرش حسن از دستش می رود و اما گریه قاسم گویا از جهت این بود که دید عم بزرگوارش بی کس مانده و اهل بیت محترم پیغمبر صلی الله علیه وآله بعد از شهادت عمش حسین بدست اشرار گرفتار خواهند شد و مبتلای اسیری و دستگیری خواهند گشت فاستاذنه فلم یاذن له .

اجازه ندادن حضرت

پس از آنکه هر دو بهوش آمدند اذن میدان رفتن از عمش گرفت حضرت اذنش نداد همین یک شهید است که امام علیه السلام اول از میدان رفتنش مضایقه

ص: 198

1- تسلیه المجالس : 2/304 ؛ بحار : 45/34 .

نمود چون بحد بلوغ نرسیده بود . فلم یزل الغلام یقبل یدیه و رجلیه(1) .

تعویذ امام حسن علیه السلام بر بازوی قاسم و فرمان نوشته در آن

وقتی که حضرت اذنش نداد بگوشه خیمه رفت و بنشست بخاطرش آمد که پدر بزرگوارش تعویذی بر بازویش بسته است و سفارش کرده بقاسم بگویند هر وقت کار بر او تنگ شد آنرا بگشاید و نگاه بان کند گشود و نگاه کرد دید که نوشته است : یا ولدی یا قاسم اوصیک أنك إذا رأیت عمک الحسین فی کربلا و قد أحاطت به اعداء فلا تترك البراز و الجهاد لاعداء الله و اعداء رسول الله ولا تبخل علیه بروحک و کلما نهاک عن البراز عاوده لیاذن لک فی البراز و الجهاد لتحظى فی السعاده الأبدیه ، حضرت قاسم در همان ساعت برداشت نوشته پدر را و آورد خدمت عم بزرگوارش چون آن حضرت نوشته برادر را خواند روایت دارد بکی بکاء شدیداً حسین علیه السلام گریه شدیدی کرد و آه سرد از دل برکشید و فرمود فرزند برادر این وصیت پدر تو است برای تو .

وصیت امام حسن به برادرش امام حسین علیهما السلام

وصیتی دیگر نیز بمن کرده باید آنرا عمل کنم آن حضرت دستهای قاسم را گرفت در میانه خیمه آورد حضرت أبا الفضل و برادرش عون را طلب نمود و بمادر قاسم فرمود آیا لباس نو و تازه برای قاسم هست یا نه عرض کرد نه آنگاه فرمود به خواهرش زینب صندوقی که نزدت هست بیاور زینب صندوق را آورد بنزد حضرت گذاشت حضرت در صندوق را باز کرد قبای حضرت مجتبی را از میانه آن بیرون آورد بر تن قاسم بپوشانید عمامه حسن را بر سر قاسم بپسچید .

ص: 199

عقد بستن فاطمه برای قاسم

فاطمه دخترش را که نامزد قاسم بود گرفت عقد کرد او را برای قاسم و خیمه جداگانه برای ایشان معین نمود دست فاطمه را بدست قاسم داد و از میانه خیمه بیرون آمد قاسم شروع کرد بنگاه کردن بدختر عمو و گریه کردن ، بیک مرتبه صدای هل من مبارز از لشکر دشمن بلند شد دست فاطمه را گذاشت و برخاست که از میانه خیمه بیرون آید فاطمه دستش را گرفت ممانعت کرد گفت پسر عم چه خیال داری فرمود خیال مقاتله دارم با لشکر دشمن ، فاطمه محکم گرفت دامن قاسم را ، قاسم فرمود بگذار دامنم را عروسی ما ماند در آخرت ناله فاطمه بلند شد اشکها بر صورتش جاری بخدمت قاسم عرض کرد حال عروسی ما تاخیر شده تا در آخرت بگو ببینم در روز قیامت من تو را کجا خواهم و به چه علامت تو را بشناسم قاسم بدست خود آستین خود را پاره کرد فرمود ای دختر عمو در روز قیامت مرا با این آستین پاره شده بشناس فریاد اهل بیت بگریه و ناله بلند شد .

مذاکرات حضرت و قاسم راجع به میدان رفتن قاسم

چون حسین علیه السلام دید که قاسم اراده میدان رفتن را دارد فرمود : یا ولدی اتمشی برجلک الی الموت قال و کیف یا عم و أنت بین الأعداء و حید غریب لم تجد محامیاً و لا صدیقاً روحی لروحک الفداء و نفسی لنفسک لوقاء(1) .

مقایسه این عروسی با عروسی جد اش فاطمه کبری علیها السلام

و بدانکه چون این عروسی را ملاحظه کنی نقطه مقابل همه عروسی ها است هر چه در عروسی ها رسم هست در این عروسی نیز ضد آن را هست موازنه کن عروسی فاطمه صغری را بعروسی جد اش فاطمه کبری در عروسی صدیقه طاهره بهشت را زینت کردند حورالعین رجز خواندند

ص: 200

و بخواندن طه و طواسین مشغول شدند و درختان بهشت نثار کردند درخت طوبی نثار کرد حور العین شادی کردند اما در عروسی این فاطمه حور العین همه بر سر زدند همه محزون بودند بهشت گریه کرد آسمان خون نثار کرد در عروسی ها شیرینی ها و شربت نثار می کنند در این عروسی زنان حرم اشک چشم نثار کردند در عروسی خضاب می بندند در این عروسی داماد خضاب بست در قتلگاه ، عروس خضاب بست از خون گوش بریده اش در عروسی ها اگر عروسی خانه والده باشد تا خانه داماد سوارش می کنند(1) در این جا عروس را سوار شتر برهنه کردند حجله زفاف این عروسی گودال قتلگاه بود تخت داماد بدنهای قطعه قطعه شهداء بودند در عروسی برای عروس و خویشان لباس فاخر می کنند در این عروسی فاطمه نو عروس وقتی که سرش در دامن عمه اش زینب بود از غش بهوش آمد عرض کرد عمته هل من خرقه استر بها رأسی قالت زینب و عمتک مثلک .

اف لک یا دهر پس از وقوع چنین عروسی چون حضرت قاسم عازم میدان رفتن شد و حضرت اذنش نمی داد فلم یزل یقبل یدی الحسین و رجلیه حتی اذن له فخرج ودموعه تسیل علی خدیبه(2) .

لباس حرب بر تن قاسم و ورودش به میدان

پس از آنکه حضرت اذنش داد لباس حرب بر تنش آراست فشق اذیاق القاسم و قطع عمامته نصفین و ادلاها علی وجهه ثم البسه ثیابه علی صورت الکفن و شد سیفه بوسط القاسم او را روانه میدان کرد(3) .

ص: 201

1- در سابق بزرگان عروس را سواره به خانه داماد می بردند.

2- تسلیه المجالس : 2/304 ؛ بحار : 45/34 .

3- مدینه المعاجز : 3/369 .

قاسم وارد میدان شد صفحه میدان را به نور جمال خود منور گردانید و بر لشکر دشمن حمله ور گردید و این رجز می خواند :

إن تكروني فأنا ابن الحسن * سبط النبي المصطفى و المؤمن (1)

هذا حسين كالاسير المرتهن * بين اناس لا سقو صوب المزن (2)

جهاد قاسم

در آن حمله شصت نفر از آن مدبران بدرک نیران فرستاد و مراجعت کرد.

بخدمت عم بزرگوارش عرض کرد یا عماه العطش العطش ادرکنی بشربه من الماء امام علیه السلام امرش به صبر فرمود و انگشتر خود را به او داد فرمود در دهن بگذار و بمک آنرا ، قاسم گوید چون انگشتر در دهن گذاشتم و مکیدم گویا چشمه آبی در دهنم پیدا شد سیراب شدم برگشت بمیدان (3) .

گفتگوی حمید بن مسلم و عمر بن سعد از دی ملعون

حمید بن مسلم ملعون گوید من در لشکر پسر سعد بودم نگاه باین جوان می نمودم در تنش بود جامه و ازاری و به پایش بود نعلین که بند یکی از آنها گسیخته بود از یادم نمی رود که آن بند نعلین چپش بود عمر بن سعد از دی ملعون در لشکر بود گفت قسم بخدای الآن بر این جوان حمله می کنم گفتم سبحان الله چه از او می خواهی قسم بخدای اگر مرا بزند دست باو دراز نمی کنم همین جماعتی که اطرافش را گرفته اند کفایتش می کنند از من گوش نگرفت کمین کرد از کمین گاه بر آمد ضربت شمشیری بر فرق قاسم بزد که

ص: 202

1- اگر مرا نمی شناسید من پسر حسن علیه السلام سبط پیامبر برگزیده و امین خدا هستم .

2- این حسین علیه السلام است که همچون اسیر گروگان شده در دست مردمی است که خداوند آن مردم را از باران رحمتش سیراب نسازد . بحار : 45/34 ؛ تسلیه المجالس : 2/304 .

3- مدینه المعاجز : 3/371 .

استغاثه قاسم به عمو و آمدن حضرت

فریادش بلند شد یا عمه ، امام علیه السلام مثل باز که عقب شکار رود صفوف لشکر از هم درید و پاشید و مانند شیر خشمناک بر آن مردمان بی باک حمله می کرد چون رسید دید که عمر ملعون روی سینه قاسم نشسته می خواهد سر از بدنش جدا نماید در همه مواقع امام علیه السلام تکلیف رعایا را معین می کند بیا در این موقع من و تو تکلیف امام را معین کنیم آیا بگذارد پیش چشمش دشمن سر قاسم را از بدن جدا کند این که نمی شود لابد حضرت شمشیر حواله اش کرد دست نحسش از بدنش جدا شد (1) دست بریده فوراً گرفت و میان طائفه خود انداخت گفت شما زنده باشید فرزند انزع البطین دست مرا از بند جدا کند .

آن مردمان بی غیرت از گفتار آن ملعون به غیرت آمدند بر امام علیه السلام حمله کردند هجوم آوردند حضرت فرصتی نیافته که قاسم را از میانه میدان جنگ بیک طرف کشد بهمان بی حالتی بجای خود افتاده که یک مرتبه همه لشکر به امداد همدیگر مانند دریا ب موج آمدند از چهار طرف اطراف امام را گرفتند از هر طرف که ایشان را متفرق می کرد از سه طرف دیگر هجوم می آوردند جنگ در پیوست و مغلوبه شد گرد و غبار هوا را گرفت روز روشن چون شب تار گردید اگر بگوش هوش توجه کنی در بین این گیرو دار مکرر آوازی ضعیف می شنوی که همه دم می گوید عمو بقرbant شوم سینه ام خورد شد کمرم شکست بدنم پای مال شد روایت دارد فاستبقت الخیل بصدورها

ص: 203

1- وقعه الطف (تصحيح محمد هادی یوسفی) : 243 ؛ بحار : 45/34 .

امام بر بالین قاسم

چون از جهت گرد و غبار و هوای تار جنگ ساکن شد و غبار قدری فرو نشست امام علیه السلام آمد بسر وقت قاسم ، دید که قاسمی باقی نمانده پاها را بزمین می سابد جانش بلب رسیده اعضا و جوارحش در هم پیچیده ، ایستاد بالای سرش ، بنا کرد عذر خواهی کردن فرمود و اللّٰه یعز علی عمک ان تدعوه فلا یجیبک أو یجیبک فلا یعینک او یعینک فلا یغنی عنک(1) کلمات آن حضرت قریب به این مضمون است که ای عمو از تو خجالت دارم خواستم قسمی کنم که سر از بدنت جدا نکند عاقبت طوری شد سرت جدا شد دستها از بدنت جدا شدند پاهایت جدا شدند سینه و کمرت خورد شد استخوانهایت درهم شکست .

امام علیه السلام بالای هر شهیدی که می آمد بزمین می نشست سرش بدامن رحمت می گذاشت تا بارامی تن جان می داد پس جهت چه بود که بالای نعش قاسم نشست یا از جهت این بود که چون رسید مهلت نشستن ندارد قاسم از دنیا گذشت یا از جهت این بود که دید نشستن سودی ندارد سری برای قاسم باقی نمانده که بدامن گذارد .

راوی گوید امام علیه السلام بلند کرد نعش قاسم را ، صورت بصورتش سینه بسینه اش هنوز پاهای قاسم بزمین کشیده میشد تعجب کردم چگونه قامت این پسر از قامت رشید امام علیه السلام بلندتر می باشد نظر کردم دیدم که اعضای قاسم همه از همدیگر جدا شده و منفصل گردیده ، آورد نعش قاسم را موافق

ص: 204

همین روایت در گودی قتلگاه بالای نعش ها گذاشت ثم قال بعد کلمات له صبراً یا اهل بیتی لا رأیتم هواناً بعد الیوم ابدأ (1) یعنی بر شما باد بصبر کردن ای اهل بیت من ، خوش بحال شما که از زحمت دنیا آسوده شدید و در نعیم بهشت غرقه در گشتید اگر گوش شنوا باشد کانه هنوز آواز قاسم از زیر سم مرکبان می آید :

عمو فدای تو گردم بدار دست از جنگ * مکن مجادله شاهها دمی نمای درنگ

تو جنگ می کنی و جان برفت ز اعضائیم * شکست زیر ستم اسب استخوانهایم

لا حول ولا قوه الا بالله العلی العظیم .

ص: 205

1- لهوف (ترجمه فهری) : 115 ؛ تسلیه المجالس : 2/305 ؛ بحار : 45/36 .

الحمد لله كما ينبغى لكرم وجهه و عز جلاله و الصلاه و السلام على محمد و آله و بعد فقد قال الله تعالى تبارك و تعالى : « وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا » (1) « فَأَسَدَّ كَتْفَاهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لَقَادِرُونَ » (2) خداوند منان در مقام امتنان بر عموم بندگان می فرماید و نازل کردیم از آسمان آبی را پاک و پاک کننده پس از آن جا دادیم آنرا در زمین تا بتدریج بیرون آید و خلایق از آن رفع حوائج خود کنند و البته ما بر بردن آن و محروم کردن بندگان از آن قادر و توانا خواهیم بود . بر عالم خبیر و ناقد بصیر مخفی و پوشیده نیست که از اعظم اعمال حسنه عمل سقایت و آب دادن است و در آن است ثوبات و اجوری که در غالب اعمال خیریه نیست و شارع مقدس

ص: 207

1- الفرقان : 51 .

2- المؤمنون : 19 .

در خصوص آن تأکید اکید فرموده .

لزوم آب دان و سقایت و ثواب آن

كما عن موسى بن جعفر عن آبائه عن رسول الله صلى الله عليه وآله قال يعبر الله عز وجل من عباده يوم القيامة فيقول يا ابن آدم استسقيتك فلم تسقني قال يا رب كيف اسقيك و أنت رب العالمين قال استسقاك عبدی فلان فلم تسقه أما علمت انك لو اسقيته لوجدت ذلك عندی (1).

در حدیث است آنکه اول اجری که در قیامت به بنده مومن داده می شود اجر آب دادنست (2) و در امر آب شارع مقدس احکام مخصوصی قرار داده مثل آنکه آب خوردن از هر نهري مباح است و لو صغير مالک آن نهر باشد و اگر کبير باشد چه راضی باشد و چه نباشد مباح است خوردن آب از آن (3).

و از جمله مسائل متعلقه به آن آنست که اگر کسی در سفر باشد و حیوانی به همراه او باشد و بترسد که اگر به آبی که دارد وضو بگیرد یا غسل کند آن حیوان تشنه بماند آب را باید بحیوان دهد و تیمم کند و بعضی از علما می گویند که هرگاه مالک حیوان دیگری باشد نیز همین حکم را دارد (4) و بعضی گویند که هرگاه آنکه بر او تشنگی ترسیده شود کافر ذمی باشد نیز همین حکم را دارد.

ابن عباس گوید شخصی خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله عرض کرد که چه کار کنم که مستحق بهشت شوم حضرت فرمود مشکي بگیر و سقائي کن

ص: 208

1- امالی طوسی : 630/م 30/ح 9 ؛ بحار : 71/368/ح 56 .

2- کافی : 4/57/ح 1 .

3- منهاج الصالحين (سیستانی) : 1/49/ح 135 .

4- رساله عملیه : موارد تیمم .

و آب به مردم بده تا آن مشک پاره شود بدانکه پیش از پاره شدن مشک بهشت بر تو واجب می شود (1) عمم حمزه و پسر عمم جعفر را در خواب دیدم پرسیدم از ایشان چه عملی از همه اعمال حسنه بهتر یافته اید قالاً فدیناک بالاباء و الامهات و جدنا أفضل الأعمال الصلاه عليك و حب علی و سقی الماء (2) قال رسول الله صلى الله عليه وآله خمس من أتى بواحدة منها وجبت له الجنة یعنی پنج عمل اند هر کس موفق شود به بجا آوردن یکی از آنها بهشت بر او واجب می شود من اعتق رقبة عانیه کسی که بنده در راه خدا آزاد کند او کسی جلده عاریه یا برهنه را بپوشاند او حمل قدماً حافیهً یا پیاده پابرنه را سوار کند او اطعم کبداً جائعه یا گرسنه را سیر کند او سقی هامه صادیه (3) یا تشنه را سیراب کند مستحق بهشت می شود.

و عن موسى بن جعفر عن آبائه عن رسول الله صلى الله عليه وآله قال ان الله يحب ابراد الكبد الحری و من سقى كبداً حراً من بهيمه أو غيرها أظله الله يوم لا ظل الا ظله (4) .

حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله مشغول وضو ساختن بود گربه از راه گذشت نگاه به آب کرد فرمود گربه تشنه است وضو را گذاشت آبرا نزد گربه نهاد و از پس مانده گربه وضو را تمام کرد (5) .

ص: 209

1- امالی طوسی : 310/م 11/ح 74 ؛ بحار : 93/173/ح 12 .

2- دعوات (راوندی) : 90 ؛ بحار : 22/284/ح 46 .

3- اعلام الدین فی صفات المؤمنین : 294 ؛ بحار : 71/369/ح 59 .

4- الکافی 4/58/ح 6 ؛ بحار : 93/170/ح 15 .

5- مجالس حاج شیخ جعفر شوشتری : 100/م 8 .

یکی در بیابان سگی تشنه یافت

برون از رمق در حیاتش نیافت

کله دلو کرد آن پسندیده کیش

چه حبل اندر آن بست دستار خویش

بخدمت کمر بست و بازو گشاد

سگ تشنه را یک کفی آب داد

خبر داد پیغمبر از حال مرد

که ایزد گناهان او عفو کرد

حتی در آب دادن به کافر که از بهائم اذل است خدا اجر می دهد اگر کسی طعامی به کافر دهد اجری ندارد اما آب دادن به کافر اجر دارد.

راوی گوید من هم محمل حضرت صادق علیه السلام بودم در راه مکه ، دیدم شخصی افتاده در زیر سایه درخت مغیلان حضرت فرمود برو بین نبادا از تشنگی افتاده باشد می گوید پیاده شدم و رفتم و آمدم عرض کردم یا بن رسول الله نصرانی است از تشنگی افتاده است فرمود آبش بده لکل کبد حراء اجر(1) پس مسلمان به مسلمان آب دهد اجر دارد و مسلمان به کافر آب دهد اجر دارد کافر به مسلمان آب دهد موجب تخفیف عذابش می شود کافر به کافر آب دهد سبب تخفیف عذابش می شود.

بستن آب بر امام حسین علیه السلام و اهل بیت آن حضرت

خدا لعنت کند جماعتی را که مثل امروز گذشته که روز هفتم محرم بود آب را از روی جماعتی از بندگان خدای بستند و دلهای ایشان را از زحمت

ص: 210

1- کافی : 4/57/ح 4 .

عطش و تشنگی خستند و تفصیل این اجمال بر وجه مقتضای حال آن است که چون عمر سعد ملعون خبر از سوء عاقبت امر خود نداشت و نه دانست که خیمه مایه اش از سجن و طینتش مائل بدرک اسفل السافلین است از مقاتله با سیدالشهداء ارواحنا له الفداء کراهتی بکمال داشت پس از آنکه روز ششم محرم الحرام آن ملعون بزمین کربلا رسید و لشکرگاه ساخت و خیمه ها برافراخت آن حضرت را آگهی فرستاد .

تقاضای ابن سعد از حضرت برای گفتگو

که اگر مسئلت مرا اجابت می فرمائید صواب آنست که ساعتی با هم بنشینیم و در اصلاح این امر سخن برانیم امام علیه السلام فرمود روا باشد پس شبانگاه در کنار فرات بساطی بگستراند و مجلس را از فضول و اغیار برداشتند و هر دو نشیمن ساختند و فراوان سخن گفتند (1).

(2).

نامه خولی اصبحی به ابن زیاد

خولی بن یزید اصبحی که خاصه با امام علیه السلام تشدید معادات می کرد چون این بدید نامه نوشت بعبدالله بن زیاد ملعون بدین شرح : اما بعد ایها الامیر ان عمر بن سعد یخرج کل لیله و یسط بساطاً و یدعو الحسین و یتحدثان حتی یمضی من اللیل شطره و قد ادرکتہ علی الحسین الرأفہ و الرحمہ فامرہ ان ینزل عن حکمک و یصیر الحکم لی و انا اکفیک امره (3) .

نوشت که ای امیر همانا پسر سعد هر شب از لشکرگاه خود بیرون می شود و در کنار فرات فرش می گستراند و حسین را می خواند و از هر در سخنی

ص: 211

1- مقتل ابی مخنف : 66 .

2- و مجلسی دیگر نوشته اند بین العسکرین که آقا بود با حضرت ابا الفضل و علی اکبر و عمر سعد ملعون با حفص پسرش و لاحق غلام وی تنها .

3- مقتل ابی مخنف : 66 .

می کنند تا شطری از شب سپری می شود او را با حسین جز از در رحمت و رأفت ندیده ام فرمان کن تا این خدمت را از گردن فرو نهد و زمام کار را بدست من دهد تا من این خدمت را بخاتمه برسانم و کار حسین را کفایت کنم .

نامه ابن زیاد ملعون به ابن سعد لعنه الله

چون ابن زیاد ملعون نامه خولی را بخواند از عمر بن سعد بیازرد و او را بدینگونه رقم کرد اما بعد یابن سعد قد بلغنی انک تخرج کل ليله و تبسط بساطاً و تدعو الحسین و تتحدث معه حتی یمضی من اللیل شطره فاذا قرأت کتابی فامرہ أن ینزل علی حکمی فان اطاع و الا امنعه من شرب الماء فانی حللته علی الیهود و النصارى(1) ، و به روایتی دارد و الکلاب و الخنازیر و حرمتہ علی الحسین و علی اهل بیتہ فحل بین الحسین و أصحابہ و بین الماء فلا یدوقوا منه قطره(2) ای پسر سعد بمن رسید که هر شب از لشکرگاه خویش بیرون می روی و بساطی می گسترانی و حسین را می خوانی و طریق محاوره می سپاری تا نیمی از شب در می گذرد هان ای پسر سعد چون کتاب مرا بخوانی حسین را مأمور کن که پذیرای امر من گردد اگر طاعت کرد نکو باشد و اگر نه آبر از وی باز گیر و میان او و فرات حاجز و حائل شو که من آبر بر یهود و نصاری حلال کردم و بر حسین و اهل بیتش حرام کردم پس باید حائلی شوی میان حسین و اصحابش و میانه فرات تا قطره از آن نیاشامند .

ص: 212

1- مقتل ابی مخنف : 67 .

2- الارشاد : 2/86 ؛ مناقب آل ابی طالب علیهم السلام : 4/97 .

گماشتن ابن سعد ملعون عمرو بن حجاج را بر شریعه فرات

چون ابن سعد ملعون بر مضمون نامه مطلع گشت در همان آن عمرو بن حجاج را طلب نمود و او را با پانصد سوار بر شریعه فرات بگماشت و این واقعه روز سه شنبه هفتم محرم الحرام بود(1).

حفر زمین توسط حضرت و جوشیدن آب زلال

بالجمله پس از اجراء این حکم چون زحمت عطش بر حسین و اصحاب و اهل بیت او فراز آمد آن حضرت تبری گرفت و از بیرون خیمه زنان نوزده گام بجانب قبله برفت آنگاه زمین را با تبر سختی حفر کرد ناگاه آبی زلال و گوارا بجوشید و اصحاب آن حضرت بنوشیدند و مشکها پر آب کردند پس آن چشمه فرو شد چنان که اثری از آن نماند.

نامه ابن زیاد به ابن سعد جهت جلوگیری شدن آن ملعون از حفر چاه توسط حضرت و یاران او

چون این خبر را باین زیاد بردند عمر سعد را بدین منوال نامه نوشت اما بعد بلغنی أن الحسین یحفر الابار و یصیب الماء فی شرب هو و أصحابه فإذا ورد علیک کتابی فامنعهم من حفر الابار ما استطعت و ضیق علیهم و لا تدعهم یدوق الماء(2) یعنی نوشت که بمن رسیده حسین حفر چاه می کند و آب بر می دارد و خود و اصحاب او می آشامند نیک نگران باش چون مکتوب مرا قرائت کردی چند که توانی مگذار که حفر چاه کند و بآب دست یابد و سخت بگیر بر ایشان، پس از رسیدن نامه، عمر ملعون در منع آب بسیار سخت گرفت و نمی گذاشت که قطره آبی به این لب تشنگان برسد.

معرفی لب تشنگان کربلا

می دانی این جماعت لب تشنه کیانند یا نه؟ اگر نمی دانی بگویم تا بشناسی اینها مردمانی غریب اند گرفتار دشمنانند مبتلای ناکسانند اگر

ص: 213

1- ارشاد: 2/86؛ بحار: 44/389.

2- تسلیه المجالس: 2/262؛ بحار: 44/387.

می خواهی بهتر بشناسی این جماعت اهل بیت پیغمبرند از خانواده رسالتند این جماعت لب تشنه سه تا امام دارند اولاد امام دارند برادر امام دارند پنجاه ساله دارند سی و چهار ساله دارند هیجده ساله دارند سیزده ساله دارند زن دارند صحیح دارند مریض دارند اینها باین اوصافی که گفتم نیستند مگر لب تشنگان دیار کربلا و داغدیدگان صحرای نینوا .

زان تشنگان هنوز به عیوق می رسد

فریاد العطش ز بیابان کربلا

سقا‌های لب تشنگان

پس ای بنده مؤمن بیا سقایت نما و آب ده این لب تشنگان را ، شنیدی که آب دادن چقدر اجر و ثواب دارد خاصه به این جماعت لب تشنه که این همه امتیازات و خصوصیات دارند این جماعت چند سقا دارند .

اول: حضرت خاتم الأنبياء صلی الله علیه وآله

اول ایشان حضرت خاتم الانبیاء است که جام در دست داشت در میدان کربلا ایستاده هر شهیدی را بمجرد مفارقت روح از بدنش خود آب می داد الا حضرت علی اکبر که هنوز رمقی در بدن داشت عرض کرد ای پدر بزرگوار از دست جدم سیرآب شدم جام دیگر در دست دارد منتظر شما می باشد.

دوم : حضرت سید الشهداء علیه السلام

دوم خود حضرت سیدالشهداء است ارواحنا له الفداء که روز هفتم محرم حفر چاه کرد و این لب تشنگان را سیر آب نمود .

سوم : شیعیان

سوم چشمهای شیعیانند که تا روز قیامت سقایت می کنند این تشنگان را از چشمه چشمان خود ، نمی دانم این سقایت را از شیعیان قبول می کنند این جماعت لب تشنه یا نه معلوم نیست قبول کنند زیرا که اگر بخواهی که این

ص: 214

آبرا برئیس و سرور این جماعت بدهی هر آینه خواهد گفت ای شیعه چگونه من آب بیاشامم با آنکه این همه زنان و کودکان و اطفال فریادشان به العطش بلند است چگونه من آب بخورم و حال آنکه جوان هیجده ساله ام علی اکبر پس از مراجعت از میدان توقع یک شربت آب از من نمود اجابتش میسر نشد چگونه من آب بخورم و حال آنکه برادرم ابا الفضل را که سقای اهل بیت من بود با لب تشنه شهید کردند ای شیعه اگر می خواهی اظهار محبت بمن بکنی این آب را به علی اکبر یا به برادر با جان برابرم ابا الفضل برسان اگر بعلی اکبر بدهی معلوم نیست او نیز قبول کند زیرا خواهد گفت چگونه من آب بیاشامم و حال آنکه برادر شیرخوار مرا، علی اصغر برای قطره آبی گلویش را گوش تا گوش دریدند و با لب تشنه روی دست بابایم شهیدش کردند اگر می خواهی محبت کنی این قطره آبرا به لب تشنه برادرم علی اصغر رسان اگر بوی بدهی نیز قبول نخواهد کرد زیرا که می گوید من چگونه آب بیاشامم و حال آنکه عم بزرگوارم حضرت ابا الفضل که سقای ما بود و برای ما تحصیل آب می نمود لبش تشنه روی خاک افتاده، برو این قطره آب را بوی ده که از همه سزاواتر است اگر به حضرت ابا الفضل بدهی نیز قبول نخواهد کرد و خواهد گفت چگونه من آب خورم و حال آنکه آقا و سرورم فرزند فاطمه هر قدر تا آندم آخر گفت اسقونی قطره من الماء کسی آبش نداد تا آنکه با لب تشنه روی خاک افتاده سرش از پیکرش جدا کردند پس بیا ای شیعه این قطره آب چشم را ذخیره نمائیم برای روز سیاهی که خود در پیش داریم که شاید از برکت این قطره اشک از آتش غضب خدایی خلاص شویم.

چون حضرت موسی پس از فرار نمودنش از شهر مصر بیامد و بر سر چاه مدین رسید و دختران حضرت شعیب را در آنجا دید که می خواهند گوسفندان خود را آب دهند کما قال تعالی « وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِّنَ النَّاسِ يَسْكُنُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّى يُصَدِرَ الرِّعَاءُ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ » (1) حضرت موسی بایشان گفت چیست مقصود شما که نزدیک چاه نمی آئید و گوسفندان خود را آب نمی دهید گفتند به گوسفندان خود آب ندهیم تا وقتی که باز گردانند شبانان رمه های خود را از آب تا از زیادتی آبی که از مواشی ایشان می ماند به گوسفندان خود دهیم زیرا که ما مددکاری نداریم و پدر ما پیری کهن سالست و نمی تواند که بیاید و گوسفندان را آب بدهد بضروره ما خودمان می آئیم و باین طریق گوسفندان خود را سیراب می کنیم .

و تفصیل این اجمال این است که چون حضرت موسی بر سر چاه رسید و بر حال ایشان اطلاع یافت نزدیک شبانان آمده و گفت این دو زن عاجزه را چرا انتظار می دهید گوسفندان ایشان را سیراب کنید تا زودتر بخانه خود برگردند ایشان از روی استهزاء و سخریه بحضرت موسی گفتند ما ایشان را آب نمی دهیم اگر توانی تو بیا و این دلورا بکش و ایشان را آب بده حضرت موسی از سر غیرت و حمیت پیش آمد و آنها را چون نظر در میان ابروی موسی افتاد بترسیدند و بیک طرف رفتند بنظاره بایستادند موسی بیامد و دلوی که ده تن می کشیدند با آنکه هشت شبانه روز بود که حضرت موسی

ص: 216

طعامی نخورده بود و پای او مجروح گشته به تنهایی بکشید تا آنکه گوسفندان ایشان را سیراب کرد « فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ » (1) چون حضرت موسی گوسفندان ایشان را آب داد بازگشت بسوی دیواری یا درختی از جهت حرارت هوا و شدت جوع گفت ای پروردگار من به درستی که هر چیزی را که بفرستی بسوی من از خوبی یعنی از خوردنی چه کم باشد چه بیش بان محتاجم و از تو می طلبم (2).

« فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقِصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ » (3) یعنی آمد بسوی موسی یکی از آن دو دختر که صفورا نام داشت و بزرگتر از دیگری بود در حالتی که راه میرفت به طریق شرم داشتن روی خود بسته و گویند آستینی بر روی خود افکنده گفت بدرستی که پدر من می خواند تو را تا مزد آب دادن تو بدهد .

موسی نزد شعیب علیهما السلام

پس چون موسی بنزد شعیب آمد و قصه خود را بیان کرد شعیب بموسی بشارت داد که مترس از گروه ستمکاران و فرعون و فرعونیان ، حال که با اینجا رسیدی نجات یافتی (4) .

البته اگر من و تو هم سقایت کنیم لب تشنگان دیار کربلا را در روز قیامت

ص: 217

1- القصص : 24 .

2- تفسیر کبیر منهج الصادقین : 7/64 .

3- القصص : 25 .

4- تفسیر کبیر منهج الصادقین : 7/65 .

کبری و داهیه دهیا صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیها السلام بنزد ما بیاید و بفرماید: انّ اَبی یدعوک لیجزیک أجر ما سقیت لنا یعنی پدرم پیغمبر صلی الله علیه وآله می گوید بیائید ای شعیان حسین تا مزد دهم شما را سقایتی را که کردید درباره اهل بیتم .

شنیدی که حضرت موسی چون بنزد شعیب رسید حضرت شعیب از حال وی پرسید که برای چه باین حالت رسیده گفت از دست فرعون و فرعونیان . در روز جزا چون ماهای شرمسار و گنهکار بخدمت سید ابرار حاضر شویم با حال متوحش و روئی سیاه و قدی خمیده و رنگی پریده خواهد آن بزرگوار فرمود برای چه باین حالت شده اید البته در جواب عرض خواهیم کرد از جهت سرکشی نفس اماره و غلبه شیطان و حب دنیا که سرمایه همه گناهانست .

حضرت شعیب بشارت داد بموسی پس از اظهار اغتشاش حال خود لا تخف نجوت من القوم الظالمین یعنی چون به نزد من رسیدی در امن و امان واقع شدی در آن وقت که ما وجه اختلال حال خود را بعرض اقدس نبوی برسانیم امید است آن حضرت بشارت بما دهد لا تخف نجوت من عذاب العاصین یعنی چون سقایت کردی در دنیا اهل بیت لب تشنه مرا و ایشان را از چشمه چشمت آب دادی امروز که همه دلها ترسانند خوفی بر تو نیست و از عذاب ابدی خلاص گشتی .

سقای چهارم : حضرت ابا الفضل علیه السلام

سقای چهارم این لب تشنگان حضرت ابا الفضل است و وجه اینکه این بزرگوار ملقب به سقا شد اینست که چون روز هفتم محرم آب در میان خیام حسین کمیاب شد آن حضرت برادر خود ابا الفضل را طلب فرمود و بیست

سوار و سی تن پیاده ملازم رکاب او فرمود تا از طریق شریعه آب به لشکرگاه او آورند ابا الفضل بود تا شب فراز آمد و تاریکی جهان را فرا گرفت این وقت چون شیر شرز به جانب فرات روان گشت آنگاه از میان اصحاب هلال بن نافع بجلی پیشروی آن حضرت روان بود نخست وارد شریعه گشت عمرو بن حجاج ملعون گفت تو کیستی و این جا چه می کنی گفت یک تن پسر عمّ توام آمده ام تا آب بنوشم گفت بنوش بر تو گوارا باد هلال گفت ای عمرو مرا آب می دهی و پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله و اهل بیتش را لب تشنه می گذاری تا از عطش هلاک شوند گفت این سخن راست می گویی لیکن چه توان کرد بامری مأمورم لابد باید آنرا بنهایت برم هلال چون این سخن بشنید بانگ در داد که ای اصحاب حسین در آئید حضرت ابا الفضل چون شیر شرز به جماعت خود بشریعه در آمدند و از آن سوی عمرو و لشکر خود را فرمان جنگ داد کانون طعن و حرب افراخته گشت اصحاب امام مظلوم نیمه بمقاتلت پرداختند و نیمه مشکها را پر از آب کردند پس حضرت ابا الفضل بسلامت بازگشت و اصحاب امام مظلوم و اهل بیتش همه سیراب شدند از این جهت است که آن حضرت را سقا نامیده اند (1).

فضائل و مقامات حضرت ابا الفضل العباس علیه السلام

فضائل و مقامات عالیه این بزرگوار از حد بیرون و از شماره افزونست جامع جمیع کمالات صوری و معنوی و عالم غیر معلم است مقامات علمیه و فضائل الهیه این بزرگوار معلوم می شود از اینکه :

چون در ایام صغر سن امیر المؤمنین خواست عدد را یادش بدهد باو فرمود

ص: 219

یا عباس قل واحد قال العباس و احد ، امیرالمؤمنین بوی فرمود قل اثنین عرض کرد بلسانی که واحد گفته ام اثنین نمی گویم امیرالمؤمنین بوسید حضرت ابا الفضل را ، زینب مکرمه عرض کرد بابا آیا ما را دوست می داری فرمودند بلی ای نور دیده(1) .

هر کس فی الجملة تأمل کند در این یک کلمه بلندی که در سن طفولیت در زمانی که پدر بزرگوارش خواسته او را عدد یاد دهد از این وجود مقدس گفته شده علو مقامش بر وی معلوم خواهد شد.

اما در بها و صفای رخسار یگانه روزگار بود که با اینکه صباحت و ملاححت طائفه بنی هاشم بر همه واضح است از بین همه بنی هاشم آن بزرگوار ملقب بود به قمر بنی هاشم یعنی چون جمال بی مثال وی با طائفه بنی هاشم مقایسه می شدی صورتش مانند ماه درخشان بودی و سائرین در جنب وی مانند ستارگان می نمودند و در رشادت و بلندی قامت بمثابه بود که چون بر اسب بسیار بلند کوه پیکر سوار می شد اگر پاهای مبارک از میانه رکاب بیرون آوردی پاهایش بزمین کشیده شدی(2) .

و در شجاعت و دلیری و قوت قلب بدرجه بود که آن دریای لشکر که در کربلا مجتمع شدی بغایت از این وجود مبارک ترسان و هراسان بودند چنانچه خود حضرت سیدالشهداء باین مطلب اشاره فرمود وقتی که روز عاشورا برادر را روی زمین افتاده دید این مضمون بفرمود :
الیوم نامت اعین

ص: 220

1- مستدرک الوسائل 15/215/ش 18040/ح 16 .

2- مقاتل الطالبیین : 90 ؛ بحار : 45/39 .

بک لم تنم (1) و سهرت آخری فعزّ منامها (2) در خبر است وقتی که ابا الفضل کشته شد جرئت لشکر بطرف خیمه رفتن زیاد شد و جری شدند (3).

و در تأدب و معرفت در حق برادر خود امام علیه السلام چنان ممتاز بود که خود را از نوکران و غلامان آن حضرت محسوب می نمود (4).
و حضرت سیدالشهداء این قدر ابا الفضل را دوست می داشت که بوی می فرمود بنفسی أنت یعنی برادر عباس جان حسین بقرابنت ، و امام علیه السلام در هر امر شدیدی طلب نصرت از ابا الفضل می کرد (5).

در لثالی الأخبار است حضرت لقمان از سفر مراجعت کرد نزدیک شهر غلامش را دید باو گفت ما فعل ابي پدرم چطور بود گفت مات أبوک لقمان گفت ملکت امری اختیارم بخودم افتاد پرسید عیالم ؟ گفت ماتت گفت جدد فراشی لحافم تازه شد احوال خواهرش را پرسید جواب داد ماتت لقمان گفت ناموسم پنهان شد حال برادر را پرسید گفت مات لقمان آهی کشید گفت انقطع ظهري (6) پشتم شکسته شد قدم خم شد .

هجوم ابن سعد با لشکرش عصر روز تاسوعا به جانب معسکر حضرت

در روز تاسوعا چون آفتاب از زوال بگذشت و دو بهره از روز بگذشت بتحریص شمر ذی الجوشن ملعون ، عمر سعد برخواست و شاکی السلاح بر

ص: 221

1- و نقل : و تسهدت .

2- معالی السبطين : 2/412 .

3- الدمعه الساکبه : 4/327 .

4- معالی السبطين : 1/437 .

5- ارشاد : 2/90 .

6- بحار : 13/424 .

اسب خویش بنشست سپاهیان چون این بدیدند سلاح جنگ در بر کردند و بر نشستند و جانب معسکر حسین علیه السلام را پیش گرفتند چون راه بر لشکرگاه ابی عبداللّه نزدیک شد همه مردان غازی و حمحمه اسبان تازی و قعقه سلاح گوش زد اهل بیت گشت این وقت آقا علیه السلام بر در سرا پرده نشسته اصلاح سیف و سنان می نمود ناگاه خواب او را در ربود سر بزانی مبارک نهاده زینب بدوید و برادر را از خواب برانگیخت و عرض کرد مگر این هیاهو را اصغافرمودید اینک لشکر دشمن است که می رسد امام علیه السلام سر برداشت فقال یا اختاه انی رأیت الساعه رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله جدی و اُبی علیاً و اُمی فاطمه و اُخی حسناً و هم یقولون یا حسین انک رائح الینا عن قریب .

و بروایتی غداً فرمود خواهر در همین ساعت جدم مصطفی و پدرم علی مرتضی و مادرم فاطمه زهرا و برادرم حسن مجتبی را در خواب دیدم مرا گفتند زود بیا بنزد ما و بروایتی فردا در نزد ما خواهی بود زینب چون این کلمات بشنید با دست بصورت خود زد و فریاد بویل و وای برداشت فقال لها الحسین لیس لك الویل یا اختاه اُسکتی رحمک اللّٰه مهلاً لا تشمتی بنا القوم(1) امام علیه السلام فرمود خواهر شایسته نیست ترا که به ویل و وای در افتی خداوند ترا رحمت کند زبان دشمن را به شماتت من نخواه .

این وقت حضرت ابا الفضل عرض کرد یابن رسول اللّٰه اینک لشکر دشمن نزدیک شد رأی مبارک چیست آن حضرت برخاست و به برادر فرمود سوار شو و این جماعت را بگوی این عجلت و شتاب چیست چه

ص: 222

می خواهید و از بهر چه می آئید ابا الفضل با بیست سوار روان شد زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر اسدی ملازم خدمت او بودند چون با لشکر دشمن مقابل شد آن حضرت بانگ بزد که از بهر چه می آئید گفتند فرمان امیر عبیدالله رسید که حسین و اصحاب او فرمان او گردن نهند و با یزید دست بیعت دهند و اگر نه حاضر جنگ شوند ابا الفضل فرمود اکنون در این جا باشید تا من بروم و حضرت ابی عبدالله را خبر کنم تا چه فرماید عنان مرکب را منعطف گردانید و بخدمت حضرت برادر آمد قصه را عرضه داشت آن حضرت قدری سر بیزیر افکند پس سر مبارک بلند کرد و باصحاب در کار حرب سخن فرمود روی بابا الفضل نمود و فرمود: ارجع الیهم فان استطعت ان تؤخرهم و تدفعهم عنا العشیه لعلنا نصلی لربنا اللیله و ندعوه و نستغفره فهو یعلم انی قد أحبّ الصلاه له و تلاوه کتابه و کثره الدعاء و الاستغفار(1).

به ابا الفضل فرمود این جماعت را دیدار کن و اگر توانی این مناجزت و مبارزت را از این شب تاخیر نمای تا یک امشب خداوند را نماز گزاریم و شب را بدعا و استغفار احیاء کنیم چه خداوند می داند که من نماز و قرائت قرآن و کثره دعا و استغفار را دوست می دارم .

مهلت گرفتن ابا الفضل شبِ عاشورا را از ابن سعد

پس ابو الفضل بشتافت و هنوز سواران او در برابر سپاه دشمن پُای بودند و آن جماعت را نصیحت می کردند چون آن حضرت برسید پیام امام را برسانید عمر ملعون با شمر ذی الجوشن بگفت رأی تو در این امر چیست؟ شمر ملعون گفت اگر زمام کار بدست من بودی یک ساعت ایشان را مهلت

ص: 223

ندادمی اکنون کار بدست تست و امیر جنگ توئی من چه گویم در این وقت عمرو بن حجاج زبیدی گفت قسم بخدای اگر کفار ترک و دیلم این مهلت را از شما می خواستند دعوت ایشان را اجابت می فرمودید آخر ایشان آل محمداند صلی الله علیه وآله این تردید و توانی چیست؟ این وقت عمر سعد ملعون رسولی در خدمت حضرت ابو الفضل روان کرد و پیغام داد انا اجلناکم الی غد فأن استسلمتم سرحنا بکم الی عیداللہ بن زیاد و ان آیتم فلسنا بتار کیکم گفت یک امشب شما را مهلت دادیم فردا صبح که شد اگر سر فرمان پسر زیاد در آورید شما را بنزد وی کوچ دهم تف بر تو ای زمانه دون پرست .

ای چرخ تا کی اینهمه ظلم و ستم کنی

دلهای محترم همه پا بست غم کنی

مسعود را برانی خوار جهان کنی

مردود را بخوانی صدر امم کنی

هر جا که مقبلی است نصیبش بلا دهی

هر جا که مدبریست قرین نعم کنی

و اگر نه دست از شما باز نخواهم داشت و فیصل امر بر دست شمشیر خواهیم گذاشت این هنگام هر دو لشکر به آرامگاه خود باز شدند و بیارمیدند(1).

و بدانکه سرور شهداء ریحانه رسول خدای در طلب مهلت از این ملاعین و اشقیاء اشاره فرمودند که نه غرض از آن اینست که یک شب دیگر از

ص: 224

1- وقعه الطف : 195 .

زندگانی دنیا بهره مند شوند یا اینکه راه فراری پیش گیرند .

زیرا که بر اهل معرفت و دانش معلوم است که کسی که بداند ساعت شهادت خود را و در شب عاشورا خبر دهد که فردا خود با اصحاب و انصارش کشته خواهند شد چگونه طالب و خواستگار زندگانی یک شبه خواهد گشت .

و اما اینکه آن حضرت از طلب مهلت قصد فرار نداشت زیرا که تاسوعا یوم حوصر فیه الحسین(1) یعنی روز نهم محرم روزی بود که لشکر حسین و اصحابش را حلقه وار احاطه کرده بودند و راه نفس زدن را بر آن بزرگوار گرفته بودند چنان که حر بن یزید ریاحی در مقابل لشکر ایشان گفت و اخذتم بنفسه(2) یعنی این ینده خدا را آوردید و او را محاصره کردید بقسمی که راه نفس بر او بسته شده .

کرامات حضرت ابا الفضل

بالجمله کرامات و خوارق عادات نزد قبر مطهر حضرت ابا الفضل مراراً و کراراً واقع شده و می شود از آن جمله سید اجل نصر الله مدرس حائری نقل نموده برای فاضل دربندی که گفت من با جمعی از خدام نشسته بودیم داخل صحن مقدس حضرت ابا الفضل ، ناگاه مردی دوان دوان از حرم شریف بیرون آمد در حالی که یکی از دو دستش برانگشت دست دیگرش گزارده بود او را عقب کردیم دستش را از بالای انگشتش برداشت دیدیم که انگشتش از بیخ بریده است و خون از آن مانند جریان آب از میزاب جاری

ص: 225

1- کافی : 4/147/ح 7 ؛ بحار : 45/95/ح 40 .

2- الدمعه الساکبه : 4/293 ؛ ناسخ التواریخ : 2/256 .

است زود برگشتیم بحرم محترم ابا الفضل دیدیم که انگشتش بین شبکات ضریح معلق است و یک قطره خون از آن بیرون نمی آید و همان شخص پس از یک شب فوت شد(1) فاضل دربندی می فرماید البته این صدمه بر او وارد شده مگر از جهت تقصیری که درباره قبر مطهر کرده .

عظمت مقام ابا الفضل و اسباب شفاعت

و بس است در فضیلت آن حضرت چیزی که نقل می کنند بعضی موثقین چنان که در اسرار است آنکه چون روز قیامت شود و امر بر اهل محشر سخت گردد پیغمبر امیرالمؤمنین را بنزد فاطمه فرستد تا در مقام شفاعت حاضر شود امیرالمؤمنین بیاید بفاطمه گوید از اسباب شفاعت چه داری و چه ذخیره کرده ای برای امروز که روز محشر و یوم فزع اکبر است فاطمه گوید کفایت است از برای این امر دستهای بریده فرزندانم ابا الفضل(2) .

و فاضل دربندی گوید خبر داد مرا جمعی از ثقات اینکه شخصی مؤمن بود زیارت می کرد حضرت سیدالشهداء را در هر روزی سه مرتبه یا در صبح هر روزی یک مرتبه و زیارت نمی کرد قبر ابا الفضل را مگر بعد از مدت بیست روز یا کمتر ، در عالم خواب دید صدیقه طاهره را بر او سلام کرد حضرت از او روی بگردانید فقال بأبی أنت و أمی لا تقصیر منی لم تعرضینی در عالم خواب گفت پدر و مادرم فدای تو باد تقصیری نکرده ام برای چه از من روی گردانیده اید ؟ فرمود : برای اینکه تو از زیارت فرزندانم روی گردانی عرض کردم فرزندانم ترا هر روز زیارت می کنم فرمود زیارت می کنی فرزندانم

ص: 226

1- ترجمه اسرار الشهداء : 2/1101 .

2- ترجمه اسرار الشهداء : 2/1100 .

حسین را و زیارت نمی کنی فرزندانم ابا الفضل را(1).

ابا الفضل خدمت برادر جهت اجازه گرفتن برای جان نثاری

بالجمله در روز عاشورا چون حضرت ابا الفضل تنهایی و بی کسی برادر خود حضرت سیدالشهداء را بدید عرض می کند برادر آیا اذنم می دهید جان خود را نثار گردانم فبکی الحسین بکاء شدیداً حتی ابتلت لحيته من الدموع حضرت سیدالشهداء به سبب این اظهار گریه شدیدی کرد تا محاسنش از اشک چشمش تر شد و فرمود برادر تو رئیس لشکر منی و قوت قلب لشکرم بوجود تو وابسته است چون تو بسوی جهاد روی جمعیت ما متفرق خواه شد و عمارت ما خراب خواهد گشت .

حضرت ابا الفضل عرض کرد جان برادرت بقرابت ای سید و مولای من ، دلم از زندگانی دنیا سیر شده می خواهم از این جمع اشرار خونخواهی کنم .

حسین علیه السلام فرمودند حالا که می خواهی بجنگ دشمن روی پس بیا اول از برای این اطفال تشنه کمی آب تحصیل کن و ایشان را از این شدت تشنگی خلاص نما .

حضرت ابا الفضل اسب براند در برابر صفوف اعداء عنان بکشید و لوای نصیحت و موعظه را برافراشت و هیچ دقیقه از دقایق بندگی بجای نگذاشت و کلمات آن حضرت (که) هموارتر از آب روان و کارگرتتر از تیغ بران بود در کاوش قلوب آن لشکر ناچیزتر از خار سمور در قلب ایشان می نمود لا جرم آن بزرگوار و یادگار حیدر کرار باز بخدمت آقا شتافت و آنچه دید بعرض

ص: 227

رسانید کودکان چون این بدانستند بنالیدند و بانگ العطش العطش در دادند . پس آن حضرت مشک خشکیده برداشت و بر نشست و تصمیم عزم داد که از بهر کودکان آبی بدست آورد .

روان گشتن ابا الفضل به جانب شریعه فرات

چون بجانب شریعه روان گشت(1) امام علیه السلام از عقبش روانه شد چون بعلم امامت می دانست که برادر می رود و بر نمی گردد متصل نگاه بقدر و قامت ابا الفضل می کرد و سیلاب اشک از دیده می ریخت و توشه از دیدار برادر بر می داشت .

و چون حرکت ابا الفضل بجانب شریعه معلوم شد و با خشم عقاب و سرعت شهاب مانند صاعقه آتشبار جانب آب فرات روان شد چهار هزار نامرد کماندار که به فرمان پسر سعد نگاهبان فرات بودند بیک بار جنبش کردند و فوج از پس فوج چون موج از پس موج فرا رسیدند و آن حضرت را در پره(2) افکندند عباس که بچه شیر و ناف بریده شمشیر بود از جای نرفت و تیغ بکشید و مانند برق خاطف و صرصر عاصف خویشتن را بر یمین و شمال همی زد میمنه را به میسر در برد و میسر را به میمنه در سپرد هوا را از غبار قیرگون ساخت و زمین را از خون رنگ طبرخون(3) داد و در این حمله هشتاد تن از ابطال رجال را پایمال اجال ساخت(4) و این رجز بگفت :

ص: 228

1- بحار : 45/41 .

2- پره بستن - پره زدن : حلقه زدن ، دایره وار ایستادن مردم یا لشکریان (فرهنگ فارسی عمید : 367) .

3- تبرخون - طبرخون : عناب (فرهنگ فارسی عمید : 407) .

4- بحار : 45/41 .

اقاتل القوم بقلب مهتد * اذب عن سبط النبی أحمد(1)

اضربکم بالصارم المهند * حتی تحیدوا عن قتال سیدی(2)

انی انا العباس ذو التودد * نجل علی المرتضی المؤید(3)

نصرف ابا الفضل فرات را و پر از آب نمودن مشک

لشکریان چون این بدیدند پشت بچنگ دادند و رو به هزیمت نهادند عباس چون شیر خشم آلود شریعه را بیمود و اسب را به فرات در انداخت از زحمت گیرو دار و شدت عطش با تنی تافته و جگری تفته بود خواست تا زحمت ماندگی و سوزش تشنگی را به شربتی آب بشکند بی اختیار دست برد و کفی از آب برگرفت تا بیاشامد گویا از ازل نصیب بود که سقای تشنه لبان با لب تشنه جان سپارد تشنگی سیدالشهداء بخاطرش آمد آب را از کف بریخت و مشک را پر از آب نمود و از شریعه بیرون شتافت تا بلکه خود را به لشکر گاه برادر برساند و اطفال را از زحمت تشنگی برهاند و این رجز بگفت :

یا نفس من بعد الحسین هونی * فبعده لا کنت أن تکونی(4)

هذا حسین شارب المنون * و تشرین بارد المعین(5)

هیئات ما هذا فعال دینی * و لا فعال صادق الیقین(6)

ص: 229

-
- 1- با دلی هدایت شده با دشمنان جهاد نموده و شرّ ایشان را از نوه پیغمبر صلی الله علیه وآله که احمد نام دارد دفع مینمایم .
 - 2- با شمشیر هندی شما را می زنم تا از جنگ با سرورم بگریزید .
 - 3- من عباس مهربان ، فرزند علی مرتضایم که پاک و مؤید است .
 - 4- ای نفس بعد از حسین خوار شوی و بعد از حسین زنده نمایی .
 - 5- این حسین است که مرگ می آشامد و تو می خواهی آب سرد و گوارا بنوشی .
 - 6- هرگز ، این کار با دینم نمی سازد و از کسی که صادق در یقینش باشد صادر نمیشود .

کمانداران راه بر او بستند و لشکر ابن سعد نیز از جای جنبش کردند و تمامی لشکر همت برگماشتند که نگذارند ابا الفضل آب را به خیمه های حرم برساند دور و دایره اش را گرفتند و آن حضرت چون شیر شری و شمشیر قضا می زد و می کشت ناگاه نوفل ازرق ملعون از کمین بیرون تاخت و بروایتی زید بن ورقاء کمین نهاد و از پشت نخلی بیرون آمد بتشجیع حکیم بن طفیل ملعون دست راست آن حضرت را از تن بیانداخت این شیر بچه نمی دانم بچه تیزدستی مشک را بدوش چپ کشید و تیغ را نیز بدست چپ گرفت و دشمنان را دفع می داد و با دست چپ می زد و می کشت و بر زمین می انداخت و این ارجوزه می خواند:

و الله ان قطعتم یمینی * انی أحامی ابدأ عن دینی(1)

و عن امام صادق الیقین * نجل النبی الطاهر الامین(2)

نبی صدق جائنا بالذین * مصدقا بالواحد الامین(3)

این همی گفت و رزم می زد تا از کثره زخم و سیلان خون سستی گرفت و دیگر باره حکیم بن طفیل ملعون یا نوفل یا ازرق ملعون از پشت نخله بیرون تاخت و دست چپش را از پایان ساعد بیانداخت عباس مشک را بدنندان گرفت و این شعر بگفت:

ص: 230

-
- 1- به خدا سوگند اگر چه دست راست مرا قطع نمودید لکن من همیشه از دین خود حمایت می کنم.
 - 2- و حمایت می کنم از امامی که در یقین خود صادق است و سبط پیغمبری است که طاهر و امین است .
 - 3- پیغمبر راستگوئی که دین الهی را آورد و گواهی دهنده به یکتائی خداست .

یا نفس لا تخشی من الکفار * و ابشری برحمه الجبار(1)

مع النبی السید المختار * مع جمله السادات و الاطهار(2)

قد قطعوا ببغیهم یساری * فاصلهم یا رب حر النار(3)

تیر بر مشک و ریخته شدن آب آن و دیگر مصائب ابا الفضل

و با رکاب همی زد که خود را به لشکرگاه برادر برساند ناگاه تیری بر مشک آمد و آب آن بریخت فعند ذلک وقف العباس دیگر عباس جای خود بایستاد و حرکت نکرد چه کند و کجا رود و فرار هم نمی خواهد بکند دست هم ندارد که جهاد کند در همان حالتی که ایستاده بود تیر باران شد به نحوی که صار جلده کالقفذ بدن ابا الفضل از زخم تیر مثل خارپشت پر بر آورد ناگاه تیری آمد بر روی سینه مبارکش نشست تیر دیگر آمد به چشم راستش نشست چون ابا الفضل دست نداشت لابد سر پایین آورد میانه دو کاسه زانو گذاشت که بقوت زانوهای تیر را از چشم بیرون بیاورد حکیم بن طفیل ملعون رسید یک عمودی از آهن بر فرق مبارکش زد که در بعض روایات است مغز سرش بیرون آمد و بر بالای شانهایش افتاد و از میانه زین سرازیر شد و همی فریاد می زد و اخاه و حسیناه و ابتاه و علیاه مصیبت ابا الفضل همین وقت بود که از میانه زین بزمین افتاد زیرا که آن جناب با آن بلندی قامت و سوار بر اسب کوه پیکر ، اسب در جولان ، بدن پر از تیر ، ضرب عمود آهن ، البته چون به زمین افتاد تمام تیرها بر جگر و دل و احشاء و امعاء و میانه شکم

ص: 231

- 1- ای نفس از (هجوم و حمله) کافران نترس و به رحمت خدای جبار تورا مژده باد .
- 2- و بودن با پیامبر برگزیده الهی و جمله سادات و پاکان .
- 3- این گروه اشرار از روی ستم دست چپم را بریدند ، پروردگارا ایشان را به آتش سوزان جهنم وارد کن .

و بواطن بدنش نشستند لذا تمامی بدنش از هم جدا و منفصل گردیده و ثلث گوشت بدنش بزمین ریخته .

امام مظلوم بالین برادرش ابا الفضل

روایت دارد چون آوازش به سمع مبارک امام علیه السلام رسید آن حضرت مانند باز که عقب شکار می رود خود را به سر وقت برادر رسانید و همی فریاد می زد و اخاه و عباساه و مهجه قلباه چون بالای بدن قطعه قطعه رسید سر بسوی آسمان بلند کرد و عرض کرد ربّ ترکنتی وحیداً خدایا مرا تنها گذاشتی و دیگر فرمود الآن انکسر ظهری و قلت حیلتی یعنی برادر از رفتن تو کمرم شکست چاره ام تمام شد گریه کرد بالای کشته برادر گریه شدیدی به نحوی که همه حضار از گریه آقا بگریه در آمدند(1).

نمی دانم وجه گریه آن حضرت چه بود شاید وجهش این بود که چون حضرت ابا الفضل بعزم جنگ نرفته بود هر دو برادر با یکدیگر وداعی نکرده بودند و توشه از دیدار یکدیگر نبرده بودند یا از جهت این بود که دید پس از شهادت ابا الفضل قلب دشمن قوی شده و طولی ندارد که شکست در لشکرش واقع می شود و اهل بیت محترم مبتلاء به اسیری و دستگیری خواهند شد.

مواسات حضرت ابا الفضل با امام حسین علیه السلام

حضرت ابا الفضل در خیلی از مصائب مواسات با برادر کرد امام علیه السلام در روز عاشورا فرات را تصرف کرد با لب تشنه از میانه آب بیرون آمد ابا الفضل وارد شریعه شد بان شدت عطش ، محض مواسات با آقای خود با لب تشنه بیرون آمد دستهای حسین را پس از شهادت از برای بند زیر جامه از بدن جدا کردند دستهای ابا الفضل را پیش از شهادت برای یک مشک آب از بدن

ص: 232

1- خصائص العباسیّه (مرحوم آیه الله محمد ابراهیم کلباسی) : 181 .

جدا کردند امام علیه السلام را روز عاشورا تیر باران کردند ابا الفضل را نیز سه مرتبه تیر باران نمودند ضربت بر فرق امام زدند که عمامه اش پر از خون شد ضربت بر فرق ابا الفضل زدند که از میانه زین بر زمین افتاد نمی دانم برای چه مظلوم کربلا همه شهدا را پس از شهادت بجانب قتلگاه نقل داد الا برادر با جان برابر خود ابا الفضل را که در همان جایی که افتاده بود گذاشت بعضی گویند برای اینکه مرقد و محل قبر آن حضرت جداگانه و مستقل باشد تا قدر و جلال و امتیازش از سایر شهداء بر خلق ظاهر گردد و بعضی گویند از جهت آنکه چون حضرت خواست نعش برادر از زمین بردارد دست بهر عضوی که می گذاشت از بدن او جدا می شد زیرا که از صدمه تیرها که بر بدنش زده بودند تمام بدنش قطعه قطعه و ریزه ریزه شده بود پس حق داشت امام مظلوم که وقتی که برادر را به این حالت دید بالای سرش ایستاد و بفرمود:

أحق الناس أن يبكي عليه * فتى أبكى الحسن ب كربلاء

أخوه وابن والده على * أبو الفضل المصريح بالدماء

فرمود ای مردم هر چه می خواهید گریه کنید گریه کنید بر جوانی که حسین را در کربلا به گریه در آورد برادر و فرزند پدر حسین ابو الفضل که در خون خود غلطیده و بدنش از خون رنگین گردیده . و نیز حق داشت آن حضرت اگر از دل پر درد بالای نعش چنین برادری می فرمود:

برخیز ای برادر با جان برابرم * آید برادری بچه روز دیگر بکار

دستی نداری آنکه بر آری بیاریم * باری برای خاطر من صیحه برآر

لا حول ولا قوه الا بالله العلی العظیم .

الحمد لله لله و الصلاة و السلام على محمد وآله خير الوری.

و بعد فقد قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه الکریم و میرم خطابه العظیم : « وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ » (1) بر صاحبان بصیرت و اهل فهم و خبرت مخفی و پوشیده نیست که از جمله محامد اوصاف و مکارم اخلاق وصف صبر و صبوری است و خداوند منان در کتاب مجید در مواضع عدیده و مواقع مختلفه که تقریباً هفتاد و چند موضع اند اشاره باین فرموده از آن جمله می فرماید : « إِنَّمَا يُوفِّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ » (2) یعنی این است و جز این نیست که چون روز قیامت شود جزا داده خواهند شد

ص: 235

1- البقره : 155 .

2- الزمر : 10 .

مقام صابرین

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که چون روز قیامت شود طائفه از مردم برخیزند بدر بهشت می روند و در را می زنند از ایشان سؤال می شود که شما کیستید گویند ما اهل صبریم گفته می شود بایشان بر چه صبر کردید گویند ما صبر کردیم بر طاعت خدای و ترک معصیت وی پس خدا می فرماید: « صدقوا أدخلوهم الجنة » یعنی راست گویند ایشان را داخل بهشت نمایید حضرت فرمودند اینست قول خداوند « إِنَّمَا يُوفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ » (1) و نیز از آن حضرت روایت شده که فرمودند: « إذا نشرت الدواوين و نصبت الموازين لم ينصب لأهل البلاء ميزان و لم ينشر لهم ديوان ثم تلا هذه الآية » یعنی چون باز شود دفترها و نصب شود ترازوها ، نصب نمی شود از برای اهل بلا میزانی و باز نمی شود برای ایشان دفتری پس این آیه را خواندند « إِنَّمَا يُوفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ » (2).

اقسام صبر

و بدانکه صبر بر سه قسم است چنانچه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله منقول است و آنها صبر بر جا آوردن طاعات و صبر بر ترک سیئات و صبر بر ورود مصائب است پس کسی که صبر کند بر مصیبت ، خداوند عالم برای او سیصد درجه بنویسند از هر درجه تا درجه دیگر بقدر مابین زمین و آسمان باشد و کسی که صبر کند بر مشقت طاعت ، خداوند عالم ششصد درجه باو بدهد از هر درجه تا درجه دیگر از قعر زمین باشد تا ابتدای عرش و کسی که صبر

ص: 236

1- الکافی: 2/75/ح 4؛ بحار: 67/101/ح 5.

2- مشکاه الأنوار فی غرر الأخبار: 300؛ بحار: 79/145/ح 31.

کند بر ترک معصیت ، خداوند عالم باو بدهد نهصد درجه که از هر درجه تا درجه دیگر مانند منتهای پایین زمین باشد تا منتهای عرش(1)

و از این حدیث شریف مستفاد می شود که افضل اقسام صبر ، صبر است بر ترک معصیت و اشاره به آن دارد اینکه چون پیغمبر صلی الله علیه وآله در جمعه آخر شعبان خطبه خواندند برای اصحاب و دستوری برای عمل ماه مبارک رمضان بایشان دادند امیرالمومنین از آن بزرگوار سؤال کردند که بهترین اعمال در این مبارک چیست حضرت فرمودند الورع من محارم الله یعنی دروی جستن از محرمات خدای(2) .

و از حضرت ختمی مرتبت منقولست که چون حق تعالی در قیامت جمیع خلایق را در یک زمین جمع کند منادی از جانب خداوند نداء کند بنحوی که جمیع خلایق بشنوند که کجایند اهل صبر پس گروهی از مردم برخیزند و استقبال کنند ایشان را ملائکه به ایشان گویند که بر چه چیز صبر کردید گویند بر فعل طاعات و ترک سیئات پس منادی از جانب خداوند ندا کند که بندگان من راست می گویند بگذارید ایشان را بی حساب داخل بهشت شوند.

روایات فضیلت صبر بر بلا

و اما اخبار وارده در فضیلت صبر بر بلا ، بهر قسمی از اقسام آن ، خواه فقر باشد یا ذلت ، یا فقد اولاد باشد یا زوال صحت یا غیر از اینها اکثر من آن تحصی است .

از آن جمله حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمودند زود است بیاید بر مردم زمانی

ص: 237

1- الکافی : 2/91 ح 15 ؛ بحار : 68/77 ح 12 .

2- امالی صدوق : 95/م 20 ح 4 ؛ بحار : 42/190 ح 1 .

که ملک و عزت به کسی نرسد مگر به قتل نفوس محترمه و تکبر و سرکشی و کسی بی نیاز و غنی نمی شود مگر به غصب کردن اموال دیگران و بخل کردن و دوستی با کسی نمی شود مگر اینکه دین را از دست بدهد و موافق هوای نفس رفتار نماید پس کسی که آن زمان را دریابد و صبر کند بر فقر یا آنکه قادر باشد بر تحصیل مال بنحو مذکور و صبر کند بر عداوت مردم با آنکه می تواند تحصیل محبت کند بنحو مذکور و صبر کند بر ذلت و بتواند تحصیل عزت کند بنحو مسطور خدای او را ثواب پنجاه صدیق یعنی سابق بر همه در قبول اسلام مانند علی علیه السلام از مردان و خدیجه زوجه پیغمبر صلی الله علیه و آله از زنان عطا می کند(1).

جامع این کلمات گوید واضح است که زمان موعود همین زمان است پس خوش بحال کسی که در این زمان صبر را پیشه خود قرار دهد و در راه رضای خدای تلخی ها و دشواری ها را بر خود سهل و آسان گرداند و جان عزیز خود را از آتش غضب خداوندی برهاند .

و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده اینکه کسی که مبتلا شود از مؤمنین بیلائی و صبر بر آن کند از برای او مثل اجر هزار شهید هست(2).

و در خبر است که وقتی که مؤمن را داخل قبر کنند نماز بیاید و سمت راست او قرار گیرد و زکات به سمت چپ او و باقی اعمال خیریه سایه می افکنند بر او و صبر در گوشه یک طرف قرار می گیرد چون دو ملکی که

ص: 238

1- کافی : 2/91 ح/12 ؛ بحار : 68/75 ح/9 .

2- کافی : 2/92 ح/17 ؛ بحار : 68/78 ح/14 .

مباشر سؤالند بر او داخل شوند صبر به نماز و زکات و سائر اعمال خیریه گوید شما نزدیک صاحب خود هستید معین او شوید اگر عاجز شدید من اعانت او می کنم(1).

و در دیوان حضرت امیرالمؤمنین است :

انی وجدت و فی الأيام تجربه * للصبیر عاقبت محموده الأثر

و قل من جد فی امر یطالبه * فاستصحب الصبر الآ فاز بالظفر(2)

مقام خلاده بنت اوس به واسطه صبر

در بحار الأنوار است از حضرت صادق علیه السلام آنکه خدای وحی فرمود بحضرت داود علیه السلام که خلاده دختر اوس را بشارت ده و خبر کن که انیسه تو خواهد بود در بهشت . داود علیه السلام رفت در خانه را کوبید خلاده بیرون آمد گفت آیا درباره من چیزی نازل شده ؟ گفت بلی گفت چیست ؟ گفت خدای تعالی بمن وحی فرموده که تو قرینه من خواهی بود در بهشت گفت آیا اسمی موافق اسم من هست یا نه گفت همان مقصود تونی گفت ای پیغمبر خدا تو را تکذیب نمی کنم قسم بخدای که همچو گمانی بخود نمی برم داود علیه السلام فرمود خبر ده مرا از ضمیر و سریره خود گفت هرگز دردی بمن نرسیده و هیچ چیزی و حاجتی و گرسنگی به من نازل نشده مگر اینکه صبر بر آن کرده ام و سؤال کشف و رفع آن ننموده ام تا خدای آنرا بعافیت و وسعت بدل گردانیده . داود علیه السلام فرمود بمن رسیده آنچه بتو رسیده(3).

ص: 239

1- کافی : 2/90/ح 8 ؛ بحار : 68/73/ح 5 .

2- دیوان امیرالمؤمنین علیه السلام : 186 (دار نداء الاسلام للنشر ، قم ، چاپ 1411ق ، نوبت اول) .

3- قصص الانبیاء (راوندی) : 206/ش 268 ؛ بحار : 14/39/ح 18 .

و در عده الداعی است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام آنکه حضرت موسی سیر می کرد که نظر در اعمال بندگان نماید وارد شد بر مردی که از اعبد مردم بود چون شب شد آن مرد درختی را حرکت داد بجنب خود دو دانه انار در آن بود به موسی گفت ای بنده خدای تو کیستی البته بنده صالحی هستی من در اینجا هستم از زمانی که خدای خواسته ، نیافتم مگر یک انار ، اگر بنده صالحی نباشی نمی یافتم در آن دو انار ، موسی علیه السلام فرمود مردی هستم ساکن زمین موسی بن عمران چون صبح شد موسی علیه السلام بعابد فرمود آیا عابدتر از خود کسی را می دانی گفت بلی فلانی ، موسی علیه السلام سیر به سمت او کرد او را اعبد از اولی یافته چون شام شد دو قرص نان و آبی نزد عابد حاضر شد بموسی گفت ای بنده خدای ، البته تو بنده صالحی هستی من در اینجا هستم از وقتی که خدای خواست ، نیامده مرا مگر یک قرص ، تو کیستی ؟ آن حضرت فرمود مردی هستم ساکن زمین موسی بن عمران پس فرمود آیا اعبد از تو کسی هست ؟ گفت بلی فلان شخص حداد در شهری چنین و چنان ، موسی علیه السلام پیش او رفت دید صاحب عبادت نیست بکله فقط ذکر خدای می کند و در وقت نماز نماز می کند پس چون شام کرد نظر به غلّه و مداخلش کرد دید مضاعف شده گفت ای بنده خدای ، تو بنده صالحی هستی من در اینجا هستم از وقتی که خدای خواسته ، غلّه و مداخلم این قدر نبود و امشب مضاعف شده تو کیستی ؟ فرمود من مردی هستم ساکن زمین موسی بن عمران پس آن مرد ثلث غله خود را صدقه داد و یک ثلثش را به آقای خود داد و از ثلث دیگر طعامی خرید خودش با حضرت موسی علیه السلام

خوردند حضرت صادق علیه السلام فرمودند در این هنگام حضرت موسی تبسم کرد عابد گفت چرا تبسم می کنی فرمود دلالت کرد مرا مردی از بنی اسرائیل بر فلان عابد ، او را عابدتر خلق یافتم و هدایت او مرا بر فلان ، او را عابدتر از اولی یافتم و دلالت کرد ثانی مرا بر تو و گمان کرده بود که تو عابدتر از او می باشی و من تو را شبیه ایشان نمی بینم گفت من مردی بنده و مملوکم آیا نمی بینی که ذکر خدای می کنم و نه می بینی مرا که بوقت نماز می کنم و اگر زود نماز نکنم ضرر بغله و مداخل مولای خود می رسانم و ضرر بعمل مردم می رسانم آیا می خواهی که به بلاد خود بروی موسی علیه السلام فرمود بلی پس قطعه ابری بر او مرور کرد حدّاد گفت ای ابر بیا ، آمد ، گفت کجا اراده داری گفت فلان زمین گفت برو قطعه دیگر بر او گذشت گفت اراده کجا داری گفت زمین موسی بن عمران گفت بیا این مرد را بملائمی بردار و بملائمی او را بگذار در زمین موسی بن عمران پس چون موسی علیه السلام بیلااد خود رسید عرض کرد پروردگار من ، به چه چیز رسانیده این بنده را به مقامی که دیدم ، وحی رسید باینکه این بنده من صبر می کند بر بالای من و راضی است بقضای من و شکر می کند نعمت های مرا و بدانکه بلاء تحفه اهل ولاء است(1).

مردی خدمت رسول خدای آمد و عرض کرد یا رسول الله من تو را دوست می دارم فرمود مهیا شو از برای فقر گفت خدای را دوست دارم فرمود آماده بلا باش(2).

ص: 241

1- عده الداعی و نجاح الساعی : 250 ؛ بحار : 13/345/ح 32 .

2- مجموعه ورام : 1/223 .

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام است : انّ الله عزّ وجلّ ليتعاهد المؤمن بالبلاء كما يتعاهد الرجل أهله بالهدية و يحميه الدنيا كما يحمي الطبيب المريض(1) یعنی خداوند نوازش می کند مؤمنرا به بلا چنانکه صله می کند مرد اهل خود را بهدیه و تحفه و پرهیز می دهد خدای مؤمن را از لذت دنیا چنانچه پرهیز می دهد طبیب مریض را .

و از آن حضرت روایت است که مبتلا می شود مؤمن بقدر دین خود(2) و منقول است که خدمت حضرت باقر علیه السلام عرض کردند که مغیره می گوید بدرستی که خدای مبتلا نمی کند بنده مؤمن را نه بجذام و نه ببرص حضرت فرمودند مغیره غافل بوده است از مؤمن آل پس به درستی که او دست بریده بود و یا در انگشتان او تشنج و پیسی عارض شده که به کف دست برگشت بودند و مفصلهای اصول آن ظاهر شده و انگشتان او رو شده پس حضرت فرمودند بدرستی که مؤمن مبتلا می شود بهر بلیه و می میرد بهر قسم مردنها مگر اینکه خود را نمی کشد و داخل خون نمی شود(3) .

و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله سؤال کردند کیست که بلای او سخت تر است در دنیا فرمودند پیغمبران پس از آن افضل و بهتر و همچنین ، و مبتلا می شود بنده مؤمن بعد از ایشان بقدر ایمان و اعمال وی ، پس هر که ایمان او صحیح و عمل او نیکو باشد سخت تر است بلای او(4) .

ص: 242

1- کافی : 2/255/ح 17 ؛ بحار : 64/213/ح 19 .

2- کافی (ط اسلامیه) : 2/253/ح 9 ؛ بحار : 64/210/ح 12 .

3- کافی : 2/254/ح 12 ؛ بحار : 64/201/ح 4 .

4- کافی : 2/252/ح 2 ؛ بحار : 64/207/ح 6 .

دچار معصیت نشدن نشانه بی اعتنائی خداوند

و حکایت شده که خواننده شد رسول خدا صلی الله علیه وآله بسوی طعامی پس چون داخل خانه میزبان شد مرغی را دید بالای دیواری که تخم گذاشت و آن تخم افتاد بالای میخی که در میان دیوار بود و بر آن قرار گرفت و نیافتاد و نه شکست پیغمبر صلی الله علیه وآله از این امر تعجب کرد آن مرد عرض کرد آیا تعجب می کنی از این امر قسم بخدایی که تو را بحق به پیغمبری فرستاده که هرگز مصیبتی بمن نرسیده پس آن حضرت برخاست و از طعام او چیزی نخورد و فرمود کسی که مصیبت باو نرسد خدا را به او اعتنائی نیست (1).

نماینده فقرا خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله

و در خبر انس بن مالک است که رسولی از جانب فقراء نزد رسول خدای آمد و گفت من رسول فقرایم بسوی تو، حضرت فرمود مرحبا بک و بمن جئت من عندهم جئت من قوم أحبهم گفت فقرا می گویند که اغنیاء حسنات را دریافتند حج می کنند و ما قدرت نداریم اگر مریض شوند زیادتی اموال خود را از برای خود ذخیره می کنند و پیش می فرستند حضرت فرمودند فقرا را از من تبلیغ کن که بدرستی که از برای کسی که صبر کند و فقر را حسبه و کفایت قرار دهد از شما سه خصلت است که از برای اغنیاء نیست یکی آنکه در بهشت غرفه ها هست که نظر می کنند اهل بهشت به آنها چنانکه نظر می کنند اهل زمین به ستارگان آسمان، داخل نمی شود آن غرفه ها را مگر پیغمبر فقیر یا شهید فقیر یا مؤمنی که فقیر باشد دوم آنکه فقراء داخل بهشت می شوند پیش از اغنیاء به نصف روزی که پانصد سال دنیا است سوم هرگاه غنی بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و فقیر هم مثل این

ص: 243

بگوید غنی ملحق به فقیر نمی شود اگر چه اتفاق کند از مال خود با آن ده هزار درهم و همچنین است هر عمل خیری که از ایشان سرزند پس رسول فقراء برگشت بنزد ایشان چون این فقرات را به ایشان گفت گفتند رضینا رضینا(1).

و در خبر نبوی و سجادی وارد شده که تب یک شب معادل عبادت یک سال است و دو شب معادل دو سال و سه شب معادل هفتاد سال است گوید پرسیدم اگر به هفتاد سال نرسد... (2).

فضیلت صبر بر موت اولاد

و بدانکه از اقسام صبر بر بلا بلکه از اعظم درجات آنست صبر بر موت و فقدا اولاد که میوه های قلبند چنانچه اشاره شد به آن که خداوند منان می فرماید « وَكَلَبُوا كُفْمَ بَشِيءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصِ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ » (3) یعنی هر آینه امتحان خواهیم کرد شما را ای بندگان بترسیدن و گرسنگی و کمی و نقصانی از اموال و جانها و ثمرها از میوه ها و زرعها و بشارت ده ای محمد صلی الله علیه وآله صبر کنندگان را و خوف را بعضی تفسیر کرده اند به خوف از خدای و جوع را به گرسنگی ماه رمضان و نقص اموال را به زکوات و صدقات و انفس را به امراض و ثمرات را بموت اولاد و بعضی تفسیر کرده اند خوف را بخوف از مشرکین و کفار و سبب جوع را به تشاغل به امر جهاد از امر معاش و نقص اموال را بباز

ص: 244

1- کشف الاسرار و عده الابرار : 5/277 .

2- کافی : 3/114 ح 9 ؛ بحار : 78/200 ذح 57 .

3- البقره : 155 .

ایستادن از عمارت بجهت جهاد و نقص انفس را به قتل در حرب با رسول خدای .

و بعضی گویند وجه تأخیر ثمرات از سایر اسباب امتحان در آیه کریمه اهمیت و عظمت آنست و اینکه صبر بر فقد اولاد که ثمرات قلب اند اعظم درجات صبر بر بلاء است. و علی کل حال در حدیث است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود هر مردی که پیش از او سه ولد از او بمیرد که به گناه نرسیده باشند یعنی بالغ نشده باشند یا زنی که پیش از او سه ولد نابالغ مرده باشد چون روز قیامت شود اینها می پوشانند پدر و مادر خود را از آتش جهنم(1).

و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود کسی که پیش فرستد از صلب خود پسر نابالغی را فضیلت او بیشتر است از آنکه بجا گذارد بعد از خود صد پسر که همه اینها جهاد کنند در راه خدای و ساکن نشود حرب آنها تا روز قیامت(2).

و نیز فرمودند هر آینه اگر پیش فرستم ولدی را که از شکم مادر افتد پیش از اتمام شدن آن ، محبوب تر است نزد من از اینکه بجای گذارم یک صد سوار که همه قتال کنند در راه خدای(3).

و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود چون روز قیامت شود ندا شوند اطفال مؤمنین که بیرون بیائید از قبرهای خود پس بیرون آیند پس ندا شود در میان ایشان که داخل بهشت شوید فوج فوج بعضی در عقب بعضی ، پس می گویند ای

ص: 245

1- مسکن الفؤاد : 20 ؛ بحار : 79/116 ح 5 .

2- مسکن الفؤاد : 24 ؛ مستدرک الوسائل 2/392 ح 16 .

3- مسکن الفؤاد : 24 ؛ مستدرک الوسائل 2/392 ح 17 .

پروردگار ما پدر و مادر ما با ما باشند بعد ندای دیگر بهمان کیفیت می شود اطفال بهمین نحو سخن گویند دفعه سوم بهمین ندا و همین کلام از اطفال صادر شود در مرتبه چهارم ماذون می شوند که والدین خود را با خود برند پس برجست می کند هر طفلی بسوی پدر و مادر خود و دستهای ایشان را گرفته با هم داخل بهشت می شوند و در آنروز اطفال می شناسند پدران و مادران خود را بهتر از اولادی که شما امروز در خانه ها دارید(1).

و از حضرت پیغمبر است این که مؤمن اگر بداند آنچه را که خدای مهیا کرده است از برای او بر بلا- هر آینه آرزو می کند آنکه در دنیا اعضای بدن او با مقراض(2) جدا کرده شده بود(3).

بررسی سند روایت

و این اخبار اگر چه ضعیف السند است از جهت عامی بودن آنها ولیکن کثرت و تظافر آنها تدارک ضعف سند آنها می نماید گذشته از اینکه ببرکت حدیث من بلغ منی ثواب(4) الخ که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند این اجرا عاید صابر خواهد شد و کفایت حدیث مذکور در اثبات ثوابهای مذکوره بر اهل خبره واضح و آشکار است.

شخصی که زن نمی گرفت

و بالجمله از داوود بن ابی هند منقول است که خواب دیدم قیامت برپا شده و مردم را بحساب می خوانند پس میزان عمل نزد من حاضر شد حسنات مرا در یک کفه میزان گذاشتند و سیئات را در کفه دیگر و سیئات

ص: 246

1- مسکن الفؤاد : 25 ؛ بحار 79/118/ذح 11 .

2- قیچی .

3- کافی : 2/255/ح 15 ؛ بحار 64/212/ح 17 .

4- المحاسن : 1/25/ح 1 ؛ بحار 2/256/ح 2 .

زیادتی داشت بر حسنات ، باین جهت مغموم بودم ناگاه دیدم مندیلی مثل پارچه سفیدی به حساب من گذاشته شد و حسنات بواسطه آن ترجیح داده شد بر سیئات پس کسی بمن گفت دانستی این چه بود گفتم نه گفت سقطی است که داشتی من گفتم دختری هم داشتم گفت دختر از تو نیست از جهت آنکه آرزوی مرگ او را می کردی (1).

و از غزالی است در کتاب احیاء العلوم که بعضی از اهل صلاح مدت زمانی بود که هر چه اظهار تزویج و زن گرفتن می شد قبول نمی کرد روزی از خواب بیدار شد خود سبقت باین مطلب نمود و خواهشی کرد که زنی از برای او بگیرند گرفتند و از سبب آن استفسار نمودند گفت شاید خدای مرا ولدی نصیب کند و او را بمیراند و پیشرو من در آخرت از برای من باشد زیرا که در خواب دیدم که گویا قیامت برپا شده و من در میان خلایق در موقف بودم و آن قدر شدت عطش داشتم که نزدیک بود گردن من بیافتد و همه خلایق هم در شدت اندوه و عطش بودند باین اضطراب که ناگاه دیدم اطفالی چند جمعیت خلایق را بهم می زنند و قندیلهای نور با خود دارند و در دستهای ایشان ابریهها از نقره و کوزه ها از طلا و ایشان مردم را یک یک سیراب می کنند و جمعیت را از هم می پاشند و از بیشتر مردم آب نداده می گذشتند پس من دست خود را به یکی از ایشان دراز کردم و گفتم مرا آب ده که عطش مرا هلاک کرده گفت تو در میان ما ولدی نداری ما پدران خود

ص: 247

را آب می دهیم گفتم شما کیستید گفتند ما اطفال مسلمانانیم(1).

عدم تنافی بین روایات

و بر ارباب فطانت و بصیرت و اهل ممارست در کتاب و سنت مخفی و پوشیده نیست که این اخباری که دلالت دارد بر اینکه بلاء در غالب شعاع اخیار و تحفه اهل ولاء است منافاتی ندارد با آن اخبار و آیات داله بر اینکه تقوی موجب برکات و فتح ابواب خیرات و حیا طیبه و وفور نعمت و مال و اولاد و شکر نعمت موجب مزید آن و کفران نعمت موجب سلب آن و هم بدنیا موجب تشمت امور و تفریق ضیعه و هم به آخرت موجب جمع متفرقات امور و عمل از برای دین موجب کفایت امر دنیا می شود چون آیه شریفه « وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ »(2) و آیه حاکیه از قول حضرت هود که بقوم خود گفت : « وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ »(3) و از حضرت نوح در سوره دیگر « فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا * يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا * وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا »(4) و امثال این آیات و احادیث وارده باین مضامین و موکد این مضمون آیات و اخبار و سائلی که ترغیب در آنها شده قولاً و فعلاً بجهت دفع بلا و وفور نعماء بتفصیلی که در کتب اخبار و دعوات و غیر آنها مذکور است .

ص: 248

1- مسکن الفؤاد : 36 ؛ احیاء علوم الدین : 2/25 (کتاب آداب النکاح) .

2- الاعراف : 96 .

3- هود : 52 .

4- نوح : 10 - 11 .

اختلاف درجات ایمان معامله خدا را با مؤمنین مختلف می کند

و جوه متصوره در جمع و رفع تنافی بسیار است از آن جمله آنکه اختلاف درجات ایمان معامله خدای را با مؤمنین مختلف می کند مثلاً گاهی ایمان مؤمن بدرجه ایست که هرگاه توجه بخدای کند و توقع نعمت و عافیت و رخاء در درگاه او نماید خداوند نیز توجه باو می کند و تیر دعای وی بههدف اجابت می رسد ولیکن لیاقت و قابلیت آن شخص مؤمن بیش از این نیست و طعم و لذت بلا را نچشیده و تصور فوائد و عوائد آن ننموده چنانچه حکایت شده است از انس بن مالک که گفت داخل شدیم بر مردی از انصار که مریض بود همانجا نشسته بودیم که آن شخص فوت شد جامه بر او کشیدیم مادر عجزوزه داشت که بالای سر او بود باو گفتیم ای زن از خداوند عالم طلب اجر و ثواب نمای بر مصیبت خود گفت مگر پسر من مرده گفتم بلی گفت حق می گوید گفتیم بلی پس آن زن دست خود را کشید و گفت اللهم انک تعلم انی اسلمت لک و هاجرت مع رسولک رجاء ان تعیننی عند کلّ شده و رخاء فلا تحمل علی هذه المصیبه الیوم یعنی خدایا تو می دانی که من اسلام آوردم از برای تو و هجرت کرده ام بسوی پیغمبر صلی الله علیه وآله تو به امید این که یاری کنی مرا نزد هر سختی و سستی ، پس بار مکن بر من این مصیبت را امروز پس ولد او جامه را از روی خود برداشت و ما از آنجا برخواستیم تا با او غذا خوردیم(1)

و گاه درجه ایمان و معرفت بنحوی است که از جهت تصور فوائد عظیمه اجلّه بلا که البته در دار آخرت عائد او خواهند شد اگر چه بالطبع از آن کار

ص: 249

هست لیکن بالعقل آنرا بر رخاء و رفاهیت چهار روزه دنیا که نفع قلیل عاجل فانی است ترجیح می دهد و بگوش هوش استماع وعده های خیری که مخبرین صادق داده اند نموده از آن جمله حضرت صادق علیه السلام در ضمن فضائل بلا فرمودند : « ومن ذاق طعم البلاء تحت سرّ حفظ الله تلذذ به أكثر من تلذذه بالنعمة و اشتاق اليه إذا فقدته لأنّ تحت نيران البلاء و المحنة أنوار النعمة و تحت أنوار النعمة میزان البلاء و المحنة » (1).

در بلا لذتی است پنهانی * ناچشیده کسی کجا داند

هر که او لذت بلا دریافت * درد را بهتر از دوا داند

و امیرالمؤمنین علیه السلام در کلمات قصار خود می فرماید : « حلاوه الدنيا مراره الآخرة و مراره الدنيا حلاوه الآخرة » (2).

چنانچه از اینگونه از اهل ایمان مسلم بن یسار نقل می کند اینکه وارد بحرین شدم زنی مرا بضیافت برد از برای او پسرها و مملوکها و مال بسیار بود و من او را اندوهگین می دیدم مدتی از او غائب شدم پس بر او وارد شدم بر در خانه ، هیچ کس را ندیدم اذن دخول گرفتم داخل شدم او را خندان و خوشحال یافتم گفتم تو را چه شده گفت چون تو رفتی نفرستادیم چیزی را در دریا مگر آنکه غرق شد و نه در بیابان مگر آنکه تلف شد و بنده ها از دست برفتند و پسرها مردند گفتم خدای تو را رحمت کند آنروز تو را در حزن دیدم و امروز شاد می بینم گفت بلی چون من بودم از سعه دنیا در آنچه

ص: 250

1- مصباح الشریعه : 183 ؛ بحار : 64/231/ح 47 .

2- نهج البلاغه (فیض الاسلام) : 243 ؛ بحار : 70/119 .

بودم ترس داشتم از اینکه خدای تعالی تعجیل در ثواب حسنات من در دنیا فرموده باشد بعد از آنکه مال و اولاد و غلامان رفتند امیدوارم که خدای تعالی چیزی برای من ذخیره نموده باشد(1).

انگشتر خواستن حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و وجه آن

و مجلسی در عاشر بحار قصه انگشتر خواستن حضرت صدیقه طاهره را نقل کرده است و آن این است که و سئلت فاطمه رسول الله صلی الله علیه وآله خاتماً فقال الا- أعلمک ما هو خیر من الخاتم إذا صلیت صلاه اللیل فاطلبی من الله عز وجل خاتماً فانک تنالین حاجتک قالت فدعت ربها فإذا بهاتف یهتف یا فاطمه الذی طلبت من تحت المصلی فرفعت المصلی فاذا الخاتم یاقوت لا قیمه له فجعلته فی اصبعها و فرحت فلما نامت من لیلتها رأته فی منامها کأنها فی الجنه فرئت ثلاثه قصور لم تر فی الجنه مثلها قالت لمن هذه القصور قالوا لفاطمه بنت محمد صلی الله علیه وآله قالت فکانها دخلت قصرأ من ذلك ودارت فیہ فرات سریرأ قد مال علی ثلاث قوائم فقالت ما لهذا السریر قد مال علی ثلاث قالوا لان صاحبه طلبت من الله خاتماً فنزع أحد القوائم و صیغ لها خاتماً و بقی السریر علی ثلاث قوائم فلما أصبحت دخلت علی رسول الله و قصت القصه فقال النبی صلی الله علیه وآله معاشر آل عبدالمطلب لیس لكم الدنیا انما لكم الآخره و میعادکم الجنه ما تصنعون بالدنیا فانها زائله غراره فامرها النبی صلی الله علیه وآله ان ترد الخاتم تحت المصلی فردت ثم نامت علی المصلی فرأت فی المنام انها دخلت الجنه فدخلت ذلك القصر و رأته السریر علی أربع قوائم فسئلت عن

ص: 251

حاله فقالوا ردت الخاتم ورجعت السير إلى هيئته(1).

جامع این کلمات حقیر سراپا تقصیر گوید که بر اهل ذوق و افهام سلیمه واضح است که وقوع امثال این وقایع از حضرات معصومین و اهل بیت طاهرین نشده مگر برای عبرت بندگان و تذکر دیگران و الا- صدیقه طاهره که وارث علم پیغمبران است که فرمود به یکی از زوجات خود غیبیه عنی فانی اذا نظرت الیه ذکرت الدنیا و زخارفها(2) چگونه علاقه به دنیای دنیه پیدا می کند و اما وجه فرحت آن مخدره به رسیدن انگشتر نه از جهت فراهم شدن اسباب تزین بوده بلکه از جهت این بوده که دید انگشتری که قادر علی الاطلاق بید قدرت خود ساخته از عالم غیب برای او رسیده و در آنچه اراده وی بان تعلق گرفته بدون تعویق و تاخیر حضرت حق جل شأنه موافقتش نموده .

مقام رضا و تسلیم

و علی کل حال چون جابر بن عبداللّه انصاری بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام رسید و حضرت دید که پیری او را فرا گرفته و مرض و ناخوشی ها بر او احاطه کرده ، فرمودند جابر چه می بینی حال خود را ؟ عرض کرد که فقر را دوست تر دارم از غنی و مرض محبوب تر است نزد من از صحت و مرگ را رغبت بیش از زندگانی دارم(3).

و گاه ایمان مومن بدرجه ای است که تسلیم محض است و چنان مستغرق

ص: 252

1- مناقب آل ابی طالب (ابن شهر آشوب) : 3/339 ؛ بحار : 43/47 .

2- نهج البلاغه (فیض الاسلام) : خ 159 ؛ بحار : 16/285 .

3- مسکن الفواد : 87 .

و غوطه ور دریای محبت نسبت به محبوب شده که از خودی خود گذشته که به هیچ وجه من الوجوه طالب راحت و رفاهیت نفس خود نیست نه خواهان نعیم دنیا و نه قاصد لذات دار عقبی است و هیچ رایی بالاستقلال نیست نه خواهان نعیم دنیا و نه قاصد لذات دار عقبی است و هیچ رایی بالاستقلال ندارد بلکه رایش عین رای خداست و رضایش عین رضای اوست و این در جه از ایمان خاص پیغمبران و تالی تلو ایشان است زیرا که این درجه ، اعلی درجات ایمان است لذا حضرت امام محمد باقر علیه السلام در جواب جابر فرمودند و اما نزد ما اهل بیت محبوب تر چیز آن است که از خدا وارد می شود از فقر و غنا و صحت و مرض و موت و حیات ، جابر برخاست و میان دو چشم حضرت را بوسید و گفت راست فرمود جدت پیغمبر صلی الله علیه و آله که به من گفت ای جابر بخدمت یکی از فرزندان من خواهی رسید که اسمش موافق اسم من باشد و حقیقت علم را بشکافد و چون بخدمت او رسیدی سلام مرا باو برسان(1) .

دلیل بالاترین درجه رضا و تسلیم

و این درجه از رضا و تسلیم برای خدا ناشی از کمال محبت خواهد بود زیرا که محب گاه چنان در بحر محبت فرو رفته که حواس از احساس الم از کار می افتد چنان چه مشاهده می شود که در مقام حرب و معرکه قتال بسا باشد شجاع بطل را جراحت و سنگ می رسد و مطلع نمی شود مگر بعد از اطفاء نائره حرب و تقضی قتال ، چنان چه منقول است که حضرت امیرالمؤمنین حروب را بلباس بدن خود مباشر می شد تا آنکه جناب امام

ص: 253

حسن در باب پوشیدن زره با آن سرور تکلم کردند و فرمود: یا بنی‌الله لا یبالی أبوک أعلی الموت وقع أم وقع الموت علیه(1) و الله لابن أبی طالب انس بالموت من الطفل بئدی امه(2) یعنی فرزند قسم بخدا که باک ندارد پدر تو که بر مرگ واقع شود یا مرگ بر او واقع شود قسم بخدا هر آینه پسر ابوطالب مانوس تر است به مرگ از طفل به پستان مادرش.

همچنان که فرورفته گان در بحارِ زخارف دنیا هم آنقدر آلام از جوع و عطش و سرما و گرما و نخوابیها در تحصیل مدعای خود دارند که نتوان وصف نمود الا آنکه بجهت شدت شوق، ادراک الم نمی کنند و در بعضی کلمات امیرالمؤمنین است: الهی لو أدخلتني نارک لم اقل انها نار و اقول انها جنتی لان جنتی رضاک فاین ما أنزلتني أعرف ان رضاک فيه(3) یعنی ای خدای من اگر داخل کنی مرا در آتش نمی گویم که آتش است و می گویم بهشت است بجهت آنکه بهشت من رضای تست پس هر جا که نازل کنی مرا می دانم که رضای تو در آن است.

و هذه الدرجة أقصى الدرجات و اعلاها و الانبياء و الاولياء انما هي غايه سعيهم لا غيرها من الجنة و مراتبها فان الجنة و ما أعد فيها من النعيم انما هي مقاصد التجار و غاياتهم و الا فاهل الهمم العاليه و المطالب الغاليه انما يطلبون محبته و رضاه .

ص: 254

1- امالی صدوق: 110/م 23/ح 8؛ بحار: 6/138/ح 43.

2- نهج البلاغه: خ 5؛ بحار: 28/234/ح 20.

3- نفس الرحمن فی فضائل سلمان (میرزا حسین نوری): 327.

روی عن النبی صلی الله علیه وآله انه قال بکی شعیب علیه السلام من حب الله عز وجل حتی عمی فرد الله علیه بصره ثم بکی حتی عمی فرد الله علیه بصره فلما كانت الرابعه أوحى الله تعالى الیه الی متى یکون هذا منک ان یکن هذا خوفاً من النار فقد اجرتک و ان یکن شوقاً الی الجنة فقد ابحتک قال الہی و سیدی أنت تعلم ائی ما بکیت خوفاً من نارک و لا شوقاً الی جنتک ولكن عقد حبک علی قلبی فلست اصبر و اراک فاوحی الله الیه اما إذا کان هكذا فمن اجل هذا ساخدمک کلیمی موسی بن عمران(1).

از محبت مسها زرین شود * وز محبت تلخها شیرین شود

وز محبت نار نوری می شود * وز محبت دیو حوری می شود

وز محبت مرده زنده می شود * وز محبت شاه بنده می شود

هر کجا تو با منی من خوشدلیم * گر بود در قعر چاهی منزلم

هر کجا باشد شه ما را بساط * هست صحرا گر بود سم الخیاط

خوشر از هر دو جهان آنجا بود * که مرا با تو سر و سودا بود

امام حسین علیه السلام و بالاترین مقام رضا و تسلیم

و طی این درجه علیا و مرتبه قصوی را بر وجه احسن و اکمل و اتم هیچ یک از انبیاء و اولیاء و مقربان درگاه خدا مانند خامس آل عبا ریحانه رسول الله حضرت سیدالشهداء ارواحنا له الفدا نمودند زیرا که در وقعه عاشورا گذشت از تمامی دنیا و مافیها و آنچه دارایی وی بود بالتمام و الکمال در یک نصف روز همه را در راه محبت خدا نثار نمود چنانچه فرمود و به درگاه خدا عرضه نمود :

ص: 255

ترکت الخلق طراً فی هواکا* و ایتمت العیال لکی اراکا

فلو قطعتنی فی الحب أربا* لما حن الفؤاد لی سواکا(1)

خداوند متعال در تلافی محبت شعیب موسای کلیم را شبان وی گردانید و در تلافی این خدمت از حسین مظلوم درجه شفاعت را بوی کرامت نمود، و بواسطه این معامله با خدای کریم تمامی عاصیان و گنه کاران را از آتش غضب خدائی خلاصی داد چنانچه در ساق عرش نوشته است الحسین مصباح الهدی و سفینه النجاه(2) حسین چراغ راه هدایت و کشتی نجات امت است.

بلکه این بزرگوار در این معامله چند مرتبه در راه رضای خدا از نفس نفیس خویش گذشت.

مصیبت حضرت علی اکبر و نامهای آن

بعضی اصحابش آروز می کردند که کاش هفتاد مرتبه در راه قدم این مظلوم کشته می شیم این امر برای ایشان میسر نشد(3) ولیکن خود این بزرگوار در این واقعه عظمی و داهیه دهیا مصیبتی متحمل شده در راه حضرت حق که برتر و بالاتر از هفتاد مرتبه کشته گشتن بود گویا نظر امام عصر علیه السلام که عرض می کند در بعض فقرات زیارت آن حضرت و لقد عجت من صبرک ملائکه السموات و الأرض(4) وقت ورود همین مصیبت است بر آن حضرت، آن مصیبت را که می خواهم بیان کنم در این مجلس چند نام عام

ص: 256

- 1- جامع الاسرار و منبع الانوار (سید حیدر آملی): 28.
- 2- مشیر الاحزان: 4؛ مدینه المعاجز: 4/52.
- 3- ارشاد: 2/91؛ بحار: 44/392.
- 4- المزار الکبیر (ابن مشهدی): 504؛ بحار: 98/240.

دارد این مصیبت مفوته الحسین است این مصیبت محرقه قلب الحسین است این مصیبت مقوسه ظهر الحسین است نام مخصوص این مصیبت مصیبت علی اکبر است .

اسباب علاقه سید الشهداء علیه السلام به علی اکبر

علاقه این مظلوم با این شهید از چندین جهت بسر حد کمال بوده و اسباب محبت این مظلوم نسبت به این شهید از همه جهت فراهم بود . اول محبت پدر و فرزندی که لازمه بشریت و جسمانیت است .

گذشته از آنکه در وقعه عاشورا که آن حضرت علاقه از این محبوب منقطع گردانید این فرزند در حد رشد و فصل جوانی بود و البته محبت و علاقه پدر نسبت به فرزند جوان خود زیاده از محبت اوست درباره دیگران از اولاد خود . سن این مظلوم را در واقعه عاشورا بعضی هفده سال گفته اند ، (1) بعضی هیجده سال (2) گفته اند و بعضی بیست و پنج ساله گفته اند (3) ولیکن معظم برآنند که در آن وقت علی اکبر هیجده ساله بوده (4) .

ابن ابی لیلی از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرده ما الذ الأشياء لذیذترین چیزهای دنیا چیست ؟ فرمود الولد الشاب داشتن فرزند جوان که شیره جان پدر و مادر و روح روان ایشان است عرض نمود ما أمر الأشياء تلخ ترین مکاره دنیا چیست ؟ فرمود فقد و فوت آن جوان است (5) .

ص: 257

- 1- المنتخب : 2/431 .
- 2- مناقب ابن شهر آشوب : 4/109 .
- 3- مناقب ابن شهر آشوب : 4/109 .
- 4- اسرار الشهاده : 375 ران) .
- 5- من لا يحضره الفقيه : 1/188 ح 569 .

و دیگر آنکه این جوان جامع جمیع صفات کمالیه و مخزن کمالات صوری و معنوی بود دوست و دشمن مداحی این جوان نموده اما در مدح دوست از برای او کفایت است چیزی که جد بزرگوارش امیرالمؤمنین علیه السلام در حقش فرموده :

لم تر عین نظرت مثله * من محتف یمشی و من ناعل(1)

ولیکن الفضل ما شهدت به الأعداء معاویه ملعون که از دشمنان این خانواه بود یک روزی در مجلس خود نشست باهل مجلس گفت امروز سزاوار خلافت و شایسته منصب امامت کیست ؟ همه برای خوش آمد وی گفتند شما ، گفت نه ، امروز سزاوار خلعت خلافت علی بن الحسین است ان فیه سخاء بنی امیه و شجاعه بنی هاشم و زهو ثقیف(2) .

دلالت دارد بر کامل بودن نفس قدسیه این وجود مقدس آنچه در سفر کربلا فیما بین وی و پدر بزرگوارش اتفاق شد که چون حضرت سیدالشهداء بعضی خوابهای هولناک می دید و در عالم خواب خبر وحشت اثر به وی می دادند و آن حضرت دل شکسته می شد این فرزند تسلیش می داد از آن جمله چون آن بزرگوار در وقت چاشت بمنزل ثعلبیه رسیدند در آنجا برای خواب قیلوله قدری استراحت نمود چون از خواب برخاستند قال علیه السلام قد رأیت هاتفا یقول انتم تسرعون و المنایا تسرع بکم إلی الجنه فرمود در عالم خواب هاتفی را دیدم که می گفت شما سرعت می کنید و مرگ ها شما را

ص: 258

1- ابن ادریس در سرائر .

2- مقاتل الطالبیین : 86 ؛ بحار : 45/45 .

می رانند بسوی بهشت . علی اکبر عرض کرد خدمت آن حضرت ای پدر بزرگوار مگر ما برحق نیستیم فرمود قسم بخداوند متعال که ما برحقیم علی اکبر عرض نمود ای پدر حال که ما برحقیم چه باک از مرگ داریم فقال الحسين عليه السلام جزاك الله يا بني خير ما جزى ولداً عن والده(1) فرمود که خدا ترا جزای خیر دهد بهتر جزائی که داده می شود پسر از پدر .

و عقبه بن سميعان گوید در ملازمت رکاب آن حضرت می رفتم ناگاه آن حضرت سر بر پشت اسب فرو داشت و خواب او را در ربود پس از آن سر برداشت و فرمود اذنا لله و اذنا اليه راجعون الحمد لله رب العالمين و دو مرتبه یا سه مرتبه این کلمات را تکرار نمود علی اکبر بخدمت پدر آمد و عرض نمود این تحمید و استرجاع در این وقت چه بود فقال يا بني اني خفت خفته فعن لي فارس علی فرس و هو يقول القوم يسيرون و المنايا تسير اليهم فعلمت انها انفسنا نعت الينا فرمود ای پسرک من مرا خواب در ربود سواری بر من ظاهر شد و می گفت این جماعت می روند و مرگ همراه ایشان می رود دانستم که این خبر مرگ ما را می دهد علی اکبر عرض کرد یا اب أفلسنا علی الحق ای پدر آیا ما برحق نیستیم فرمودند قسم بخداوندی که بازگشت مردم بسوی اوست ما برحقیم عرض کرد ای پدر حال که چنین است از هلاک چه باک فقال له الحسين عليه السلام جزاك الله يا بني من ولد خير ما جزى ولداً عن والده امام عليه السلام فرمود خداوند ترا جزای خیر دهد بهتر جزائی که پسر را از پدر می دهد(2) .

ص: 259

1- اللهوف : 70 ؛ بحار : 44/367 .

2- ارشاد : 2/82 ؛ مقاتل الطالبين : 112 .

کمال شباهت علی اکبر خَلَقاً وَخُلُقاً به جدش رسول خدا صلی الله علیه وآله

و از جمله امتیازاتی که دارد این شهید این است که کمال مشابهت داشت خَلَقاً و خُلُقاً به جد بزرگوار خود حضرت ختمی مرتبت چنانچه خود حضرت سیدالشهداء ارواحنا له الفداء تصریح باین مطلب نمود وقتی که دید علی اکبر روانه میدانست آن حضرت سخت بگریست و انگشت سبابه بجانب آسمان بلند کرد و عرض کرد: اللهم أشهد علی هؤلاء القوم فقد برز اليهم غلام أشبه الناس خلقاً و خُلُقاً و منطقاً برسولک و کنا إذا اشتقنا إلی نبيک نظرنا إلی وجهه(1).

پس از آن قدری نفرین کرد بر آن جماعت اشقیاء.

اما خلقت پیغمبر صلی الله علیه وآله به نحوی ممتاز بود که از وجود مبارکش سؤال کردند جمال شما نیکوتر است یا جمال یوسفی بهتر بود جواب فرمود کان یوسف اصبح و أنا أملح(2) یعنی یوسف صبیح بود ولیکن جمال وی نمکین نبود و عمده حسن رخسار به ملاحظت است نه صباحت.

و اما خلق پیغمبر صلی الله علیه وآله یعنی صفات حسنه نفسانیه وی از دیانت و امانت و سخاوت و انصاف و مروت و علو همت و تواضع و تخاشع و حسن سلوک و خوش رفتاری با جمیع اصناف مردم به نحوی کامل بود که از این جهت محبوب تمام قلوب گردیده و همگی مردم مقرر و معترف به ثبوت این مقامات از برای وی بوده و هستند.

غزالی که از اعظام علمای سنت و جماعت است می گوید اگر هیچ معجزه

ص: 260

1- اللهوف: 113؛ بحار: 45/43.

2- مناقب: 1/218؛ بحار: 16/408.

مطابق با دعوی نبوت آن حضرت از وی ظاهر نشده بود هر آینه ثبوت این همه اوصاف حسنه و خصال مستحسنه در وجود مقدس آن حضرت از صغر سن با اینکه تربیتش میانه طوایف عرب بی ادب شده اقوی دلیلی است بر صدق آن حضرت و اینکه از جانب خدا مبعوث گردیده و مورد الطاف و اعطاف و توجهات غیبیه حضرت قادر متعال است(1). و پس است در کمال و عظمت خلق آن حضرت اینکه وجود مقدسش مخاطب بخطاب « وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ »(2) گردیده همین خلق عظیم بمیراث رسید از آن حضرت به حضرت علی اکبر .

حُسن صوتش معاینه حسن صوت رسول خدا صلی الله علیه وآله

[و اما منطق آن حضرت اینقدر خوش و مطبوع طبع و مرغوب اسماع بود که چون حضرت سجاد علیه السلام تلاوت قرآن می نمود مردم مخصوص برای استماع صوت آن حضرت توجه می دادند و بعضی از استماع قرائت آن حضرت بی حال می شدند از او سؤال کردند که مگر جد شما پیغمبر علیه السلام اینگونه حسن الصوت نبود فرمودند اگر جدم خواست بان نحوی که خدا حسن صوت بوی کرامت نموده بود با مرد تکلم کند هر آینه مردم از استماع صوت مبارکش هلاک می شدند ولیکن بقدر طاقت و تحمل مردم از منطق نیکوی خود اظهار می نمودند و با مردم تکلم می کردند(3).

همین حسن صوت بمیراث رسید از پیغمبر صلی الله علیه وآله بحضرت علی اکبر و گویا

ص: 261

1- مناقب: 1/218؛ بحار؛ 16/408.

2- القلم: 4.

3- کافی: 2/615 ح 4؛ 616 ح 11.

از همین جهت در سفر محنت اثر کربلا با اینکه مؤذن حضرت سیدالشهداء ارواحنا له الفداء حجاج بن مسروق بود(1) چون صبح می‌شوم عاشورا سر از افق بیرون کشید امر نمود علی اکبر را اذان گفت(2).

شبهت علی اکبر به جد اش فاطمه زهرا وجدش امیرالمؤمنین و عمش امام حسن علیهم السلام

و البته چون این شهید بزرگوار کمال مشابَهت در ذات و صفات بحضرت ختمی مرتبت داشته کمال مشابَهت نیز به جد اش فاطمه زهرا داشته چون صدیقه طاهره در غالب اوصاف معاینه پیغمبر بود(3).

و البته چون امیرالمؤمنین و پیغمبر از نور واحد خلقت شده(4) معلوم می شود که در خلقت مماثلت با امیرالمؤمنین نیز داشته و به مضمون الولد الحلال یشبه العم والخال نیز کمال مشابَهت بعم بزرگوارش حضرت مجتبی داشته(5).

علی اکبر خدمت پدر جهت اجازه گرفتن برای میدان رفتن

پس در روز عاشورا چون علی اکبر عزم میدان رفتن نمود حالی بر حسین علیه السلام روی داده مانند وقتی که جدش پیغمبر صلی الله علیه وآله پدرش امیرالمؤمنین مادرش فاطمه زهرا برادرش حسن مجتبی از عالم رفته باشد، این مصائب یک دفعه به تدریج بر وجود اقدس حسینی وارد شدند، دفعه دیگر در روز عاشورا یک مرتبه این همه مصیبت بر او وارد شد، و آن وقتی بود که علی اکبر اهل و عشیرت خود را کشته دید و پدر را یکتته و تشنه در میان لشکر

ص: 262

1- بحار: 45/25؛ تاریخ طبری: 401.

2- مجالس حاج شیخ جعفر شوستری: م 6/79.

3- بحار: 43/23 ح 19؛ و ص 25/ح 22 و ص 39/ح 41.

4- امالی صدوق: 236/م 41/ح 10؛ بحار: 35/43 ح 33.

5- مفاهیم القرآن (جعفر سبحانی): 5/61.

دشمن نگریست و از این حال صبر نتوانست کرد عرض کرد خدمت پدر بزرگوار جانم بقرابت رخصت فرمائید تا من نیز از این قوم خون خواهی کنم و جان خود را نثار قدم مبارک گردانم(1) عکس حکایت ابراهیم و اسماعیل چون در آن واقعه اول پدر به پسر گفت انی رأیت فی المنام انی اذبحک فانظر ماذا ترى پدر پسر را راضی کرد که گفت « يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ »(2) ولیکن در این واقعه علی اکبر اصرار کرد تا پدر را راضی نمود .

مقام رضای حضرت ابا عبدالله علیه السلام

همین که اذن گرفت و حضرت هم چاره جز اذن دادن نداشت فنظر الیه نظر آیس حضرت نگاه مایوسانه کرد بعلی اکبر ، علی اکبر داخل خیمه های حرم شد برای اینکه پردگیان عصمت و طهارت را وداع نماید زنان و اطفال حرم دورش را گرفتند فریاد وامحمدا از ایشان بلند شد البته مانند دایره دور او را گرفته بودند یعقوب پیغمبر دوازده پسر داشت یکی از ایشان - یوسف - از نظرش غایب شد با آنکه به علم نبوت می دانست زنده است شب و روز یوسف یوسف می گفت سر راه ها می نشست هرکس اسم یوسف بر زبان می برد گریه می کرد بی حالت می شد تا آنکه خطاب از مصدر جلال الهی رسید بوی که ای یعقوب بس است تذکره یوسف نمایی اگر چنین کنی ترا از درجه نبوت ساقط خواهیم کرد .

حرکت علی اکبر به طرف میدان

لیکن یعقوب صحرای کربلا وقتی که دید زنان حرم از او دور نمی شوند

ص: 263

1- الفتوح : 5/114 و 115 .

2- الصافات : 102 .

بایشان فرمود دهنه بگذارید او را ، زنها بگذارید او را روانه میدان شود بهر نحوی که بود او را از دست زنها رها کرد و خودش اسلحه جنگ بر او پوشانید و اسب عقاب را که اسب خاص پیغمبر صلی الله علیه وآله بود(1) بوی داد تا بر آن سوار شود و چون بجانب میدان روان گشت آن حضرت متصل اشک می ریخت محاسن خود را بدست مبارک گرفته و انگشت سبابه بسوی آسمان بلند کرد و عرض نمود بدرگاه خداوند متعال : اللهم أشهد على هؤلاء القوم فقد برز اليهم غلام أشبه الناس خلقاً و خلقاً و منطقاً برسولك و كنا إذا اشتقنا إلى نبيك نظرنا إلى وجهه(2) آقای مظلوم آرام نمی گرفت اول قدری دور از لشکر بایشان نفرین کرد و عرض نمود اللهم امنعهم بركات الأرض و فرقههم تفریقاً و مزقههم تمزيقاً(3) .

باز قدری نزدیکتر رفت عقب علی اکبر بطرف لشکر تا جائی که لشکر آوازش را می شنیدند صیحه زد باین سعد ملعون و فرمود مالک قطع الله رحمک و لا بارک الله فی أمرک و سلط علیک من یدبحک علی فراشک کما قطعت رحمی و لم تحفظ قرابتی من رسول الله(4) .

علی اکبر در میدان جهاد

و چون علی اکبر میانه میدان رسید و صفحه میدان را بنور جمال آفتاب مثال خود منور گردانید شعشعه طلعتش از جمال بی مثال پیغمبر صلی الله علیه وآله خبر می داد و قوت بازویش چون حیدر صفدر اثر می نمود در میانه میدان آمد

ص: 264

1- ریاض القدس : 2/25 .

2- الفتوح : 5/114 ؛ بحار : 45/43 .

3- تسلیه المجالس : 2/310 ؛ بحار : 45/43 .

4- تسلیه المجالس : 2/311 ؛ بحار : 45/43 .

بایستاد و این رجز انشاء نمود :

انا علی بن الحسین بن علی * من عصبه جد أیهم النبی (1)

والله لا یحکم فینا ابن الدعی * اطعنکم بالرمح حتی ینثنی (2)

اضربکم بالسیف أحمی عن أبی * ضرب غلام هاشمی علوی (3)

شجاعت علی اکبر

آنگاه چون شیر شرزه حمله گران در داد و تیغ در آن کفار بد نهاد بنهاد چنن می نمود که حیدر کرار ذوالفقار بدست کرده و در معرکه صفین قصد قاسطین نموده بهر جانب که روی می کرد لشکریان چون جراد منتشر پراکنده می شدند و از هول و هرب بروی هم می افتادند در این حمله یک صد و بیست تن از شجاعان رجال و فحول ابطال را مسته (4) سیف و مضعه سنان ساخت (5).

مراجعت علی اکبر از میدان و آمدن خدمت پدر

این وقت شدت گرما و کثرت جراحت و سنگینی اسلحه او را به زحمت انداخت از میان سپاه اعداء عنان برتافت وصف بشکافت و بخدمت حضرت پدر آمد و فریاد برداشت یا ابه العطش قد قتلنی و ثقل الحدید أجهدنی فهل إلی شربه من الماء سبیل اتقوی بها علی الأعداء عرض کرد ای پدر تشنگی

ص: 265

-
- 1- من علی فرزند حسین بن علی هستم ، از گروهی که جد پدر آنان پیامبر آخر الزمان می باشد .
 - 2- به خدا قسم که پسر زیاد ولد الزنا بر ما حاکم نخواهد شد ، و چنان بر شما می زنم تا این که نیزه ام بشکند و دوتا شود .
 - 3- در حمایت از پدرم شما را با شمشیر می زنم ، آنچنان ضرباتی که جوان هاشمی علوی می زند . تسلیه المجالس : 2/311 ؛ بحار : 45/43 .
 - 4- مسته : طعمه پرندگان شکاری (فرهنگ فارسی عمید : 1088) . مضغه : تکه گوشت ، پاره ای از گوشت (فرهنگ فارسی عمید : 1098) .
 - 5- تسلیه المجالس : 2/311 ؛ بحار : 45/43 .

مرا کشت و سنگینی اسلحه مرا به تعب افکنده آیا بشریتی آب دست توان یافت تا در مقاتله اعداء قوتی بدست کنم و دمار از روزگار کفار اشرار برآورم و خون از اندام مبارکش جاری بود و تش از رنگینی خون چنان می نمود که گویا لباس سرخ در بر کرده حضرت سیدالشهداء نظر به علی اکبر کرد و سخت بگریست و قال یا بنی یعز علی محمد و علی بن ابی طالب و علیّ آن تدعوهم فلا یجیبوک و تستغیث بهم فلا یغیثوک یا بنی هات لسانک فأخذ بلسانه فمضه فرمود ای فرزند بر محمد و علی و بر من دشوار است که ایشان را بخوانی و اجابت نمایند و استغاثه کنی بایشان و ترا اعانت نکنند و زبان علی اکبر را در دهان گذاشت و بمکید و انگشتر خود را باو داد و حکم کرد که در دهان بگذار فقال علیه السلام امسکه فی فیک وارجع الی قتال عدوک فانی أرجوانک لا تمسی حتی یسقیک جدک بکاسه الاوفی شربه لا نظماً بعدها أبداً فرمود پسر این انگشتر در دهان بگذار و بر گردد بسوی جهاد دشمن امید است عصر نیامده از دست جدت سیرآب شوی که هرگز تشنه نگردی .

مراجعت علی اکبر به میدان جهاد

علی اکبر بسوی میدان مراجعت نمود و این رجز بخواند :

الْحَرْبُ قَدْ بَانَتْ لَهَا الْحَقَائِقُ * وَظَهَرَتْ مِنْ بَعْدِهِ مَصَادِقُ (1)

وَاللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ لَا نِفَارِقُ * جَمُوعَكُمْ أَوْ تَعْمَدُ الْبُورَاقُ (2)

هلاکت کفار به دست علی اکبر

و دست از جان شسته و دل بر خدای خود بسته بکردار صاعقه آتشبار

ص: 266

-
- 1- حقایق جنگ آشکار شده و پس از آن مصادیقش - یعنی آراسته شدن صفوف و کشیدن شمشیرها - نمایان گردید .
 - 2- سوگند به خدائی که رب العرش است از گروه شما جدا نمی شوم و از شما دست بردار نیستم تا اینکه شمشیرها به غلاف گذاشته شود .

خویشتن را در میان آن قوم اشرار انداخت و از چپ و راست همی زد و همی کشت تیغش بر خود آهن خبر از حداد همی داد و زمین از خون یاد از کوزه فصاد همی کرد در این حمله نیز هشتاد تن از آن جماعت را بدار البوار فرستاد از کثرت زخم و سیلان خون اعضای مبارکش سست گردید در این وقت منقذ بن مره عبدی ملعون کمین کرد از کمینگاه برآمد شمشیری بر فرق مبارکش زد که از آن زخمی گران یافت پس لشکریان از چهار طرف ریختند و او را زخمهای فراوان زدند یک دفعه توانایی از علی اکبر برفت دست در گردن اسب در آورده و عنان آنرا رهایی داد فقطعوه بسیوفهم ارباً ارباً بدن مبارکش را بضرب شمشیر پاره پاره کردند(1) از جمله امتیازات این شهید یکی این است که باقی شهداء هر چه زخم داشتند از پیشرو بود مگر این شهید که تمام شمشیرها بر کمرش فرود آمدند .

پاره شدن علی اکبر و بر زمین افتادن او

چون حال این مظلوم منقلب شد و از اسب بر زمین افتاد فریادش بلند شد یا ابتاه علیک منی السلام هذا جدی رسول الله قد سقانی بکأسه الاوفی شربه لا اطمأ بعدها ابدا و هو يقول العجل العجل فانّ لک کأسا مذخوره حتی تشربها الساعه این جوان از بسکه با ادب بود ندا نزد یا ابتا ادرکنی یعنی پدر بیا بسر و قتم ، چون راضی بزحمت پدر نبود بلکه همین قدر عرض نمود بابا من از دنیا رفتم و عقده تشنگی و عدم تیسر اجابت من از برای قطره آبی در قلب شما نماند جدم مرا سیراب کرد بجایم از آب که هرگز تشنه نخواهم شد و جام دیگر در دست دارد انتظار شما را می کشد چون امام مظلوم آواز

ص: 267

1- تسلیه المجالس : 2/311 ؛ بحار : 45/43 .

فرزند ناکام را از میانه میدان شنید صیحه عظیم بکشید و قال قتل الله قوماً قتلوک ما اجرئهم علی الرحمن و علی رسوله و علی انتهاک حرمه الرسول ، علی الدنيا بعدک العفا فرمود : فرزند خدا بکشد کشنده ترا چقدر عجیب است از جرئت این قوم بر خدا و پیغمبر صلی الله علیه وآله ای نور دیده پس از تو خاک بفرق جهان و ما فیها(1).

آن حضرت سوار بر اسب شد و میانه میدان آمد و صفوف لشکر بشکافت آقای مظلوم بالای هر شهیدی به تعجیل می رفت مگر علی اکبر که بتانی و تامل بسر وقتش آمد گویا و جهش این بود که آن حضرت از حس و حرکت افتاده بود و مکرر صیحه می کشید و علی می گفت .

ابراهیم پسر پیغمبر خدا از دنیا که رفت حضرت خود او را بقبری گذارد امیرالمؤمنین را امر نمود که داخل قبر شو بندهای کفن ابراهیم باز نما می ترسم خود متصدی شوم نگاهم بصورت ابراهیم بیفتد نظر آخرین است حالم بهم خورد .

سیدالشهدا بالین فرزند

اما حسین علیه السلام چون بالای سر علی اکبر از اسب پیاده شد فرزند را بسینه خود چسبانید فوضع خده علی خده صورت بصورتش گذاشت(2) علی اکبر چشمان خود را گشود عرض کرد پدر بزرگوار ، می بنیم درهای آسمان گشوده شده و حوران بهشتی جامها از آب بدست دارند و مرا بسوی خود می خوانند خواستارم که این پردگیان بی یار و یاور در مصیبت من صورت

ص: 268

1- تسلیه المجالس : 2/312 ؛ بحار : 45/44 .

2- لهوف (ترجمه فهری) : 114 .

نخراشند خدا می داند و دل امام مظلوم که بچشم خود دید جان دادن علی اکبر را ، تو میدانی که جان دادن جوانان غیر از جان دادن پیرمردان است .

نعش علی اکبر بر در خیمه ها

آقا فرزند شهید را برداشته بر در سراپرده حرم محترم آورد یک دفعه اهل حرم از خیمه ها بیرون آمدند خود را روی نعش علی اکبر انداختند فریاد برآوردند یا ثمره فواداه یا قره عیناه .

حمید بن مسلم گوید دیدم زنی مضطرب الحال از خیمه بیرون آمد خود را بالای نعش علی اکبر انداخت و فریاد کشید و سخت بنالید گفتم این زن کیست گفتند زینب دختر امیرالمؤمنین است و موافق بعضی روایات چون حضرت سیدالشهداء آمد میانه میدان رسید بالای نعش علی اکبر دید زنی خود را روی او انداخته ملتفت شد دید خواهرش زینب است(1) و البته چون او را بر در خیمه ها آورده مادرش ام لیلی هم از خیمه بیرون آمده و او را با بدن قطعه قطعه و فرق شکافته دیده حال چنین مادری در غصه چنین فرزندی بوصف نمی آید مگر هرکس خودش تصور حالش کند و بحال او بنالد و تا تواند بر او گریه نماید شاعر گفته :

نوجوان مرده خبر از دل لیلی دارد

بخدا مادر اکبر چه سحرها دارد

هجده ساله جوان هر که از او کشته شده

خبر از درد دل حضرت لیلی دارد

ص: 269

بگمات نرسد مرگ جوان آسان است

هر که خون گریه کند بهر جوان جا دارد

چون شب جمعه شود مادر هر مرده جوان

بر سر قبر جوان ناله و غوغا دارد

لا حول ولا قوه الا بالله العلی العظیم .

ص: 270

اسفا كما منعوا الحسين بكربلاء * ماء الفرات واوسعوه خبالا(1)

وسقوه اطراف الاسنه والقنا * ويزيد يشرب في القصور زلالا(2)

لم انس مولاي الحسين بكربلاء * ملقى طريحا بالدماء مالا(3)

واحسرتاه كم يستغيث بجده * والشمر منه يقطع الا وصالا(4)

ص: 271

-
- 1- از روی حسرت و تأسف بسیار باد چنانکه حضرت امام حسین 7 در بیابان کربلا از آب فرات منع و جلوگیری نمودند و رنج و مشقت را بر آن حضرت ارزانی داشتند .
 - 2- و آنجناب را به عوض آب شیرین از اطراف نیزه ها و تیرهای تیز سیر آب نمودند در حالیکه یزید در کاخ ها آب زلال و گوارا می نوشید .
 - 3- هرگز فراموش نخواهم نمود در زمین کربلا آقای خود و حضرت امام حسین علیه السلام را که به بدن پاره پاره و به خون آغشته در روی خاک گرم افتاده بود .
 - 4- چه بسیار حسرت و اندوه می باشد بر حالت مظلومی آن حضرت که استغاثه می نمود .

و يقول يا جداه ليتك حاضر * تعساك تمنع دوننا الا ندالا(1)

و يقول للشمر اللعين و قد علا * صدرا يري في تقى ودلالا(2)

يا شمر تقتلني بغير جنايه * حقا ستجزى في الجحيم نكالا(3)

و اجتز بالعضب المهند رأسه * ظلما و هز برأسه العسالا(4)

و علا به فوق السنان و كبروا * لله جل جلاله و تعالى(5)

فارتجت السبع الطباق و اظلمت * و تزلزلت لمصابه زلالا(6)

و بكين اطاق السماء و امطرت * اسفا لمصرعه دماً قد سالالا(7)

ص: 272

-
- 1- و می گفت: ای جد بزرگوار کاش در این هنگام حاضر بودی شاید این ستم ها را از ما دفع می کردی. و جد بزرگوار خود را به یاری خود می طلبید هنگامیکه شمر رگها و مفاصل گلوئی مبارکش را می بُرید.
 - 2- و آن مظلوم به شمر ملعون، آن زمان که بر سینه حضرت که پیوسته در تقوی و پرهیزکاری و ناز پرورش یافته بود بالا رفته می فرمود.
 - 3- ای شمر براستی مرا بی گناه و تقصیر می کشی، بزودی در آتش و عذاب دردناک جهنم جزا داده خواهی شد.
 - 4- و آن ملعون سر آن حضرت را بشمشیر تیز هندی از روی ظلم و عدوان جدا نمود و سر مبارکش را بالای نیزه حرکت داده.
 - 5- و آن را بالای نیزه بلندی نصب نموده و بلند کرد و آن کافران چون سر آن حضرت را بالای نیزه مشاهده نمودند از روی شادی صداها به تکبیر خداوند عزیز و جلیل بلند نمودند.
 - 6- به سبب کشته شدن آن حضرت هفت آسمان به حرکت در آمده، تیره و تار گردیده و متزلزل و مضطرب شدند.
 - 7- و طبقات آسمانها گریه و زاری نموده و از روی غصه و اندوه به جای اشک دیده خون باریدند آنچنانکه مانند سیلاب سیلان می کرد.

یا ویلکم أتکثرون لفقده من * قتلوا به التكبير و التهليلا (1)

ترکوه شلوا فی الغلاه و صيروا * للخیل فی جسد الحسین مجالا (2)

و لقد عجبت من الاله و حلمه * فی الحال جلّ جلاله و تعالی (3)

و نعم ما قال السيد الرضی طیب اللّٰه ثراه فی رثاء جده ارواحنا له الفداء :

اشعار سید رضی رحمه الله

لورسول اللّٰه یحیی بعده * قعد الیوم علیه للعزاء (4)

یا رسول اللّٰه لوعایتهم * و هم مابین قتلی و سباء (5)

قتلوه بعد علم منهم * انه خامس اصحاب الکساء (6)

غسلوه بدم الطعن و ما * کفنهو غیر برغاء الثری (7)

کیف لم یستعجل اللّٰه لهم * انقلاب الارض اوبرجم السماء (8)

ص: 273

-
- 1- وای بر شما باد آیا تکبیر گفته شادی مینماید به کشته شدن کسیکه بسبب کشته شدنش تکبیر و تهلیل را کشتند .
 - 2- بدن نازنینش را در بیابان گذاشته و برای سم اسبان در جسد مبارکش محل جولان قرار دادند .
 - 3- از بسیاری حلم و صبر خداوند جلیل در آن حالت تعجب دارم و در شگفتم . اشعار علی بن حماد عدوی (م حدود 400ق) .
 - 4- اگر پیغمبر صلی الله علیه وآله زنده می گشت مجلس عزای حسینش را بر پا می کرد .
 - 5- ای رسول خدا صلی الله علیه وآله اگر بودی می دیدی که بعضی از آنها را کشته و بعضی را به اسیری گرفتار نمودند .
 - 6- آن بزرگوار را بعد از آنکه دانستند که پنجمین اهل کسا بود کشتند .
 - 7- او را با خون زخم نیزه ها غسل داده و به غیر خاک و غبار صحرا کفن نمودند .
 - 8- چطور خداوند نسبت به عذاب ایشان به واژگون کردن زمین یا بارش سنگ از آسمان تعجیل ننمود . دیوان سید رضی رحمه الله .

قال الصادق عليه السلام تاسوعا يوم حوضر فيه الحسين وعاشورا يوم قوتل فيه الحسين(1).

شاعر می گوید :

اشعار صاحب معالم رحمه الله

أليله الحشر لابل ليل عاشور * انفخه الصور لابل نفث مصدر(2)

ليل به خسفت بدر الهدى اسفا * واصبح الدين فيه كاسف النور(3)

يوم به ذهب ابنا فاطمه * للبين مابين مقتول و مأسور(4)

فاى دمع عليهم غير منهمل * واى قلب عليهم غير مفطور(5)

يا وقعه الطف خلّدت القلوب اسى * كانما كل يوم عاشور(6)

يا وقعه الطف هل تدرين اى فتى * اوقعته وهن تعقير و تعفير(7)

ص: 274

1- کافی : 4/147/ح 7 ؛ بحار : 45/95/ح 40 .

2- آیا امشب شب قیامت است که آشوب و عزا برپاست و این غلظه و ولوله برجاست ؟ نه ، شب عاشورا است که روزش مقربان اله را شهید کرده و سر از تن جدا می کنند یا اسرافیل در صور می دمدمد که زلزله در عالم و شورش در کون و مکان انداخته است ؟ نه ، نفخه صور نیست بلکه ناله های عزیزان کربلا و آه های اسیران رنج و عنا است که آسمان و زمین را متزلزل و عالمیان را مضطرب کرده است .

3- امشب ، شبی است که بدر فلک هدایت منخسف و بی نور گشته و صبح فردای آن دین پیغمبر صلی الله علیه وآله تاریک و بی نور گردیده است .

4- امروز روزی است که بعضی از اولاد فاطمه علیها السلام را به شمشیر پاره پاره کرده و شهید نمودند و بعضی را اسیر و شتر سوار دیار به دیار گردانیدند .

5- نمی دانم کدام دیده است که بر ایشان نمی گرید ؟ و کدام دل است که از این غم نمی شکافد ؟

6- ای واقعه کربلا ! دلها را بطوری پُر از حزن و اندوه کردی که مثل اینکه هر روز روز عاشورا است .

7- ای واقعه کربلا ! آیا میدانی که چه عالی مقامی را پاره پاره و به خاک و خون آغشته نمودی ؟

هذا الحسين قتيلاً رهن مصرعه * يبيكى له كل تهليل و تكبير (1)

آيا اسرافيل در صور دمیده که این همه عالم منقلب شده؟ نه بلکه شب عاشورا است که حسین مظلوم روز آن کشته شده است، در مصائب المعصومین است عن الصادق علیه السلام: إذا كان يوم عاشورا تنزل الملائكة من السماء و مع كل منهم قاروره من البلور الأبيض و يدورون في كل بيت و مجلس يبكون فيه على الحسين فيجتمعون دموعهم في تلك القوارير فإذا كان يوم القيامة فتلهب نار جهنم فيضربون تلك الدموع في النار فتهرب النار عن الباكي على الحسين مسيره ستين ألف فرسخ (2).

اگر امشب مثل سائر شبها منتظری که ترا تکلیف بگریه کنم و برای تو مصیبت بخوانم خاک بر سر من و تو و وای بر این دوستی که ادعا می کنیم، نمی دانم در امشب که شب عاشورا است در وقوع مصیبت عظمی و داهیه دهیای واقعه در مثل فردا ماها که جمعی از نوع بشر و دوستان اهل بیت پیغمبریم به چه نوع اظهار حزن و اندوه و دوستی و محبت خود نمائیم تا به آن سبب امتیاز تحصیل کرده باشیم و خود را از جمادات و مخلوقات عديم الشعور و دشمنان این خانواده در این باب امتیاز داده باشیم.

عزاداری موجودات بر امام حسین علیه السلام

اگر بگویی امشب که شب عاشورا است من خواب را بر خود حرام می کنم و از سر شب تا صبح می نشینم سر بزبانوی غم و الم می گذارم و شب را

ص: 275

1- این حسین علیه السلام است که کشته بر روی زمین افتاده است و هر تهلیل و تکبیر بر او گریه می کند. وقایع الأيام در احوال محرم الحرام خیابانی (تبریز - سوق المسجد الجامع): 340.

2- معالی السبطین: 344.

تا صبح بر این مصیبه بزرگ گریه می کنم عرض می کنم گریه کردن بر این مصیبت خیلی اجر و ثواب دارد و حدیث من بکی أو أبکی أو تبکی علی الحسین و جبت له الجنة (1) معروف است ولیکن باین حالت از مخلوقات عدیم الشعور امتیاز پیدا نخواهیم کرد، مگر نشینده ای که پس از واقعه عاشورا آسمان و زمین بر این مصیبت گریه کردند (2) و وحوش صحرا می آمدند در قتلگاه از ابدان مطهره قطعه قطعه بو می کشیدند و می نالیدند (3).

اگر بگوئی امشب که شب عاشورا است خواب را بر خود حرام می کنم می نشینم سر به زانوی غم و الم می گذارم و از سر شب تا صبح به عوض اشک خون از دیده می ریزم عرض می کنم که البته خون به عوض اشک از چشمان جاری شدن اجرش بیشتر است و ثوابش بزرگتر ولی با این صفت و حالت نیز از جمادات و مخلوقات عدیم الحیاه امتیاز پیدا نخواهیم کرد، مگر نشینده ای که پس از واقعه عاشورا آسمان خون بارید (4) و زمین خون گریه کرد (5) و در بیت المقدس هر سنگی که از جای خود برمی داشتند خون تازه از زیر آن جاری می شد (6).

و اگر بگویی که پس از این واقعه جانگداز من دست از زندگانی خود بر

ص: 276

1- اللهوف علی قتلی الطفوف : 10 .

2- الأمالی للصدوق : 130/م/27، ح 5؛ بحار الأنوار : 44/286، ح 23 .

3- بحار الأنوار : 45/191 .

4- بحار الأنوار : 45/211 - 212 و 98/103، ح 3؛ اشک روان بر امیر کاروان : 440 - 441 .

5- بحار الأنوار : 45/211 - 212 و 98/103، ح 3؛ اشک روان بر امیر کاروان : 440 - 441 .

6- بحار الأنوار : 45/204 - 205؛ کامل الزیارات : 77، ح 2 .

می دارم و رو به بیابان و صحراها می گذارم و دیوانه وار در اطراف دشت و بیابان گردش می نمایم تا از این غصه و اندوه بمیرم ، عرض می کنم اگر چنین کنیم البته به اجر بزرگ ماجور خواهیم بود ولیکن باز به این حالت از دشمنان این خانواده امتیاز پیدا نمی کنیم ، مگر نشنیده ای که پس از واقعه عاشورا چون حکایت آن را برای عبدالله بن عمر که از دشمنان این خانواده بود نقل نمودند از غصه و اندوه دیوانه شد و رو به صحراها گذاشت ، دیوانه وار در اطراف بیابان گردش نمود تا از دنیا بگذشت .

فضیلت زیارت امام حسین در شب عاشورا

پس منحصر است امتیاز دادن خود به اینکه امشب که شب عاشورا است و شب زیارت مخصوص آن حضرت است ، زیارت کنیم قبر مطهر آن حضرت را و از سر شب تا صبح مجاور قبر آن حضرت بوده باشیم زیرا که در حدیث است : « من زار حسیناً فکم زار الله فی عرشه »⁽¹⁾ یعنی کسی که زیارت کند قبر حسین را مثل آن است که خدا را در عرش زیارت کرده .

و در خبر است کسی که زیارت کند در شب عاشورا حسین را و به خواب رود بنزد قبر آن حضرت محشور می شود در روز قیامت در حالتی که به خون خود غلطیده باشد⁽²⁾ یعنی از زمره شهدای کربلا محسوب می شود.

پس بیائید امشب که شب عاشورا است ماها هم با هم ادراک این اجر عظیم بنمائیم و زیارت کنیم قبر آن حضرت را و از سر شب تا صبح نزد قبر آن حضرت بمانیم .

ص: 277

1- کامل الزیارات ل 149 ح 11 ؛ بحار الأنوار : 98/77 ، ح 31 .

2- بحار الأنوار : 98/103 ، ح 4 .

اگر بگوئی من کجا کربلا کجا، چگونه می شود در همین امشب تا کربلا بروم و زیارت کنم از نزدیک قبر آن حضرت را عرض می نمایم: « وفی قلوب من والاه قبره »⁽¹⁾ ای دوستان حسین قبر حسین در دل‌های شماهاست پس بیا از نزدیک زیارت کنیم آن حضرت را نه از دور در امشب، که کسی از در خانه آن حضرت مایوس نشده، هر که بر در خانه آن حضرت رفته کارش به جایی رسیده حتی آنکه اتفاق شده که بعضی از کفار به در خانه آن حضرت رفته و محروم برگشته اند.

عنایت سید الشهداء به مرد نصرانی

چنانچه فاضل دربندی در کتاب اکسیر العبادات نقل می کند آنکه: نقل کرد برای او شیخ اجل شیخ جواد از پدرش الاورع الاتقی الشیخ حسین که فرمود در زمان ما مردی بود نصرانی در بصره و باندازه مالیه و ثروت داشت که در بصره در تمول منحصر بود و میان تجار بصره و بغداد در دارائی مثلی نداشت خیال کرد که از بصره کوچ کند و موطن خود را بغداد قرار دهد برداشت جمع مال و اموال و اوضاع خود را آنچه دارائی داشت بالتمام و الکمال میان کشتی گذاشت با اهل و عیال و اولاد و غلامان و کنیزان میانه کشتی از بصره حرکت کرد بجانب بغداد پس از سه روز یا بیشتر جماعتی از اعراب غارتگر و قطاع الطریق بکشتی ایشان برخورد کردند ریختند میانه آن، تمامی آنچه بود به یغما بردند و تمامی اهل کشتی را کشتند فقط آن تاجر نصرانی خودش تنها کشته نشد ولیکن با دلی غمین و قلبی حزین کنار شط افتاده شب که شد یکی از ان طوائفی که در آن نزدیکی ساکن بودند آمد

ص: 278

1- زاد المعات - مفتاح الجنان : 511 (الزیاره المفجعه).

و برخورد کرد به آن مرد نصرانی ، برداشت او را برد همراه خود میانه مضمیف شیخ واردش کرد شیخ طایفه صاحب مضمیف نهایت محبت و مودت نسبت به او مرعی داشته و امرش بصبر می نمود و تسلیتش می داد و آن شخص نصرانی نیز باین جهت خود را تسلی می داد بانس با آن شیخ عرب و جماعتی از آن طایفه که با او مانوس شده بودند این به بود تا ایام غدیر پیش آمد شیخ عرب با جمعی از اهل قبیله از مرد و زن عازم نجف اشرف شدند و رسم ایشان این بود که با پای پیاده و برهنه چنان که رسم زوار عرب است حرکت می کردند چون تاجر نصرانی بر این مطلب مطلع گشت احوالش بهم خورد و امواج حزن و غم بوی هجوم آور شده شیخ باو گفت غم مخور تو باش اینجا جمعی که زیارت نمی آیند از اهل قبیله البته پذیرایی از تو می کنند نصرانی گفت من تمام انسم با تو است می ترسم اگر مرا بگذاری از غصه هلاک شوم اگر به من رحم می کنی راضی باش من با تو در این سفر بیایم شیخ گفت این مسافرت برای تو سودی ندارد زیرا که راه دور است و ما همه پیاده و پای برهنه می رویم و تحمل این زحمات این که می کنیم برای اجر و ثواب هایی که اعتقاد داریم و تو که نصرانی هستی و معتقد باین مطالب نیستی چرا این زحمات را متحمل شوی تاجر نصرانی الحاح و التماس کرد شیخ عرب راضی شد باینکه او را همراه خود ببرد چون رفتند و به نجف اشرف رسیدند نصرانی را میان خانه منزل دادند و نگذاشتند او را داخل صحن مقدس شود پس از زیارت غدیریه جماعت زوار دو قسمت شدند جمعی از مردان و زنان برگشتند بمنازل خود و جمعی دیگر آمدند بکربلا

برای زیارت عاشورا نصرانی راضی نشد از شیخ مفارقت کند آمدند بطرف کربلا کمی پیش از غروب آفتاب روز نهم محرم وارد کربلا شدند شیخ به نصرانی گفت ضرورت اقتضاء می کند بانکه داخل صحن شوی و نزدیک چهل چراغ بنشین که اسباب ما را پاسبانی کنی و ما همه امشب نمی خوابیم و تمام شب را زیارت می کنیم و بر سر و صورت خود می زنی نصرانی در همانجا نشست یک ساعت از شب گذشته دید چنان اوضاعی شده که گویا قیامت بر پا گردیده همه شهر کربلا یک آواز و چنان ضجه ها و ناله های بلند شده که عقلها از سر می پرد و بعضی خاک بر سر می ریزند بعضی خاکستر به سر می پاشند بعضی ناله می کنند مثل کسی که بدنش را قطعه قطعه نمایند فریاد مردم به و امامها و احسیناه و اقسیناه و اقسیناه بلند است پس از وقوع این همه وقایع نزدیک صبح که شد دید کسی در صحن مقدس نیست آوازا همه خاموش و چراغها خوابیده اند در بین اینکه نصرانی در تعجب و حیرت بود از مشاهده آن اوضاع و احوال دید که مردی عظیم الشان جلیل القدر از حرم بیرون آمد داخل صحن شد از نور او تمامی صحن مطهر منور شد همه جا آمده ایستاد در آخر ایوان مقابل چهل چراغ و دو نفر پیدا شد در نهایت تادب و خضوع و خشوع ایستادند مقابل آن شخص اول آن شخص جلیل بایشان گفت دفتر خود را بمن دهید دفترها و نوشتجات خود را به او دادند چون نظر بانها کرد بایشان گفت همه را نوشته اید و دفترها را بایشان داد ایشان بلرزیدند و عرض کردند بحق خودت و بحق کسی که تفضیل داده است شما را بر اهل عالم که آنچه در حرم و رواق و ایوان و صحن و هر چه

بالا و پایین و گوشه و کنار بوده نوشته ایم بایشان فرمود پس دفترها را بمن دهید ایشان قسم یاد کردند بر ادعای خود ، گفتند که حتی اطفال شیرخواره را هم نوشته ایم تا آنکه پس از تفکر و تحیر بسیار یکی از ایشان به دیگری گفت بلی ما این مرد نصرانی را نوشته ایم آن شخص جلیل بایشان گفت چرا نوشته اید عرض کردند کافر است فرمود سبحان الله اما حلّ بساحتنا می دانم نصرانی است اما نه بر در خانه من آمده است چون نصرانی این حالت را دید و این مذاکرات را بشنید بی هوش شد وقتی که بهوش آمد دید که شیخ عرب و اهل قبیله نزد او حاضرند باو گفتند ترا چه شده گفت قسم می دهم شما را اول کلمه اسلام بمن تعلیم کنید شهادتین تعلیمش کردند پس از مشرف شدن وی به شرف اسلام برای ایشان نقل نمود چیزی را که دیده بود(1).

دوستان را کجا کنی محروم * تو که با دشمنان نظر داری!

عنایت امام حسین علیه السلام به شیخ جمال الدین خلیعی

و در کتاب انساب النواصب است اینکه شیخ جمال الدین خلیعی موصلی که در میان شعرای عرب مشهور و معروف است و تخلص او خلیعی است پدرش مردی ناصبی بود زنش هم مثل خودش ناصبیه بود پسر از برای او متولد نمی شد بعقیده فاسد خود نذر کرد که اگر پسری از برای او متولد شود وادار کند او را که قتل و غارت نماید زوار خامس آل عبا مظلوم کربلا را که از شام و جبل عامل زیارت آن حضرت می روند چون الطاف خفیه الهیه شامل حال او بود و عاقبتش خیر بود بعد از اندک زمانی پسری از برای او تولد شد نام او را جمال الدین نهادند و چون بالغ و بحد رشد رسید جمال

ص: 281

الدین را از نذر مادرش مطلع کردند او هم قبول نموده و بگفته مادر از عقب جماعتی از زوار بکربلا رفت که از شهر موصل عبور نمودند چون به مسیب که نزدیک کربلا است رسید گردوغبار زوار بدنش رسید لکن دید که زوار از آب فرات گذشته و رفته اند در همان جای خود توقف نمود تا وقت مراجعت ایشان از کربلا ایشان را غارت و قتل نماید چون شب شد بخواب رفت در عالم خواب دید که قیامت بر پا شده و ملائکه آمدند و او را بردند در میان دوزخ انداختند و لکن آتش دوزخ اصلا و ابدا بدنش را نسوخت مالک دوزخ خطاب به آتش نمود که در گرفتن و سوختن این شخص چرا توقف می کنی آتش گفت چگونه بسوزانم او را و حال آنکه غبار زوار کربلا- ببدن او رسیده اگر شستشو شود او را بسوزانم ملائکه بامر مالک دوزخ او را شستشو نمودند و در میان دوزخ انداختند باز آتش از سوختن او امتناع نمود مالک خطاب با عتاب به آتش کرد که دیگر چرا او را نمی سوزانی آتش همان جواب اول را داد یعنی غبار زوار کربلا به اندرون بدنش رسیده و شما ظاهر بدنش را شسته اید جمال الدین از دهشت و وحشت از خواب بیدار گردید و از عقیده فاسد خود دست بردار شد و از خلص شیعیان گشت و رفت در کربلا مجاور قبر سیدالشهداء شد (1) و طبع شعری خدا باو کرامت کرد که قصیده ها در مرثی و تعزیه خامس آل عبا گفت از آن جمله این دو بیت است :

وان شئت النجاه فزر حسینا * لکی تلقی الاله قریر عین

ص: 282

1- مجالس المؤمنین : 2/555 (تهران ، کتابفروشی اسلامیه ، 1365 ش).

حقیقت زیارت

پس بیائید همه با هم زیارت کنیم آن حضرت را در امشب که حقیقت زیارت توجه است بجانب آن حضرت و پر کردن قلب است از یاد آن حضرت و نظر کردنست بچشم دل باحوالات آن حضرت ، احوالات آن بزرگوار از قبل از ولادتش تا پس از زمان شهادتش همه عجیب اند .

مظلومیت امام حسین علیه السلام

« حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا » (2) وجود مقدس حسینی همواره قرین غصه و عقید اندوه بود حملش غصه بود وضع حملش غصه بود در سن طفولیت مظلوم بود در سن بزرگی مظلوم بود در تمام عمرش مظلوم بود بقدر آنچه در تمام عمرش صدمه باورسید در سفر کربلا تا روز نهم محرم الحرام آن بزرگوار صدمه دید بقدری که در تمام این سفر محنت اثر بر او صدمه وارد شد به همان قدر در شب و روز عاشورا فقط آن حضرت مصیبت دید باز در روز عاشورا هر مصیبت لاحقی که بر او وارد می شد سنگین تر از مصیبت سابق بود پس بیاید همه با هم در حال این مظلوم در روز عاشورا که روز کامل شدن مصیبات آن حضرت است روزیست که در عالم حقیقت و معنی مخاطب بخطاب الیوم اکملت لکم مصیبتکم و بلیتکم گردیده نظری بنمائیم و ببینیم سر کار این مظلوم در مثل فردائی بکجا انجامیده و چگونه شد معامله او با دشمنان خدا و به چشم دل توجهی کنیم بان بزرگوار و تذکره نمائیم از حال آن حضرت بطور اجمال و اختصار از هر خرمن خوشه ای و از

ص: 283

1- علی فی الکتاب و السنه و الأدب : 4/251 .

2- الاحقاف : 15 .

دریا قطره که اینست حقیقت و لب زیارت که اجر آنرا در امشب شنیدی .

حضرت سیدالشهداء علیه السلام عازم میدان جهاد گردید

چون در روز عاشورا اعنی روز دهم شهر محرم الحرام سال شصتم یا شصت و یکم هجری جمعه یا شنبه یا دوشنبه(1) در سپاه سرور شهداء علیه الاف التحیه و الثناء دیگر کسی بجای نماند که تواند زین بر اسب ببندد و بر نشیند و یا شمشیری بدست گیرد و رزم زند فریدا وحیدا یکه و تنها مانده عازم میدان گردید و فی بعض الکتب انه علیه السلام لما أراد أن یركب نظر إلى أطرافه كما هو العاده فلم یر العباس ولا علی الاکبر ولا القاسم ولا غیرهم من الاعوان و الانصار حتی یامرهم باحضار مرکبه و امصیبتاه ان زینب و ام کلثوم ذهبتا و جائتا به و فی بعض الکتب ان طیرا ابيض نزل و اخذ الרכاب بمنقاره.

حضرت سوار بر مرکب شد

و روی آنه کان جبرئیل علیه السلام علی ای حال سوار بر مرکب شد بطنطنه احمدیه و جلاله محمدیه و صوله حیدریه و شعشعه علویه و عصمه فاطمیه و مهابه حسنیه و شجاعه حسینیه در حالتی که یک کوه بود از تمکین و وقار عمامه پیغمبر صلی الله علیه و آله بر سر نهاده شمشیر پیغمبر صلی الله علیه و آله بر کمر بسته(2) نمی دانم این سوار بزرگوار آدم صفی الله است که بر منبر علم الاسماء برای تعلیم ملائکه بالا-رفته یا نوح نجی الله است که بر کشتی نجات حضرت اله برای نجات خود و دوستانش از غرقه طوفان بلا نشسته یا ابراهیم خلیل الله است که تن به نار نمرودی داده و میخواهند بر منجیق بالا برند و در آتش اندازند تا ذات ملکوتی صفاتش بخلعت خلت سرافراز گردد و یا اسماعیل ذبیح الله است که

ص: 284

1- اعلام الوری باعلام الهدی : 215 .

2- مقتل ابی مخنف: 105 ؛ روضه الشهداء : 274 .

می خواهد برای قربانی بمنای کوی دوست رود و یا موسای کلیم الله است که می خواهد به طور سینا برای راز و نیاز با پروردگار بی نیاز بالا رود و یا عیسای روح الله است که می خواهند یهودیان او را بر دار برند و او با آسمان چهارم عروج می کند یا محمد حبیب الله است که بر براق و رفرق سوار شده و می خواهد به مقام قاب قوسین عروج نماید اگر این بزرگوار را شناخته می دانی که هم آدم صفی الله است هم نوح نجی الله است هم ابراهیم خلیل الله است هم اسماعیل ذبیح الله است هم موسای کلیم الله است هم عیسای روح الله است هم محمد حبیب الله است هم حسین ثار الله است که می خواهد خود را در دریای خون اندازد و گناهکاران را از دریای سیاه جهنم نجات دهد .

حضرت به میدان آمد

بالجمله وجود اقدسش در چنین حالی بجانب میدان آمد و چون طور شامخ و طور باذخ عنان بکشید و بایستاد و به هیچ گونه آرایش تزلزل در ساحت وجود اقدسش راه نیافت چه اگر تزلزل در حقیقت وی ره کردی ، ارکان عالم امکان متزلزل شدی ، اگر چند عالم لاهوت را عزم مسافرت داشت تربیت عالم ناسوت را مهمل و معطل نمی گذاشت آن مصائب و الام و اسقام که بر وی فرود آمدی اگر سایه بر جبل بوقییس و کوه حری افکنندی پیراکنندی و حضرتش به نیروی علم حمل آن بار گران را نمودی و مقام خویش را خالی نفرمودی چه خداوند قوام آفرینش را به مقام منیع او معلق و مربوط داشته و لوای هستی عالم ایجاد را بدست بقای وی افراشته « فِتْبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ (1)».

ص: 285

و آن امام همام علیه السلام تا در چنین حالت محبت امت را دست باز نداشته هم خواست بلکه تنی چند رشد خویش را دریابد و از آن گمراهان بیراه کس روی برتابد و براه بیاید لاجرم در مقابل لشکر با علی صوت ندا در داد هل من ذاب یذب عن حرم رسول الله هل من موحد یخاف الله فینا هل من مغيث یرجو الله فی اغاثتنا(1) یعنی :

آیا بود کسی که کند یاری حسین

آید در این زمین بمدد کاری حسین

آیا کسی بود که ترحم بما کند

یاری ما بواقعه کربلا کند

این استغاثه اثر کرد در قبائل جن که در این هنگام در حضور مبارک آن حضرت حاضر شدند و اجازه مبارزت خواستند آن بزرگوار بایشان فرمود مخالفت جدم نخواهم کرد مرا بسوی خود خوانده خدا شما را جزای خیر دهد(2).

و نیز اثر کرد این استغاثه در امام سجاد علیه السلام که با اینکه علیل و بیمار بود بیاری پدر حرکت کرد نیزه یا شمشیری گرفت افتان و خیزان بجانب میدان روان گشت امام علیه السلام فرمود: یا ام کلثوم خذیه لئلا تبقى الأرض خالیة من نسل آل محمد(3).

ص: 286

1- تسلیه المجالس : 2/314 ؛ بحار ؛ 45/46 .

2- دار السلام عراقی : 777 به نقل از اسرار الشهاده دربندی .

3- تسلیه المجالس : 2/314 ؛ بحار : 45/46 .

مراجعت حضرت به خیمه ها و وداع با اهل حرم و سکینه خاتون

پس از آن برگشت آن حضرت به خیمه های حرم ، صدا زد یا سکینه یا فاطمه یا زینب یا ام کلثوم علیکن منی السلام سکینه عرض کرد یا ابه استسلمت للموت فالی من اتکلنا بابا تن بمرگ داده ما را به که می گذاری حضرت فرمود یا نور عینی کیف لا یتسلم للموت من لا ناصر له ولا معین و آنگاه سکینه مظلوم بنا کرد گریه کردن حضرت او را بسینه خود چسبانید و بوی فرمود :

سیطول بعدی یا سکینه فاعلمی * منک البكاء إذا الحمام دهانی

لا تحرقی قلبی بدمعک حسره * مادام منی الروح فی جثمانی

فإذا قتلت فانت أولى بالذی * تأتینه یا خیره النسوان

فقال یا ابه ردنا إلى حرم جدنا فقال له الحسين عليه السلام هيهات لو ترک القطا لنا(1).

کهنه جامه طلبیدن حضرت از خواهرش زینب

و در این دفعه از وداع آن حضرت بود که خطاب بخواهرش فرمود یا اختی یا زینب ایبتنی بثوب عتیق لا یرغب فیہ أحد البسه تحت ثیابی لئلا أجرد بعد قتلی(2) فرمود خواهر زینب جامه کهنه بمن ده اینقدر کهنه باشد که کسی را در آن رغبتی نباشد بخود بپوشم تا بعد از شهادت بدنم برهنه نماند این جامه کفن آن حضرت بود چون می دانست که بعد از شهادت لباسش را به یغما می برند و کسی کفنش نمی کند برای اظهار مراتب شقاوت اشقیای کوفه و شام این جامه را بعوض کفن پوشید تا از بردن آن شدت ظلم آن اشقیای

ص: 287

1- بحار : 45/47 ؛ ریاض الابرار فی مناقب الأئمه الاطهار : 1/228 .

2- مدینه المعاجز : 4/67 ؛ المنتخب للریحی : 439 ؛ تسلیه المجالس : 2/324 ؛ بحار : 45/54 .

بر همه کسی واضح و هویدا گردد .

و خدا می داند چه گذشت بر اهل بیت حرم محترم وقتی که به چشم خود دیدند آقا کفن بر خود می پوشند و وقتی که آمدند در قتلگاه دیدند آن کفن در برش نیست چون علیا مخدره جامه را به برادر داد حضرت با دست خود اطراف آن را پاره پاره کرد آنگاه پوشید و بر بالای آن جامه های دیگر نیز پوشیدند(1).

و اسلحه حرب بر تن آراست و مصمم رفتن میدان شدند .

وداع با فرزند شیر خواره اش

آنگاه فرمودند فرزندم علی را به من دهید تا او را وداع کنم قماط آن طفل را بگرفت و او را بوسید آن طفل معصوم را آورد مقابل لشکر بلندش کرد و گویا می فرمودند بار خدایا در گنجینه من جز این گوهر چیز دیگر بجای نمانده او را نیز در راه توفدا خواهم نمود آنگاه خطاب به لشکر نمود که ای شیعیان آل ابی سفیان :

اگر بزعم شما من گناهکار شمایم

نکرده هیچ گناهی علی اصغرم است این

اسقوا هذا الرضيع أما ترونه كيف يتلظى عطشا من غير ذنب أناه اليكم(2) ای مردم بیایید این طفل شیرخواره را ببرید خودتان سیرآش کنید آیا نمی بینید چگونه از شدت تشنگی آتش گرفته فسقوه سهم بغی عوض الماء

ص: 288

1- مدینه المعاجز : 4/67 ؛ بحار : 45/54 .

2- الدمعه الساكبه : 4/335 .

المعین(1) تیر حرمله همه جا آمد تا بر گلوی نازک آن طفل معصوم نشست فذبحه من الوریذ الی الوریذ من الاذن الی الاذن(2) گوش تا گوش گلوی این طفل معصوم پاره شد خون روان گشت .

امام علیه السلام دست زیر خون گرفته چون پر میشد بجانب آسمان می پاشید حضرت امام باقر علیه السلام فرمودند یک قطره از خون علی اصغر بر زمین نیامد(3) پس از جان دادن آن طفل معصوم امام علیه السلام از مرکب پیاده شد بر او نماز گذارد و با غلاف شمشیر گودالی حفر کرد و او را دفن نمود(4) حق داشت اگر می فرمود :

ای شیر خواره حال براحتمی بخواب

رستی ز زحمت عطش و سوز آفتاب

دفن تو شد بدست پدر خوش بحال تو

کس نیست نعش باب تو بردارد از تراب

حضرت در مقابل لشکر و احضار عمر سعد

این وقت امام علیه السلام سوار بر مرکب شد آمد مقابل لشکر ، عمر سعد ملعون را طلب نمود و چون از عهد قدیم تا آنروز در میان عرب مرسوم بود که هرگاه کسی یکی از سه امر از کسی طلب می کرد و لو دشمنی بود البته یکی از آنها را اجابت می نمود و تا آخر آنرا تخلف نمی نمود آن حضرت بوی فرمود یابن سعد یکی از سه امر را اختیار نما اول آنکه ما را بگذار بهمین

ص: 289

1- الدمعه الساکبه : 4/374 .

2- الدمعه الساکبه : 4/335 .

3- مشیر الاحزان : 70 .

4- احتجاج : 2/301 ؛ بحار : 45/49 .

حال که رسیده ایم به مدینه پیغمبر صلی الله علیه وآله برگردیم و مجاور قبر جدم پیغمبر باشیم(1) آن ملعون گفت این مقصد تو اجابت نخواهد شد فرمود پس حکم نما لشکر ما را آب دهند که جگرهای ما از شدت عطش تافته است آن ملعون گفت این امر هم اجابت نخواهد شد(2) فرمود سیم آنکه اگر لابد جنگ با من می کنید من که یک تن بیش نیستم این همه لشکر چگونه می شود یک تنه با ایشان رزم دهم آن ملعون گفت این روا باشد(3).

پس آن یادگار حیدر کرار و نور دیدگان احمد مختار بمیدان آن لشکر اشرار آمد و فرمود :

أنا بن علی الطهر من آل هاشم * کفانی بهذا مفخراً حین افخر(4)

و جدی رسول الله اکرم من مشی * ونحن سراج الله فی الأرض نزهه(5)

و فاطم امی من سلاله احمد * وعمی یدعی ذو الجناحین جعفر(6)

و فینا کتاب الله انزل صادقا * و فینا الهدی والوحی بالخیر یدکر(7)

ص: 290

1- تاریخ طبری : 4/293 ؛ المنتخب : 2/439 .

2- المنتخب : 439 .

3- المنتخب : 439 .

4- من پسر علی پاکم از بنی هاشم ، اگر هیچ افتخاری در دنیا نداشتم جز این که پسر علی علیه السلام هستم همین برای من کافی بود .

5- و جدّ من رسول و فرستائی خدا است که گرامی ترین کسی است که بر روی زمین مشی نموده و راه رفته است و ما ئیم چراغ نور افکن خدائی که در زمین می درخشیم .

6- و فاطمه علیها السلام مادر من است که از سلاله احمد (و دختر حضرت محمد صلی الله علیه وآله) است و عموی من جعفر است که به ذو الجناحین (صاحب دو بال) خوانده می شود .

7- و در خاندان ما کتاب خدا از روی صدق و راستی نازل شده است و در خاندان ما همیشه هدایت و وحی زبانزد بوده است .

و نحن امان الله للناس كلهم * نسر بهذا في الانام و نجهر(1)

و نحن و لاه الحوض نسقى و لاتنا * بكاس رسول الله ما ليس ينكر(2)

و شيعتنا في الناس اكرم شيعه * و مبغضنا يوم القيامة يخسر(3)

فطوبى لعبد زارنا بعد موتنا * بجنه عدن صفوها لا يكدر(4)

اول مقتول به دست حضرت

اول کس تمیم بن قحطبه ملعون که از ابطال رجال شام بود چون پلنگ خون آشام قصد جنگ با امام مظلوم نمود آن حضرت چون برق خاطف بر او تاخت و سرشرا با تیغ(5) پیرانید همچنان ابطال رجال مردی از دنبال مردی با آن حضرت رو برو می شد و از شربت اولین می نوشیدند زمین کارزار از خون کشتگان لاله زار گشت و عدد مقتولین از شماره افزون آمد ولی هنوز شجاعه الحسینیه بروز نکرده منتظر تماشای آن باش .

پیمان شکنی عمر سعد ملعون

ابن سعد ملعون چون بدانست که در دشت آفرینش هیچ کس را توانای آن نیست که با آن بزرگوار کاوش و کوشش آغاز کرد اگر کار بدینگونه رود تمامی لشکر را با تیغ پردازد آن وقت بنای بی حیایی را گذاشت و نام و ننگ را فراموش داشت و عهد و پیمان خود را با آن حضرت بشکست و بانگ بر

ص: 291

1- و ما امان الهی برای همه مردم در آشکار و پنهان هستیم .

2- و ما صاحب حوض کوثر هستیم و دوستان خود را با پیاله رسول خدا صلی الله علیه و آله سیراب می کنیم و در این کار هیچ انکاری وجود ندارد .

3- و پیروان ما در بین مردم بهترین پیروان هستند و دشمنان و مبغض ما در روز قیامت زیانکاران خواهند بود .

4- خوشا به حال آن بنده ای که بعد از ما قبر ما را زیارت می کند گوارا باد او را بهشت عدن که زلالش تیره نشود . مناقب ابن شهر آشوب : 2/19 .

5- معالی السبطین : 425 .

لشکریان زد و یل لکم اتررون لمن تقاتلون هذا ابن انزع البطين هذا ابن قتال العرب فاحملوا علیه من کل جانب(1) یعنی وای بر شما می دانید با کدام کسی قتال می دهید این پسر انزع البطين غالب کل غالب علی بن ابی طالب است این پسر کسی است که شجاعان عرب و دلیران اقوام را یکتن بجای نگذاشت از چهار طرف دورش را بگیرید .

پس لشکر چون دریا بموج آمدند و از جای جنبش کردند و حسین علیه السلام که فرزند شیر و نوباوه شمشیر بود از جای نرفت و مانند کوه بر جای خود قرار گرفت و این رجز قرائت نمود :

كفر القوم وقدما رغبوا * عن ثواب اللّٰه رب الثقلین(2)

قتل القوم علیاً و ابنه(3) * حسن الخیر کریم الطرفین(4)

حنقا منهم و قالوا اجمعوا * احشروا الناس الی حرب الحسین(5)

یا لقوم من اناس رذل * جمعوا الجمع لاهل الحرمین(6)

ص: 292

-
- 1- تسله المجالس : 2/440 .
 - 2- این گروه بی دین گشته و از دیر زمان از ثواب خداوند که پروردگار جن و انس است روی گردان شدند .
 - 3- تسلیه المجالس : 2/315 .
 - 4- این گروه از روی کینه علی و پسرش حسن نیکوکار را که پدر و مادرش بزرگوارند کشتند . الاحتجاج : 2/301 .
 - 5- این قوم از روی خشم و کینه به یکدیگر گفتند : مردم را برای جنگ با حسین علیه السلام گرد آورید .
 - 6- ای قوم ! داد از مردمان ناکس و پستی که گروهی را بر علیه اهل حرم خداوند و پیغمبرش صلی الله علیه وآله گرد آوردند .

- ثم ساروا و تواصوا كلهم * باجتياحى لرضاء الملحدين(1)
- لم يخافوا الله فى سفك دمي * لعبيد الله نسل الكافرين(2)
- و ابن سعد قد رمانى عنوه * بجنود كوكوف الهاطلين(3)
- لا لشيء كان منى قبل ذا * غر فخرى بضياء الفرقدين(4)
- بعلى الخير من بعد النبى * و النبى القرشى الوالدين(5)
- خيره الله من الخلق أبى * ثم أمى فانا ابن الخيرتين(6)
- فضه قد خلصت من ذهب * فانا الفضه و ابن الذهبين(7)
- من له جد كجدى فى الورى * أو كشيخي فانا ابن العلمين(8)

ص: 293

-
- 1- سپس راه افتادند و به یکدیگر سفارش می کردند تا مرا برای رضایت دو ملحد کافر (که عبارت از ابن زیاد و یزید پلید است) مستاصل نموده و هلاک نمایند .
- 2- در رختن خون من به جهت خشنودی عبیدالله که نسل دو کافر است از خدا نترسیدند .
- 3- پسر سعد از روی ستم لشکری مانند باران شدید بر من ریخت . یا : پسر سعد از روی ستم با لشکری مانند باران شدید مرا تیر باران کرد .
- 4- کینه اینها بر من (نه برای چیزی (گناه و جنایتی) است که در پیش از من سر زده است بلکه تنها برای افتخار کردن من به روشنی دو کوکب تابان .
- 5- پیغمبریکه پدر و مادرش قریشی و علی که بعد از پیغمبر بهترین مردمست می باشد .
- 6- پدرم بهترین خلق خداوند است و بعد از او مادرم بهترین است و من فرزند این دو بهترین مخلوق خداوند هستم .
- 7- منم نقره که از طلا- خالص شده و به دست آمده است و من نقره ای هستم که فرزند آن دو طلای ناب (امام علی علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام) می باشم .
- 8- در میان مردم کیست که جدش مانند جدّ بزرگوار من باشد یا پدرش مانند پدر من باشد پس من فرزند دو بزرگوار صاحب شأن و قدر و منزلت و سیّد عالمیان هستم .

فاطمه الزهراء أمی و أبی * قاصم الکفر بیدر و حنین(1)

عبدالله غلاما یافعا * و قریش یعبدون الوثنین(2)

یعبدون اللات و العزی معا * و علی کان صلی القبلتین(3)

فابی شمس و أمی قمر * فأننا الکوکب و ابن القمرین(4)

وله فی یوم أحد وقعه * شفت الغل فضّ العسکرین(5)

ثم فی الاحزاب و الفتح معا * کان فیها حتف أهل الفیلقین(6)

فی سبیل الله ماذا صنعت * امه السوء معا بالعترتین(7)

عتره آل النبی المصطفی * و علی الورد یوم الجحفلین(8)(9)

ص: 294

-
- 1- فاطمه زهرا علیها السلام مادر من است و پدرم شکننده و نابود کننده کفر بود در جنگ های بدر و حنین .
 - 2- پدرم از کودکی و نوجوانی خدا را می پرستید در حالی که قریش دوت را می پرستیدند .
 - 3- بت لات و عزی را با هم می پرستیدند و علی علیه السلام در آن وقت به دو قبله (بیت المقدس و کعبه) نماز می کرد .
 - 4- پدرم خورشید و مادرم ماه است پس من ستاره ای هستم که فرزند آفتاب فلک امامت و ولایت و ماهتاب آسمان عفت و طهارت میباشم .
 - 5- پدرم در جنگ أحد (با دلاوری و شجاعت) دشمن را در هم شکست و بغض دلهای مؤمنین را شفا بخشید .
 - 6- همچنین شجاعت و مبارزت آن بزرگوار در جنگ احزاب و فتح مکه مشهور است که در آنها مرگ لشکر بی شمار کفار بود .
 - 7- پدرم آن جنگها را در راه رضای خدا می نمود این امت بد کردار با عترت پیغمبر صلی الله علیه وآله نیکوکار پسندیده پروردگار .
 - 8- لشکر قریش و سایر اعراب .
 - 9- و عترت علی مرتضی شیر بیشه کارزار روز هجوم لشکرهای کفار چه بدیها بعمل آوردند . بحار : 45/47 .

حمله حضرت ابا عبدالله بر میمنه لشکر

این وقت چون شیر ژیان دست از جان شسته و دل بر خدای خود بسته بر میمنه لشکر حمله ور گردید و این شعر بفرمود:

القتل أولى من ركوب العار

و العار أولى من دخول النار(1)

حمله بر میسره لشکر

و با تیغی چون صاعقه آتش بار خویش را بر خیل کفار زد و زمین را از حسام درخشان کوه بدخشان ساخت میمنه را در هم شکست مردمش را پراکنده نمود آنگاه قصد میسره فرمود و این شعر انشاد فرمود:

انا الحسين بن علي اليت ان لا اثنى

احمى عيالات ابي امضى على دين النبي(2)

من حسین پسر علی هستم، بر خود واجب شمرده ام که از راه حق برنگردم، اکنون از خاندان پدرم حمایت می کنم و مطابق دین پیغمبر صلی الله علیه و آله رفتار می نمایم.

و چون سیل بنیان کن جانب میسره گرفت و از تکتاز میدان و نبرد گردان و حرارت خورشید در وسط نهار و حمل اسلحه کارزار و سیلان خون از جراحتهای سیف و سنان سخت عطشان بود و در آن تب و تاب طلب آب می نمود و زبان مبارک در دهان می گردانید و العطش می گفت و با این همه رنج و تعب آن حضرت را هول و هرب نبود(3).

قال السيد و ابن نما و المفيد قال بعض الرواه فوالله ما رأيت مكثوراً قط قد قتل ولده و أهل بيته و اصحابه اربط جاشا من الحسين(4) یعنی قسم بخدای

ص: 295

1- کشته شدن از ارتکاب ننگ بهتر است و ننگ از رفتن به آتش جهنم بهتر است.

2- مناقب آب ابي طالب: 4/140؛ تسليه المجالس: 2/318.

3- ناسخ (امام حسین علیه السلام): 2/373.

4- اللهوف: 119؛ بحار: 45/50.

هرگز ندیدم مردی را که لشکرهای انبوه او را در پره افکنده باشند و فرزندان او را بتمامی کشته باشند و اهل بیت او را محصور و مستاصل ساخته باشند و او همچنان دلدار و قوی القلب صابر و ثابت باشد و چون شیر قصد رزم کند و گرد اضطراب و اضطراب بر دامان و قار وی نشیند .

پراکنده شدن لشکر و کناره گرفتن حضرت به جهت استراحت

تا این وقت بروایت ابن شهر آشوب و محمد بن ابی طالب هزار و نهصد و پنجاه کس از آن کفار را بخاک هلاک انداخت (1) چون قدری اطراف وی از دشمن تهی شد اندکی از قلب حربگاه بکناری گرفت و در ایستاد و فرمود لا حول ولا قوه الا بالله العظیم (2) .

بعضی گویند در هر دفعه که دست از جنگ کشیدی و بیک طرف رفتی در همانجایی که الان محل دفن آن حضرت است میایستاد و قدری استراحت می کرد بالجمله هنوز شجاعه الحسینیه بروز نکرده منتظر تماشای آن باش .

جمع آوری لشکر ابن سعد

دیگر باره سرهنگان سپاه بانگ بر لشکریان زدند و پراکندگان ایشان را جمع آوری نمودند و به مقاتلت تحریص دادند تا آنکه سی هزار تن لشکر همدست و همداستان اهنگ آن تن پاک و سلاله خواجه لولاک کردند امام علیه السلام با ان زخمهای تیغ و تیر و زحمت تشنگی چون برق جهنده و شهاب شتابنده یک تنه خود را در میان آن لشکر بیکران انداخت کس ندانست آن دست و بازو چه صنعت می کند و آن آتش آبرنگ از درعهای عادی و خود فولادی چگونه در می گذرد چهار هزار کماندار خدنگها بزه بر نهادند و کمین

ص: 296

1- ناسخ (امام حسین) : 2/374 .

2- اللهوف : 119 ؛ بحار : 45/50 .

بگشادند و سواران حمله های متواتر ساختند و پیادگان برمی احجار برداختند و آن حضرت را دایره وار در میان آوردند و میان او و اهل بیت حرم حایل شدند و جماعتی از رجاله لشکر هلهله کنان به جنگ زنان رو بنخیم مخدرات حرم رفتند(1).

هجوم لشکر ابن سعد به جانب خیمه های ابا عبدالله و ندای حضرت بر آن ملائین

در این هنگام صاحب الحسین علیه السلام یا شیعیه آل ابی سفیان ان لم یکن لکم دین و لا تخافون المعاد فکونوا احراراً فی دنیاکم و ارجعوا الی احسابکم اذ کنتم اعراباً یعنی آن حضرت بانگ بر آن قوم بی حیا زد و فرمود ای دوستان آل ابی سفیان اگر دین ندارید و از روز معاد نمی ترسید لیکن خود را در شماره آزادگان و غیرت داران بگیرید و اگر خویش را از عرب می شمارید ملاحظه حسب و نسب خود کنید شمر ملعون بنحو اهانت و هتاکی گفت ما تقول یابن فاطمه ؟ چون در عرب نسبت دادن شخص بمادر نوعی اهانت است آن ملعون باین تعبیر ندا کرد حضرت فرمود : أقول انا الذی اقاتلکم و تقاتلونى و النساء لیس علیهنّ جناح فامنعوا عتاتکم عن التعرض لحرمی ما دمت حياً(2).

شاعر می گوید :

کیف السکون عن المکتور منفردا * من غیر نسوته خلوا مطارحه(3)

ص: 297

1- ناسخ (امام حسین علیه السلام) : 2/374 .

2- اللهوف : 119 ؛ تسلیه المجالس : 2/318 ؛ بحار : 45/51 .

3- چگونه آرام گیرم و آن مظلوم بی کس را فراموش کنم در حالتیکه یاوران او را بر زمین انداخته بودند و بغیر از زنان بی کس و دختران و کودکان کس دیگری به جهت او نمانده بود .

يلقى الاعادى بقلب منه منقسم * بين الخيام و اعداء تكافحه(1)

و اللحظ كالقلب عين نحو نسوته * ترنوا و اخرى لقوم لا تبارحه(2)

لهفى عليه و قد حال الطغات الى * نحو الخيام و خاض النقع سانحه(3)

قال اقصدونى بنفسى واتركوا حرمى * قدحان حينى و قد لاحت لوائحه(4)

صف آرائى لشكر به جهت قتل حضرت

در اين هنگام لشكريان دست در دست داده و صف از پس صف آراسته و ساخته قتل آن امام مظلوم شدند(5).

آن بزرگوار با دلى زار و چشمى اشكبار در برابر صفوف آن قوم اشرار آمد و به اعلى صوت ندا در داد يا ويلكم على م تقاتلونى على حق تركته ام على سنه غيرتها ام على شريعه بدلتها؟ هر كس ملاحظه اين كلمات نمايد مى فهمد كه نفرموده آن حضرت اينها را مگر از دل پر درد و قلبى پر از آه سرد، فرمود واى بر شما از چه روى با من قتال مى دهيد و بر قتل من كمر

ص: 298

1- روز عاشورا سيد الشهدا دلش را دو نيم کرده بود يك نيمه متوجه دشمنان براى دفع ايشان، نيم ديگر متوجه خيمه هاى زنان براى حراست ايشان .

2- و چشم هاى شريفش و لحظات او نيز مانند دل مبارکش به دو قسمت بود به يك چشم زنان را مشاهده مى نمود كه مبادا كسى به حرم او اذيت برساند و چشمى ديگر به سوى دشمنان بود كه از آن طرف دورش را گرفته بودند و از هر طرف تير و نيزه بر بدن شريفش مى زدند .

3- آه! از آن موقعى كه آن جماعت به حرم محترم او روانه شدند و آن جناب بر زمين افتاده بود و چشمش به جانب خيمه بود، ديد كه دشمنان به سوى خيمه ها روانه شدند، آن حضرت تاب نياورد .

4- گفت: بيايد اول كار خودم را بسازيد كسى متعرض حرم من نشود رفتنم از دنيا نزديك است آثار مرگ بر من ظاهر شده است . اشعار سيد بحر العلوم رحمه الله .

5- اللهوف : 120 ؛ تسليه المجالس : 2/319 ؛ بحار ؛ 45/51 .

بسته اید یا حقی به گردن من دارید ادای آن نکرده ام یا اینکه سنتی از سنتهای پیغمبر را تغییر داده ام یا شریعت و دینی را تبدیل نموده ام؟ آن اشقیای بی ترحم از روی عناد و لجاج گفته بل تقاتلک بغضاً منا لأبیک و ما فعل باشیاخنا یوم بدر و حنین(1).

حضرت کنار قتلگاه

پس آن مظهر صفات ذوالجلال از یمین و شمال نگران شد اصحاب و انصار را همگان گشتگان و غرقه خون دید و برادران و فرزندان را میانه خاک و خون آغشته نگریست پس به کنار قتلگاه آمد برای آنکه دلی خالی کند بنا کرد نوحه گری کردن و از دل سوخته صدا زد یاران خود را اول فرمود: «یا مسلم بن عقیل و یا هانی بن عروه و یا حبیب بن مظاهر و یا زهیر بن القین» یک یک اصحاب را صدا زد تا بفرمود: یا ولدی علی الأكبر یا ابطال الصفا و یا فرسان الهیجاء مالی أنادیکم فلا تجییونی و ادعوکم فلا تسمعونی(2) اَنتُم نیام ارجوکم تتبھون اُم حالت مودتکم عن امامکم .

کلمات دیگر فرمود که سنگ خارا را آب و دل آهنین را کباب می نماید تا کلمه آخر که خود را بان تسلی داد و فرمود: «انا لله و انا الیه راجعون»(3).

توجه حضرت به جانب فرات و تصرف آن

پس از آن عنان مرکب بجانب آب فرات منعطف گردانید عمرو بن حجاج ملعون که با چهار هزار کماندار نگهبان شریعه بود بانگ بر سپاه زد که حسین را نگذارید شریعه را متصرف شود آن حضرت چون شیر دمنده بر ایشان

ص: 299

1- مقتل ابی مخنف: 108؛ معالی السبطين: 435.

2- مقتل ابی مخنف: 108؛ ناسخ: 2/377.

3- مقتل ابی مخنف: 108؛ ناسخ: 2/377.

حمله افکند و صفوف لشکر بشکافت و طریقه شریعه را از دشمن برداخت و اسب را بفرات براند و سخت تشنه بود و مرکب آن حضرت نیز تشنگی از حد افزون داشت چون وارد شریعه گشت قال الحسین علیه السلام مخاطباً لمرکبه أنت عطشان و أنا عطشان و اللّٰه لا ذقت الماء حتی تشرب فرمود تو تشنه من هم تشنه قسم بخدا تا تو آب نخوری من آب نمی آشامم مرکب سر بلند کرد یعنی آقا چگونه من پیش از تو آب خورم پس آن حضرت دست فرا برد کفی از آب برگرفت و فرمود که آب خور من هم می خورم(1).

ناگاه حصین بن نمیر ملعون تیری بجانب آن حضرت انداخت آن تیر همه جا آمد تا بر دهان مبارکش نشست خون جاری شد(2).

دروغ گفتن بعض لشکریان با حضرت

از طرف دیگر سواری فریاد زد ای حسین تو آب می خوری و لشکر در خیمه هایت ریختند و هتک حرمت نمودند آن حضرت چون این شنید آب از کف بریخت و از شریعه بیرون آمد(3).

نکته ایست ملتفت باشی اگر چه امام علیه السلام مخدوع کسی نمی شود و هیچ کس نمی تواند او را فریب دهد و به علم امامت امام علیه السلام می دانست که این ملعون دروغ می گوید و غرضش خدعه است برای اینکه آن حضرت آب ننوشد و با لب تشنه از فرات بالا آید ولیکن چون به مضمون آیه کریمه « خَتَمَ اللّٰهُ عَلٰی قُلُوْبِهِمْ وَعَلٰی سَمْعِهِمْ وَعَلٰی اَبْصَارِهِمْ »(4) جمعی که شمشیر روی

ص: 300

1- مناقب ابن شهر آشوب: 4/58؛ بحار: 45/51.

2- ناسخ: 2/379.

3- مناقب ابن شهر آشوب: 4/58؛ بحار: 45/51.

4- البقره: 7.

امام خود کشند چگونه چیزی را ادراک می کنند بلکه قلب تیره ایشان از شب دیجور تاریکتر و مقامات آن حضرت بالتمام بر ایشان پوشیده گردیده است خود علیهم الشیطان فانسیهم ذکر الله و ذکر اولیاءه(1) عقیده ایشان بعلم غیبی آن حضرت مسلوب و چشمان ایشان از ادراک حقایق مطالب نابینا و معیوب ، حضرت نخواست که در نظر بی نظر آن جماعت ، بی غیرت گمان رود فلذا با لب تشنه از فرات بتعجیل تمام بیرون آمد و بضرب شمشیر لشکر را متفرق ساخته و بجانب خیمهای حرم آمد .

حضرت بر در خیمه ها، وداع آخرین با اهل حرم

چون داخل خیمه ها گردید این دفعه وداع آخرین کرد فرمود باهل بیت حرم استعدوا للبلاء فان الله حافظکم و حامیکم(2) یعنی ای اهل بیت حرم چادرها بر سر زنید بند چادرها محکم ببندید موزه ها در پای کنید آماده اسیری و بلا باشید که پس از قتل من شما را اسیر خواهند کرد و شهر به شهر دیار بدیار خواهند گردانید.

فرمود خواهر زینب بعد از من صورت نخرش لطمه بصورت زنی موی سر پریشان نکنی اطفالم پرستاری کن اسیران را دستیاری کن ایشان را بتو می سپارم(3) .

خواهر زینب هرگاه اطفال کوچک از تو بهانه پدر بگیرند فرزندانم علی را بایشان نشان ده تو می دانی هر کس خواهد بسفیری رود اهل بیت خود را بدو

ص: 301

1- مقتبس من المجادله : 19 .

2- جلاء العیو 408 ؛ الدمعه الساکبه : 4/346 .

3- بحار : 45/3 ؛ روضه الشهداء 348 .

امر تسلی می دهد یکی بایشان می گوید عمر سفر کوتاه است می روم و زود بر می گردم دیگری می گوید سفارش شما را بفلان شخص دوست یا همسایه کرده ام پذیرایی کند از شما تا مراجعت نمایم مگر این مسافر که باهل بیت خود فرمود بدانید من کسی ندارم ، شما را بخدا می سپارم و می روم(1) .

و این دفعه که رفتیم بر نمی گردیم به یک دفعه صدای الوداع الوداع و ناله الفراق الفراق از خیام طاهرات باوج سموات رسید آسمان و زمین و ملائکه مقربین بلکه تمامی مخلوقات سموات و ارضین از وداع آن جناب با اهل بیت و وداع اهل بیت آن جناب را ، بگریه در آمدند بهر نحوی که بود آن بزرگوار خود را از دست مخدرات طاهرات رها نمود و یک باره دل به ترک جهان بست و عازم سفر آخرت شد عنان بجانب میدان منعطف گردانید.

مراجعت حضرت به میدان و غضب حضرت بر اشقیا

آمد مقابل لشکر با دلی پر درد و انبوه از غصه و اندوه زیرا که آن بزرگوار در آن حال یک طرف دید فریاد عیال و اطفال به العطش العطش بلند است ابدان قطعه قطعه شهداء پیش چشمش افتاده فرات را متصرف شده با لب تشنه بیرون آمده قلبش از حرارت عطش و داغ جوانان و سوزش آفتاب تقطیده و موعظه اش در دلهای سیاه آن جماعت اشقیا اثری ننموده و همگی آن بی دینان کمر قتل آن امام مظلوم بسته پس در این هنگام آن بزرگوار بر آن قوم اشرا سر سخت غضب کرده و از رشد و هدایت ایشان بالمره مایوس شده .

چنان چه به این مطلب اشاره نمودند در زمانی که دست به محاسن مبارک کشیدند و فرمودند : اشتد غضب الله علی اليهود حین قالوا عزیز بن الله

ص: 302

و اشتد غضب الله على النصارى حين قالوا مسيح بن الله و اشتد غضب الله على المجوس حين عبدوا النار من دون الله و اشتد غضب الله على قوم قتلوا نبيهم و اشتد غضب الله على هذه العصابة الذين يريدون قتل ابن بنت نبيهم(1).

ظهور شجاعه الحسينيه

در این وقت شجاعه الحسينيه بروز نمود و آن یادگار حیدر کرار مانند شیر قصد قتال نمود می زد و می کشت و می افکند و لشکریان را چون جراد منتشر پراکنده می کرد و چنان در حملات خود صیحه می زد که دل آهنین از صیحه آن نور چشم امیرالمؤمنین آب می شد بعضی تشبیه کرده اند صیحه آن حضرت را در حملاتش به صیحه شیر در وقت شکار ، بعضی به صدای رعد در فصل بهار ، بعضی به ناله پلنگ در کوهسار ، ولیکن این تشبیهات همه بی جا و غیر شایسته است زیرا که کسی که تمامی مخلوقات به طفیل وجودش خلقت شده باشند نمی شود تشبیه کرد وصفی از اوصاف او را بوصف آنها ، اگر می خواهی تماشای شجاعه الحسينيه بنمایی نگاه کن بسمت دست راست آن حضرت می بینی که یک نهر از خون جاریست نگاه کن بسمت دست چپ آن حضرت می بینی که نهر دیگر از خون جاریست نگاه کن به بالای سر ، می بینی که سرها و دستهای بریده مانند مرغان در هوا طیران می کنند آن دریای لشکر را طومار وار پیچ و تاب می داد و مانند حلقه انگشتر بدور انگشت می گردانید و مانند سنگ آسیاب آنها را دور می داد .

و بدانکه هر پیغمبری را قوت چهل پهلوان است و آقا سیدالشهداء دارای قوت چهل پیغمبر می بود که ضرب چهل در چهل یک هزار و ششصد

ص: 303

می شود و این همه شجاعت و جلالت بقوه جسمانیه آن حضرت بود و الا اگر می خواست بقوه ربانیه با دشمن جنگ کند یک نفر از ایشان باقی نمی ماند بلکه همه کن فیکون می شدند ولیکن از قوه جسمانیه خود تنها اظهار نمود بالجمله .

قال السيد الرضی نقل ان بعد وقعه كربلا نسی الناس مقاتل امیرالمؤمنین و یذکرون جلاده الحسین و مقتله فی ذلک الیوم(1) .

چنان آن بزرگوار بر آن قوم اشرار حمله می کرد که گاه آن دریای لشکر را جمع می نمود تا پشت به پشت یکدیگر می زدند و بروی یکدیگر می افتادند پایمال سم مرکبان می شدند و گاه ایشان را متفرق می ساخت که چهار تا از ایشان پهلوی یکدیگر باقی نمی ماند .

و از کثرتی که داشتند فراری ایشان تا به دروازه کوفه می رسید(2) کان یجمعهم تاره و یفرقهم آخری در عدد مقتولین آن بزرگوار خلاف است و هرکس شجاعت آن حضرت را در آن روز بیانی مخصوص بیان کرده است .

کثرت کشته های لشکر ابن سعد به دست حضرت

از آن جمله علی الیقین اینقدر از ایشان بخاک هلاک انداخت حتی بان فیهم النقصان کمی در آن لشکر انبوه ظاهر گردید(3) .

در این وقت عمر سعد ملعون کمانداران را حکم کرد که آن حضرت را

ص: 304

1- الدمعه الساکبه : 4/342 .

2- تذکره الشهداء : 324 .

3- مجالس شوشتری : 130/م 10 .

تیرباران نمودند و همگان تیرها بر سینه مبارکش می آمد چه هرگز پشت به جنگ نمی داد و سینه اش چون پشت خارپشت گشته بالجمله اینقدر تیر بر آن حضرت زدند که او مانند خارپشت پر بر آورده(1).

غلبه ضعف بر حضرت و تکیه بر نیزه در یک طرف میدان

در این اثنا ضعف بر امام مظلوم مستولی شده دست از کار زار کشیده آمد به یک طرف میدان ایستاد نیزه بر زمین استوار کرد از بی کسی تکیه به نیزه داده برای آنکه قدری استراحت کند آه وامصیبتاه واحسرتاه که گویا استراحت در دنیا نصیب حسین نبود.

اصابت سنگ به پیشانی حضرت

طولی نکشید سنگی از جانب میدان آمد روایت دارد فیینما هو واقف إذ أتاه حجر فوق فی جبهته الشریفه دامن قبا با پیرهن بلند کرد که خون از چشم مبارک و صورت منور پاک کند ظاهر دل آن حضرت پیدا شد همانجایی که پیغمبر مکرر می بوسید.

آمدن تیر سه شعبه بر قلب حضرت

ناگاه تیر سه شعبه زهرآلودی از جانب میدان آمد بر روی دلش نشست فataه سهم مسموم میثوم محدد له ثلاث شعب فوق فی قلبه الشریف خون مانند ناودان جاری شد خواست تیر را از پیشرو بیرون آورد میسرش نشد خم گردید و تیر را از پشت سر بیرون کشید و فرمود: بسم الله و بالله و علی مله رسول الله(2).

نگاه کن به آن حضرت تا سوار است غنیمت شمر دیدار آن بزرگوار را کار آن حضرت از این تیر سه شعبه ضائع شد خون دل آن حضرت رفته قوه

ص: 305

1- تسلیه المجالس : 2/320 ؛ بحار : 45/52 .

2- اللهوف : 20 ؛ تسلیه المجالس : 2/320 ؛ بحار : 45/53 .

شمشیر زدن ندارد چشم لشکریان از زور بازوی آن بزرگوار هم شکسته ، لشکر دور ایستاده ، حضرت یک طرف ، لشکر یک طرف ، نه آقا قوه پیش رفتن دارد ، نه لشکر جرأت پیش آمدن دارند .

بالاخره شمر بن ذی الجوشن ملعون جرأت کرد پیش آمد نگاهی بصورت آن حضرت کرده دید که رنگ ارغوانی آقا مبدل به زعفرانی شده فهمید تیر سه شعبه کارش را تمام کرده خاطرش جمع شد صدا زد به لشکر یا قوم ثکلتکم امهاتکم ما تنتظرون بالرجل مادرهای شما عزای شما را بگیرد چه انتظار دارید حسینی باقی نمانده کارش را تمام کنید(1).

نیزه زدن صالح بن وهب بر پهلوی حضرت و سقوط وجود اقدسش از بالای مرکب

از میانه لشکر صالح بن وهب مزنی ملعون جدا شد پیش آمد نیزه حواله آن حضرت نمود آن نیزه در پهلوی مبارکش نشست خاک سیه بر فرق عالم ریخت چه شد نگاه کن ببین آن حضرت از میانه زین بر زمین افتاده آقا را در میان زین نمی بینی(2).

کشید پا ز رکاب آن خلاصه ایجاد * برنگ پرتو خورشید بر زمین افتاد

بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد * اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد

نگاه کن مرکب را از آن حضرت خالی می بینی نگاه دیگر کن می بینی که روی مبارک آن حضرت از طرف راست بر زمین آمد خاطرت جمع باشد فوراً آن حضرت برخاست و ایستاد(3).

ص: 306

1- مناقب ابن شهر آشوب : 4/112 ؛ تسلیه المجالس : 2/322 ؛ بحار : 45/55 .

2- اللهوف : 124 ؛ بحار : 45/54 .

3- اللهوف : 124 ؛ بحار : 45/54 .

آمدن زینب بالای تلّ معروف

اما علیا مخدره زینب خاتون وقتی که دید آقا بر مرکب سوار نیست از خیمه بیرون آمد و فریاد بر آورد و اخاه و اسیداه و اهل بیتا لیت السماء اطبقت علی الأرض و لیت الجبال تدکدکت علی السهل (1).

کاش آن زمان سرادق گردون نگون شدی

وین خیمه بلند ستون بی سکون شدی

کاش آن زمان که این حرکت کرد آسمان

جان جهانیان همه از تن برون شدی

آنگاه از شدت اضطراب و اضطراب روی بابن سعد ملعون نمود فقالت یابن سعد أیقتل أبو عبدالله و أنت تنظر الیه فرمود پسر سعد برادرم حسین را می کشند و تو ایستاده نگاه می کنی آن ملعون آب در چشم نحس خود بگردانید و آن مخدره را جوابی نگفت (2).

اشقیا اطراف حضرت را گرفتند

همین طوری که حضرت ایستاده بود بصواب دید شمر ذی الجوشن اطراف آن حضرت را گرفتند روایت دارد فرقه بالسیوف فرقه بالنبال فرقه بالاحجار و الاخشاب .

افتادن حضرت بر زمین وعدم قدرت بر ایستادن

اینقدر شمشیر و تیر و سنگ و چوب بر بدن اطهرش زدند که بی حالت شد و بر زمین افتاد اگر نگاه کنی میانه میدان آن حضرت را ایستاده نمی بینی چون خواست برخیزد بر زمین افتاد پس بنشست و از دل پر درد بگریست و نادی واجداه و امحمداه تا بفرمود اقتل مظلوماً و جدی محمد المصطفی

ص: 307

1- اللهوف : 124 ؛ بحار : 44/54 .

2- وقعه الطف : 252 ؛ ارشاد : 2/112 ؛ بحار : 45/55 .

و اذبح عطشاناً وأبی علی المرتضی و أترك مهتوكا و أمی فاطمه الزهراء(1).

باز بروی زمین افتاد نه آن حضرت حالی داشت که قتال دهد نه لشکر جرأت داشتند پیش بیایند.

ضربت مالک بن یسر با شمشیر بر فرق حضرت

در این وقت مالک یسرکندی با شمشیر کشیده پیش آمد و همی سب و شتم می نمود و با شمشیر زخمی بر سر مبارکش فرود آمد که فرق مبارک آن حضرت دو حصه شد.

فقال له الحسين لا اكلت بها و لا شربت و حشرک اللہ مع الظالمین(2) حضرت بجای خود نشسته قوه حرکت ندارد نگاه کن توشه از دیدار آن بزرگوار بردار.

شمر ملعون گفت لشکر چرا کار حسین را تمام نمی کنید چند نفر از لشکر جدا شد.

آمدن ذرعه بن شریک با شمشیر کشیده

اول کس که بیرون آمد ذرعه بن شریک ملعون بود با شمشیر کشیده پیش آمد ضربتی بر شانه مبارکش زد آن بزرگوار با آن ضعفی که داشت شمشیر حواله آن ملعون نمود بجهنم و اصلش کرد(3).

زبان حضرت متصل به ذکر خدا مشغول و در طی کلماتش می فرمود صبراً علی قضائک لا معبود سواک یا غیاث المستغثین(4).

چهل نفر از اشرار دور نعش حضرت

پس از ضربت ذرعه چهل تن از آن اشرار بدتر از کفار گرداگرد آن

ص: 308

1- ناسخ (امام حسین علیه السلام) : 2/386 .

2- ارشاد : 2/110 : تسلیه المجالس : 2/321 ؛ بحار : 45/53 .

3- اللهوف : 125 ؛ بحار : 45/54 .

4- اشک روان بر امیر کاروان : 128 نقل از ذریعه النجاه : 145 ؛ خصائص الحسینیة : 39 .

حضرت را گرفتند حصین بن نمیر تیری بر دهان مبارکش زد ابو ایوب غنوی تیری بر حلقوم شریفش زد عمرو بن خلیفه جعفری ضربتی بر عاتق مبارکش زد صالح بن وهب مزنی ضربتی بر خصره مبارکش زد که برو در افتاد و باز برخاست و نشست سنان بن انس نخعی ملعون نیزه در گلوی آن حضرت نشانید با همان نیزه سینه اش را جراحی زد تیری بر نحر شریفش نشانید که آن حضرت افتاد و بر نشست تیر را بکشید(1) عمر سعد ملعون گفت لشکر مادرهاتان عزای شماها بگیرد حسین را تمام کنید سر او را از تن دور نمائید نگاه کن توشه بردار وداع کن حمایت کن حراست کن .

جدا شدن چند نفر از لشکر به قصد قتل حضرت

چند نفر از لشکر الان جدا می شود بقصد قتل آن حضرت :

اول شیث بن ربیع ملعون پیش آمد آقای مظلوم نگاهی باو کرد آن ملعون بلرزید شمشیر از دستش افتاد خاطرت جمع باشد برگشت صدمه نرسانید .

دوم سنان بن انس نخعی ملعون بود دست خالی برگشت .

سیم خولی بن یزید اصبحی ملعون پیش آمد چون قدمی چند برداشت لرزه بر اندام نحسش افتاد بازگشت .

آمدن شمر ملعون در قتلگاه

اه ثم آه ثم اه و اسفاه و امصیبتاه که مرتبه چهارم شمر بن ذی الجوشن با شمشیر کشیده پیش آمد(2) .

مطلبی است اشاره می کنم ملتفت باش هیکل این ملعون بقدر چهار پنج

ص: 309

1- مناقب ابن شهر آشوب: 4/111؛ تسلیه المجالس: 2/322 .

2- مقتل ابی مخنف: 116؛ المنتخب: 2/451 .

نفر می بود در روز عاشورا هم دوزره پوشیده خود را غرق اسلحه کرده سینه حسین هم یک هزار و نهصد و پنجاه و یک زخم دارد(1) تصور کن انصاف بده آیا همچو سینه طاقت دارد که این همه بار بردارد(2) فهمیدی شمر کجا آمد و نشست هر جا که نشست میدانی چه کرد؟

انقلاب در عالم

نگاه کن به صحرای کربلا اگر نگاه کنی می بینی که هوا تاریک شده چشم جانی را نمی بیند(3) انقلاب در عالم واقع شده بادهای مخالف می وزد(4) ، دریاها بموج آمده(5) ماهیان خود را از دریا بیرون انداخته(6) اگر نگاه کنی در بین این تاریکی چیزهایی خواهی دید اول برق شمشیری به نظرت می آید تا دوازده مرتبه بالا می رود و فرود می آید(7) آواز مظلومی بگوشت می رسد که از زیر آن شمشیر همه دم استغاثه می کند وامحمداه واجداه و ابته واحسنه واجعفره واعقیلاه واعباساه واقتیلا و اقله ناصر(8) .

پس از آن چهار چیز نورانی می بینی دو تا از آسمان به زمین می آید دو تا از زمین بطرف آسمان بالا می رود نور اول که از آسمان بزمین می آید جبرئیل است خبری هم می دهد نور دوم پیغمبر است از آسمان می آید گردآلود متغیر

ص: 310

-
- 1- مناقب ابن شهر آشوب : 4/111 .
 - 2- منتخب طریحی : 2/451 .
 - 3- مناقب ابن شهر آشوب : 4/54 ؛ بحار : 45/216 .
 - 4- مقتل الحسین (الفتوح لابن اعثم) : 5/119 .
 - 5- محرق القلوب : 472/م 14 ؛ روضه الشهداء : 352 .
 - 6- روضه الشهداء : 352 .
 - 7- بحار : 45/56 .
 - 8- مقتل ابی مخنف : 119 .

الاحوال عمامه از سر برداشته دو نور دیگر که از زمین بجانب آسمان می رود نگاه کن یک نور شیشه ای است از زمرد پر از خون حسین که ملانکه از زمین به آسمان می برند نور دوم را نگاه کن می بینی به بلندی یک نیزه از زمین بالا رفته نگاه کن بین این نور چیست؟ می بینی یکسر بریده ای است بالای نیزه اگر خوب نگاه کنی می بینی سر بریده حسین است(1) هنوز قطرات خون از آن می ریزد(2) حسین سر ندارد پیغمبر صلی الله علیه وآله عمامه بر سر ندارد و پیغمبر صلی الله علیه وآله با سر بی عمامه فریاد می کند و اولداده شیعیان یاری کنید پیغمبر را، بیائید همه سر برهنه کنیم بر سر زنیم و بگوئیم و اماماه و اسیداه و امظلوماه و احسیناه و اقتیلاه و شهیداه و اغریباه لا حول ولا قوه الا بالله العلی العظیم .

ترسم جزای قاتل او چون رقم زنند

یک باره بر جریده رحمت قلم زنند(3)

ص: 311

1- مجالس شوشتری : 132/م 10 .

2- مجالس شوشتری : 132/م 10 .

3- محشتم رحمه الله .

الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله و لعنه الله على أعدائهم اعداء الله من اليوم إلى يوم لقاء الله .

اما بعد فمن كلام لأميرالمؤمنين على بن أبى طالب عليه السلام : « وَاللَّهِ لَأَنْ أُبَيْتَ عَلَى حَسَكِ السَّعْدَانِ مُسَهَّدًا وَأُجْرَفَ فِي الْأَغْلَالِ مُصَفَّدًا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ظَالِمًا لِبَعْضِ الْعِبَادِ وَغَاصِدًا بِأَلْسِنَةٍ مِنْ الْحُطَامِ وَكَيْفَ أَظْلِمَ أَحَدًا لِنَفْسِي يُسْرِعُ إِلَيَّ الْبَلَى قُنُولُهَا وَيَطُولُ فِي الثَّرَى حُلُولُهَا وَاللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُ عَقِيلًا وَقَدْ أَمْلَقَ حَتَّى اسْتَمَاحَنِي مِنْ بُرْكُمْ صَاعًا وَرَأَيْتُ صَبِيَانَهُ شَعَثَ الشُّعُورِ غُبَرَ الْأَلْوَانِ مِنْ فَقْرِهِمْ كَأَنَّمَا سُودَتْ وَجُوهُهُمْ بِالْعِظْلِمِ وَعَاوَدَنِي مُوَكَّدًا وَكَرَّرَ عَلَيَّ الْقَوْلَ مُرَدِّدًا فَاصَّ غَيْثُ إِلَيْهِ سَمْعِي فَظَنَّ أَنَّي أَيْعُهُ دِينِي وَاتَّبَعُ قِيَادَهُ مُفَارِقًا طَرِيقَتِي فَأَحْمَيْتُ لَهُ حَدِيدَهُ ثُمَّ أَدْنَيْتُهَا مِنْ جَسَدِهِ لِيُعْتَبَرَ بِهَا فَصَجَّ ضَجِيجُ ذِي دَنْفٍ مِنْ أَلْمِهَا وَكَادَ أَنْ يَحْتَرِقَ مِنْ مَيْسَةِ جَمَاهَا فَقُلْتُ لَهُ تَكَلَّمْتَ التَّوَاكِلُ يَا عَقِيلُ أَتَتُّنُّ مِنْ حَدِيدِهِ أَحْمَاهَا إِنْسَانُهَا

پارسایی امیرالمؤمنین علیه السلام

یعنی قسم بخدا که اگر شب را بروز کنم در حالتی که خوابگاه من بالای خارهای مگیلان باشد و مرا غل و زنجیر بکنند و به بندند و باطراف بکشانند خوشتر است نزد من از اینکه ملاقات کنم خدا و رسول را در روز محشر در حالی که ظلم کرده باشم به بعضی از بندگان خدا و غصب کرده باشم از ایشان چیزی از متاع دنیا و چگونه ستم کنم بر احدی برای نفسی که سرعت می کند بسوی پوسیدن بازگشت آن یعنی آخر امر آن بزودی پوسیدن و خاک گردیدنست ، و بطول می انجامد در زیر خاک ماندن آن ، قسم بخدا بتحقیق دیدم برادر خود عقیل را که درویش و فقیر گشته بود بحدی که در خواست کرد از من یک صاع که ده سیر و چیزی باشد از حق شما از گندم بیت المال با اینکه دیدم اطفال او را که از گرسنگی برنگ خاکستر گردیده بودند و گویا صورتهای ایشان بوسمه و نیل سیاه گردیده بود و رفت و آمد کرد نزد من در این باب و تکرار کرد بر من گفتار خود را پس گوش بکلام وی دادم از این جهت گمان کرد که می فروشم دین خود را و تابع می شوم کشیدن او را و مطیع و منقاد می شوم خواهش او را ، از طریقه حقه خود جدا می شوم و دست برمی دارم پس گرم کردم پاره آهنی را برای امتحان او و نزدیک کردم آن آهن گرم شده را به بدن او تا موجب عبرتش شود پس چون حرارت آن قطعه آهن به بدنش رسید فریادش بلند شد از سوزش آن و نزدیک بود که بدنش بسوزد از داغ کردن آن پس گفتم زنهای فرزند مرده عزای تو را

ص: 314

بگیرند آیا ناله می کنی ای عقیل از جهت پاره آهنی که گرم کرده است آنرا آدمیزادی محض بازی کردن خود و می کشانی مرا بسوی آتشی که افروخته است آنرا جبار و قهاری برای غضب خود، آیا ناله می کنی از جهت اذیت آهن پاره و من ناله نکنم از جهت زبانه آتش جبار.

و بدانکه حسن احسان و قبح عدوان و خوبی عدل و زشتی ظلم هر دو از مستقلات عقلیه اند باین معنی که هرگاه هیچ پیغمبری یا وصی به حسن اول و قبح ثانی خبر نداده بود هر آینه عقل هر عاقلی حکم بآن می نمود و لذا تمامی مردم و عموم اهل ملل و نحل این هر دو را تسلیم دارند حتی جماعت دهریین و طبعیین که قائل به شرعی و دینی نیستند نمی توانند انکار این دو امر نمایند و فوائد اخرویه و دنیویه مترتبه بر وصف عدل و احسان غیر محصور.

عدل در آیات و روایات و فوائد آن

و از این جهت در روایات بسیار و اخبار بیشمار امر بعدل و داد و مدح آن و ترغیب بر آن شده چنانچه می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» (1) و هم می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» (2).

و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله مرویست که عدالت کردن یک ساعت بهتر است از عبادت هفتاد سال که جمیع روزهای آن را روزه بدارد و همه شب ها را به

ص: 315

1- النساء : 58 .

2- النحل : 90 .

عبادت و طاعت احیا نماید(1).

و آن حضرت فرمود که هر صاحب تسلطی صبح کند و قصد ظلم باحدی نداشته باشد خداوند همه گناهانش را می آمرزد(2).

و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که ثوابی نزد خداوند عالم بزرگتر نیست از ثواب سلطانی که عادل باشد(3).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که پادشاه عادل بی حساب داخل بهشت می شود(4).

غلبه شوق طواف خانه خدا بر یکی از سلاطین

و گویند که یکی از سلاطین را شوق طواف خانه خدا و جا آوردن اعمال حج غلبه کرده بود عازم سفر حجاز شد چون ارکان دولت مطلع شدند عرض نمودند که اگر با حشم و سپاه عزیمت این راه نمائید تهیه اسباب آن ممکن نیست و اگر مخففانه توجه نمائید مناسب نیست علاوه بر اینکه چون مملکت از وجود پادشاه خالی گردد ملک در خطر باشد و رعیت پایمال شوند سلطان گفت چون این سفر میسر نشود چه کنم که ثواب حج را دریابم گفتند در این ولایت عالمی هست که سالها مجاور حرم بوده و ادراک سعادت چندین حج نموده شاید ثواب حجی از آن توان خرید پادشاه بنزد عالم رفته و فیض صحبت او را دریافته ، زمان سابق نه مثل این زمان بود که مردم عقیده به علماء نداشته باشند وای بر اهل این زمان که قدر علماء را

ص: 316

1- مشکاه الانوار : 316 ؛ بحار : 72/352/ح 61 .

2- نهج الفصاحه : 740/ش 2848 ؛ جامع الأخبار (شعیری) : 154 .

3- تصنیف غرر الحکم : 339/ش 7745 .

4- خصال : 2/80/ح 1 ؛ بحار : 72/337/ح 5 .

ضایع ساختند بالجمله چون پادشاه اظهار مطلب خود نمود عالم گفت ثواب حجهای خود را بتو می فروشم پادشاه گفت هر حجی به چند می فروشی گفت ثواب هر قدمی که برداشته ام بتمام دنیا می فروشم پادشاه گفت من زیاده از اندکی از دنیا ندارم و آن بهای یک قدم نمی شود عالم گفت آسان است ساعتی که در دیوان دادخواهی بعدالت پردازی و کار بیچارگان سازی ثواب آنرا به من ده تا من ثواب شصت حج خود را بتو بدهم و در این معامله هنوز من صرفه برده ام (1).

اگر کسی دیده بصیرت بگشاید و بنظر حقیقت بنگرد می بیند که لذت سلطنت و حکمرانی و شیرینی شهریاری و فرماندهی در عدل و دادخواهی و کرم و فریادرسی است .

عدل و کرم خسروست ورنه گدایی بود

بهر دو ویرانه ده طبل و علم داشتن

بالجمله فوائد بسیار اخرویه و ثوابات جزیره صفت خجسته عدل و دادخواهی بالاترین فوائد است و از فواصل باقیات صالحاتست .

اگر عدل کردی در این بی مال * به مال و به ملکی رسی بیزوال

خدا مهربانست و پس دادگر * ببخشای و بخشایش حق نگر (2)

پیرزن و ملکشاه سلجوقی

حکایت کرده اند که سلطان ملکشاه سلجوقی در کنار زنده رود شکار می کرد ساعتی در مرغزاری آسایش نمود یکی از غلامان خاص وی گاوی

ص: 317

1- معراج السعاده: 372 (انتشارات هدی) .

2- معراج السعاده: 372 (انتشارات هدی) .

در کنار نه‌ری دید چرا می کرد آن را ذبح کرد و پاره از گوشت آنرا کباب نمود آن گاو از پیره زنی بود که چهار یتیم داشت و وجه معیشت ایشان از شیر آن گاو حاصل می شد چون آن عجزوزه از این واقعه مطلع گشت دود از نهاد آن زن برآمد و مقنعه از سر کشید و بر سر پلی که گذرگاه سلطان بود نشست تا سلطان بانجا رسید با قدی خمیده از جای بجست و با دیده گریان متوجه سلطان شد گفت ای پسر آلب ارسلان اگر داد مرا در سر این پل ندهی در سر پل صراط دست دادخواهی بردارم و دست خصومت از دامنم بردارم بگو از این دو پل کدام را اختیار می کنی سلطان از هیبت کلام آن عجزوزه لرزه بر اندامش افتاد پیاده گشت و نشست گفت مرا طاقت پل صراط نیست بگو تا چه ستم بر تو شده پیره زال صورت حال عرض نمود سلطان متغیر گشت اول فرمود غلام را بسیاست رسانند و بعوض آن ماده گاو هفتاد گاو یا دویست گاو از سر کار خاصه به آن پیره زال عنایت داشت گویند چون شاه از دنیا برفت پیره زن بر سر قبرش نشست و گفت پروردگارا من بیچاره بودم مرا دست گیری کرد امروز او بیچاره است تو او را دستگیری کن یکی از نیکان سلطان را در خواب دید گفت خدا با تو چه کرد گفت اگر دعای آن پیره زن نبود مرا عذابی کردند که اگر بر اهل زمین قسمت می نمودند همگی هلاک شدند (1).

پس عاقل باید بداند که مقصود از حیاه دنیوی استیفای حظوظ نفسانیه و پیروی لذائد شهوانیه و متابعت هوای جسمانیه نیست عنان خود را بلجام

ص: 318

ملاهی و مناهی و در کف نفس اماره نه نهد و همه همت او بر آسایش و آرایش دنیا نباشد و قدری روز در ماندگی و بیچارگی خود را بنظر بیاورد که آن روز دسترسی به تلافی آن نداشته باشد.

فوائد دنیوی عدل

و اما فوائد دنیوی عدل و داد از آن افزونست که به دستیاری خامه شرح آن توان نمود و در دفتر و نامه آن بیان توان کرد و بر هر خبیر بصیر مخفی نیست که به عقل و نقل و تجربه ظاهر شده که این شیوه پسندیده مایه تحصیل دوستی دور و نزدیک است و باعث رسوخ محبت است اگر پادشاه مثلاً نسبت به رعایا عدل را پیشه خود قرار دهد می بینی که محبوب قلوب سپاه و رعیت خواهد شد.

شهر و سپه را چه شوی نیکخواه * نیک تو خواهد همه شهر و سپاه

و باین صفت خجسته نام نیک پادشاه در اطراف و اکناف عالم مشهور و تا صفحه قیامت به بلند نامی مذکور گردد و هر لحظه دعای خیری عائد روحش می شود نمی بینی که بعد از سالهای سال که نوشیروان عادل از دنیا گذشته و زبان اهل عالم بنام نامیش گوینده است و عدل و دادخواهی باعث دوام دولت و خلود سلطنت می گردد حضرت امیرالمومنین علیه السلام فرمود که هر که از ملوک بعدل و داد عمل کند خداوند دولت او را در حصار امن خود نگاه می دارد و هر که ستم نماید بزودی او را هلاک گرداند(1).

فرمودند : حسن السیاسه یتدیم الریاسه(2) .

ص: 319

1- معراج السعاده : 373 .

2- تصنیف غرر الحکم : 331/ش 7617 .

چه سلطان بفرمان داور بود * خدایش نگهبان و یاور بود

گزند کسانش نباید پسند * که ترسد که در ملکش آید گزند

دیگر آنکه اگر پادشاه عادل باشد مملکت آباد گردد و نعمت ها فراوان حتی آنکه حسن نیت پادشاه را در این عمل تاثیری عظیم و دخیلی تمام است (1) چنان که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود إذا تغير نية السلطان فسد الزمان (2) یعنی چون پادشاه نیت بد در باره رعیت کند ملک و احوال زمانه فاسد و اوضاع روزگار تباہ گردد و برعکس صفت عدل و احسان که وصف ظلم و عدوان است از اقبیح قبائح و ارذل صفات رذیله است .

ظلم در آیات و روایات و تبعات آن

چنانچه شنیدی از کلمات امیرالمؤمنین که چقدر از این صفت قبیحه ترسان و هراسان است و کافی است از برای طائفه ظالمین که پروردگار عالم می فرماید درباره ایشان « وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخَّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ * مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْنَدْتَهُمْ هَوَاءً » (3) یعنی گمان مکن که خدا غافل است از کرده ظالمان و ستمکاران نه چنین است بلکه این مهلتی است که بایشان داده تا عذاب و سزای ایشان را قرا در دهد در روزی که چشمها بکاسه سر بجهد و همه مردمان در آن روز شتابان خواهند بود و از حیرانی و سرگردانی آرام نخواهند داشت که چشمهای خود را بهم گذارند و دلهای ایشان از شدت

ص: 320

1- معراج السعاده : 373 .

2- تصنیف غرر الحکم : 343/ش 7848 .

3- ابراهیم : 42 - 43 .

خوف و جزع پریده خواهد بود و از عقل و هر چیزی خالی خواهد بود و فرمود: « وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ » (1) یعنی زود باشد که بدانند آنان که ظلم و ستم بر بندگان خدا کردند که بعد از موت بازگشت ایشان به کدام مکان خواهد بود.

آری بازگشت ظالم البته به آتش سوزنده و مار و عقرب گزنده خواهد بود و ستم بر بندگان خدا و چشم آمرزش در روز قیامت نیست مگر از حمق و سفاهت.

مکن بد که بد بینی ای یار نیک

که ناید ز تخم بدی بار نیک

دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر

کای نور چشم من بجز از کشته ندروی (2)

و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که پست ترین و ذلیل ترین خلق در نزد خدا کسی است که امر مسلمان در دست او باشد و میان ایشان براستی و عدل رفتار نکند (3).

و در حدیثی دیگر از آن حضرت روایت است که ظلم و جور کردن در یک ساعت بدتر است نزد خدا از شصت سال گناه (4).

و از جانب خداوند معبود و حی رسید بحضرت داود که به اهل ظلم بگو

ص: 321

1- الشعراء: 227.

2- معراج السعاده: 363.

3- جامع الاخبار (شعیری): 154؛ بحار: 72/352.

4- جامع الاخبار (شعیری): 154؛ بحار: 72/352.

مرا یاد نکنند چه بر من واجب است یاد کنم هر که مرا یاد کند و یاد کردن ظالمین به لعن کردن ایشانست(1).

و هنگامی که حضرت سجاد علیه السلام را زمان وفات رسید به حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که ای فرزند زنهار ظلم نکنی بر کسی که دادرسی بجز خداوند نداشته باشند زیرا که چون او را کسی دیگر نباشد دست به درگاه مالک الملوک بر می دارد و منتقم حقیقی را بر سر کار می آورد(2) و در فقره دعا می خوانی: و ایقنت انک أنت أرحم الراحمین فی موضع العفو و الرحمة و أشد المعاقبین فی موضع النکال و النقمه(3).

منجیق آه مظلومان بصبح* زود گیرد ظالمان را در حصار(4)

درجات قبح ظلم و بدترین آنها

و مخفی نماند که اگر چه ظلم بتمام اقسام آن بدو قبیح و مذموم است لیکن باعتبار اختلاف درجات آن و احوال مظلومین قبح آن در شدت و ضعف متفاوت است بعضی قبیح و بعضی اقبیح و بعضی در غایت قبح است.

چنان که شنیدی که از بدترین اقسام ظلم، ظلم کردنست به کسی که یآوری بجز خداوند نداشته باشد بخصوص هرگاه آن مظلوم بی کس و غریب هم باشد گذشته از این داغ دیده مصیبت رسیده هم باشد و همچنین مثلاً ظلم کردن به مردان و زنان هر دو قبیح است لیکن ظلم کردن به زنان اقبیح است زیرا که قوه تحمل آنها کمتر است از تحمل مردان، و جمعی هستند زنان رقیق

ص: 322

1- جامع الاخبار (شعیری): 155؛ بحار: 72/319.

2- امالی صدوق: 182/م/34/ح 10؛ بحار: 72/308/ح 1.

3- مصباح المتهجد: 2/577.

4- معراج السعاده: 364.

القلب و قلیل التحمل و ضعیفه القوی و همچنین ظلم کردن به بزرگان و کوچکان هر دو بد است ولی ظلم کردن به کوچکان و اطفال از جهت ضعفشان و نقصان قوای ایشان بدتر است و همچنین ظلم کردن باصحاء و مرضی هر دو بد است ولی ظلم کردن به مرضی از جهت ضعف و ناتوانی آنها بدتر است و همچنین ظلم کردن به احياء و اموات هر دو بد است ولیکن ظلم کردن به اموات از جهت اینکه دست ایشان از دنیا کوتاه است و قوه

ارتکاب اهل کوفه و شام تمام اقسام ظلم را نسبت به اهل بیت علیهم السلام

مقابله کردن با کسی ندارند البته بدتر است خدا لعنت کند اهل کوفه و شام را که ظلم کردند به جمعی که یاوری بجز خدا نداشتند همه داغیده و مصیبت رسیده، جوان کشته، برادر کشته، به مردان ایشان ظلم کردند بزنان ایشان ظلم کردند به بزرگان و کوچکان و اطفال و اصحاء و مرضی و احياء و اموات ایشان ظلم نمودند تمام اقسام ظلم را درباره ایشان بجای آوردند همچو جماعتی بجز اهل بیت پیغمبر علیه السلام نیست که عصر عاشورا لشکر کوفه و شام ریختند میانه خیمه های ایشان، خیمه ها را غارت کردند پوست گوسفند از زیر پای امام بیمار علیه السلام کشیدند و او را بزمین انداختند(1) اهل بیت از خیمه ها بیرون دویدند ان اشقیاء ایشان را عقب می کردند گوشواره از گوش کودکان و خلخال از پای دختران می بردند گوش ام کلثوم را دریدند و گوشواره اش را بردند چادر و معجر بردند گوش فاطمه صغری را دریدند گوشواره اش را بردند از صدمه آن غش کرد و بزمین افتاد می گوید چون بهوش آمدم دیدم سرم در دامنه عمه ام زینب است. گفتم یا عمته هل من خرقة استر بها رأسی عمه ایا یک پارچه کهنه هست که به آن سرم را از نامحرمان بپوشانم قالت

ص: 323

و عمتک مثلک می گوید چون نظر کردم بعمه ام زینب رأیت رأسها مکشوفه و متنها قد أسود من الضرب دیدم از ضرب تازیانه بدن عمه ام سیاه گردیده و تمام الخبر فی عاشر البحار .

ظلم اشقیاء به شهداء

و اما ظلم ایشان باموات چندین رقم بود اول آنکه پس از شهادت امام مظلوم عمر سعد ملعون آمد در قتلگاه گرفت کمر بند آن حضرت را چون لشکر ملتفت شدند بر سر آن بدن مطهر ریختند .

یکی عمامه اش با نیزه بر بود

کشید از پای او نعلین یکی زود

قبایش را یکی از تن بدر کرد

یکی دیگر شقاوت بیشتر کرد

برون کرد از بدن پیراهنش را

چه گل در خون فکند عریان تنش را(1)

دوم آنکه پس از شهادت شهداء ابدان مطهره ایشان روی خاک افتاده بی کفن و بی دفن و آن ملاعین اجساد خبیثه خود را دفن می نمودند در روز یازدهم که امام بیمار در قتلگاه نگاهش به بدن نامدفون پدر افتاد بالای شتر محتضر شد علیا مخدره زینب خاتون عرض کرد فرزند برادر مالی اراک تجود بنفسک فرمود عمه چگونه نگریم و نمیرم با آنکه می بینم بنی امیه اجساد خبیثه خود را دفن می نمایند و کسی به دفن بدن بابایم نمی پردازد ای عمه گویا این جماعت ما را مسلمان نمی دانند و از جمله کفار ترک و دیلم می شمارند(2) .

ص: 324

1- مناقب ابن شهر آشوب: 4/111؛ تسلیه المجالس: 2/323 .

2- کامل الزیارات: 261؛ بحار: 45/179 ح/30؛ مناقب ابن شهر آشوب: 4/112 .

سیم آنکه پس از شهادت شهداء اشقیای کوفه و شام ریختند در قتلگاه سرهای شهدا را از بدن جدا کردند بروایتی هفتاد سر بریده مانند سرهای گوسفند قسمت کردند از کربلا به کوفه ، از کوفه به شام بردند(1) .

چهارم آنکه عمر سعد ملعون خواست اول تمامی لشکری که در کربلا جمع شده بودند سر دهد میانه قتلگاه تا ابدان شهداء را با خاک زمین یکسان کنند و اثری از ایشان باقی نگذارند این امر میسر این ملعون نشد ولی ندا کرد میانه لشکر من یتتدب للحسین فیوطی ء الخیل صدره و ظهره(2) یعنی کیست که ساختگی کند و مهیا شود بدن حسین را پایمال سم اسبان نماید ده نفر از لشکر جدا شدند نعل بندی کردند اسبان خود را ، نمی دانم این عمل شنیع از ایشان سر زد یا نه ، این عمل کردند یا نکردند ، اگر نکردند ، پس چرا آن ده نفر سوار وارد مجلس ابن زیاد ملعون شدند گفتند ما را بیش از همه جائزه بده گفت مگر شما چه کرده اید آن ملاعین نشانه دادند به آن ملعون ، چون امام مظلوم کتبه بر روی خاک افتاده بود گفتند امیر :

نحن رضضنا الصدر بعد الظهر * بکل یعیوب شدید الاسر

گفتند ما همان ده نفر سواریم که اسبان قوی هیکل بر بدن حسین تاختیم اول خورد کردیم استخوانهای کمرش را تا به سینه اش رسیدیم(3) .

لا حول ولا قوه الا بالله العلی العظیم

ص: 325

-
- 1- وقعه الطف : 260 ؛ مناقب ابن شهر آشوب : 4/112 ؛ بحار : 45/62 .
 - 2- وقعه الطف : 257 ؛ ارشاد : 2/113 ، اللهوف : 134 ؛ بحار : 45/59 .
 - 3- اللهوف علی قتلی الطفوف : 135 ؛ مثير الاحزان : 78 ؛ بحار : 45/59 .

الحمد لله و الصلاة و السلام على رسول الله و على آله آل الله و لعنه الله على أعدائهم أعداء الله من اليوم إلى يوم لقاء الله .

و بعد فقد روى عن الصادق عليه السلام انه قال المسلم أخ المسلم هو عينه و مرآته و دليله لا يخدعه و لا يخونه و لا يظلمه و لا يكذبه و لا يغتابه (1) .

یعنی مسلمان برادر مسلمان است و عین اوست یعنی چشم اوست یعنی چنانکه چشم اطراف و جوانب شخص را می بیند و او را از آفتها و خطرها حذر می نماید و باعث معرفت و اطلاع او بر اشیاء می شود مسلم نیز با مسلم باید چنین باشد و آینه اوست یعنی همچنان که آدمی چون در آینه نگاه کند و بر نیک و بد صورت خود مطلع شود باید مسلم نیز مسلمان را از نیک و بد سیرت و اخلاق و اعمال او خبردار نماید که چون بر نیکیهای خود مطلع

ص: 327

شود مسرور گردد و او را رغبت در آن زیاد می شود و در ازدیاد آن می کوشد و چون بر عیوب خود مطلع شد رفع آن از خود می کند .

و دلیله لا یخدعه و لا یخونه و لا یظلمه و لا یکذبه و لا یغتابه یعنی مسلم راهنمای مسلم است او را فریب نمی دهد و با او خیانت نمی کند و مسلم ظلم به مسلم نمی کند و با او دروغ نمی گوید و بدیهای او را فاش نمی گرداند .

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که خلق عیال خداوند و دوست ترین خلق بخدا کسی است که به عیال خدا نفع رساند و از آن حضرت پرسیدند که دوست ترین خلق بخدا کیست ؟ فرمود که نافع ترین مردمان از برای مردمان(1) .

هفت حق مسلم بر مسلم

و معلی بن خنیس گوید بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که چیست حق مسلم بر مسلم فرمود که هفت حق واجب است که اگر شخص ضائع کند چیزی را از آنها بیرون رفته است از دوستی خدای تعالی و خدا را در او بهره نیست راوی گوید گفتم فدای تو شوم چیستند اینها ؟ فرمود ای معلی می ترسم که ضائع کنی و حفظ نمایی و بدانی و عمل نکنی گفتم لا حول ولا قوه الا بالله فرمود آسانتر حقی از آنها آن است که دوست داری از برای او آنچه دوست می داری از برای خود .

دوم آنکه از ناخشنودی او اجتناب کنی و متابعت و پیروی مرضات او بنمایی .

سیم آنکه اطاعت او کنی بنفس و مال و زبان و دست .

ص: 328

چهارم آنکه چشم او باشی و دلیل و آینه او باشی .

حق پنجم آنکه سیر نباشی تو و او گرسنه ، و تو سیراب نباشی و او تشنه ، و تو پوشیده نباشی و او برهنه .

حق ششم آنکه اگر تو را خادم باشد و برادر مؤمن را نباشد خدمت را بفرستی که جامه او را بشوید و طعام برای او درست کند و فرش او را بگستراند .

و حق هفتم آنکه قسم او را راست نمایی و دعوت او را اجابت نمایی و بیماری او را عیادت کنی و تشیع جنازه او نمایی و هرگاه دانی که حاجتی دارد آنرا بر آوری و او را ملجأ به طلب و سوال نسازی(1) .

تلاش در قضاء حاجت مؤمن

فی الحدیث فی شرح من لا یحضره الفقیه روی عن میمون بن مهران قال كنت جالسا عند الحسن بن علی فاتاه رجل فقال له یابن رسول الله ان فلانا له علی مال و یریدان ان یحبسنی فقال و الله ما عندی مال فاقضی عنک قال فکلمه قال فلبس علیه السلام نعله فقلت له یابن رسول الله انسیت اعتکافک فقال له لم انس ولكنی سمعت ابي علیه السلام یحدث عن جدی رسول الله صلی الله علیه وآله انه قال من سعی فی حاجه أخیه المسلم فکانما عبد الله عز وجل تسعه آلاف سنه صائما نهاره قائماً ليله(2) .

منقول است از میمون که گفت در خدمت حضرت امام حسن علیه السلام نشسته بودم که شخصی بخدمت آن حضرت آمد و عرض کرد یابن رسول الله فلانی

ص: 329

1- کافی : 2/169/ح 2 ؛ بحار : 71/238/ح 40 .

2- من لا یحضره الفقیه : 2/189/ح 2108 ؛ بحار : 71/315/ح 72 .

را بر من مالی است می خواهد که مرا در طلب آن حبس کند حضرت فرمودند واللّٰه ندارم که دین تو را ادا کنم عرض کرد پس بفرمائید مهلت دهد تا خدا برساند باو دهم پس حضرت نعلین پوشید که روانه شود عرض نمودم یابن رسول اللّٰه فراموش کردید اعتکاف خود را که می خواهید بیرون روید حضرت فرمود فراموش نکردم ولیکن از پدرم شنیدم که فرمودند جدم فرمودند هر که سعی نماید در حاجت برادر مومنش چنان است که نه هزار سال عبادت کرده باشد خداوند عالم را که روزهای آن روزه باشد و شبهای آن را به عبادت به روز آورده باشد .

گر همچو خلیل کعبه بنیاد کنی

وی را به نماز و روزه آباد کنی

روزی دو هزار بنده آزاد کنی

بهتر نبود که خاطری شاد کنی

ز خود هرگز نیازارم دلی را

که می ترسم در آن جای تو باشد

کعبه خراب کردن وانگه بجای آن

کردن کلیسا و نهادن بنای کشت

و از بام قدس بهر خرابات و میکده

وز مسجد رسول کشیدن ستون خشت

چندان گناه نیست که آزردن دلی

خواهی بقول فاحش و خواهی بفعل زشت

ص: 330

و حضرت صادق علیه السلام فرمودند که از أَحَبِّ اعمالِ حسنه ادخالِ سرور است بر مؤمن ، سیر کند گرسنگی او را یا دفع کند کربت او را یا ادا کند دین او را(1) .

پاداش قضاء حاجت مؤمن

و آن حضرت فرمود که قضاء حاجت مومن محبوب تر است نزد من از بیست حج که در هر حجی بیست هزار یعنی دینار انفاق کند(2) .

و آن حضرت فرمود که هر که سعی کند در حاجت برادر مؤمن محضِ رضایِ خدا ، می نویسد خداوند عالم از برای او هزار هزار حسنه و می بخشاید خویشان و همسایگان او و برادران و آشنایان او را و هر کس نسبت باو نیکویی کرده باشد در دنیا و چون روز قیامت شود به او گفته می شود که داخل دوزخ شو هر کس را در اینجا بیایی که با تو نیکویی کرده باشد در دنیا او را از آتش بیرون بیاور مگر آنکه ناصبی باشد(3) .

مجازات بی اعتنائی به حاجت مؤمن

و از حضرت صادق علیه السلام مروی است که هر مؤمنی منع کند از مؤمن دیگر چیزی را که به آن محتاج باشد و آن شخص قادر بر رسانیدن آن به او باشد از خود یا جایی دیگر خدا در روز قیامت او را باز می دارد در حالتی که روی او سیاه و چشم او کبود و دستهای او بگردن بسته باشد پس خطاب می رسد که این است خیانت کاری که خیانت با خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله کرده پس امر می شود که او را در جهنم افکنند(4) .

ص: 331

1- کافی : 2/192 ح 16 ؛ بحار : 71/288 ح 15 .

2- روضه المتقین ه) : 9/405 ؛ شرح کافی (مازندرانی) : 9/73 ح 4 .

3- کافی : 2/197 ح 6 ؛ بحار : 71/333 ح 110 .

4- کافی : 2/367 ح 1 ؛ بحار : 72/174 ح 4 .

و نیز آن حضرت فرمودند که هر که به جهت حاجتی بنزد برادر خود رود و او قدرت بر ادا کردن آن داشته باشد و روا نکند خداوند مسلط می کند افعی را که انگشت ابهام او را در قبر بگذرد تا روز قیامت (1).

و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مروی است که هر که اهتمام نکند در امور مسلمانان مسلمان نیست (2).

سعادت بجز خدمت خلق نیست * به تسبیح و سجاده و دلق نیست

ره نیک مردان ازاده گیر * چه ایستاده دست افتاده گیر

و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود هر که یک حاجت از برای برادر خود روا کند چنانست که در همه عمر خود خدا را خدمت کرده است (3).

و از حضرت امام محمدباقر علیه السلام روایت است که هر که تردد کند برای برآوردن حاجت برادر مؤمن خود خداوند عالم هفتاد و پنج هزار ملک را امر می فرماید که بر او سایه افکنند و هیچ قدمی بر نمی دارد مگر اینکه خدا حسنه از برای او می نویسد و سیئه از او محو می کند و درجه او رفیع می گرداند و چون از حاجت او فارغ شد ثواب حج و عمره از برای او ثبت می کند (4).

یکی خار پای یتیمی بکند * بخواب اندرش دید صدر خجند

همین گفت در روضه ها می چمید * کز ان خار بر من چه گلها دمید

ص: 332

1- کافی: 2/194 ح 5؛ بحار: 71/325 ح 94.

2- کافی: 2/163 ح 1؛ بحار: 71/337 ح 116.

3- اعلام الوری فی صفات المؤمنین: 148؛ عوالی اللئالی: 1/374 ح 92.

4- کافی: 2/197 ح 3؛ بحار: 71/332 ح 107.

و از حضرت صادق علیه السلام مروی است که بر آوردن حاجت برادر مؤمن بهتر است از آزاد کردن هزار بنده و سوار کردن هزار اسب که در راه خدا جهاد کنند(1).

خیر دنیا و آخرت در خدمت کردن خلق خداست شاعر می گوید :

کسی نیک بیند بهر دو سرای

که نیکی رساند به خلق خدای

خدا را بر آن بنده بخشایش است

که خلق از وجودش در آسایش است

پاداش شاد کردن مؤمن

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است که در آن چیزهایی که خداوند سبحان با بنده خود موسی راز گفت این بود که فرمود مرا بندگانی است که بهشت خود را بر ایشان مباح نموده ام و ایشان را در بهشت صاحب اختیار خواهم ساخت . موسی علیه السلام عرض کرد پروردگارا ایشان چه طایفه اند فرمود کسیست که دل مؤمنی را شاد کند پس آن حضرت فرمود که شخص مؤمنی در مملکت پادشاه جباری بود و آن جبار قصد او کرد آن مؤمن فرار کرد به ولایت کفار و بخانه مرد مشرکی فرود آمد آن شخص مشرک وی را جای داد با او مهربانی کرد و میهمانی او نمود چون هنگام وفات آن شخص کافر رسید پروردگار عالم باو وحی فرستاد که قسم بعزت و جلال خودم که اگر ترا به بهشت راه می بود یعنی کافر نبودی ترا در آنجا ساکن می کردم اما بهشت حرام است بر کسی که مشرک باشد لیکن ای آتش دوزخ او را بترسان

ص: 333

و حرکت ده ولیکن اذیت مرسان و آن حضرت فرمود چنان گمان نکنید کسی از شما که چون مؤمنین را شاد کرد همین او را تنها شاد کرده ، نه ، بلکه و الله ما را شاد کرده است بلکه و الله پیغمبر را شاد کرده(1) .

و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که چون مؤمن از قبر خود بیرون آید با او مثالی بیرون خواهد آمد و باو خواهد گفت بشارت باد ترا به کرامت و سرور از جانب خدا ، آن مؤمن خواهد گفت خدا ترا به خیر بشارت دهد ، پس آن مثال همراه او خواهد رفت و او را بشارت خواهد داد چون به امر هولناکی رسند گوید این از تو نیست و چون بخوبی رسند گوید این از برای تست و از او جدا نخواهد شد تا او را به مقام حضور باری تعالی باز دارد چون امر الهی رسد که او را به بهشت برند آن مثال خواهد گفت بشارت باد ترا که خدای تعالی مرا خلق کرده که ترا بشارت رسانم و در تنهایی انیس تو باشم(2) .

جامع این کلمات گوید این که از قدرت کامله حضرت قادر علی الاطلاق بعدی ندارد آنکه اشیاء غیر جسمانی و حالات معنوی نفسانی صورت محسوسه پیدا کنند چنانچه در اخباری است که ماه رمضان به صورت شخص در محشر حاضر می شود(3) و کذلک قرآن مجید(4) و مرگ را حاضر

ص: 334

1- کافی : 2/188/ح 3 ؛ بحار : 71/288/ح 16 .

2- کافی : 2/191/ح 10 ؛ بحار : 71/295/ح 23 .

3- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام : 663 ؛ بحار : 93/373/ح 61 .

4- کافی : 2/596/ح 1 ؛ بحار : 7/131/ح 6 .

کنند در محشر بصورت گوسفندی و سر از تنش جدا کنند(1) و غیبت مؤمن به قدرت خداوند مصور شود بصورت قطعه لحمی و آن زن مغتابه که در عصر پیغمبر صلی الله علیه وآله ادعای صوم کرده آنرا قی نمود و آن حضرت کذبش را بر حاضران واضح گردانید(2) و همه اعمال شخص از حسنات و سیئات در برزخ و قیامت مصور به صور محسوسه می شوند .

و الاذعان بامثال هذه المطالب يحتاج الى مزيد معرفه و بصيره و ما يعقلها الا العالمون .

این همه فضیلت و اجر در خدمت بندگان خدا و ادخال سرور در قلب مؤمن و نکال و انتقام در عکس آن یعنی بی اعتنائی به حوائج خلق و برادران دینی ، حکمت در آن این است که مؤمن عند الله محترم است و محبوب خدا است زیرا که قلبش اتصال دارد بنور جلال الهی و علاقه تامه بین و بین ربه ثابت است حتی آنکه در حدیث قدسی می فرماید : « من أهان مؤمناً فقد بارزني »(3) .

اهانت به مؤمن محاربه با خداوند است

خداوند متعال دو معصیت را تنظیر به محاربه با خود نمود . یکی اکل ربا که می فرماید « فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ »(4) و دیگر اهانت مومن را که می فرماید کسی که بنده مؤمنی را اهانت کند با من محاربه کرده است .

ص: 335

1- الزهد : 100/ح 273 ؛ بحار : 8/345/ح 2.

2- كشف الریبه : 8 .

3- کافی : 2/352/ح 8 ؛ بحار : 5/283/ح 3.

4- البقره : 279 .

احترام به مؤمن در حال حیات و ممات

و مخفی نماند آنکه احترام مؤمن پس از وفات بقدر احترام اوست در حال حیات و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند به مؤمنین که احترام کنید موتای خود را .

ثواب پرداختن به امور میت مومن

و این همه اجر و ثوابی که در باب تجهیز میت مؤمن وارد شده از تشییع جنازه وی و تغسیل و تکفین و نماز گزاردن بر او و دفن کردن او ، وجه آن این است که اینها همه برای احترام میت اند .

و حکمت استحباب تعجیل در دفن اموات و حرمت نبش قبر و نقل به غیر محل وفات و لو مشاهده مشرفه بر رای بعض علماء و امثال اینها ، عدم وقوع امری است که منافی با احترام میت و هتک حرمتش باشد و از این باب است چیزی که در حدیث وارد است : من غسل میتا مسلما غسله الله من ذنوبه کیوم ولدته أمه ⁽¹⁾ یعنی هر کس میت مسلمانرا غسل دهد برای خدا و محض رضای او ، غسل می دهد خدا او را از گناهان بنوعی که مانند روزی شود که از مادر متولد شده باشد ، بنابراین غسل دادن به قصد اجرت اجری ندارد بلکه جائز نیست و غسل باطل است از جهت وجوب آن بر عموم مکلفین کفایه ، و عدم جواز اخذ اجرت بر عبادات واجبه و نهی در عبادات مقتضی فساد است ، بلی اجرت گرفتن بر مقدمات غسل مثل تنظیف بدن میت و تطهیر آن پیش از غسل عیبی ندارد و همچنین هرگاه غاسل بقصد قربت غسل دهد پس از آن ولی میت بدخواهی خود چیزی برسم هدیه به او بدهد عیبی ندارد و نظر به چیزی که گفته شد حضرت سجاد علیه السلام در دعای

ص: 336

1- کافی: 3/164 ح 4؛ بحار: 78/298 ح 12.

ابوحزمه عرض می کند: « و تفضل علیّ ممدوداً علی المغتسل یغسلنی صالح جیرتی »⁽¹⁾ از جهت عدم این ملاحظه و بی مبالاتی عمله اموات، و ندانستن ایشان احکام تجهیز میت را، بیشتر اموات غسل نداده مدفون می شوند خدا نصیب کند کسی از خوبان دوستان و برادران پس از وفات ما را غسل دهد.

و در حدیث است من کفن مومنأً أو مسلماً کمن ضمن کسوته إلی یوم القیامه⁽²⁾ یعنی کسی که کفن دهد مسلمانی را یا مومنی را خداوند عالم می نویسد برای او ثواب کسی که لباس آن میت را داده باشد تا روز قیامت.

پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود پنج صنف اند که بهشت بر ایشان واجب است از جمله ایشان کسی است که برهنه ای را بپوشاند⁽³⁾ یعنی یک دفعه، پس چقدر اجر مومن عظیم می شود هرگاه تا روز قیامت لباس کسی را بدهد و او را بپوشاند.

« و من حفر قبر مؤمن ملکه الله بیتاً فی الجنة »⁽⁴⁾ یعنی کسی که قبری حفر کند برای میت مومن مالک می گرداند خداوند او را خانه در بهشت.

و هر کس تشیع جنازه کند میت مومنی را، آن میت را که در قبر گذاشتند باو ندا می رسد اول عطائی که بتو می کنم این است که تشیع کنندگان ترا آمرزیدم⁽⁵⁾.

ص: 337

-
- 1- اقبال الأعمال: 1/73؛ بحار: 95/90.
 - 2- کافی: 3/164 ح 1؛ وسائل الشیعه: 3/48 ح 2993 - 1.
 - 3- جامع الأخبار (لشعیری): 86.
 - 4- مسکن الفوائد: 115؛ بحار: 79/94.
 - 5- روضه المتقین: 1/418 ح 456؛ کافی: 3/173 ح 3.

و هر کس تابوت میتی را بر دارد و تربیع کند همه گناهانش آمرزیده می شود و هر قائمه از تابوت که برداشت بیست و پنج گناه کبیره مهلکه از او آمرزیده می شود(1).

و هر کس خاک بر قبر مؤمنی بریزد به پشت دست خود خداوند عالم بعدد هر ذره از آن خاک برای او حسنه می نویسد(2).

مضاعف شدن ثواب به درجه ایمان و حالات مؤمن

اینها همه اگر میت مسلمان باشد، البته اجر عظیم می شود هرگاه مؤمن کامل الایمان باشد چون ایمان درجات متفاوته دارد مثلاً من و تو مؤمنیم سلمان و ابوذر هم مؤمن بودند امیرالمؤمنین هم مؤمن بوده است لیکن ایمان آن حضرت در درجه بود که فوق آن درجه ای نیست و اعلی الدرجات است باز اجر عظم من الاعظم می شود هرگاه آن میت کامل الایمان عالم هم باشد غریب هم باشد هتک حرمتش هم شده باشد شهید هم باشد از انصار امام هم باشد یا خود امام المؤمنین باشد یا فرزند امام باشد یا برادر امام باشد امواتی باین صفات در نظر نیست مگر کشتگان دیار کربلا- و شهیدان دشت نینوا، مثل فردائی سه روز و دو شب است که این نعش های طیب و طاهر روی خاک افتاده اند قاعده آن است که کسی که از دنیا رفت ندا می کنند مردم را با خبر می کنند تا تجهیز کنند این کشته ها کسی ندارند که ندا کند فقط یک دلسوخته، یک داغدیده، یک مصیبت رسیده، وقتی که خواستند سوار شتر برهنه اش کنند ندا کرد اما فیکم مسلم.

ص: 338

1- کافی: 3/174 ح 2.

2- کافی: 3/198 ح 2؛ بحار: 79/58.

امروز خوب است ما ندا کنیم تا این اموات دفن شوند اما بعبارت دختر ابوذر غفاری که در صحرای ربذه از عالم رفت خودش تنها با دخترش رفته بودند در صحرا بلکه علفی پیدا کنند و بخورند ابوذر مریض بود حالت موت بر او ظاهر گشت بالش از ریگ بعمل آورد سر خود را بالای آن گذاشت دختر عرض کرد ای پدر در این صحرا با نعش تو چکار کنم فرمود پیغمبر صلی الله علیه وآله مرا از مردنم خبر داده که جمعی از عراق می آیند و مرا تجهیز می نمایند برو سر راه ایشان بنشین وقتی که آمدند آنها را خبر کن رفت همانجا که پدر گفته بود نشست طولی نکشید قافله دید می آیند ابن مسعود همراه ایشان ، مالک اشتر هم بود اصحاب در آن قافله بودند دختر ابوذر ندا کرد یا عبادالله المسلمین هذا أبوذر صاحب رسول الله توفی فی هذه التربه کسی ندارم مرا اعانت کنید حالا دو ساعت یا یک ساعت است که فوت شده اهل قافله تا این ندا را شنیدند پیاده شدند همه آمدند دورادور او را گرفتند و در کفن ابوذر نزاع کردند هر یکی می گفت من او را کفن می کنم (1).

امروز من هم ندا می کنم یا عباد الله المسلمین هذا حسین بن علی هذا علی بن حسین هذا عباس بن علی بضعات رسول الله و أمير المؤمنين و افلاذ كبدهما توقوا فی الغربه .

ندای زنان بنی اسد

همین ندا را هم کردند زنان طائفه بنی اسد اُفّ لک یا دهر ، خراب شوی زمانه که وقتی که آمدند در کربلا دیدند بدنهای قطعه قطعه شده روی زمین افتاده و هنوز خون از جراحات ایشان جاری است برگشتند به منازل خود

ص: 339

و مردان خود را خبردار کردند و گفتند چه عذر دارید برای پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا در روز قیامت که یاری نکردید اولاد ایشان را گفتید از بنی امیه خائفیم و می ترسیم، و الحال بدفن ایشان اقدام نمی کنید، هرگاه شما ایشان را دفن نمی کنید ما زنان می رویم و خود ایشان را دفن می نمائیم.

مردان بنی اسد در کربلا

چون زنان چنین گفتند مردان غیرت کردند همه برخاستند آمدند به کربلا، رسیدند بالای جسد آقای مظلوم فریاد گریه و ناله از ایشان بلند شد همه با هم ساعی شدند که بدن آن حضرت را از جای خود حرکت دهند تا ضریحی از برای او منشق کنند قدرت نداشتند که عضوی از اعضای او را حرکت دهند بزرگ طایفه بایشان گفت چه کنیم همگی گفتند رای این است که اول اهل بیت حسین را دفن کنیم تا ببینیم چه کار باید کرد با نعش خودش.

بنی اسد در تحیر و آمدن سوار نقابدار

بزرگ ایشان گفت چگونه ایشان را دفن سازیم و حال آنکه پدر را از پسر و آقا را از غلام امتیاز نمی دهیم و ایشان را نمی شناسیم می بینید همه بدنهای بی سر روی خاک افتاده باد خاکها بر ایشان ریخته، حرارت آفتاب ابدان ایشان را تغیر داده، هرگاه از ما قبور ایشان را سؤال کنند ما چه جواب گوئیم در این گفت و گو و تحیر بودند که سواری پیدا شد وقتی که او را دیدند اظهار تحیر خود نمودند فوراً آن سوار از اسب پیاده شد و خم شد مانند کسی که رکوع رود تا بیامد و خود را بالای نعش حسین انداخت بنا کرد بوسیدن و بوئیدن، قطرات اشک مثل باران بر صورتش جاری شد پس از آن سر بلند

کرد و نگاهی بسوی ما کرد و فرمود ای مردم برای چه کاری در اینجا آمده اید و از این بدنها چه می خواهید گفتند ما همه آمده ایم تماشای این بدنها کنیم و خوشحالی نمائیم بخیال آنکه آن سوار از دشمنان ایشان است فرمود نه چنین است بلکه قصد دیگر دارید گفتند بلی ای برادر عرب ما همه آمده ایم بدن آقای خود حسین را دفن سازیم هر قدر قوت کردیم که او را از جای خود حرکت دهیم ما را میسر نشد پس خواستیم که اهل بیث را دفن کنیم ایشان را نمی شناختیم زیرا که می بینیم همه بدنها بی سر روی خاک افتاده اند در این تحیر بودیم که شما در رسیدید و ما ترسیدیم که نبادا کسی از این زیاد ملعون باشد چون واقعه را نقل نمودند می گویند که برخواست آن سوار و چند گام دور شد و فرمود در اینجا حفر کنید ما حفر کردیم پس هفده تن بی سر بترتیبی که خودش فرمود بعضی نزدیکتر به قبر حسین بعضی دورتر

دفن شهدا

پس از آن چند گام دیگر رفت و فرمود در اینجا نیز حفر کنید حفر کردیم باقی نعش ها را به حکم او در آن گذاردیم الا یک تن که امر نمود بطرف بالای سر حسین ضریحی علیحده از برای او شق کردیم و او را در آن مدفون ساختیم پس از آن خواستیم که در دفن آقای مظلوم او را یاری کنیم فرمودند من خودم تنها او را دفن می کنم گفتیم چگونه ممکن است ، حال آنکه ما با این جمعیت نتوانستیم یک عضو او را از جای خود حرکت دهیم گریه شدیدی کرد فرمود کسانی دیگر هست که مرا در دفن آقا یاری می کنند پس از آن دست خود را گشود و زیر کمر آقای گذارد و فرمود : « بسم الله و بالله »

و علی مله رسول الله هذا ما وعدنا الله ورسوله وصدق الله ورسوله ما شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظيم» خودش تنها او را سرازیر در قبر نمود صورت به گلوی بریده اش گذاشت و گریه می کرد و ما شنیدیم که می فرمود: «طوبی لأرض تضمنت جسدک الشریف اما الدنيا فبعدک مظلّمه و أمّا الآخره فبنورک مشرقه اما الحزن فسرمد و أما اللیل فمسهد حتی یختار الله لاهل بیتک دارک التی أنت مقیم بها فعلیک منی السلام یا بن رسول الله ورحمه الله و برکاته» پس از آن خشت لحد را چید و خاک در میان قبر ریخت و دست خود را بر قبر گذاشت و به انگشتان خود نوشت بالای قبر «هذا قبر حسین بن علی بن أبی طالب الذی قتلوه عطشاناً غریباً» پس از آن متوجه به ما شد و فرمود ایا دیگر کسی از شهداء باقی مانده است یا نه ما گفتیم بلی ای برادر عرب، باقی مانده است شجاعی افتاده در اطراف مسناه و اطراف او دو بدن دیگر افتاده است و ما هر قدر خواستیم بدن او را حرکت دهیم دست بهر عضوی که می گذاشتیم از بدنش جدا می شد از بسکه زخم تیر و شمشیر بر بدنش می بود فرمود بیاید برویم او را ببینیم با او رفتیم وقتی که نگاهش به ان پاره پاره افتاد خود را برو برانداخت بنا کرد بوسیدن و گریه کردن و فرمود: «علی الدنيا بعدک العفا یا قمر بنی هاشم فعلیک منی السلام من شهید محتسب و رحمه الله و برکاته» پس از آن ما را امر نمود ضریحی از برای او شق نمودیم خودش تنها او را به قبر سپرد و خشت لحد را چید خاک قبر را مساوی کرد پس از ان ما را امر نمود دو بدنی را که اطراف آن شجاع بودند دفن نمودیم پس از آن رفت بطرف مرکب سواری خود، ما او را عقب کردیم تا از او سؤال کنیم که کیست و چه شخصی است فرمود اما

قبر حسین را که میشناسید و در حفیره اول اهل بیتش مدفونند و آنکه نزدیکتر از همه به آقای مظلوم دفن شد جوان هیجده ساله اش علی اکبر است و در حفیره دوم اصحاب حسین علیه السلام مدفونند و آن قبری که جداگانه قرار داده شده قبر حامل علم حسین ، حبیب بن مظاهر در آن دفن شده و اما آن شجاع دلیر که نزدیک مسناه بود عباس بن امیرالمؤمنین است و آن دو بدنی که در نزدیکی او دفن شدند دو تا از اولاد امیرالمؤمنین اند هرگاه کسی از شما پرسید باین تفصیل او را اعلان نمایید ما همه گفتیم ای برادر عرب قسم می دهیم تو را به حق آن بدنی که خودت تنها او را دفن کردی و نگذاشتی کسی ترا در دفن او یاری کند تو کیستی؟

سوار خودش را معرفی می کند

آوازش به گریه بلند شد فرمود منم امام شما علی بن الحسین ما گفتیم آیا تو علی بن الحسینی؟ فرمود بلی و فوراً از انظار ما غائب شد (1).

کفن نبود مگر در همه جهان خراب

که نعش پاک حسین تا سه روز عریان بود

لا حول ولا قوه الا بالله العلی العظیم

ص: 343

الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله و لعنه الله على أعدائهم أعداء الله من اليوم إلى يوم لقاء الله .
و بعد قد قال الله تعالى في كتابه الكريم : « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ » (1).

تعريف ایمان و اقسام و علائم آن

بدانکه رأس و رئیس کلیه عبادات ظاهریه و باطنیه و قلبیه و جوارحیه وصف شری ایمان است که عبارت است از اعتقاد باصول خمسسه حقه اعنی وحدانیت خدا و عدل او و نبوت محمد مصطفی و امامت ائمه هدی و آمدن روز جزا، زیرا هیچ باغ عملی بدون آن میوه نمی دهد و هیچ مقدمه خیری با نبودن آن نتیجه نمی بخشد فلذا در کتاب عزیز کلمه عملوا نیامده مگر آنکه پیش از آن لفظ آمنوا مذکور شده و از برای ایمانست دو قسم چنانچه

ص: 345

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در بعضی کلماتش اشاره می کند که از آنست مستقر و قسم دیگر آن مستودع است(1) و آنچه فوائد و ثمرات برای ان بیان شده تمامی مترتب بر قسم مستقر است که از صاحب خود جدا نمی شود و همراهی وی می کند در حال احتضار ، و بعد از انتقال بعالم برزخ ، و از آنجا بعالم قیامت .

و از برای آنست علائمی ، که از آنهاست ثبوت وصف غیرت و حمیت در شخص ، چنانچه در خبر دارد که الغیره من الایمان(2) و ضد آن اعنی صفت بی غیرتی و بی حمیتی از صفات ذمیمه و قبیحه است و آن کوتاهی و اهمال است در محافظت آنچه نگاهبانی آن لازم است از دین و عرض و اولاد و اموال .

و این صفت از مهلکات عظیمه و صفات خبیثه است و حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمودند دل مرد بی غیرت سرنگون است(3) و فرمودند که اگر مردی در اهل خانه خود امری ببیند که منافی غیرت باشد و بغیرت نیاید خدا مرغی را می فرستد و چهل روز بر در خانه آن شخص می نشیند و فریاد می کند که خدا غیور است و هر صاحب غیرتی را دوست دارد اگر آن مرد به غیرت آمد فیها و الا پرواز می کند و بر سر او می نشیند و پرهای خود را بر چشمهای او می زند و می پرد و بعد از آن روح ایمان از او مفارقت می کند(4) .

ص: 346

1- تحف العقول : 174 ؛ بحار : 74/272 ح 1 .

2- من لا یحضره الفقیه : 3/444 ح 4541 ؛ بحار : 68/342 ح 2 .

3- کافی : 5/536 ح 2 ؛ مشکاه الأنوار : 236 .

4- کافی : 5/536 ح 3 ؛ وسائل الشیعه : 20/153 ح 25285-4 .

اگر بگویم در این ایام و عصرِ بدفرجامِ روزی چندین مرتبه آن مرغ پره‌ای خود را بر چشمهای مردم می‌زند و روح ایمان از قالب ایشان بیرون می‌رود دروغ نگفته‌ام نمی‌بینی موعظه در دلها تاثیر نمی‌کند چون از جهت این قبائح و شنائع که نور و صفای ایمان را برطرف می‌کند دلها تاریک شده و ظرف گوش هوش مردمان دنس و چرکین گردیده و البته هر چیز معطر و خوشبو و لطیف را در ظرف دنس بگذارند فوراً فاسدش می‌کند و دناس‌ت ظرف لطافت مظروف را می‌برد و از آثار آن مظروفِ لطیف چیزی باقی نمی‌گذارد ملاحظه کن بین هرگاه گلاب بصری(1) را به آن معطری و لطافت که هست در جام چرکین و کثیف بگذاری چگونه فوراً آنرا فاسد می‌نماید و طبیعتش را تغییر می‌کند و گذشته از اینکه عطریت آن اثری در آن ظرف نمی‌کند و آن ظرف چیزی از آن اکتساب نمی‌کند برعکس چرک ظرف عطر آن را می‌برد اگر انکار داری الآن تفصیل حقیقت وصف غیرت را بیان می‌کنم .

وصف غیرت در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام و اقسام و تعریف آنها

بین غیرتی در مردم این زمان باقی مانده یا نمانده؟

بسم الله الرحمن الرحيم حضرت امیرالمؤمنین وقتی که در عراق بودند فرمودند ای اهل عراق شنیده‌ام که زنان شما در بازارها می‌روند و با مردمان مدافعه می‌کنند یعنی شانه بر یکدیگر می‌زنند که راه بدهند آیا حیا نمی‌کنید؟ و باز فرمود که حیا نمی‌کنید و بغیرت نمی‌آید که زنان شما به بابازارها با

ص: 347

1- گلاب مرغوب آن زمان .

کفار راه می روند و شانه بهم می زنند(1).

امیرالمؤمنین جای تو خالی است که زنان شیعیان لباس کفار در بر کرده اند و میان کوچه ها و بازارها راه می روند و خود را به مردان اجنبی نشان می دهند و باین تقاخر می کنند .

غیرت در دین

و بدانکه غیرت نسبت به متعلقات آن منقسم می شود به اقسامی ، از آنها غیرت در دین و عرض و اولاد و اموال است و اما غیرت در دین آن است که سعی کند در رد بدعت کسی که بدعت نهد و اهانت به دین رساند و دفع ادعای باطل کنندگان و رد شبهه منکرین و مشککین مثل بسیار اشخاص که در این عصر پیدا شده و کشتن کسانی که از دین برگردند یا انکار ضروری از ضروریات دین کنند و در ترویج احکام دین جد و جهد نماید و در نشر مسائل حلال و حرام نهایت مبالغه کند و در امر بمعروف و نهی از منکر مسامحه نکند و با کسانی که مجاهر بفسق و معصیت اند بی ضرورت مداهنه و دوستی نکند و با ضرورت هم در دل برایشان غضبناک باشد ، نیستند این حالات و صفات در این عصر مگر مانند کبریت احمر ، این قسم را که همه تصدیق داریم باینکه نیست .

غیرت در عرض

و اما غیرت در عرض و حرم آن است که از اهل خود غافل نشود و اهمال در امری که عاقبت آن منجر بفساد می شود نکند زنان خود را از دیدن مردان نامحرم محافظت کند و ایشان را از رفتن کوچه و بازار منع کند حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمودند بفاطمه زهرا که از برای زنان چه بهتر است ؟ عرض کرد

ص: 348

1- کافی : 5/36/ح 6 ؛ مشکاه الأنوار : 237 .

اینکه هیچ مردی را نبیند و هیچ مردی هم او را نبیند(1) روزی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمودند که هر که اطاعت زن خود کند خداوند او را سرنگون به آتش جهنم بیندازد عرض کردند در چه چیز اطاعتش کند فرمودند در اینکه از شوهر خود خواهش کند که به حمامها و عروسی ها و عیدگاه ها و عزاها برود و جامه های نازک بپوشد و شوهر او راضی باشد و او را اذن دهد(2) و خداوند خطاب فرمود به زوجات پیغمبر صلی الله علیه وآله « وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى »(3) ولیکن در این زمان هر زمان مردم خطاب می کنند بزنان خود و آخرجن من بیوتکن و تبرجن بتبرج الجاهلیه الأولى ، و باید مرد صاحب غیرت جمیع ضروریات زن را از خوراک و پوشاک و سایر آنچه به آن احتیاج دارد در خانه برای او مهیا سازد و منع نماید او را از آنچه احتمال فساد در آن باشد از نظر کردن بنا محرمان و شنیدن صدای ایشان مگر از جهت ضرورت شرعی که تجویز آن می کند .

چوزن راه بازار گیرد بزنی * وگرنه در خانه بنشین چوزن

چو بر روی بیگانه خندید زنی * دگر مرد گولاف مردی مزنی

و اما امور شرعی و اجبه چون سفر حج واجب یا رفتن بخانه عالم خدا ترس بجهت اخذ مسائل واجبه هرگاه مردان ایشان متمکن از اخذ مسائل و رسانیدن بایشان نباشند ، عیبی ندارد و اگر یقین فرض شود باینکه رفتن

ص: 349

1- بحار : 43/84 .

2- کافی : 5/517 ح 3 ؛ بحار : 100/228 ح 27 .

3- الاحزاب : 33 .

بیکی از مواضع که شرعاً راجح باشد چون زیارت ائمه علیهم السلام یا مجمع تعزیه زنان و مجالس روضه خوانی ایشان و امثال اینها که از مفاسد خالی است نیز عیبی ندارد و مرجوحیت حاضر شدن زنان در مساجد برای نماز کردن و استحباب جا آوردن نماز از برای ایشان در خانه و بهتر بودن جا آوردن آن در اطاق پس اطاق و کراهت تشییع جنازه از برای ایشان حتی برای اموات از زنان و امثال این احکام اقوی شاهدهی است از برای رحجان بیرون رفتن ایشان از خانه و مستور بودن ایشان از انظار و مرجوحیت بیرون رفتن در کوچه ها و بازارها و در مجامع خلق حرکت کردن و اینگونه راه ها را پیمودن .

مقتضای غیرت در اولاد

و اما مقتضای غیرت بر اولاد آنست که در اول امر مراقب احوال او باشی و از برای پرستاری او و شیر دادن او زنی صاحب عفت و عصمت و صلاح تعیین نمایی که رضاع را در طباع تأثیری تمام است و پس از آنکه غذا خور شود غذای او را از حلال میها سازی زیرا که اگر گوشت او از غذای حرام به هم رسد و متکون شود طبع او خبیث می شود و طینت او از خبائث سرشته می گردد و در تصدیق این امر تجربه کافی است زیرا که می بینی که اولاد ظلمه و حرام خوران که بمال حرام تربیت می شوند غالباً قسی القلب و فاسق و فاجر و بدکارانند و اولاد اخیار و ابرار و خوبان که بغذای حلال تربیت می شوند غالباً خیر و متدین اند و چون بحد تمیز رسد باید او را آداب نیکان بیاموزی و آداب خوردن و آشامیدن و نشستن و برخاستن و گفتن و غیر اینها را باو یاد دهی و او را از خودآرائی در زینت کردن و در بند لباس بودن

منع نمایی و این را در منظر اوقیبح سازی و باو حالی کنی که زینت کردن و خودآرائی طریقه زنانست و مردان از آن عار دارند و به لباس پست و درشت معتاد سازی و طریقه نشستن و راه رفتن و برخواستن و خوابیدن او را تعلیم کنی و بیاموزی او را که در وقت نشستن و ایستادن پشت بدیگری نکند و در حضور مردم آب دهن نیفکند و انگشت به بینی نکند و خمیازه نکشد و با همنشینان تواضع و فروتنی کند و او را منع نمایی از پرگویی و دروغ گفتن و قسم خوردن اگر چه راست باشد و از فحش دادن و دشنام و لغو و غیبت و بسیار خندیدن و استهزاء و مزاح و تیز بمردم نگریستن و ابتداء بسخن گفتن او را باز بداری و باید او را از همنشین بد نهایت محافظت کنی که اصل ادب همین است و باید به او بفهمانی که بزرگی در عطا و بخشش است و در گرفتن خواری و ذلت است و دأب سگان است که در انتظار لقمه ای دم خود را می جنبانند و تملق می کنند و از تمامی صفات رذیله او را باز داری و در نظر او صفات حسنه را جلوه دهی چون صبر و شکر و توکل و رضا و سخاوت و شجاعت و صدق و صفا و غیر اینها . و اخلاق رذیله را از حسد و عداوت و بخل و کبر و دزدی و خیانت و امثال اینها را ، مذمت کنی و اصول عقاید و آداب شریعت باو یاد دهی و ترغیب بعبادت کنی چون چنین نمایی این اخلاق در دل او راسخ شود و داخل در زمره اخیار و ابرار شود و از برای پدر باقیات صالحات خواهد بود و الا وبال و برعکس می شود .

و بدانکه ولد امانتی است از خدا در نزد پدر و مادر و ما المال و الاهلون

الا ودائع(1) و از اول غالباً دل او پاک و جوهر او صاف است و قابل هر نیک و بدی است و بهر چه او را تعلیم دهند نشو و نما می کند و پدر هم در ثواب و وبال او شریک است پس نباید او را ضائع و مهمل بگذارد و از او غافل شود .

غیرت در مال

و اما غیرت در مال آن است که بدانی که هرکس از بنی نوع بشر تا در دار دنیا است محتاج بمالست و تحصیل آخرت نیز به ان موقوفست زیرا که تحصیل معرفت و جا آوردن عبادت متوقف به حیات و بقاء بدن و قوت آنست و اینها همه موقوفند بغذاء که تحصیل آن به مال می شود پس باید شخص کار کند و روزی خود را تحصیل کند تا بدن وی بسبب تغذی قوت یابد و بوظائف اطاعت خدا قیام نماید چنانچه در بعض کلمات امیرالمؤمنین است : اعمل لدنیاک کانک تکون ابداً و اعمل لآخرتک کانک تموت غدا، (2) یعنی باید شخص انسانی تا در حیات است چنان کار کند و تحصیل مال حلال برای خود نماید که گویا در تمام عمر دنیا باقی خواهد بود و از دنیا نخواهد رفت و برای آخرتش چنان کار کند که گویا فردا خواهد مرد و پس از آنکه تحصیل مال حلال نمود سعی در محافظت آن کند باین نحو که بی مصرف آن خرج نکنند و بمصرفی که فایده اخروی یا دنیوی ندارد نرسانند و به غیر مستحق ندهند و به ریا و مفاخرت باو ندهند و بخود نمایی و خودفروشی خرج نکنند و ظلمه را بر ان مسلط نسازد بلکه مقتضای غیرت

ص: 352

1- مجموعه ورام : 2/129 .

2- مجموعه ورام : 2/234 ؛ بحار : 44/139/ح 6 .

آن است که تا خود زنده است اموال خود را به مصرفی رساند که فائده اش بخودش عائد می شود و از برای وارث نگذارد مگر آنکه او را فرزند خلفی باشد که از جمله اخیار باشد که وجود او نیز بمنزله وجود خود اوست و چگونه صاحب غیرت و حمیت و عقل و ادراک راضی می شود که مالیرا که شب و روز در تحصیل او تعب کشیده و در جمع آن عمر خود را تلف کرده و در عرصات محشر از عهده حساب آن باید برآید از برای شوهر زن خود گذارد و هم چنین است گذاشتن مال برای سائر ورثه که حق آن میت را نمی دانند و از او یاد نمی کنند از پسران بد گهر و شوهران دختر و سائر ورثه اگر چه مثل شوهر زن نیستند اما هرگاه از اهل خیر و صلاح نباشند مال گذاشتن از برای ایشان بغیر از وزر و وبال و فحش و دشنام دیگر ثمری ندارد و چنانچه بارها دیده و می بینی .

عمر خود ضایع مکن در جمع اسباب جهان

کو برای شوهر زن مال کمتر مانده باش

تبعات بخل

آورده اند مردی بخیل بود نام وی شداد و مال بسیار جمع کرده بود ولی یک لقمه بخوش دلی نخورد چون وفات یافت زنش شوهر کرد آن شوهر دست بالای مال وی کشید و آنرا بنحو اسراف و تبذیر خرج می کرد روزی زن گریه کرد و گفت این مال را شداد جمع کرد و یک لقمه از آن بخوشدلی نخورد شوهرش گفت نوشش مباد آنچه خورده کاشکی نخورده بود و از برای ما آنرا هم گذاشته بود شداد را شریکی بود بخیل ، دست در نهاد و مال خود را صرف می کرد و هر روز جمعی اطعام می نمود و غذا می داد و می گفت

ص: 353

كلوا قبل أن يأكل بعل زوجه شداد، شريك شداد این واقعه را دید بخود آمد دست از بخل خود برداشت(1).

من و تو خوب است چند واقعه از این قبیل دیده باشیم و مع ذلک دست بردار نمی شویم لیکن محتمل است اشخاصی از مشاهده حال ما بخود بیایند و موعظه پذیر شوند آن وقت وای بحال ما و داد از روزگار تباہ ما .

آورده اند که بخیلی بود روزی با عیال خود طعام می خورد سائلی سؤال کرد و زن خواست او را طعام دهد از شوهر می ترسید به بهانه از خانه بیرون شد و نیم نانی در زیر چادر گرفت و به سائل داد شوهرش خبردار شد وی را طلاق گفت پس از چندی آن زن شوهر کرد روزی با آن شوهر ثانی طعام می خورد سائلی بر در آمد سؤال کرد زن خواست او را طعام دهد گفت نبادا این شوهر نیز چون شوهر سابق باشد از وی دستور می خواهد دستوری خواست شوهر گفت بده، هر چه بر سر سفره هست بردار و به او بده، زن چنین کرد چون نگاهش بسائل افتاد دید شوهر پیشین اوست فریاد برآورد شوهرش از خانه بیرون دوید گفت چیست گفت این سائلی را که می بینی شوهر من بود مال بسیار داشت لیکن بخل عظیم بر وی مستولی شده بود و از آن سبب مالش رفته و محتاج گشته مرد گفت بهتر از این بشنو آن گدا که بر در سرای تو آمد من بودم که او را نیم نانی دادی و شوهر تو را طلاق داد درویش بودم اما سخاوت و جوانمردی داشتتم حق تعالی به سبب آن مرا توانگر

ص: 354

1- داستان عارفان (نویسنده : کاظم مقدم) به نقل از مصابیح القلوب (تالیف حسن بن حسین واعظ بیهقی زنده در 757هـ).

ساخت و او را به سبب بخلش درویش کرده(1).

« الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ »(2) شبهات شیطانی را به کناری بگذار.

جدیت در کسب اخلاق حمیده

بالجمله سعی کن خود را متخلق باخلاق حمیده بساز که البته بواسطه شنیدن این گونه کلمات و التفات باین نحو از محاسن عادات می توان تحصیل آنها نمود بدانکه مثلاً اگر آدم شجاع نباشد می تواند صفت شجاعت تحصیل کند اگر بخیل است می تواند صفت سخاوت تحصیل کند اگر بد خلق است می تواند صفت حسن خلق را تحصیل کند اگر درباره دین یا مال یا اولاد یا اهل و عیال غیور نباشد می تواند صفت غیرت را تحصیل کند ملاحظه کن این اوصاف حمیده و خصال پسندیده را در اشخاص قوی النفس مثل انبیاء و اولیاء و ائمه هدی و تالی تلو ایشان از بندگان خدا خاصه جدیت ایشان در حفظ ناموس و غیرت ایشان درباره اهل و حرم خود که از سائر وجوه غیرتمندی در نظر ایشان اهم و الزم بوده.

حضرت ایوب بر همه بلاها و رزایا صابر بود لیکن چون دید هتک حرمت بناموسش رسید عرض نمود « نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ »(3).

غیرت سیدالشهدا علیه السلام

در واقعه عاشورا چنان غیرتی در این باب از حضرت سیدالشهداء بظهور

ص: 355

1- داستان عارفان به نقل از مصابیح القلوب .

2- البقره : 268 .

3- الانبیاء : 83 .

رسید که عقلها از تصور آن حیران است محض حفظ ناموس و حرم، آن حضرت دست بردار شد از تمامی اصحاب و انصار و یاران و یاوران و جوانان و برادران تا آخر الامر که خودش یکه و تنها ماند چنان جان فشانی و حفظ نمود حرم محترم خود را که جان عزیز خود را که اعز اشیاء است نزد بنی نوع بشر حتی از اولاد که میوه های دلند و حصه از خود شخصند در معرض این همه صدمات و لطمات آورد.

برای همین مطلب هیچ وقت اعتقاد مکن از کسی که ادعا کند اولادم از خودم محبوب تر است نزد من، بلکه محقق است عند الحکما که در نزد هر کس چیزی محبوب تر از نفس خودش نیست و هر چه می خواهد از مال و اوضاع و اسباب و اولاد و پسر و دختر همه را برای رفاهیت جان خودش می خواهد و چون می داند که خوشی عیش خودش بواسطه اینها فراهم می شود اینها را دوست دارد نه فی حد ذاتها.

و مع ذلک کله آن حضرت در روز عاشورا مقابل آن دریای دشمن آمد و تسلیم داشت آنچه را که بر او وارد بیاید از صدمات، محض چیزی که اشاره به آن نمود و فرمود:

أنا الحسين بن علی * آلیت ان لا اتثنی

احمی عیالات اُبی * امضی علی دین النبی(1)

صریحاً اظهار ایثار جان خود نمود در راه اهل حرم، میانه میدان، وقتی که کار بر آن آقای مظلوم بسیار سخت شده بود و جمعی از رجاله لشکر رو

ص: 356

1- مناقب ابن شهر آشوب: 4/110؛ تسلیه المجالس: 2/318.

به سمت خيام طاهرات رفتند صاح الحسين عليه السلام يا شيعه آل ابي سفيان انا اقاتلكم و انتم تقاتلونى و النساء ليس عليهن جناح فامنعوا عتاتكم عن التعرض لحرمى ما دمت حياً(1) و لنعم ما قال فى وصف حاله عليه السلام :

كيف السكون من المكثور منفرداً

من غير نسوته خلو مطارحه

يلقى الاعادى بقلب منه منقسم

بين الخيام و اعداء تكافحه

و اللحظ كالقلب عين نحو نسوته

ترنوا و اخرى لقوم لا تبارحه

لهفى عليه و قد مال الطغاه الى

نحو الخيام و خاض النقع سانحه

قال اقصدونى بنفسى و اتركوا حرمى

قد حال حينى و قد لاحت لوائحه(2)

يعنى تا نسا زيد بخنجر تمم آغشته بخون

زينبم را كسى از خيمه نيارد بيرون

ای آقای مظلوم حياه و ممانت تفاوتى ندارد، چه گذشت بر تو در مجلس ابن زياد كه خواهرت زينب بى مقنعه، آستين حجاب صورت
كرده وارد

ص: 357

1- اللهوف : 119 ؛ تسليه المجالس : 2/318 ؛ بحار : 45/51 (ترجمه اين اشعار در مجلس دهم گذشت) .

2- اشعار سيد بحر العلوم رحمه الله (ترجمه اين اشعار در مجلس دهم گذشت) .

مجلس آن ملعون شد سر مطهرت در مجلس بود به چشم خودت دیدی عیال بی کست را مانند گوسفندان همه بیک ریسمان بسته ، سر پا در آن مجلس میثوم ایستاده بودند چه گذشت بر تو وقتی که آن ملعون ملتفت علیا مکرمه زینب خاتون شد و گفت من هذه المتكبره آن مخدره مجلله بکناری نشسته کنیزان اطرافش را گرفته بودند کسی جواب آن ملعون نمی داد از شقاوت و خباثتی که داشت و خواست که بیشتر استخفاف و این اهل بیت محترم را خوار انظار نماید سوال را تکرار کرد تا دفعه سیم یکی از کنیزان لابد شد گفت هذه زینب بنت امیرالمومنین(1) یعنی ای ملعون :

این است که کرده تو خوارش

انداخته ز اعتبارش

این زینب و خواهر حسین است .

لا حول ولا قوه الا بالله العلی العظیم

ص: 358

1- ارشاد : 2/115 ؛ تسلیه المجالس : 2/362 ؛ بحار : 45/115 و 117 .

الحمد كله لله و الصلاة و السلام على رسول الله و على آله آل الله و لعنه الله على أعدائهم أعداء الله من اليوم الى يوم لقاء الله .
و بعد فقد قال تبارك و تعالى : « وَ لَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ » (1).

اهمیت امر به معروف و نهی از منکر

بدانکه از مهمات واجبات امر به معروف و نهی از منکر است چه اگر بساط آن چیده شود آیات نبوت از میان مردم برچیده شود و احکام دین و ملت ضائع و تلف گردد و ظلمت جهل و نادانی عالم را فرا گیرد و ضلالت و گمراهی ظاهر شود و آثار دین رب العالمین فراموش و چراغ آیین سیدالمرسلین خاموش و فتنه و فساد شائع گردد و باین سبب در آیات و اخبار مذمت بسیار بر ترک امر به معروف و نهی از منکر شده و از آن جمله

ص: 359

خداوند تبارک و تعالی می فرماید : « لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَابُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ » (1) یعنی چرا نهی نمی کنند علما و دانایان انسان را از گفتار گناه و خوردن حرام ؟ هر آینه بدکاریست آنچه می کنند .

و از حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقول است که هیچ قومی نیست که معصیت کنند و در میان ایشان کسی باشد که قدرت داشته باشد ایشان را منع کند و نکند مگر خوف آنست که خدای تعالی فرو گیرد ایشان را به عذابی که از نزد او نازل گردد (2) .

و نیز از آن حضرت منقول است که باید البته امر بمعروف و نهی از منکر نمایید و الا بدان شما بر شما مسلط و عامل می شوند پس خوبان شما دست بدعا بر می دارند و دعای ایشان به اجابت نمی رسد (3) .

و به همین مضمون موعظه فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام در حال احتضار اهل و عشیره خود و جمیع اشخاصی را که کلمات آن بزرگوار بایشان می رسد تا روز قیامت که خطاب فرمودند به حسنین علیهما السلام : « اوصیکما و جمیع ولدی و أهلی و من بلغه کتابی بتقوی الله و نظم امرکم » تا بفرمودند : « لا تترکوا الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر فانه یولی علیکم شرارکم و تدعون فلا یتجاب لکم » (4) .

ص: 360

1- المائدة : 63 .

2- المحججه البیضاء : 4/98 .

3- عوالی اللئالی : 2/107 ح 291 ؛ بحار : 97/93 ح 90 .

4- نهج البلاغه (فیض الاسلام) : ؛ بحار : 42/256 ح 58 .

و از امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که کسانی که پیش از شما هلاک شدند بدان واسطه بود که مرتکب معاصی شدند و علمای ایشان ایشان را نهی نکردند چون معصیت ایشان بطول انجامید عقوبات الهی بر ایشان نازل گردید(1).

و فرمودند امر بمعروف و نهی از منکر دو مخلوقند از مخلوقات خدا، هر که یاری کند ایشان را خدا او را عزیز کند و هر ذلیل کند آنها را خدا او را ذلیل گرداند(2).

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که خداوند عالم وحی به شعیب فرستاد که من صد هزار نفر از قوم ترا عذاب خواهم کرد چهل هزار نفر بدان و شصت هزار نفر از نیکان، عرض کرد پروردگارا نیکان را چرا؟ خطاب رسید: بجهت آنکه مماشات و سهل انگاری با اهل معصیت کردند و بغضب من غضبناک نگشتند(3).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که خدای تعالی دو ملک را فرستاد به شهری که آنرا با اهلش سرنگون سازند چون بانجا رسیدند مردی را دیدند که به درگاه خدا دعا می کند و تضرع و زاری می نماید یکی از آن و ملک گفت این مرد را نمی بینی گفت چرا ولیکن آنچه خدا امر فرموده است بجای می آوریم یکی گفت من کاری نمی کنم تا پروردگار خود رجوع کنم و از او سؤال کنم پس مراجعت کرد و عرض کرد پروردگارا چون باین شهر

ص: 361

1- کافی: 5/57 ح 6؛ بحار: 97/74 ح 11.

2- کافی: 5/59 ح 11؛ بحار: 97/75 ح 21.

3- کافی: 5/56 ح 1؛ بحار: 12/386 ح 12 و 97/93 ح 94.

رسیدیم فلان بنده تو را دیدم که بدرگاه تو دعا می کرد و تضرع می نمود خداوند عالم فرمود امری که بشما کردم بجا بیاورید بدرستی که آن مرد کسی است که هرگز در غیظ بجهت امر من متغیر نشده یعنی در معاصی به غضب نیامده (1).

و روزی آن حضرت به طایفه ای از اصحاب خود فرمودند که بر من لازم است که بیگناهان شما را به سبب گناهکاران مؤاخذه نمایم و چگونه لازم نباشد و حال آنکه از مردی از شما عمل قبیحی بشما می رسد و انکار بر او نمی کنید و از او دوری نمی جوئید و اذیت نمی رسانید او را تا آن را ترک کند و فرمود که البته باز خواهم کرد گناهان شما را بر علما و دانایان شما . چه چیز باز می دارد شما را که چون از مردی از شما معصیتی از شما برسد بنزد او بیائید و او را سرزنش کنید و پند و نصیحت دهید شخصی عرض کرد که قبول نمی کنند فرمود از ایشان دوری کنید و از نشستن با ایشان اجتناب نمائید .

تأسف بر وجود منکرات در جامعه و ترک نهی از منکر

فوالسفاه علی أهل هذه الزمان که به چشم خود می بینند منکرات و کبائر مهلکه از زنان و اولاد و وابستگان خود و مع ذلک به هیچ وجهی ردع و زجر ایشان نمی کنند و از خالق و مخلوق اصلاً حیا نمی نمایند و یک ذره رگ مرده غیرت ایشان به حرکت نمی آید و اظهار حیاتی نمی کند بلکه ایشان را تقریر می کنند و آثار تصویب و تصحیح از خود اظهار می نمایند بچشم خود می بیند حرم و ناموسش را که لباس نازک و رنگین به اشکال مختلفه مزینه

ص: 362

در بر کرده چادرش را بشکل مخصوص دلکشی بر سر زده ، که فقط همان شکل چادر مهیج شهوت بینندگان است گذشته از آنکه مقدار ربع یا ثلث از آن البسه منحوسه اش بیرون ، میان کوچه ها و بازارها گردش می کند و چون خودش در کوچه به او برخورد کند می بیند که فقط هئیت چادرش تحریک می کند که میانه کوچه برابر همه مردم دست باو دراز کند و او را بنخود بکشد و او ییلاه واحسرتاه واشریعتاه که با وجود این وقتی که بخانه آمد از این طرف اصلاً با وی مذاکره نمی کند و او را نهی نمی نماید بلکه بافعال و اقوالی او را مدد می کند و همراهی می نماید .

اللهم صل علی محمد و آل محمد و حلنا بحلیه الصالحین و البسنا زینه المتقین و وفقنا لما تحب و ترضی بجاه محمد و آل الطاهرین و آما من فتن هذا الزمان المهین .

و چون حال مسامحه در امر بمعروف و نهی از منکر را دانستی و فهمیدی که چقدر مفاسد بر او مترتب است خواهی دانست که امر به معصیت و نهی از طاعت چه مفسده دارد و چه عقابی بر آن مترتب است .

خبر دادن رسول خدای الله علیه و آله از آمدن چنین دوره ای

روزی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که چگونه خواهید دید هرگاه زنان شما فاسد شوند و جوانان شما فاسق گردند و امر بمعروف نکنند و نهی از منکر ننمایند ! به به عجب زمانیست که پیغمبر صلی الله علیه و آله زیاده از هزار سال پیش ، از آن خبر داده ، مردم از روی تعجب عرض کردند که همچنین وقتی خواهد بود ؟ فرمود بلی و بدتر از آن زمانیست که معروف در نظر منکر باشد و منکر معروف (1) .

ص: 363

و هر که تامل کند در اخبار و آثار و نظر کند در تواریخ و حکایات پیشینیان و بلاها و عقوباتی که بایشان رسیده و مشاهده عصر خود کند و آنچه در آن حادث می شود ببیند از ابتلای مردمان بعد از شیوع معاصی به بعضی آفات سماویه و ارضیه یقین می کند که هر عقوبت آسمانی یا زمینی از طاعون و وبا و قحط و غلا و کم شدن آب و باران و تسلط اشرار و ظالمان و قتل و غارت و زلزله و امثال اینها بسبب ترک کردن مردم است امر بمعروف و نهی از منکر را .

« كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ » (1).

و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مروی است که فرمود بحق خدایی که جان من در قبضه قدرت اوست که شما را یکی از دو چیز البته خواهد بود یا آنکه امر بمعروف کنید و اهل معاصی را از منکرات باز دارید ، یا آنکه حق سبحانه عذابی بر شما گمارد و هر چند دعا کنید اجابت نکند (2).

جایگاه امر به معروف و نهی از منکر نسبت به اعمال حسنه

و نیز از آن حضرت منقول است که جمیع اعمال حسنه نسبت به جهاد در راه خدا نیست مگر مثل جرعه در پیش دریای بی پایان و جمیع اعمال حسنه و جهاد در راه خدا نیست نسبت به امر بمعروف و نهی از منکر مگر مثل جرعه در پیش دریای بی پایان (3).

ص: 364

1- آل عمران : 110 .

2- المحججه البيضاء : 4/99 .

3- المحججه البيضاء : 4/99 .

و بدانکه نمی شود کسی خود را بنده خداوند بداند و در حین مشاهده نافرمانی او بتواند خودداری کند و حال آنکه هرگاه دو نفر فی الجمله ربطی با یکدیگر داشته باشند نمی توانند ملاحظه سهل انگاری در امر یکدیگر بکنند و چه ربطی از خالقیت بالاتر و برتر است و کسی که خود را وابسته دیگری داند چون حاکم نسبت به پادشاه یا ملازم حاکم نسبت به حاکم یا امثال اینها اگر ببیند که کسی مخالفت آن شخص می کند در صدد معارضه و منازعه بر می آید پس چگونه می شود که کسی مخالفت پروردگار خود را ببیند و متعرض نگردد و رضای مردم را بر رضای خدا مقدم بدارد و به تجربه ثابت و از اخبار و آثار ظاهر می گردد که پاس شریعت داشتن و همت بر اصلاح حال بندگان خدا گماشتن موجب عزت و غلبه و حرمت در نظرها و طول عمر می گردد و بدانکه امر به معروف و نهی از منکر بر هر فرد از افراد مکلفین واجب است بوجوب کفایی و اختصاص باهل علم و علما ندارد بلی صدور مثل این امر که مایه حفظ دین و نگاهداری شریعت حضرت سیدالمرسلین است از ایشان بیشتر زیننده و شایسته است و کفایت است از برای شهادت بر این ، اینکه در مقام مدح و ثنا خدمت امام علیه السلام عرض می نمایی « وأشهد أنك قد أمرت بالمعروف و نهیت عن المنکر » پس کسی که قائم مقام و نائب مناب اوست البته باید وظیفه او را بجا بیاورد و در آنچه لایق به مقام امامت است کمال سعی و کوشش را داشته باشد اللهم وفقنا للعروج إلى هذه المقامات المنیعه و الدرجات السنیه الرفیعه .

شرائط وجوب امر بمعروف و نهی از منکر

و بدانکه در وجوب امر بمعروف و نهی از منکر چند امر شرط است .

اول آنکه باند و جوب چیزی را بر کسی که ترک آن می کند و حرمت چیزی را بر کسی که آن را بجا می آورد پس در واجبات و محرمات اجماعیه و امور ضروریه دین ملاحظه فتاوی علما و تقلید مقلدین لازم نیست ولی در احکام خلافیه باید رای مقلد آن مامور یا منهی ملاحظه شود یا رای کسی را که باید شرعاً و فعلاً تقلیدش کند که آیا این امر را واجب می داند یا نه و حرام می داند یا نه و به مجرد اینکه بعضی از علماء چیزی را واجب دانند یا حرام و مخالف در مقابل آنها از مجتهدین حی باشد جائز نیست که ترک کنند یا جا آورنده آنرا امر یا نهی کند زیرا که می شود آن شخص تارک یا فاعل تقلید مجتهد مخالف کند و در حق او امر متروک و جوب نداشته باشد یا امر معمول حرمت نداشته باشد .

دوم آنکه احتمال فائده و اثری بدهد بر امر و نهی خود پس هرگاه یقین یا ظن غالب متأخماً بعلم داشته باشد بر عدم تاثیر ، واجب نیست .

سیم آنکه متضمن مفسده و ضرری نباشد از برای خودش یا دیگری از مسلمانان پس در صورت حصول مفسده و ضرر ، واجب بلکه جایز نیست .

چهارم آنکه از شخصی که معروف ترک شده یا منکر صادر گردیده آثار پشیمانی و توبه به ظهور نرسد پس در صورت ظهور ندامت احتیاج به امر بمعروف و نهی از منکر نیست و وجوب ندارد هرگاه موجب توهین و ایذاء نباشد و الا حرام است .

و بدانکه از جمله اموری که در امر بمعروف و نهی از منکر لازم است

آنست که علم بصدور ترک معروف و فعل منکر بدون تحقیق و تفتیش حاصل شده باشد و اما مجرد احتمال و مظنه، تجسس و تفحص جایز نیست پس اگر کسی گمان برد که شخصی در خانه خود مشغولست به معصیتی ولی یقین به آن نداشته باشد جائز نیست داخل خانه اش شود و نباید در صدد تحقیق برآید و جایز نیست گوش دادن تا معلوم شود که صدایی که می آید معصیت است یا نه، یا بوئیدن دهان کسی که معلوم شود شراب خورده است یا نه، یا تحقیق آنکه در خانه اش شراب دارد یا نه، یا آنچه در ظرف اوست شراب است یا نه، یا پرسیدن اینکه در زیر لباس و دامن خود آلت طرب و سازندگی پنهان کرده است یا نه، و جایز نیست از همسایه و رفقای فاسق تفتیش فسق او را بکنند. « وَلَا تَجَسَّسُوا » (1) بلی هرگاه تفحص کرد و معصیت بر او ثابت شد نهی از آن واجب می شود ولی از اول خوب نکرده که تفحص نموده است.

صفات آمر به معروف و ناهی از منکر

و بدانکه از برای شخصی که بنای امر به معروف و نهی از منکر می گذارد و در صدد اصلاح حال مردم برآید سزاوار است که خوش خلق باشد و صاحب صبر و حلم و قوت نفس باشد که از سخنان مردم مضطرب و محزون نشود و اگر در حق او چیزی گویند که لائق او نباشد متزلزل نگردد چه مردم تابع هوا و هوس اند و در پی استیفای لذات خودند پس اگر ایشان را نهی کند بر ایشان شاق و گران باشد و به این جهت زبان خود را در حق او می گشایند و نسبت به او سخنانی می گویند که لائق شأن او نیست و بسا باشد

ص: 367

که در مقابل او گفتار یا کردار خلاف ادبی نسبت باو بعمل میاورند پس باید دلی قوی داشته باشد که باینها مضطرب نگردد و از جا در نرود و باید با مردم مهربان باشد و با ایشان برفق و مدارائی رفتار کند زیرا که پند و نصیحت برفق و ملائمت بهتر در دل جا می کند و بیشتر تأثیر می نماید و باید بی طمع از مردم باشد و قطع طمع و امید از ایشان بنماید زیرا کسی که طمع بمال مردم دارد یا امید ستایش و مدح از مردم دارد نمی تواند اصلاح حال مردم کند و امر بمعروف و نهی از منکر نماید .

گویند یکی از بزرگان در خانه گربه داشت قصابی در جوار او دکان داشت و آن شخص هر روز از آن قصاب بجهت گربه خود پاره گوشت می گرفت روزی از آن قصاب معصیتی دید اول بخانه آمد و گربه را بیرون کرد بعد از آن بنزد قصاب آمده وی را از آن معصیت منع کرد و نهی نمود و سخنان درشت باو گفت قصاب گفت دیگر گربه تو چیزی نمی خورد گفت تا گربه را بیرون نکردم و طمع از مال تو نبریدم در مقام منع تو بر نیامدم (1).

مراتب امر به معروف و نهی از منکر

و بدانکه از برای امر بمعروف و نهی از منکر مراتبی است ،

اول انکار قلبی باین نحو کند که در دل منکر فاعل معصیت باشد و از این جهت او را دشمن داشته باشد .

دوم ارشاد و هدایت و شناسانیدن اینکه آنچه را کرده معصیت است زیرا که بسیاری از مردم از راه جهل و نادانی مرتکب بعضی معاصی می گردند .

سیم اظهار تنفر و اکراه از آن شخص عاصی ، کناره جویی و دوری کردن

ص: 368

از او و ترک دوستی و آمیزش با او .

چهارم بزبان منع کردن و انکار بر او نمودن ، ابتداء بطور نصیحت و هرگاه مفید نشد بتهدید و ترسانیدن و اگر آن نیز اثر نکرد بدرستی و سخنان زبر باو گفتن و بد گفتن باین نوع که ای نادان و ای جاهل و ای احمق و ای فاسق و امثال اینها .

پنجم بازداشتن او از معصیت بقهر و تسلط چون شکستن آلات لهو و لعب و ریختن شراب و گرفتن مال مغضوب و آنرا به صاحبش رد کردن .

ششم به زدن از دست و پای بدون اینکه برسد به قتل و جراحت .

هفتم شمشیر کشیدن و سلاح برداشتن و کشتن و مجروح کردن ، و این مرتبه نزد علمای شیعه موقوف باذن امام است بالجمله باز تأکیداً گفته می شود اینکه امر بمعروف و نهی از منکر از اعظم شعائر دین و اقوای علائم شریعت و آیین است و آن مقصد کلی است از بعثت انبیاء و نصب ائمه و اوصیاء و اولیاء و نائب گردانیدن متدینین از علماء ، بلکه مدار گردش و هستی جمیع ادیانست و اختلال آن موجب باز ماندن دورانست .

امام حسین علیه السلام و امر بمعروف و نهی از منکر

و از تمامی اوصیاء و اولیاء و سفراء خدا در زمین کسی که ممتاز بود در احیای این امر عظیم ریحانه رسول خدا و سرور شهداء حضرت ابی عبداللّه علیه آلاف التحیه و الثناء ما دامت الأرض و السماء چنان سعی بلیغ در این باب نمود که عقول بنی نوع بشر از تصور مساعی جمیله اش در این باب واله و حیرانست آن حضرت از مدینه که بیرون آمد علی الدوام امر به معروف و نهی از منکر می کرد از مکه بیرون آمد به سمت کوفه شب و روز ، صبح

ص: 369

وعصر، دم بدم، نفس به نفس مردم را ارشاد و هدایت می کرد راه نجات بایشان نشان می داد شب آخری که از مدینه بیرون آمد وداع کرد حرم جدّ بزرگوارش را، در حرم محترم سر بسوی آسمان بلند کرد و عرض نمود: « اللهم انّ هذا قبر نبيك وانا بن بنت نبيك و قد حضرني من الأمر ما قد علمت اللهم اني أحب المعروف و أنكر المنكر فاخترلي ما هو رضى لك و لرسولك » (1).

گویا مکنون خاطر آن حضرت این بود که خداوند ترا قسم می دهم بحق قبر پیمبرت که در وقوع این واقعه و امری که برای من پیش آمده مرا موفق سازی که بغیر از معروف و احسان چیزی از من صادر نشود و مبتلا بصدور منکری از منکرات نگردم.

این بود که در تمامی این مسافرت بغیر از معروف و احسان از آن وجود مقدس چیزی بروز نیافته، آمد در مکه معظمه، عزم کوچ کرد سبب پرسیدند فرمود: « قد خفت ان يغتالني يزيد بن معاوية فاكون الذي يستباح به حرمة هذا البيت » (2) راضی نشد این منکر از اهل کفر و شر در حرم خدا واقع شود.

در راه کربلا-بهر که برخورد می کرد راه حق باو نشان می داد موعظه اش می فرمود اتمام حجت می کرد، راه خدا را برای مردم بیان می نمود، عبدالله بن حر را فرمود یاریم کن آن بی توفیق بد عاقبت قبول نکرد، حضرت مع ذلک راضی نشد بشدت عذاب او، فرمود: پس از این نزدیکی برو که صدای

ص: 370

1- تسليہ المجالس : 2/155 ؛ بحار : 44/328 .

2- اللهوف : 64 ؛ بحار : 44/364 .

استغاثه مرا نشنوی، شنیدم از جدم پیغمبر صلی الله علیه وآله که فرمود هر کس صدای استغاثه ات را بشنود و یاریت نکند در روز محشر به رو در آتش جهنم سرنگون می شود(1).

پس از ورودش در کربلا علی الاتصال احسان به مردم می نمود و راه حق بایشان نشان می داد.

روز عاشورا آمد مقابل لشکر در حالتی که عمامه پیغمبر صلی الله علیه وآله بر سر گذاشته شمشیر پیغمبر صلی الله علیه وآله بر کمر بسته سوار بر مرکب گردیده به آوازی که لشکر می شنیدند می فرمودند: مردم آیا مرا می شناسید؟ یا نه؟ همه گفتند بلی تو را نیکو می شناسیم فرمودند می دانید که جدم پیغمبر است؟ همه گفتند بلی، فرمود می دانید که جده من خدیجه دختر خویلد است؟ اول زنی است که ایمان به پیغمبر آورده، همه گفتند بلی، فرمودند: می دانید پدرم علی بن ابی طالب است؟ همه گفتند بلی، فرمود می دانید مادرم فاطمه زهراست؟ همه گفتند بلی، تا آخر الأمر که آن بدبختان بی ترحم گفتند بلی ای حسین اینها همه را که می گویی می دانیم ولیکن یک قطره آب به تو نخواهیم داد مگر اینکه بمیری با لب تشنه(2).

پس از آنکه آن حضرت را با لب تشنه شهید کردند سر مطهرش بالای نیزه در شهر کوفه احسان به مردم کوفه می کرد حق را برایشان واضح می نمود و تلاوت قرن مجید می فرمود این آیه را قرائت کرد: «أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ

ص: 371

1- تسلیه المجالس : 1/383 .

2- امالی صدوق : 158/م 30/ح 1 : بحار : 44/318 .

أَصْحَابِ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا» (1).

در شهر شام ارشاد کرد کسانی را که در حق آن بزرگوار و اهل بیتش گمان کرده بودند خارجی اند فرمود: «إِنَّهُمْ فِيهِ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاَهُمْ هُدًى» (2).

در مجلس یزید ملعون سر مطهر آن حضرت میانه طشت طلا وقتی که آن همه بی حیایی را از آن لعین بی دین دید و دید که بر اهل مجلس امر را مشتبه کرده و اهل بیتش را خوار انظار نموده و ایشان را خارجی بخرج داده و همه را مانند گوسفندان بیک ریسمان بسته سر پا مقابل تخت عزتش وا داشته مشغول شرب شراب، و بازیدن قمار گردیده نهی از منکر نموده و بر اهل مجلس نمود مقام رفیع و شأن منیع خود را، لبهای افسرده اش شکفته و این آیه را تلاوت نمود «وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ» (3).

آن ملعون باقتضای خبث طینتش بر غضبش افزود و کان بیده قضیب من الخیزران فضررب به علی ثنایا اُبی عبداللّه بنا کرد اشاره کردن با چوب خیزران به لب و دندان آن حضرت و گفت:

لیت اشیای بیدر شهدوا* جزع الخزرج من وقع الاسل

فاهلوا و استهلوا فرحا* ثم قالوا یا یزید لا تشل (4)

یعنی کاش اجدوا و اشیای من که در جنگ بدر کشته شدند در این مجلس حاضر بودند و می دیدند که چگونه انتقام از آل علی کشیدم و با چوب سر

ص: 372

1- الکهف: 9.

2- الکهف: 13.

3- الشعراء: 227.

4- احتجاج: 2/307؛ بحار: 45/132 و 154 و 157.

بریده حسین را آزرده کردم و به من می گفتند دست تو شل مباد که لب و دندان پسر پیغمبر را با چوب کوبیدی و دلهای پر درد ما را از اسیر کردن عیالش خنک و خشنود نمودی .

حق داشت در این وقت اگر خواهر دلسوخته اش می فرمود :

یزید مزین تو چوب جفا بر لب برادر من

سر بریده چه کرده است خاک بر سر من

لا حول ولا قوه الا بالله العلی العظیم .

تمت المجالس التي أردت جمعها وتدوينها مبيضه على هذه الاوراق في عصر يوم الاحد الحادي عشر من شهر ذى القعدة الحرام سنه سبعة و اربعين و ثلثمائة بعد الالف من الهجره النبويه على هاجرها آلاف الثناء و التحية في قرية مباركة ويس برج الثور و الحمد لله أولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً .

اللهم وقنا للعمل بها و اجعلها لنا ذخراً للمعاد بجاه محمد و آله الكرام الأمجاد .

- 1- الاحتجاج على أهل اللجاج: احمد بن على ، طبرسى (متوفى 588ق)، مصحح : محمد باقر خراسان ، نشر مرتضى ، مشهد ، اول ، 1403ق .
- 2 - احياء علوم الدين : محمد غزالي طوسى (متوفى 505ق)، دار المعرفه ، بيروت .
- 3 - ارشاد : محمد بن محمد مفيد (متوفى 413ق)، مصحح مؤسسه آل البيت عليهم السلام ، كنگره شيخ مفيد ، قم ، اول ، 1413ق .
- 4 - ارشاد القلوب الى الصواب للديلمى : حسن بن محمد ديلمى (متوفى 841ق)، شريف رضى ، قم ، اول ، 1412ق .
- 5 - اسرار الشهاده : ملا آقا دربندى (متوفى 1286) ، اعلمى تهران .
- 6 - اشك روان بر امير كاروان ترجمه الخصائص الحسينيه: ميرزا محمد حسين شهرستانى ، دار الكتاب (جزائرى) ، قم ، اول ، عيد غدیر 1413ق .
- 7 - اعلام الدين فى صفات المؤمنين : حسن بن محمد ديلمى (متوفى 841ق)، ناشر و مصحح : مؤسسه آل البيت عليهم السلام ، قم ، اول ، 1408ق .

- 8 - اعلام الوری باعلام الهدی: فضل بن حسن طبرسی (متوفی 548ق)، اسلامیه، تهران، سوم، 1390ق .
- 9 - اعیان الشیعه: سید محسن امین عاملی (متوفی 1377ق)، دار التعارف بیروت، 1421ق .
- 10 - اقبال الاعمال: علی بن موسی ابن طاووس (متوفی 664ق ه)، دار الکتب الاسلامیه، تهران، دوم، 1409ق .
- 11 - اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات: ملا آقا دربندی (متوفی 1286)، اعلامی تهران.
- 12 - الأمالی: محمد بن علی بن بابویه شیخ صدوق، (متوفی 381ق)، اعلامی بیروت، پنجم، 1400ق - 1362ش.
- 13 - الأمالی: محمد بن الحسن شیخ طوسی، (متوفی 460ق)، دار الثقافه، قم، اول، 1414ق.
- 14 - الأمالی: محمد بن محمد شیخ مفید، (متوفی 413ق)، مصحح: حسین استاد ولی وعلی اکبر غفاری، مؤتمر الشیخ المفید، قم، اول، 1413ق.
- 15 - بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیهم السلام محمد باقر بن محمد تقی مجلسی (متوفی 1110ق)، دار احیاء التراث العربی، دوم، 1403ق .
- 16 - تاریخ طبری: محمد بن جریر طبری (متوفی 310ق)، بدائع التراث العربی .
- 17 - تحف العقول: حسن بن علی، ابن شعبه الحرّانی (متوفی قرن 4)، مصحح: علی اکبر الغفاری، مؤسسه نشر اسلامی، قم، دوم، 1404ق - 1363ش .

- 18 - تذکره الشهداء : حبیب اللہ شریف کاشانی (متوفی 1340 ق) ، نشر شمس الضحی ، 1390 ش .
- 19 - اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات : ملا آقا دربندی (متوفی 1286) ، اعلمی ، تهران .
- 20 - ترجمه مجمع البیان : فضل بن حسن طبرسی (متوفی 548) ، فراهانی ، تهران ، اول .
- 21 - تسلیه المجالس : محمد بن ابی طالب حسینی موسوی (متوفی قرن 10) ، مؤسسه معارف اسلامیہ ، قم ، اول ، 1418 .
- 22 - تصنیف غرر الحکم : عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی (متوفی 550 ق) ، دفتر تبلیغات ، قم ، اول ، 1366 ش .
- 23 - التفسیر المنسوب الی الامام الحسن العسکری علیہ السلام : (الشہادہ 260 ق) ، مصحح : مدرسہ الإمام المہدی علیہ السلام ، قم ، اول ، 1409 ق .
- 24 - تفسیر خلاصہ منہج الصادقین : فتح اللہ بن شکر اللہ کاشانی (متوفی 988 ق) ، اسلامیہ ، تهران ، اول ، 1363 .
- 25 - تفسیر القمی : علی بن ابراہیم القمی (متوفی القرن 3 الهجری) ، مصحح : سیّد طیب موسوی جزائری ، دار الکتب ، قم ، سوم ، 1404 ق .
- 26 - تفسیر کبیر منہج الصادقین : فتح اللہ بن شکر اللہ کاشانی (متوفی 988 ق) ، کتابفروشی و چاپخانہ محمد حسن علمی 1333 ش .
- 27 - ثواب الأعمال وعقاب الأعمال : محمد بن علی ، ابن بابویہ ، شیخ صدوق (متوفی 381 ق) ، دار الشریف الرضی للنشر ، قم ، دوم ، 1406 ق .

- 28 - جامع الأخبار: محمد بن محمد شعیری، (متوفی القرن 6)، مطبعه الحیدریه، نجف اشرف، اول.
- 29 - جامع الاسرار ومنبع الانوار: سید حیدر آملی (متوفی ق 8) مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، دوم، 1368.
- 30 - جلاء العیون: محمد باقر مجلسی رحمه الله (متوفی 1110ق ه)، انتشارات علمیه اسلامیة، بازار شیرازی، جنب نوروز خان.
- 31 - خصائص الحسینیة: جعفر شوشتری (متوفی 1303)، الشریف الرضی، قم.
- 32 - الخصال: محمد بن علی بن بابویه شیخ صدوق، (متوفی 381ق)، مصحح: علی اکبر الغفاری، مؤسسه نشر اسلامی، قم، اول، 1362ش.
- 33 - الدعوات للراوندی، سلوه الحزین: سعید بن هبه الله، قطب الدین راوندی (متوفی 573ق)، مدرسه الإمام المهدي عليه السلام، قم، اول، 1407ق.
- 34 - الدمعة الساکبه: محمد باقر بن عبدالکریم بهبهانی (متوفی 1285ق)، مصحح: حسین اعلمی، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت.
- 35 - دیوان أميرالمؤمنین علیه السلام: دار نداء الاسلام للنشر، قم، اول، 1411ق.
- 36 - دیوان سید رضی رحمه الله: ابو الحسن محمد بن الحسین السید الشریف الرضی رحمه الله، وزارت ارشاد اسلامی، اول، 1406.
- 37 - رجال الکشی اختیار معرفه الرجال: محمد بن عمر کشی (متوفی نیمه اول، قرن 4ق)، مؤسسه نشر دانشگاه مشهد، اول، 1409ق.
- 38 - توضیح المسائل مراجع: گردآورنده سید محمد حسن بنی هاشمی خمینی، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، اول، 1377.

- 39 - روضه الشهداء : ملا حسين واعظ كاشفي (متوفى 910ق) كتابفروشى اسلاميه ، ايران ، تهران .
- 40 - روضه المتقين فى شرح من لا يحضره الفقيه: محمد تقى بن مقصود على ، مجلسى (متوفى 1070ق) ، مصحح: حسين موسى كرماني وعلى پناه اشتهاردى ، مؤسسه فرهنگى اسلامى كوشانپور ، قم ، دوم ، 1406ق .
- 41 - رياحين الشريعه در ترجمه دانشمندان شيعه : ذبيح الله محلاتى ، دار الكتب الاسلاميه ، تهران .
- 42 - رياض الأبرار فى مناقب الأئمه الأطهار : سيد نعمت الله بن عبدالله جزائرى (متوفى 1112ق) ، مؤسسه التاريخ العربى ، بيروت ، اول ، 1427ق .
- 43 - رياض القدس وحدائق الانس : صدر الدين قزوينى .
- 44 - زاد المعاد - مفتاح الجنان : محمد باقر بن محمد تقى مجلسى (متوفى 1110ق) ، مؤسسه اعلمى ، بيروت ، اول ، 1423ق .
- 45 - الزهد : حسين بن سعيد كوفى اهوازى (متوفى قرن 3ق) ، المطبعه العلميه ، قم ، دوم ، 1402ق .
- 46 - السرائرالحاوى لتحريير الفتاوى : ابو جعفر محمد بن منصور بن احمد بن ادريس الحللى قدس سره (متوفى 598ق) ، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم ، قم ، دوم ، 1410ق .
- 47 - شرح احقاق الحق : قاضى سيد نور الله حسيني مرعشى شوشترى (شهادت 1019ق) ، تعليق : سيد شهاب الدين مرعشى نجفى ، تصحيح : سيد ابراهيم ميانجى ، كتابخانه آيه الله عظمى مرعشى النجفى ، قم .

- 48 - شرح الكافي : محمد صالح بن احمد مازندراني (متوفى 1081 ق) ، المكتبة الاسلاميه ، تهران ، اول ، 1382 ق .
- 49 - شرح نهج البلاغه : عبدالحميد بن هبه الله ، ابن أبي الحديد (متوفى 656 ق) ، مصحح : محمد ابوالفضل ، ابراهيم ، كتابخانه آيه الله المرعشي النجفي ، قم ، اول ، 1404 ق .
- 50 - عدّه الداعي ونجاح الساعي : احمد بن محمد ، ابن فهد حلي (متوفى 841 ق) ، مصحح : احمد موحدى قمى ، دار الكتب الاسلاميه ، اول ، 1407 ق .
- 51 - علل الشرايع : محمد بن على بن بابويه (متوفى 381 ق) ، مكتبة الداوري ، قم ، اول ، 1385 ش .
- 52 - على فى الكتاب والسنة : حاج حسين شاكري (معاصر) ، دار المورخ العربى ، بيروت ، اول ، 1418 ق .
- 53 - عنوان الكلام : محمد باقر فشاركى (متوفى 1312 ق) ، مؤسسه فرهنگى بلاغ ، تهران ، اول ، 1329 ق 1387 ش .
- 54 - عوالم العلوم والمعارف : عبدالله بن نور الله بخرانى اصفهانى (متوفى قرن 12) ، مؤسسه الامام المهدي عجل الله فرجه ، قم ، 1413 ق .
- 55 - عوالى اللئالى العزيزيه فى الأحاديث الدينيه : محمد بن زين الدين ، ابن ابى جمهور (زنده در سال 901 ق) ، مصحح : مجتبى العراقى ، دار سيد الشهداء للنشر ، قم ، اول ، 1405 ق .
- 56 - عيون أخبار الرضا عليه السلام : محمد بن على بن بابويه ، شيخ صدوق (متوفى 381 ق) ، مصحح : مهدي اللاجوردى ، جهان ، طهران ، اول ، 1378 ق .

57 - عیون الحکم والمواعظ : علی بن محمد لیثی واسطی (متوفی قرن 6)، دار الحدیث ، قم ، اول، 1376 ش .

58 - الفتوح : محمد بن علی ، ابن اعثم کوفی (متوفی 314 ق) ، دار الأضواء .

59 - فلاح السائل ونجاح المسائل : علی بن موسی ابن طاووس (متوفی 664 ق) ، بوستان کتاب ، قم .

60 - قرب الاسناد : عبدالله بن جعفر الحمیری ، (نیمه دوم، قرن 3 ق) ، مصحح وناشر : مؤسسه آل البيت علیهم السلام ، قم ، اول، 1413 ق .

61 - قصص الأنبياء : سعید بن هبه الله ، قطب الدین راوندی (متوفی 573 ق) ، مصحح : غلامرضا عرفانیان یزدی ، مرکز پژوهش های اسلامی ، مشهد ، اول، 1409 .

62 - الکافی : محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی (متوفی 329 ق) ، دار الحدیث ، قم ، اول، 1429 ق .

63 - کامل الزیارات : جعفر بن محمد ، ابن قولویه (متوفی 367 ق) ، مصحح : عبدالحسین الأمینی ، دار المرتضویه ، نجف اشرف ، اول، 1356 ش .

64 - كشف الاسرار وعده الابرار: رشید الدین ابوالفضل میبدی (قرن 6)، امیر کبیر، تهران، اول، 1371 .

65 - كشف الریبه : زین الدین بن علی ، شهید ثانی (متوفی 966 ق) ، دار المرتضوی للنشر ، سوم، 1390 ق .

66 - لئالی الأخبار : محمد نبی تویسرکانی ، انشارات جهان ، طهران .

67 - اللهوف : علی بن موسی ابن طاووس (متوفی 664 ق)، مترجم: احمد فهری زنجانی، جهان ، تهران ، اول، 1348 ش .

- 68 - مثير الاحزان : جعفر بن محمد ، ابن نما حلي (متوفى 841ق) ، مدرسه امام مهدي ، ايران ، قم ، سوم ، 1406ق .
- 69- المجالس السننيه فى مصائب العتره النبويه : سيد محسن امين ، كتابفروشى حيدريه ، دوم ، 1428ق .
- 70- مجالس المؤمنين : قاضى سيد نورالله حسيني مرعشى شوشترى (شهادت 1019)، تهران ، كتابفروشى اسلاميه ، 1365ش .
- 71 - مجالس حاج شيخ جعفر شوشترى : انتشارات مؤمنين ، قم ، چاپ بيست و ششم .
- 72 - مجمع البحرين : فخرالدين بن محمد ، الطريحي (متوفى 1085ق) ، مصحح : احمد الحسينى الاشكورى ، المرتضى ، طهران ، سوم ، 1375ش .
- 73 - مجمع البيان فى تفسير القران : فضل بن حسن طبرسى (متوفى 548ق) ، ناصر خسرو ، تهران ، سوم ، 1372 .
- 74 - مجموعه ورام : مسعود بن عيسى ، ورام بن أبى فراس (متوفى 605ق) ، كتبه فقه ، قم ، اول ، 1410ق .
- 75 - المحاسن : احمد بن محمد بن خالد البرقى (متوفى 274ق يا 280ق) ، مصحح : جلال الدين ، المحدث ، دار الكتب الاسلاميه ، قم ، دوم ، 1371ق .
- 76 - المحججه البيضاء فى تهذيب الاحياء : فيض كاشانى (متوفى 1091ق) ، تحقيق : على اكبر الغفارى ، مؤسسه نشر اسلامى ، قم ، سوم .
- 77 - مدينه المعاجز : سيد هاشم بن سليمان بحراني (متوفى 1107ق) ، مؤسسه المعارف الاسلاميه ، ايران ، قم ، اول ، 1413ق .

- 78 - مرآة العقول في شرح اخبار آل الرسول : محمد باقر بن محمد تقى مجلسى (متوفى 1110 ق) ، مصحح : سيد هاشم رسولى محلاتى ، دار الكتب الاسلاميه ، طهران ، دوم ، 1404 ق .
- 79 - المزار الكبير : محمد بن جعفر ابن مشهدى (متوفى 610 ق) ، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم ، اول ، 1419 ق .
- 80 - مستدرک الوسائل ومستتبط المسائل : حسين بن محمد تقى ، النورى (متوفى 1320 ق) ، مصحح و مؤسسہ آل البيت عليهم السلام ، قم ، اول ، 1408 ق .
- 81 - مسکن الفؤاد عمّن فقد الأحبّه والأولاد : زين الدين بن على ، شهيد ثانى (متوفى 966 ق) ، بصيرتى ، قم ، اول .
- 82 - مشكاه الانوار فى درر الاخبار : على بن حسن طبرسى (متوفى 600 ق) ، المكتبه الحيدريه ، نجف ، دوم ، 1385 ق .
- 83 - مصباح الشريعه : منسوب به امام ششم حضرت جعفر بن محمد عليهما السلام ، (شهادت 148 ق) ، اعلمى ، بيروت ، اول ، 1400 ق .
- 84 - المصباح للكفعمى (جنه الامان الواقيه) : ابراهيم بين على عاملى كفعمى (متوفى 905 ق) ، دار الرضى (زاهدى) ، قم ، دوم ، 1405 ق .
- 85 - مصباح المتهدد : محمد بن الحسن طوسى (متوفى : 460 ق) ، مؤسسہ فقه الشيعه ، بيروت ، اول ، 1411 ق .
- 86 - معالى السبطين : محمد مهدي الحائرى ، طبع الصادق ، اول ، 1425 .
- 87 - معراج السعاده : ملا احمد بن محمد مهدي نراقى (متوفى 1245 ق) ، انتشارات هدى .

- 88 - مفاهيم القرآن: جعفر سبحانی (معاصر)، مؤسسه امام صادق عليه السلام، چهارم 1428ق.
- 89 - مقاتل الطالبیین: علی بن حسین، ابوالفرج اصفهانی (284 - 356ق)، دار المعرفه.
- 90 - مقتل ابی مخنف: لوط بن یحیی ازدی (متوفی 157ق) اعلمی، بیروت، اول، 1431.
- 91 - مناسک حج: مؤلف «مخطوط».
- 92 - مناقب آل ابی طالب علیهم السلام: محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی (متوفی 588ق)، علامه، قم، اول، 1379ش.
- 93 - المنتخب: الشيخ فخر الدين الطريحي (متوفی 1085ق)، المكتبة الحيدريه، اول، 1426ق ش.
- 94 - منتهی الآمال: عباس قمی (متوفی 1359ق)، مطبوعاتی حسینی، مکرر، 1371ش.
- 95 - من لا يحضره الفقيه: محمد بن علی بن بابويه، شيخ صدوق (متوفی 381ق)، مصحح: علی اکبر الغفاری، مؤسسه نشر اسلامی، دوم، قم، 1413ق.
- 96 - منهاج الصالحين: سيد علی حسینی سیستانی (معاصر)، دفتر آیت الله العظمی سیستانی، قم، پنجم، 1417.
- 97 - موسوعه كلمات الإمام الحسين عليه السلام: محمود شریفی و دیگران، دار الاسوه، قم، 1383.
- 98 - ناسخ التواریخ: میرزا محمد تقی سپهر، جلد امام حسین علیه السلام، کتابخانه اسلامی، تهران، دوم، 1363ش.

99 - نفايس الأخبار : ابو القاسم واعظ سدهى اصفهانى ، رضوان ، اول ، 1362 .

100 - نفس الرحمن فى فضائل سلمان : ميرزا حسين نورى طبرسى (متوفى 1320ق) ، اول ، 1411 ق .

101 - نهج البلاغه : سيد رضى رحمه الله (متوفى 406ق) شارح و مترجم : سيد علينقى فيض الاسلام ، انتشارات فيض الاسلام ، زمستان 1370 .

102 - نهج البلاغه : سيد رضى (متوفى 406ق) مترجم محمد دشتى ، قم ، بيست و نهم ، 1379 .

103 - نهج الفصاحه (مجموعه كلمات قصار حضرت رسول صلى الله عليه وآله) : ابو القاسم پاينده (متوفى 1363ش) ، دنياى دانش ، تهران ، چهارم ، 1382ش .

104 - الوافى : محمد محسن بن شاه مرتضى ، فيض كاشانى (متوفى 1091ق) ، مكتبه الإمام اميرالمؤمنين عليه السلام ، اصفهان ، اول ، 1406ق .

105 - وسائل الشيعه : محمد بن حسن ، شيخ حر عاملى (متوفى 1104ق) ، مصحح : مؤسسه آل البيت عليهم السلام ، اول ، 1409ق .

106 - وقايع الأيام در احوال محرم الحرام : مرحوم حاج على خيابانى ، تبريز ، سوق المسجد الجامع .

107 - وقعه الطف : لوط بن يحيى ، أبو مخنف كوفى (متوفى 158ق) ، جامعه مدرسين ، قم ، سوم ، 1417ق .

108 - الهدايه الكبرى : حسين بن حمدان خصيبى (متوفى 334ق) ، البلاغ ، بيروت ، 1419ق .

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

